



اقلام و کتابوں کی فروخت

۱۹۴۸

پانچ سو روپے

مجلد اول

مجلد دوم

مجلد سوم

پیش ما

۲

مجلد

پور داود

دکٹر محمد رفیع
نائب رئیس

یشدار یک - کنتار یک - کردار یک
 ۷۷ ۷۷ ۷۷

اوستا میزدینا

ششها

(جلد دوم)

قسمتی از کتاب مقدس

اوستا

تفسیر و تألیف

پور داود

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

و

انجمن ایران لیگ بمبئی

از نفقه پشوتن مارکر

حق طبع محفوظ است

قیمت بی متن اوستا ۴۷ قران با متن اوستا ۸۰ قران

قیمت هر دو جلد با هم بی متن اوستا در جلد دوم ۷۷ قران

و با متن اوستا در جلد دوم ۷۵ قران



THE LATE SETH COWASJI DINSHAW, C.I.E.

انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی ممبئی و انجمن ایران لیگ (League)
 بیست مقاله قزوینی جلد اول کتابی است مشتمل بر مقالات ادبی و تاریخی میرزا
 محمد خان قزوینی ابن عبدالوهاب

بیست مقاله قزوینی جلد دوم در کار فراهم شدن است
 یک مزدبستان رساله ایست راجع بتعلیمات مزدیسنا بقلم دینشاه جی جی باهای
 ایرانی (سلیستر)

اخلاق ایران باستان تألیف دینشاه جی جی باهای ایرانی (سلیستر)
 تألیفات یور داود:

L 3911

تاریخچه مهاجرت زرتشتیان بهند با ۵۷ تصویر
 ایرانشاه
 نطقهائی است راجع باتمین و تاریخ و لغت ایران قدیم
 خرمشاه
 سرودهای مقدس پیغمبر ایران حضرت زرتشت انوشه روان
 گناه
 با متن اوستائی و با ترجمه انگلیسی دینشاه جی جی باهای
 ایرانی (سلیستر)

بدون مقالات و توضیحات و متن اوستائی و ترجمه انگلیسی
 رساله ایست در خصوص سوشیاس = سوشیات، موعود زرتشتی
 دیوان اشعار با ترجمه انگلیسی دینشاه جی جی باهای ایرانی (سلیستر)
 پور اندخت نامه
 جلد اول (قسمتی از کتاب آسمانی اوستا) تفسیر با متن اوستائی
 یشنها
 جلد دوم
 یشنها
 (جزوی از نامه مینوی اوستا) در کار فراهم شدن است
 خورده اوستا

محل فروش :

Iranian Zoroastrian Anjuman,
 Shapur House,
 Cawasji Patel Street,
 Fort, Bombay.

The Iran League,
 Kamer Building,
 Cawasji Patel Street,
 Fort, Bombay.

در هند

طهران خیابان لاله زار

کتابخانه طهران

در ایران

طهران خیابان ناصربه

کتابخانه کاوه

"

برلین

برلین ابراشهر

در اروپا

Iranschahr,
 Berlin Friedenau Handjerystr. 50/51.

Printed by Hosang T. Anklesaria at the Fort Printing Press, 1, Parsi Bazaar Street,
 Fort, Bombay, and Published by Rustom Khodadad Kuchublogi, Jt. Hon. Secy.,
 The Iranian Zoroastrian Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street,
 and Kaikhosro Ardeshir Fitter, Secy., The Iran League, at Kamer
 Building, Cawasji Patel Street, Fort, Bombay—India.

Presented to Prof. J. Reyri, M.A.,
from : The Iran League, Bombay

6.11.1933

- S. J. Little

Dedicated
TO
THE SACRED AND REVERED MEMORY
OF
SETH COWASJI DINSHAW, C.I.E.
OF ADEN.

مکتوب^۱

دوست عزیز معظم محترم مرقومه شریفه چند روز قبل زیارت گردید در خصوص ترجمه یشتها عقیده این ضعیف را خواسته بودید، بلی این کتاب یکی دو ماه قبل برای بنده رسید و بنده با کمال لذت یکدور آنرا مطالعه کردم و خواستم همان وقت مکتوبی خدمت سرکار در این خصوص عرض کنم و سرکار را باین خدمت بسیار مهم مادیات فارسی یعنی ترجمه (اوستا) بفارسی سلیس معمولی عوام فهم خواص پسند که شاید این اولین مرتبه باشد بعد از اسلام که چنین کاری انجام داده شده است نه نیست بگویم، ولی حقیقتش اینست که بقول سعدی خجل شد چو پهنای دریا بدید خردم را و معلومات نافصه خودم را در جنب این کتاب عظیم القدر جلیل الشان

نامه ایست از یاریس که اسناد بزرگوار حضرت میرزا محمد خان قزوینی از برای بنده به برلین فرستاده بودند

عقیده ایشان را در خصوص جلد اول یشتها از این رو خواستار شده بودم تا آن را کار بسته در جلد دوم یشتها خطاهای پیش خود را اصلاح کنم و تفسیر مجلدات دیگر اوستا را بطرزی خوشتر عطلاله هموطنان رسانم پس از حندی از دانشمند پارسی حضرت دیشاه جی جی باهای ایرانی از بمبئی کاغذی آقای میرزا محمد خان قزوینی رسیده انتقادی راجع بجلد اول یشتها درخواست نمودند تا آن را در جلد دوم درج کرده یادگاری از دانشد بزرگ معاصر در تفسیر نامه آسمانی ایرانیان که از آثار عهد فرخنده پهلوی است بجای ماند و ضمناً مایه شادمانی مفسر آن باشد استاد بزرگوار از برای اینکه دیگر باره عطلاله یشتها وقت گراهای خوش صرف نکنند مکتوب سابق خود را از بنده باز خواسته بهند فرستادند

اینک که این مکتوب بامر دوست دانشمند آقای دیشاه ایرانی در سر این کتاب جای داده شده و نمونه آن از برای تصحیح از چاپخانه بمبئی راه دور پیموده در برلین دوباره بنظر بنده رسیده برخود واجب دانستم که از باب سیاستگزاری خوشی دوسان دانشمند خود را که نوشته ناچیز بنده را بدیده مهربانی نگریسه و مایه شادمانی بنده شده اند از درگاه اهورامزدا دادار مهربان بزرهش کنم

بود داود

لن ۱۰ بهمن ۱۳۰۹

مکتوب

کبرالحجم ۶۲۸ صفحه کوچک دیدم و مداخله خودم را در این موضوع که مطلقاً بنده از آن بی اطلاع و سرکار تقریباً تمام عمر خود را در آن صرف کرده اید بکلی بی محل دانستم، سرکار خوب میدانید که اطلاعات ضعیف بنده از حدود لفظیات و بعضی معلومات مختصر تاریخی ولی تاریخ بعد از اسلام تجاوز نمیکند، در صورتیکه این کتاب نفیس مهم از ابتدا تا اشیای آن راجع بیک عصری است که اقلای یکی دو هزار سال قبل از اسلام است و بنابراین بقدر سرسوزنی دایره تنگ اطلاعات من بآن نامس نمیکنند، ولی معذک کله برای امثال فرمایش عالی بذکر چند فقره از ملاحظات خودم که عمده راجع باشا و عبارات کتاب است نه باصل موضوع و مندرجات آن اقتصار نمودم تا بدانید که خواندن این کتاب در وهله اول برای یک ایرانی معمولی یعنی برای کسی که هیچ تخصصی در این موضوع ندارد مثل بنده چه قبیل اثراتی دارد

اولین فکری که از یکدور مطالعه این کتاب عارض انسان میشود اینست که خوش بختانه ازین بعد عموم ایرانیان میتوانند مستقیماً بدون استعانت از کتب مستشرقین اروپائی کتابی را که فرمهای بی شمار تا ظهور اسلام در سرنا سرایران یگانه کتاب آسمانی آبا و اجداد همین ایرانیان حالیه بشمار میرفت، و علاوه بر این - با توریة و انجیل و مهابهارانا - یکی از قدیمترین کتب مدوّنه نوع بشر است (در مقابل کتب منقوره بر احجار الواح و نحو ذلک) که از زمنه بسیار قدیم یادگار باقی مانده و بدست مردم امروزی رسیده است، یعنی کتاب اوستا را امروزه بهمین زبان فارسی معمولی حالیه مطالعه کنند و از اوضاع و رسوم و اخلاق و مواعظ و حکم و دستور العملهای زندگی و فلسفه عالی و معتقدات دینی و روایات تاریخی و قصص اساطیری نیاکان قدیم خود و برادران زردشنی حالیه خود کماهو حقه اطلاع بهمرسانند و در نتیجه این قوم نجیب یادگار عنصر خالص ایرانی را بهتر بشناسند،

و شاید نیز یکی از نتایج حسنه این شناسائی این باشد که این دو خاندان يك عایله بزرگ آریائی (یعنی ایرانیان مسلمان و پارسیان زردشتی) که

قرنهای طویل در مقابل طوفانهای عظیم تاریخی مقاومت ورزیده و خصایص
تمیّزه نژاد خود را از دست نداده اند و در ضمن اقوام دیگر مستهلك
نشده اند ازین بهعد بواسطه شناسائی کاملتر از حال بکدیگر بیشتر از سابق
بیکدیگر نزدیک گردیده بقوت اتحاد بیش از پیش در حفظ ملیت خود پایدار باشند.

از خصایص انشاء سرکار در این ترجمه و در سایر مسطورات خودنان
در این سنوات اخیرم ایجاز انشاء است یعنی خلّو از حشو و زواید و مکررات
و عطف مترادفات و سجعهای خنك زوركي و ایراد اشعار و امثال بمنف گنجاییده
با سرشم چسبانیده است. انشاء سرکار حدّ وسط است بین اطناب مملّ و ایجاز
مخلّ ولی متمایل بایجاز است از جنس انشاء تاریخی گزیده و تذکرة الاولیاء
شیخ عطار، نه متمایل باطناب از جنس انشاء تاریخی بیهمی در فارسی یا مؤلفات
جاحظ در عربی، گرچه هر دو طریقه مذکوره (یعنی ایجاز غیر مخلّ و اطناب
غیر مملّ) مستحسن و مقبول و رایج است ولی سلیقه نویسندگان در این باب
مختلف است، کُلّی عمل علی شاکفته.

دیگر از صفات بارزه انشاء سرکار طبیعی بودن و بی تکلفی است
که خاص و عام آنرا می فهمند و تمایل بطرف یکی از اشاهای خصوصی تا اندازه
مصنوعی در آن مشهود نیست: نه تمایلی بوضع چیزنویسی فرنگی مآبان نازه
و ولوع باستعمال عین کلمات اروپائیان و تقلید از طرز تعبیرات و اسالیب
تالیف کلام ایشان، و نه تمایلی بفارسی خالص و اخراج عنصر عربی که شیوه
مصنوعی دسته از وطن پرستان کم اطلاع از اوضاع فقه اللغة دنیا است، و نه
تمایلی بانشاء فاضلانّه عالمانّه متعربین که کلمات و اصطلاحات عربی در آن غالب
باشد، باری انشاء سرکار حدّ وسط بین این افراطیات و مطابق ذوق سلیم و نزدیک
بفهم جهود ناس است، گرچه برای آنکه بکلی حاقّ مطلب را گفته باشم باز
در جزو بیست و نهم آثار تمایل بفارسی تا اندازه بسیار خیلی از آن لایح است
برای کسی که مکرر آنرا بخواند ولی فقط تا اندازه که اسباب ملاحظت انشا
شده است نه تا حدّی که آثار تکلف و ساختگی بر آن ظاهر گردد.

یکی از کارهای بسیار خوبی که در این کتاب کرده اید اینست که همه جا در ضاعیف کتاب اعلام را هم بحروف فارسی نوشته اید و هم بحروف لاتینی که باین طریق تلفظ صحیح آنها را هر خواننده که اقلأ حروف فرنگی را بشناسد اگرچه زبان دان نباشد (و اکنون اغلب مردم از همین قبیل اند) میتواند مسبق شود؛ و الا اگر بحروف فارسی تنها اقتصار میکردید تلفظ صحیح اغلب اعلام مبهم میبماند و خط حالی ما از عهد آن فروق و تفاوتات دقیقه اصوات اوستائی بهیچوجه من الوجوه بیرون نمیآید

حواشی و توضیحاتی که بر این کتاب افزوده اید فوق العاده مفید است و گمان میکنم بلکه یقین دارم فهم ترجمه خشک و خالی اصل کتاب اوستا بدون این حواشی و توضیحات و تفسیرات و مقدمات مفصلة مشروحه بواسطه بعد عهد اصل متن و خفاء و دقت اشارات آن برای جمهور ایرانیان حالیه تقریباً از محالات میبود و بکلی اصل مقصد بی نتیجه و عقیم میماند؛ مخصوصاً مقدمات مبسوطه که در ابتدای اغلب یشتها افزوده اید فوق آنچه بهرآید مفید و متمتع و دلکش و برای فهم اصل متن بکلی ضروری و لابد منه است مثلاً فصل راجع بمهر شاهکاری است از نظم و ترتیب و وضوح مطلب و کثرت فوائد تاریخی؛ ■ همچنین است کما بیش حال سایر فصول

افسوس که در مسئله سجاوندی^۱ در این کتاب اندکی اهمال ورزیده شده است؛ مثلاً اجل و کلمات مستقلة از دیگر بواسطه نقطه یا وبرگولی یا خط افقی یا قدری فاصله از یکدیگر نمایند داده نشده است و باین جهت بسیاری از اوقات مطالب در یکدیگر داخل شده برای خواننده اشکالات فراهم میآورد و فهم عبارت را تا اندازه در وهله اول قبل از مراجعه ثانوی و ثالث تاریک کرده است؛ مثلاً در ص ۶۲۰ مرقوم فرموده اید: — «مرت مرد انسان مردی درگذشتی» خواننده در وهله اولی خواهد خواند: —

«مرد انسان مردنی درگذشتی» بنتاج اضافات و با خود خواهد گفت
 . مرد انسان یعنی چه؟ ولی بعد از اندکی مراجعه و فکر مقصود سرکار را
 در خواهد یافت که اینست: — «مرد» انسان، «مردنی» درگذشتی، یعنی این
 کلمات اربعه متقاربه المعنی عطف یکدیگر اند و در عین اینکه هر کدام از آنها
 تفسیر مستقلی است برای کلمه «مرت» از اجتماع آنها معاً و روی هم رفته اصل
 حاقی معنی «مرت» بهتر دستگیر خواننده میشود. در فرهنگ آخر کتاب
 همه جا از مراعات این نکته جزئی غفلت ورزیده شده است، در فرهنگهای
 متقدمین که آنوقت نقطه ویرگول و نحو ذلك رسم نبوده در اینگونه موارد
 همیشه و بلا استثناء يك واو عاطفه می افزوده اند که درست آن واو عاطفه کار
 ویرگول امروزی را انجام میداده است و میگفته اند مثلاً: — «مرت» مرد
 و انسان و مردنی و درگذشتی و باین طریق مطلب بکلی روشن میشده است.

دیگر بسیار حیف که يك فهرست اعلام الرجال و الاهاکن بکتاب الحاق
 فرموده اید تا فایده آن اتم باشد و شاید در آخر جلد دوم بتوانید فهرست
 عامی ازین قبیل که شامل هر دو جلد باشد بیفزایید که فوق العاده مفید
 خواهد بود^۱

فرهنگی که در آخر این ترجمه افزوده اید از کارهای بسیار مفید
 و يك دسته از لغات فارسی امروزه ریشه آنها باین طریق بدست می آید
 بخصوص که هم فرهنگ است و هم فهرست زیرا که بیان کلمات را
 بصفحاتی که در آنجا بتفصیل صحبت از آن کلمات شده است حواله داده اید
 ایشان در خصوص اعلام نیز همین شیوه مرضیه را اختیار نموده بودند.
 مطلب بسیار صحیحی فرموده اید در صفحه ۶ - ۷ در خصوص کتب
 مشرقین که عموماً آن کتب برای استفاده جمهور ناس نیست بلکه برای يك

۱ آقای یوردادود متعنا الله بطول بقاءه در مکتوبی که بعداً براقم معلوم فرمود
 فرموده اند نوشته اند که خودشان نیز این خیال را کرده بودند و قصد دارند که در آخر
 جلد دوم عین این کار را انجام دهند یعنی فهرست عامی از اعلام رجال و اماکن که شامل
 هر دو جلد باشد بدینجا الحاق نمایند.

دسته از متخصصین است، و باید بر این اضافه کرد که مخصوصاً کتب مستشرقین آلمان که کتب ایشان از بس حاوی اشارات و رموز و اختصارات است که فی الواقع برای خود متخصصین هم استفاده از آنها همیشه آسان نیست، کتاب «اساس اشتقاق فارسی جدید»^۱ تألیف پول هورن نمونه ازین قبیل کتب است. پس از تفسیر هر لغتی عدّه کثیری از این رموز و اختصارات مانند KZ و AM و LW و نحو ذلك ایراد نموده است که بعضی از آنها را میتوان از پیش و پس عبارات و از سایر قرائن حدس زد ولی بعضی دیگر را هیچ رمل و اسطرلابی مطلقاً و اصلاً نمیتوان دانست مقصود از آنها چیست و اشاره بجه چیزهاست و در اول یا آخر کتاب نیز هیچوجه جدولی برای تفسیر این اختصارات بدست نداده است بلکه فهم آنها را بذکاءوت قراء باز گذاشته است مانند فهم الفاظ و معنیات که تماماً بقصد تشجیح اذهان (یا شاید در مورد مانحن فیه و امثاله تا اندازه برای اظهار فضل و سر و صورت عالمانه دادن بمطالب مبتذل) راه حل آنها را از عموم ناس مستور میدارند، اوقاتی که من در برلین بودم از یکی دو نفر از آلمانیان فاضل که با من آشنا بودند حلّ بعضی ازین رموز و اشارات کتاب مذکور را که بدانها جدّاً محتاج بودم خواستار شدم. ایشان پس از تأمل و سرّاجمه زیاد در منزل خودشان بالأخره توانستند مقصود مؤلف را حدس بزنند و اشکالات من همانطور لایحل ماند.

اشقادی که از طبری در مقدمه کتاب ص. ۱۰۳ ح. فرموده اید و مسطورات او را «موهومات شرم انگیز» آلوده بتعصب فرض کرده اید اگر اذن بدهید عرض میکنم که تا اندازه بی اساس است زیرا که طبری این مطالب را و جمیع مطالب تاریخ کبیر و تفسیر کبیر خود را بطرز روایت سمعی که در صدر اسلام تا قرن چهارم و پنجم مابین علمای مسلمین

مكتوب

معمول بوده است از روایات مختلفه تلقی نموده است و يك كلمه بلکه يك حرف در آن روایات منقوله مسموعه از خودش تصرفی یا جرح و تعدیل یا زیاده و نقصانی نکرده است، و چون باین عباس و قتاده و عکرمه و وهب بن منبه و اعمش و شعبی و مدائنی و سایر روایات و محدثین معروف آن عصر معتقد بوده است و حسن ظن بلیغ در حق آنها داشته است (مانند اعتقاد عموم عیسویان و عموم یهود و عموم هندود و غیرهم بروسای روحانی خود) ■ بیشتر و ته کمتر) هر روایتی را که از آنها بلا واسطه یا مع الوسیط تلقی می نموده آنرا عیناً بی کم و زیاد و مبالغه با همان الفاظ و کلمات و حرکات و سکنات مانند دگرآموفون ■ برای مستمعین اعاده می نموده و املا می کرده و ایشان می نوشته اند، حالا اگر سرکار توقع دارید که در مورد شت و خشور زرتشت بخصوصه او میبایستی طریقه روایت معین ادای عین مسموعات و مرویات خود را بکنار گذاشته برود از چپ و راست جویای صحت و سقم این روایت بخصوص که موضوع آن شت و خشور زرتشت بوده است بشود و از موبدان و دانایان زردشتی استفسار کند که آیا این روایت هشام بن محمد کلبی [راوی اصل روایات زردشت اوست چنانکه در اصل طبری عربی هست که بنده رجوع کردم - و هشام بن محمد کلبی چنانکه معلوم است از اشهر مشاهیر روایت قرن دوم بوده است] در خصوص شت و خشور زرتشت راست است و مطابق با تنویر و منقولات زردشتیان است یا دروغ و موهوم است و تا کجای آن راست است و تا کجای آن موهوم، اگر فی الواقع سرکار این توقع را از طبری دارید باید عرض کنم که از اوضاع و مجاری امور آن عصر و طریقه روایت ■ شدت ورع و تقوای روایات و محدثین مشاهیر که عین يك مطلب را گاه تاده مرتبه تکرار میکنند بواسطه اینکه گاهی يك کلمه باهم در نتیجه اختلاف دو راوی اختلاف دارند تصرّری که احوطه نباید داشته باشید و الا ابداً چنین توقعی که بکلی خلاف عادات و رسوم و اوضاع آن عصر بوده است و وقوعش تقریباً از محالات است از طبری نمیداشتید.

اما میر خواند صاحب روضة الصفا و فضل الله قزوینی صاحب تاریخ معجم
وامثال این مولفین متأخر که ابدأ اسمشان را هم نباید برد زیرا که این اشخاص
غالباً نهیدست و قلیل البضاعة از علم و فضل بوده اند و هرچه بزرگان علما
مثل طبری و مسعودی و ابن الاثیر و غیرهم مسطور داشته اند ایشان آنها را
عیناً بفارسی ترجمه کرده اند دیگر توقع اجتهاد از طرف ایشان در صحت و سقم
اینگونه اخبار راجع بملل قدیمه که بهیچگونه وسائل مقایسه و تحقیق و انتقاد
در خصوص آنها برای ایشان موجود نبوده است فی الواقع توقع بسیار بعید از اوضاع
و آداب آن عصر است۔

[در اینجا جدولی از بعضی اغلاط مطبعی جمع کرده بودم که چون
آقای پور داود مدظله در مکتوبی که بعدها براقم سطور مرقوم فرموده اند
نوشته اند که آنها را در اول جلد دوم در ضمن جدول غلطنامه درج
خواهند کرد دیگر آنها را اینجا تکرار نکردم]

محمد بن عبد الوهاب قزوینی

یاریس

غرة فروردین ۱۳۰۸

غلطنامه ۱

صواب	خطا	سطر	صفحه
Schriften	Schriften	پاورقی شماره ۳	۲۸
Sprachforschung	Sprachforschung	پاورقی شماره ۴	۲۸
اشمش	اشمش	۱۸	۳۲
اهون وئیریه	اهنو وئیریه	۱	۳۸
اهون وئیریه	اهنو وئیریه	۱	۳۹
ارجاسب	ارجاسب را	۱۲	۴۰
در واقع همان	واقع همان	پاورقی سطر ۲۵	۶۱
پسر یا پور در مقابل	پریا پور در مقابل	پاورقی سطر ۱۳	۶۲
زرد پست	زرد پست	۱	۷۵
بیشکوی	بیشکوی	پاورقی سطر ۷	۸۶
پورده پورده	پورده پورده	پاورقی شماره ۵	۸۹
چنین مقصود باشد	چنین مقصود	پاورقی سطر ۱	۱۳۲
اندرای خوب	اندرای خوب	۱۴	۱۳۷
Uparō	Uparō	۱۷	۱۳۷
پورده پورده	پورده پورده	۳ و ۴	۱۳۹
واستر بجهان او آورد و خر	واستر بجهان او آورد و خر	۴ و ۵	۱۴۲
براسب او افکند تا استر آمد	براسب او افکند تا استر آمد		
پا ده	پا ده	سطر ۱ از فقره ۴۰	۱۵۲

۱. راجع غلطنامه جلد اول من ۴۰۴ ملاحظه شود

۲. در تاریخ بلخی چاپ کانپور من ۳۹ نیز چنین مندرج است اما باید سهو کاتب را ملاحظه نمود زیرا که افکندن خر براسب استر آید نه استر

صواب	خطا	سطر	صفحه
دلیر نام من است دلیر ترین نام من است	دلیر ترین نام من است	سطر ۱ از فقره ۴۶	۱۵۴
مردا آفریده	مزده آفریده	۱۱	۱۵۸
دبانو	دیان	۸	۱۵۹
سرگشته	سرگسته	۲	۱۷۲
بجای منگ	بجائی منگ	یاورقی سطر ۱۳	۱۹۹
وکی و یارش و یاک یارش	وکی و یارش وکی یارش	۲۱	۲۲۵
ایزد درو اسب	ایزد دواسپ	۱۱	۲۵۷
باز از او	باز با او	۱	۲۷۵
پس از اندی	پس از اندک	۹	۲۷۷
معنی آتش گرفته اند	معنی آتش گرفته اند	۸	۲۸۰
مملکت	ممالکت	۱۹	۲۹۱
ممالک	ممالکت	۵	۲۹۲
فصل ۲۰ بندهش	فصل ۱۰ بندهش	۸ و ۹	۲۹۸
این کوهها ستوده	این کوههای ستوده	۸	۳۰۷
Horn	Horn	یاورقی سطر ۶	۳۰۷
خره زاد خسرو	خره زاد خرو	۳	۳۱۱
مندرج است	مندرجات است	یاورقی سطر ۱۷	۳۲۶
توضیحات شماره ۴ ص بعد	توضیحات شماره ۳ ص بعد	یاورقی سطر ۱۶	۳۲۹
یک طبقه دیگر (پیشتر	یک طبقه دیگر که پیشتر	یاورقی سطر ۱۴	۳۳۱۰
ده-دهه = piatra = پیشور	ده-دهه = piatra باشد		
که هوتینی hūti	(بیشه ور) و در بهلوی		
باشد و در بهلوی و یازند	و یازند متخشان		
متخشان			

صواب	خطا	سطر	منجہ
Kereti	Keret	۱۰ سطر	۳۳۲
مردمان، جاودان، پریہا	مردمان، پریہا	فقہ ۳۱ سطر ۲	۳۳۶
بکسرہ	بکرہ	فقہ ۴۸ سطر ۲	۳۳۹
کہ با قوام	کہ با قوم	فقہ ۵۹ سطر ۲	۳۴۲
فنا نا پذیر	فنا نا پذیر	فقہ ۹۴	۳۵۰
۱۷۰، ۷۲	۱۸۰، ۷۲	لغت ۹	۳۶۲
۱۸۲	۲۸۲	لغت ۱۱	۳۶۷

فهرست مندرجات

صفحه

	کتابهایی که استفاده شده است
	دین دبیره (الفبای زند)
۱۱ - ■	دبیا چه
۱۲ - ۵	سبب تألیف و طرز نگارش این نامه
	برخی از مورخین قدیم و جدید که در تألیفات خود راجع بایران
۱۷ - ۱۵	بیطرف نیستند
۲۰ - ۱۸	تخصیلات اوستائی در ایران و فوائد آن
	بیداد عربها در ایران و ائتلاف کتب و آثار تمدن ایرانیان
۲۳ - ۲۰	بدست آنان
۲۷ - ۲۵	مقدمه فروردین پشت
۴۰ - ۲۸	گنجینه (یکی از رقبای زرتشت)
۳۰ - ۲۹	بودا
۳۲ - ۳۰	ایرانیان بودا کیش که کتب دینی بودائی نوشته اند
۳۴ - ۳۲	لوهبار بلخ و آل برمک
۳۶ - ۳۴	ذکر آثار مقدس بودائی در تاریخ قدیم ایران
۳۷ - ۳۶	کلمات شمن و بت
۴۰ - ۳۷	استعمال کلمه بوئیتی = بُت در اوستا
۴۵ - ۴۱	کیومرث (گیومرد = گلشاه = گرشاه = پادشاه گوه) نخستین بشر
۴۹ - ۴۴	زو پسر تهماسب و پدر گرشاسب
	مندرجات دینکرد نقل از دوازدهمین اسک اوستانی عهد
۴۷ - ۴۶	ساسانیان راجع به پیشدادیان و کیانیان

منوچهر

توران، سلم و سائینی مودود، دامی و مودود

تفسیر فروردین یشت

بود بو تکیشان به سدا (سدا) مودود و مودود به باز دیشنا

(سدا) مودود و مودود (نخستین) موزگاران کیش

و پیامبران و نیاگان و دانایان

طبقات پنجگانه جانوران

مدیو ماه، یسر عموی زرتشت

شش تن از نخستین پیروان زرتشت

ایسد و استر، اروند نر، خورشید چهر: سه پسران زرتشت

چند تن از پسران کی گشتاسب

اسفندیار، نستور، گرزم

فرشوشتر و جاماسب

استوت ایرت مودود مودود مودود (سدا) = سوشیانت:

آخرین موعود زرتشتی

سپیتی مودود، ایرت راسپ (سدا) مودود دو تن از پارسایان

مازندران

شش تن از یاوران سوشیانت

هوشیدر، هوشیدر ماه، استوت ایرت: سه موعود مزدیسنا

هووی دختر فرشوشتر و زن زرتشت

فرن، تربتی، پور و چیست: سه دختران زرتشت

مادرهای سه موعود مزدیسنا

ایزد بهرام

اندرا Indra پروردگار برهمنی و اندر دیوای دیو مزدیسنی

۱۱۹-۱۱۷	تجزیه بهرام یشت
۱۳۳-۱۲۰	تفسیر بهرام یشت
۱۳۷-۱۳۴	ویو <u>𐬯𐬀𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀</u> = اندروای (ایزد هوا)
۱۳۵-۱۳۴	ایزد رام
۱۳۶-۱۳۵	ایزد باد
۱۴۴-۱۳۸	<u>همورث</u>
۱۵۶-۱۴۵	<u>تفسیر رام یشت</u>
۱۴۵	بغ
۱۵۸-۱۵۷	چیستا <u>𐬯𐬀𐬌𐬀𐬎𐬎𐬀</u> = دانش
۱۶۶-۱۵۹	دین
۱۶۲-۱۶۰	دین از قوای پنجگانه باطنی انسان است
۱۶۵-۱۶۲	محسم شدن دین (وجدان) در روز قیامت
۱۶۶-۱۶۵	ها دخت نسک
۱۷۱-۱۶۲	<u>تفسیر فصل دوم ها دخت نسک</u>
	جنوب در مزدیسنا محل فروغ و فردوس و شمال مسکن اهریمن
۱۶۸	و دیوها و محل دوزخ است
۱۶۸	یسن پانزده سالگی
	پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک سه طبقه بهشت
	و پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت سه طبقه
۱۷۰	دوزخ ناهیده شده است
۱۷۳-۱۷۱	<u>خلاصه فصل سوم ها دخت نسک</u>
۱۷۸-۱۷۴	<u>تفسیر دین یشت</u>
۱۷۶	رخش رستم ■ شبدیز خسرو پرویز

صفحه

۱۷۹-۱۸۵

ایزد ارت (اشی)بارندی سوس : یکی از یاران فرشته توانگری

۱۸۲-۱۸۳

ارت میباشد

۱۸۳

آدا سوس پادشاه آخری و اسم دیگر ارت است

۱۸۳-۱۸۵

نخبره ارت یشت

۱۸۶-۲۰۰

تفسیر ارت یشت

۱۸۶

ارت سوس، رستگاه سوس دو تن از فرشتگان

۲۰۱-۲۰۳

ایزد اشتاد

۲۰۴-۲۰۶

تفسیر اشتاد یشت

۲۰۷-۲۸۸

کیانیان

۲۰۷-۲۱۸

مقدمه راجع بسلسله کیانی

مندرجات کتاب هشتم دینکرد راجع بدوازدهمین نسل اوستای

۲۰۹-۲۱۰

عهد ساسانیان

۲۱۰-۲۱۱

مندرجات کتاب التنبیه والاشراف راجع باوستا

مندرجات کتاب هفتم دینکرد در خصوص پادشاهان پیشدادی

۲۱۲

کیانی

۲۱۳-۲۱۶

سلسله کیانیان ربطی بسلسله تاریخی هخامنشیان ندارد

۲۱۶-۲۱۸

ماد (مد)

۲۱۸-۲۲۲

کی

۲۲۲-۲۲۷

کیقباد

۲۲۴-۲۲۷

کی ایوه، کی ویاوش، کی یشتن، کی آوش

۲۲۷-۲۳۷

کیکائوس

۲۲۸-۲۲۹

ها ما وارن = یمن

۲۳۱-۲۳۴

سیاوش و سودابه و فرنگیس و میران

صفحه	
۲۳۷-۲۳۶	اشفرو وزیر کیکاوس
۲۶۴-۲۳۷	<u>کیخسرو</u>
۲۵۲-۲۳۹	آتشکده آذر گشسب در شهر شیر
۲۴۸	شیگان <u>شیر</u> و دژ پشت
۲۶۰-۲۵۱	ذکر اسم کیخسرو در اوستا
۲۶۴-۲۶۱	کیخسرو و کورش مربوط بهم نیستند
۲۶۷-۲۶۴	<u>کی لهراسب</u>
۲۸۴-۲۶۷	<u>کی گشتاسب</u>
۲۷۲-۲۷۱	ویشناسپ یش
۲۷۳-۲۷۲	نوذریان
۲۲۳	ارجاسب و برادرش اندریمان
۲۷۶-۲۷۴	کسان و بستگان گشتاسب
۲۷۷	جنگ دینی ایرانیان و تورانیان بنامندرجات شاهنامه
۲۸۱-۲۷۹	زرنشت و کلمات هیربد ورد
۲۸۲-۲۸۱	کوه «مد و فریاد»
۲۸۳-۲۸۲	اسفندیار
۲۸۴-۲۸۳	زمان زرنشت معاصر کی گشتاسب
۲۸۷-۲۸۴	<u>همین، همای، دارا، دارا یسردارا، اسکندر</u>
۲۸۷	<u>کوه نفشت</u> نقل از ترجمه القلوب
۲۸۸	سلسله کیانیان
۳۰۲-۲۸۹	<u>هامون</u>
۲۹۰-۲۸۹	دریاچه هامون دریاچه ارمیه
۲۹۶-۲۹۱	سیستان
۲۹۸-۲۹۷	رود هیرمند

صفحه

۳۰۲-۲۹۹	سوشیات
۳۲۲-۳۰۳	قر
۳۰۷-۳۰۳	زمین
۳۰۹-۳۰۷	کوه
۳۰۹	کیان بشت = زامیادبشت
۳۱۴-۳۰۹	قر جزء اسامی اشخاص و بلاد در قدیم
۳۱۵-۳۱۴	قر فروغی است ایزدی که بخاصان بخشیده میشود
۳۱۵	قر ایرانی و قر کیانی
۳۲۱-۳۱۶	مندرجات زامیادبشت
۳۱۶	قر اهورامزدا و امشاسپندان پادشاهان پیشدادی
۳۱۷-۳۱۶	قر جمشید
۳۱۹-۳۱۷	وایرغن طاهه (عقاب شاهین) (نقش علم ایران قدیم)
۳۲۰-۳۱۹	نامورانی که پس از کورشاسب آخرین شهریار پیشدادی بقر رسیدند
۳۲۱-۳۲۰	قر زرتشت
۳۲۲-۳۲۱	نسخ خطی قدیم زامیادبشت و ترجمه های مستشرقین
۳۵۱-۳۲۳	تفسیر زامیادبشت
۳۲۴-۳۲۳	کوه اوشیدرن دیو دیو (د) (د)
۳۲۴	کوه البرز
۳۳۱-۳۲۲	اسامی سایر کوهها در هشت فقره اولی زامیادبشت و توضیحات آنها
۳۳۱	طبقات سه گانه پیشوایان و رزمیان و برزیکیران در ایران قدیم
۳۳۲	رستاخیز
۳۴۵-۳۴۴	اسامی رودهایی که بدریا چاهامون میریزد و توضیحات آنها
۳۵۲	هژم
۳۵۴-۳۵۳	تفسیر هوم بشت

فهرست مندرجات

صفحه

۳۵۷-۳۵۵

ونند

۳۵۶^۷-۳۵۵

اسامي سوارگان در اوستا

۳۵۷-۳۵۶

اسامي حشرات (خرفستران) در اوستا

۳۵۸

تفسیر و نند بشت

۳۸۵-۳۵۹

فرهنگ لغات اوستا

۳۸۸-۳۸۶

فهرست برخی از لغات جلد اول و دوم

۴۰۳-۳۸۹

فهرست اسامي قبایل و اشخاص و کتب و اماکن و بلاد جلد اول و دوم

۴۰۷-۴۰۴

غلطنامه جلد اول

کتابهایی که استفاده شده است

او برای تألیف این جلد نیز برخی از کتبی که فهرست آنها در جلد اول
مندرج است استفاده شده اما بملاحظه اختصار سلسله شماره آن کتب را در این
فهرست نگاهداشته ایم و فقط اسامی کتابهایی در این جا نگاشته میشود که در جلد اول
مورد استفاده نبوده است از برای فهرست کامل رجوع شود بمجلد اول صفحه ۱۳-۲۰

- ۱۲۷ این خلکان چاپ طهران سنه ۱۲۸۴
۱۳۸ Aischylos: Die Perser, übersetzt von Lion Feuchtwanger; München 1917.
۱۳۹ امین احمد رازی: هفت اقلیم، جزو اول چاپ کلکته ۱۹۱۸ میلادی
۱۴۰ Bartholomae, Christian: Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten; Strassburg 1906.
۱۴۱ Bannack, Johannes und Baunack, Theodor: Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, erster Band, Zweiter Teil; Leipzig 1888.
۱۴۲ Benjamin, S. G. W.: Persia; London 1889.
۱۴۳ Bouvat, L.: Les Barmécides; Paris 1912.
۱۴۴ Boucher, Colonel Arthur: L'Anabase de Xénophon; Paris 1913.
۱۴۵ Brockelmann, C.: Geschichte der Arabischen Litteratur, Zweite Ausgabe; Leipzig 1909.
۱۴۶ Casartelli, L. C.: Médecine Mazdénne; Louvain 1886.
۱۴۷ Cassel, D. Paulus: Zoroaster, sein Name und seine Zeit; Berlin 1886.
۱۴۸ Christensen, Arthur: Les Types du premier Homme et du premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens; Stockholm 1917.
۱۴۹ " " Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique; Kobenhavn 1928.

- ۱۵۰ Christensen, Arthur: Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme; Copenhague.
- ۱۵۱ Clarke, James Freeman: Ten Great Religions; Boston 1883.
- ۱۵۲ Darab, Dastur Peshotan Sanjana: Gaotema in the Avesta; Leipzig 1898.
- ۱۵۳ Darmesteter, M.: Lettre de Tansar au roi de Tabaristan (Journal Asiatique, Mars-Avril 1894).
- ۱۵۴ Dastur Hoshang Memorial Volume, being Papers on Iranian Subjects, written by various scholars; Bombay 1918.
- ۱۵۵ Dhalla, Maneckji Nusservanji: Zoroastrian Civilization; New York 1922.
- ۱۵۶ Dubash, Sorabji Edelji: Zoroastrian Sanitary Code; Bombay 1906.
- ۱۵۷ Dubeux, Louis: Chronique de Mohammed Tabari, Tome premier; Paris MDCCCXXXVI.
- ۱۵۸ Encyclopédie de l'Islam.
- ۱۵۹ Ethé, Hermann: Neupersische Litteratur im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.
- ۱۶۰ کردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود بسوی اهتمام محمد اعظم چاپ
رلین ۱۳۱۷
- ۱۶۱ Geiger, Wilhelm: Geographie von Iran im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.
- ۱۶۲ Geiger, Bernhard: Amesā Spentas; Wien 1916.
- ۱۶۳ Geldner, Karl F.: Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) im Religionsgeschichtliches Lesebuch, I Heft. herausgegeben von Alf. Bertholet; Tübingen 1923.
- ۱۶۴ Gobineau, Le Comte de: Histoire des Perses; II Tomes; Paris MDCCCLXIX.
- ۱۶۵ Gutschmid, Alfred von: Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden; Tübingen 1888.
- ۱۶۶ Hedin, Sven: Zu Land nach Indien, durch Persien, Seistan, Belutschistan, zweiter Auflage, zweiter Band; Leipzig 1920.

- ۱۶۷ Hertel, Johannes: Die Zeit Zoroaster; Leipzig 1924.
- ۱۶۸ " " Achaemeniden und Kayaniden; Leipzig 1924.
- ۱۶۹ حمداله مستوفی قزوینی: ترجمه التلوی بسی و اهتمام لیسراج چاپ لندن از بلاد ملاند ۱۳۳۱
- ۱۷۰ Horn, Paul: Übersetzungen aus dem Pehlevi-vendidad.
- " " Geschichte Irans in islamischer zeit im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.
- ۱۷۱ Hoshang Jamsasp, Dastoor: Vendidad, Avesta text with Pahlavi translation and commentary, Vol. II—Glossarial Index; Bombay 1907.
- ۱۷۲ Ibaul' L. Balkhi: The Fārsnāma
- ابن البیاض: فارس نامه بسی و اهتمام لیسراج و نیکسون کیریح ۱۹۲۹
- ۱۷۳ Inostranzev: Iranian Influence on Moslem Literature, Part I, translated from the Russian by G. K. Nariman; Bombay 1918.
- ۱۷۴ Julius, Dutoit: Das Leben des Buddha; Leipzig 1906.
- ۱۷۵ Junker, Heinrich F. J.: Erhang I Pahlavik; Heidelberg 1913.
- ۱۷۶ Kessler, Konrad: Manichäische Religion I B.; Berlin 1889.
- ۱۷۷ Koepfen, Carl F.: Die Religion des Buddha und ihre Entstehung, zweite Auflage II B.; Berlin 1906.
- ۱۷۸ Marquart, Josef: Untersuchungen zur Geschichte von Iran, Heft I; Göttingen 1896; Heft II; Leipzig 1905.

* استاد مار کوآرت Marquart در سن شصت و شش سالگی در شب چهارم فوریه ۱۹۴۰=۱۵ بهمن ماه ۱۳۰۸ بواسطه حادثه آکواری در اطاق خواب خود با گاز مسموم گردید از مرگ ناگهانی این دانشمند بزرگ آسیب بزرگی بوطن ما رسیده چه هنوز يك رشه از تألیفات گرانبهای او که نگارنده خود نسخ خطی آنها را دیده ام از آنحمله قسیر گاتها (سرودهای زردشت) و ترجمه بندهش (کتاب دینی پهلوی) و ترجمه کتاب پهلوی «شهرهای ایران» و رساله ای داجع بامشاسندان (مبین فرشتگان مزدیسنا) و غیره بطبع نرسیده است

تألیفات دیگر آن دانشمند مرحوم که بطبع رسیده معتبرترین اسنادی است داجع بایران قدیم آخرین تألیف او رساله ایست در خصوص نوروز که نگارنده به پیوسته از برای Dr. Jivanji Jamshedji Modi Appreciation Committee فرستاده ام

- ۱۷۹ محمد عوفی: باب‌الالباب، بسمی واهنام ادوارد براون چاپ لیدن ۱۳۲۱
- ۱۸۰ Mohl, Jules: Livre des Rois (شاهنامه), Tome premier; Paris MDCCCLXXVI.
- ۱۸۱ Modi, Jivanji Jamshedji: Haoma in the Avesta; Bombay 1905.
- ۱۸۲ Moulton, James Hope: The Treasure of the Magi; Oxford 1917.
- ۱۸۳ Nyberg, H. S.: Hilfsbuch des Pehlevi; Upsala 1928.
- ۱۸۴ Oldenburg, H.: Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde; Stuttgart u. Berlin 1921.
- ۱۸۵ Pahlavi-Pazand Glossary, edited by Dastur Hoshangji Asa and Martin Haug; Bombay 1870.
- ۱۸۶ Pavry, Jal Dastur C.: The Zoroastrian Doctrine of ■ Future Life; New York 1926.
- ۱۸۷ Rehatsek, E.: Orientalische Rüstungsstücke in der Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI.
- ۱۸۸ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, being Papers on Irânian Subjects, written by various scholars; Bombay 1914.

۱۸۹

سر جان مالکوم: تاریخ ایران چاپ بمبئی

و در آنجا در جزو کتاب Modi Memorial Volume مندرج شده و یک ماه پیش از وفاتش منتشر شده است. با اینکه مارکوارت هیچوقت در ایران نبوده اما طایفه مغربی بر زمانی که موضوع تحقیقات عرش بوده داشته است مانند پروفیسور براون Brownie خواستار مجد و جلالت آن بوده است. خواستار بوده که سراسر ایران زمین قدیم دیگر باره جزو قلمرو ایران گردد. ایرانیان بدین قدیم آباء و اجداد خود زوی کنند و نژادندان زیارت گور کورش را در دشت مرغاب بر خود واجب شمرند. زبان فارسی را از لغات یگانه پاک کنند و الفبای عرب را بالبابی اوستا تبدیل دهند و بجای تاریخ هجری یک تاریخ ملی برگزینند چون کاملاً دوستار ایران و با وضاحت قدیم آن آگاه بوده کین خصوصی نسبت به آنها و ترکها که محوکنندگان تمدن ایران اند اظهار مینمود. هوش و حافظه و پشتکار فوق العاده مارکوارت او را بی نظیر ساخته و بحجرات میتوان گفت سر آمد مشرقین ایران شناس بوده است شاید باین زودبیا دیگر کسی بیایه او نرسد و بدبخواه جای او چندی نماند این دانشمند مرحوم را بگردن عموم مشرقین همه ایرانیان و بخصوصه بنگارنده حق بزرگی است که مکرراً در طی تألیف این نامه کتباً و شفاهاً از او استفاده نموده ام. بسا در موارد متشکله با و مؤسسل شده ام. امورا مزدا روانش را در کشور جاودانی خود شاد و غرم کنداد و فروهر زر تشت یارش باد.

- ۱۹۰ Spiegel, Fr.: *Alexandersage bei den Orientalen*; Leipzig 1851.
- ۱۹۱ „ „ *Avesta und Shâhnâme*.
- ۱۹۲ Shikand-Gûmânîk Vijâr, the Pâzand-Sanskrit Text, edited by Hôshang Dastûr J. Jâmâsp-Âsânâ and E. W. West; Bombay 1887.
مؤلف شکند گمانیک و جاسم - ووم است به سران فرخ پسر اهرمز دات
- ۱۹۳ Schwarz, Paul: *Iran im Mittelalter nach den Arabischen Geographen* II u. IV Abt.; Leipzig 1910 und 1921.
- ۱۹۴ Taraporowala, Irach Jehangir Sorabji: *Selections from Avesta and Old Persian, Part I*; Calcutta 1922.
- ۱۹۵ „ „ *The Religion of Zarathushtra*; Madras 1926.
- ۱۹۶ Unvala, Jamshedji Maneckji: *Neryosangh's Sanskrit version of the Hôrn Yasht (Yasna IX—XI) with the original Avesta and its Pahlavi version*; Vienna 1924.
- ۱۹۷ Wesendonk, O. G. von: *Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung*; Hannover 1924.
- ۱۹۸ West, E. W.: *Zarathustra's Doctrine regarding the Soul*. [From the "Journal of the Royal Asiatic Society," July, 1899].
- ۱۹۹ Wolff, Fritz: *Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen*; Strassburg 1910.
- ۲۰۰ Wurm, Paul: *Handbuch der Religionsgeschichte*, Zweite Auflage; Stuttgart 1908.
- ۲۰۱ Xénophon: *Cyropédie et Retraite des Dix-Mille*, traduction française de Gail; Paris.
- ۲۰۲ *Zeitschrift für Indologie und Iranistik*, herausgegeben im Auftrage der D. M. G. von Wilh. Geiger, Band 1, Heft 1; Leipzig 1922.
- ۲۰۳ (در تثنیه بهرام یزدو; ذر تثنیه نام; بستی و احیام فرید ریک روز نبرخ چاپ
بهر یزدو ۱۹۰۴)
- ۲۰۴ Zimmern, Heinrich: *Akkadische Fremdwörter*; Leipzig 1917.

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
a	امور، خدا	anura	آهور	مهر، دانا	ا	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آتر	مهر، دانا	آ	۲
i	اینجا	idā	ایدا	دانا	ای (کوتاه)	۳
ī	جمله، قوه	īra	ایر	دانا	ای (کشیده)	۴
u	اشتر، شتر	uštra	اوشتر	دانا	او (کوتاه)	۵
ū	هرک	ūtha	اوث	دانا	او (کشیده)	۶
e (medial)	میهن، خانه	maetha-	میتن	مهر، دانا	ا (دروسط)	۷
		na			کله	
ē (broad)	راست، دوست	ērēš	یرش	دانا	ا (کوتاه)	۸
ê (long)	نوا، ناز و روند	ēma-	ایمون	مهر، دانا	ا (کشیده)	۹
		vant				
ō (broad)	بر، بسیار	pouru	پاودو	دانا	ا (کوتاه در وسط کلمه)	۱۰
ô (long)	یک	ōyum	اویوم	دانا	او (کشیده)	۱۱
aw	آخور	ān̥harena	اونگهرن	مهر، دانا	آو	۱۲
ā	اندر، میان	antarē	آنتر	مهر، دانا	آن	۱۳
ā	لگام	āxnu	آخن	دانا	ا (درین تلفظ میشود)	۱۴
	کام، کامه	kāma	کام	مهر، دانا	ک	۱۵
kh	خرد	xratu	خرتو	دانا	خ	۱۶
kh ^v or q	خواب	x ^v afna	خوفن	مهر، دانا	خو	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گام	مهر، دانا	گ	۱۸
gh	موج زدن	ghžar	غژر	دانا	غ	۱۹
ñ (ang)	جاری شدن					
	فراخی، بزرگی	frathuñih	فرتنک	مهر، دانا	آنک (دروسط)	۲۰
					و آخر کله	
					درین تلفظ	
					میشود	

۱ این حرف معمولاً در وسط کله میآید چنانکه در *anura* گوش *gous* یعنی گاو فقط در گاتها چند لفظی مصدر باین حرف است در سایر قسمتهای اوستا مثال فوق (*an-^vare*) باشد و یا نوشته میشود

۲ مثال فوق (*ātar*) معنی يك در معول به (*accusativ*) استعمال شده است

۳ در توی یینی گفته میشود (*nasal*) خیشوی

۴ این حرف بمنزله خ فارسی است که پیش از واء معدوله نوشته میشود مثل خوار،

خواهر، خواهش

English	معنی امثال	املاً لا نین	املاً فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
ch	چشیدن	ēaś	چش	چش	ج	۲۱
j	زرف، عبق	jaśra	چرف	چرف	ج	۲۲
z	زاده	zāta	زات	زات	ز	۲۳
zh	زانو	žnu	زنو	زنو	ز	۲۴
ii (ang)	آگاه ساختن، خبر کردن	srāva-	سراو، نیکه	سراو، نیکه	کده (الفقط مثل)	۲۵
t	تن	yēñhiə	تنو	تنو	ت	۲۶
th	تبخشا، کوشا	tanu	توخش	توخش	ث (ته)	۲۷
d	درفش	thwaxša	درفش	درفش	د	۲۸
dh	پنجم	drafiša	درفش	درفش	ذ (دروسط کلمه)	۲۹
n	ناف، نژاد، خویش	puxdha	پوخده	پوخده	ن	۳۰
p	پیل	nāfya	نافیه	نافیه	پ	۳۱
ph or f	فردهر، فرورد	pūrētn	پوریتو	پوریتو	ف	۳۲
b	بع، خداوند	fravaši	فر ویشی	فر ویشی	ب	۳۳
w	گرفتن	Bagha	بگم	بگم	و (انگلیسی)	۳۴
m	مرد	garēw	گرو	گرو	م	۳۵
y	ایزد	marēta	مرت	مرت	ی (بزرگ در سر کلمه)	۳۶
y	یزد	yazata	یزت	یزت	ی (کوچک و وسط کلمه)	۳۷
r	ارد (سرداردینی)	buzya	بوزیه	بوزیه	ر	۳۸
v	برف	ratu	راتو	راتو	و (بزرگ در سر کلمه)	۳۹
v	یور (ده هزار)	vafra	وافر	وافر	و (کوچک در وسط کلمه)	۴۰

که تلفیظ این حرف مثل «آنک» میباشد همیشه پیش از یه (ه) که بحرف یه ختم شده باشد استعمال میشود حرف ه همان «ا» میباشد که در تیره ۷ مرثوم شد و در آخر کلمه باین شکل نوشته میشود و گاهی در وسط کلمه نیز میآید

۲ حرف (ت) در آخر کلمه تغییر یافته باین شکل م نوشته میشود مثل است-است-ت
یعنی نوه ■ در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از و (ک) یا لب
(ب) باشد و مانند کش و کشیده و زید و زیدین

۳ ■ (ی بزرگ) و فا (واو بزرگ) مثل حرف ملاؤ سیکول majuscule الفبا۱

دین دبیره
(الفبای زند)

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
s	ستودن	stū	ستو	𐬵𐬀𐬶𐬭𐬀	س	𐬰𐬀
sh	شاد	śāta	شات	𐬱𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	ش مُشدَر	𐬱𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀
ṣ	کردار نیک	hvarṣta	هَوَرَشْت	𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	ش	𐬱𐬀
h	هاون	hāvana	هاوَن	𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀𐬵𐬀	ه	𐬵𐬀

فرانسه و آلمانی در سر کله نوشته میشود در وسط کلمه «ی کوچک» و «وار کوچک» میآید در بعضی از نسخ بجای 𐬱𐬀 این حرف دیده میشود 𐬱𐬀

در کله «ه» که معنی هر دو میباشد برخلاف معمول واو کوچک در صدر کله واقع است این کله اصلاً «ه» دو توده است. هر دو در افتاده است

بسا در نسخ خطی دو حرف را با هم نوشته شکل مخصوصی پیدا کرده است مثلاً این طور
𐬱𐬀 (ش) و 𐬱𐬀 = (آ) 𐬱𐬀 و 𐬱𐬀 = (ح) 𐬱𐬀 و 𐬱𐬀 = (ت) 𐬱𐬀
و 𐬱𐬀 = (ه) 𐬱𐬀

—:0:—

برای سهولت ■ اختصار حروف لاتینی ذیل در مقابل برخی از حروف آریستائی و فرس و پهلوی انتخاب گردید

a = 𐬀 باز ā = 𐬀 dh = 𐬀 ج = 𐬀 ج = 𐬀 𐬀 = 𐬀 𐬀 = g
gh = 𐬀 𐬀 = s 𐬀 = 𐬀 𐬀 = th 𐬀 = 𐬀 𐬀 = 𐬀 𐬀 = 𐬀
x = 𐬀 𐬀 = 𐬀 𐬀 = 𐬀 (تلفظ در سی) 𐬀 = 𐬀

در کلماتی که 𐬀 از ردیف خارج شده قدری بالاتر قرار داده شده دلیل است که
واو معذوله است مثل xʰafna (خوفن) خراب



دیباچه

بنام ایزد بخشنده بخشا بشکر

سوی گنبد آذر آید روی بفرمان پیغمبر راستگوی
بیزدان که هرگز نه بیند بهشت کسی کو ندارد ره زردهشت^۱

(دقیقی در شاهنامه)

اهورا مزدا خدای یگانه ایرانیان را ما میستائیم امشاسپندان نیرومند و توانا را
که مهین فرشتگان و مظهر صفات پروردگار اند ما میستائیم ایزدان مینوی را که
گماشتگان شهریار بیهمتا و نگهبانان آفریدگان نیک اند ما میستائیم
زرنشت سپنتمان، پیغمبر نیک پندار و نیک گفتار و نیک کردار را ما میستائیم
آنچه در جهان نیکو و سودمند است ما میستائیم فروهرهای فرخنده پارسایان را
ما میستائیم ایران سرزمین آموهان و دلیران را ما میستائیم

پس از ستایش و درود چنین گوید مفسر این نامه مقدس ابراهیم پور داود
پور باقر پور محمد حسین رشتی که این بنده کم مایه را از خرد سالی، بدون مشوق و
میلی بدانستن اوضاع ایران قدیم افتاد بتدریج این ذوق چنان در وی رگ و ریشه
گرفت که مطالعه کتب راجع بایران باستان را بمطالعه کتب دیگر برتری داد
بخصوصه در میان این کتب مسائل راجع بمزدیسنا یعنی دین زرتشتی بیش از همه
توجه او را بخود کشید سالهای دراز در تفرج این گلزار پر شکوفه و بهار گذشت
و همیشه آرزوی آن داشت که کلی برسم ارمغان بایران فرستد و از گلزار مزدیسنا

(۱) سوره بقره، آیه ۲۵۵، سوره اعراف، آیه ۱۸۰، سوره نمل، آیه ۲۶، سوره طه، آیه ۴.

و از گلزار مزدیسنا، سوره بقره، آیه ۲۵۵، سوره اعراف، آیه ۱۸۰، سوره نمل، آیه ۲۶، سوره طه، آیه ۴.

راه یکی و آن راه راستی است همه (راههای) دیگر بیراهه است «بنا ۷۲ فقرة ۹۱»

بروی هموطنان روزنه ای گشاید و آنان را بشنیدن سرودهای مقدس اوستا و نیایشهای نیاکان پارسا خوش و خرم سازد تا اینکه در سال ۱۳۰۴ شمسی گذارش به هندوستان افتاد در آنجا آمیزش با پارسیان و مطابق نمودن اخلاق آنان با اخلاق ایرانیان قدیم بر وی ثابت داشت که هنوز اثرات تعالیم اوستا باقی است و نیروان کیش کهن در میان گروه انبوه برهمنان ■ مسلمانان از هر جهت آراسته و دارای مقام بلند اند گرچه پیش از این سفر در کتب مستشرقین خوانده بود که پارسیان هند نماینده خصلتهای ستوده و اخلاق پاک ایرانیان باستان اند^۱ اما پس از دیدن اوضاع آنان، که در هنگام دست یافتن عرب بر ایران مهاجرت اختیار نمودند، بر وی نیز یقین شد که هوای ناخوش هند که بیشتر مردمان آن سامان را سست نموده، نتوانسته بقوت آئین اوستا غلبه کند و نیروی اراده و عزم و کوشش را از نیروائی که گوش بدستور پیغمبر ایران دارند سلب نماید و کسانی را که باید بنا بنعلیم اوستا زندگانی را میدان کارزار خونی و بدی بشمرند و در بهبودی خود کوشا و در برانداختن دیو در یوزی ■ نادانی نغشا باشند بگوشه گیری محکوم کند و قضا و قدر شوم را بر آنان چیر سازد نه اینکه فقط نگارنده از پارسیان خاطره های خوب دارد هر که از کتی به بندر بمبئی فرود آید خواهد دانست که قوم پارسی در آن سرزمین از یک سرچشمه دیگری زنده و خرم است^۲ همچنین نگارنده همیشه در کوش داشت که زرتشتیان ایران نیز در میان هموطنان خود درست کار و بی آزار و بردبار مشهور اند مطالعه کتب مزایسنه و مشاهده اعمال پارسیان او را بر آن داشت که بتفسیر اوستا کتاب دینی ایرانیان پردازد تا از اینرو بتکلیف وجدانی و وظیفه وطنپرستی خود رفتار کند و عموم هموطنان را از آئین کهن که امروز هم موافق تمدن و مقتضیات این دوره است آگاه گرداند در ماه خرداد سال ۱۳۰۵ شمسی

۱ رجوع شود به Geschichte des Alten Persiens von Justi S. I

و کتاب دیگری همین مؤلف Geschichte Irans im Grundriss der Iranl.

Philo. II Band S. ■

The Treasure of the Magi by James Hope Moulton : Oxford 1917 ۲

p. 119-122

تفسیر گانها را که قدیمترین قسمت اوستا و از سرودهای خود پیغمبر است باجماع رسانیده است و در ماه فروردین سال ۱۳۰۷ تفسیر جلد اول یشتها پایان پذیرفته است این دو کتاب در بمبئی بطبع رسیده منتشر شده است خدای را شکر که این ارمغان زرد هموطنان مقبول افتاده و خود جداگانه مایه تشویق گشته که تفسیر جلد دوم یشتها را بمعرض مطالعه عموم گذارم اینک پس از صرف مدت طولانی این کار در آلمان صورت گرفته و باز در بمبئی بطبع رسیده است امید است که ارباب هنر و دانش در آن نیز بدیده محبت بنگرند تا از حسن اقبال آنان بزودی بتفسیر خرده اوستا دلگرم گردد و آنچه در خصوص مزدیسنا ناگفته مانده در مجلدات دیگر برشته نگارش آید از بیست و یک یشت دوازده یشت که هر مزدیشت و هفتین یشت و اردیبهشت یشت و خرداد یشت و آبان یشت و خورشید یشت و ماه یشت و تیر یشت و کوش = درواسپ یشت و مهر یشت و سروش یشت و رشن یشت باشد در جلد اول جای داده شده و نه یشت دیگر که فروردین یشت و بهرام یشت و رام یشت و دین یشت و ارت یشت و اشتاد یشت و زامیاد یشت و هوم یشت و ورتند یشت باشد در جلد دوم آمده است مقاله فروهر که متعلق است بفروردین یشت در جلد اول بطبع رسیده است در این جلد نیز مانند جلد اول ایزد هر یشت را مقاله ایست و مندرجات خود یشت تجزیه گردیده و از برای روشن نمودن معنی برخی از جملات جداگانه توضیحات داده شده است از برای اجتناب از تکرار در بسیاری از موارد بتوضیحاتی که در جلد اول داده شده حواله گردیده است از برای مزید فایده یک دسته از لغات اوستائی بالغات فارسی مطابق گردیده و معنی لغوی بسیاری از اسماء خاص نیز نگاشته شده است از همه پادشاهان دو سلسله پیشدادی و کیانی کایش سخن رفته بطوری که در فهم فقراتی که در یشتها از آنان یاد شده اشکالی نمانده است در آخر کتاب فهرستی از برای لغات اوستائی که در این جلد بکار رفته موجود است و فهرست دیگری از برای اسماء خاص و برخی از کلمات که در هر دو جلد آمده ترتیب داده شده است برای اینکه علامت قدمت را نموده باشیم

بودند کسانی که خود مصائب و شداید آن جنگ را چشیده بودند در چنین عهد و محیطی چگونه ممکن بوده که هرودت در تاریخ خود بیطرف بماند

آیا ممکن است کزنون Xenophon یونانی در ذکر وقایع جنگ کوروش صغیر با برادرش اردشیر دوم (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) که همین مورخ، پس از کشته شدن کوروش، در سر ده هزار یونانی که در جزو لشکریان کوروش بودند فرار کرده و با هزار خطر و مشقتی که خود ذکر میکند از دست ایرانیان یونان جان بدر برده، در کتابش 'انابازیس' Anabasis، بکلی بیغرض باشد؟ محققان تذکار این نکته تاریخی در این کتاب دینی از برای این است که در جزو مندوجات مورخین قدیم بیک رشته از مطالبی که راجع بدین ایران است برمیخوریم مثلاً هرودت در کتاب هفتم فقره ۱۱۴ مینویسد که «خشایارشا در هنگام لشکر کشی خود بطرف یونان در آنجا بسیاری از پسر بچگان و دختران مردم را زنده بخاک کرده زندگان را بخاک کردن از رسوم ایرانی است زیرا که من شنیده ام وقتی که امستریس Amestris زن خشایارشا میرشد چهارده تن از پسر بچگان بزرگان ایران را زنده بخاک کرد تا اینکه خوشنودی خدائی را که در زیر زمین آرام دارد بجای آورده باشد» نه اینکه فقط چنین خدای زیر زمینی آدمبخواری در هیچ قرنی از برای ایرانیان سراغ نداریم ایرانیان مردگان را هم بخاک نمیکردند چه رسد بزرگان در کتابی که در بیشتر از دو هزار و سیصد پنجاه سال پیش از این نوشته شده چنین خبر نادرستی که در آن نظیر هم بسیار دارد چندان عجب نیست ولی حیرت انگیز است که استاد نولدکه Nöldeke دانشمند معاصر آلمانی در کتابش تاریخ ایران در ذکر سلطنت خشایارشا در جزو بدسلوکیهای این شاهنشاه میخاموشی در یونان همین خبر هرودت را یاد آور شده می افزاید: خشایارشا را از این حرکت که ناشی از خرافات مذهبی وی بوده میتوان بخشید، اما آزدن لاشه لئونیداس Leonidas (پادشاه اسپارت Sparta) و بریدن سر امیر البحر فنیقی دلیل شعور بچکانه اوست^۱ البته نولدکه بخوبی

میداند که درخبر مذکور هرودت کمتر احتمال صدق می‌برد اما چون این مستشرق بنا بر اقرار خودش طرفدار یونانیان است و از مشرقیان و بخصوصه از ایرانیان خوشش نمی‌آید کلیه در تألیفاتش راجع بایران در هر جا که دلش خواسته، بسا بدون بهانه بدست آوردن، بیجا نیشی، نازده است راست است هرودت پدر تاریخ دنیا شمرده شده و تولد که از بزرگان مستشرقین این دوره است اما نباید از برای یاس آبروی آنان آبروی خود را بریزیم آنان را فرشتگانی بیگناه یا مردمانی بی‌غرض و مرض پنداریم در این جا موقع آن نیست که از مورخین قدیم بحث کنیم و صحت مندرجات آنان را در خصوص ایران بسنجیم همچنین راجع بمشرقیین همینقدر کافی است که بگوئیم: هر مستشرق دانشمند نیست و هر دانشمندی منصف نیست بی شک ایرانیان قدیم مانند کلیه اقوام عهد کهن و مثل همه ملل حالیه روی زمین دارای عیوب و نواقصی بوده اند راست یا دروغ بودن آنچه در کتب قدهاء بما نسبت داده شده منوط بجمع آوردن کلیه وسایل تاریخی است و اما آنچه راجع بدین ایران نوشته اند از یونانیان گرفته تا عربها، میتوان بتوسط اوستا بصحت و نسقم آنها پی برد مطالعه اوستا یا ثابت میدارد که قسمتی از شایعات بکلی درست و قسمت دیگر نه اینکه فقط دو کتاب دینی ایران مصداقی ندارد بلکه برخلاف رسم و عادت و خصلت ایرانیان است تعصبی که پس از استیلای عرب بایران رسیده در مدت بیشتر از هزار سال بایرانیان مجال نداده که در پی تحقیق بر آیند رفته رفته کار بجائی رسیده که اسم مزدیسنا از زبانها افتاده و تا چند سال پیش از این «اوستا» از کلمات شاذ یاد بشمار میرفته است همه آباء و اجداد خود را همانطوری که عربهای دشمن یا تلقین کرده اند از دوزخیان می پنداشته اند

اینك كه حس وطن پرستی در ایران زیاده شده و بیداد دشمنان بیاد آمده و همه دانسته اند که دست کین نازی و مغول در علم و معرفت را بروی آنان بسته و آنان را از کاروان تمدن و ترقی دور داشته امید است که فرزندان آن خاک بایران قدیم متوجه گردند دوزمینة تاریخ و مزدیسنا که بمنزله ناموس ملی ماست از شنیدن

عقاید بیگانگان بی نیاز گردند و آنچه در آنها نیک و زشت است خود بتوانند حکم کنند طوطی وار محتاج بتکرار کردن قول يك مؤلف قدیم متعصب یا يك نویسنده جدید مغرض نشوند. شکی نیست که در آینده در خود ایران تحصیلات اوستائی بدرجه کمال خواهد رسید چون این کتاب در سرزمین ما بوجود آمده و زبانش مصطلح بباکان ما بوده و هنوز يك دسته از لغات و تعبیرات آن در زبان ما موجود است و بسا از رسوم و عادات عهد زرتشتی در میان ما باقی مانده و بخصوصه کتب پهلوی که کلید فهم اوستاست با اندك تغییری فارسی است نظر بهمة اینها يك ایرانی نژاد و فارسی زبان بهتر بمطالب اوستا پی تواند برد و ترجمه اوستا بزبان فارسی بهتر و مقرون تر بصواب خواهد افتاد تا یکی از زبانهای خارجه اوستا باید در آینده فروغی بتاریخ ما افکند و آنچه در آنجا پیچیده است روشن سازد و ارزش داستان ملی ما را که یراز مردانگی و پهلوانی است بما بنمایاند ■ در زمینه ادبیات ما عهد تجدیدی (renaissance) پیش آورد و ریشه و بنیان چندین هزار ساله لغات فارسی را بما نشان دهد و بالاخره ما را باخلاق پاک نیاکان نامدار ما نزدیک سازد و بدانیم که آن ناموران در روزگار فرخنده خویش بخوشی و سرافرازی بسر میبردند دنیا را سرای سینج و گلشنی بر از آسیب و رنج نمی پنداشتند، کدائی و دریوزی نزد آنان نیکو ■ پسندیده نبود برزیکرانشان بجاهة شیادان در نیامده بودند، نعمت اخروی آنان را خیره نکرده چشم از نعمت دنیوی نمی پوشیدند و دست از کار و کوشش نمیداشتند بهشت را یاداش قبلی دو روز عمر خود نمی شمردند با داشتن زندگانی خوش دیندار و پارسا هم بودند این کتاب که عبارت از سرودهای مقدس اجداد ما و دستور زندگانی آنان است با میگوید: کار و کوشش مایه رستگاری است در راستی و درستی سعادت جهانی و مینوی است، منش پاک فروغ ایزدی است، کسی شایسته فرماندهی و برتری گردد که سر اطاعت بدرگاه خسرو بیهمتا فرود آورد از کسی فرمان برند که خود از سروش، فرشته بردباری و فرمانبری پند نیوشد، خانه بهشتی کسی راست که ارب، فرشته توانگری بدو روی آورد و او را در زندگانی جهانی بی قید نه بیند کسی.

از گله ورمه برخوردار گردد که ایزد گوش، موکل چار یابان سودمند از سلوک وی نسبت بجانوران اهلی خوشنود باشد، نشتر، فرشته باران کشت زار کسی را سیراب کند که از دستگیری مستمندان و انفاق در راه خدا دریغ نودزد؛ کسی همیشه پیروزگر و سرافراز ماند که مهر و پاسبان عهد و پیمان را نیازورده باشد کسی از بیداد اهرمینی و ستم جفاکاران در امان خواهد بود که خود از راه عدل و انصاف نگشته باشد، و به رشن، فرشته عدالت روی آورده باشد فروهرهای نیاکان از برای خان و هانی بخشایش ایزدی درخواست کنند که کسان آبخانه پاکیزه خو و با داد و دهش باشند همای دانش (چیستا *meshta*) بر سر کسی شهیر افکند که دیندار و یار سا و پرهیزگار باشد و شکوه همواره از آن ایرانبان است اگر دست از دامن کوشش باز ندارند این است خلاصه بیست و یک یث اوستا نظر بهمین مطالب است که این کتاب بسیار کهن کهنه نشدنی است و سزاوار است که ایرانیان این میراث مقدس اجدادی را محترم بدانند همانطوری که ادباء و نویسندگان ما مکتوبند که در گوشه و کنار باز چند فرد سعری از سخن سرایان قدیم ایران مثل حنظله بادغیسی و فیروز مشرقی و بوسلیک گرگانی و شهید بلخی و غیره بجاوبند بحاست سرودهای اوستا نیز که راه چندین هزار ساله بیسوده و از پراکندگی و یاشیدگی خود گویای ستم اسکندر و بیداد عرب و یاد آور روزگار پست و زشت چنگیز و تیمور است رو کنند و از خواندن این سرودها روان خود را بفروهرهای یاک و دلیر نیاکان پیوندند

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب

اینک که از دست کهن دشمنان همه چیز خود را باخته ایم جز از همین اوستا یادگار دیگری از گمشدگان در دست نداریم تا از این سرودها در سرها شوری نیست تا دلها از هیجان ملی تنبی است و تا یک ایرانی از هر حیث ایرانی نیست وطن ما بقر و شکوه ایران باستان نخواهد رسید اگر ما را آرزوی بقاست باید از برای مادیات دست حاجت بسوی اروپا بریم و از برای معنویات چشم امید بسوی عهد فرخنده نیاکان دوخته داریم

عربها عنداله مستحسن دانستند که تمام آثار تمدن قوم قدیم ایران را نابود کنند آنچه مفاخر ملی ما بود دستخوش تعصب آنان شد آثار و نقوش پادشاهان ما را محو کردند معبد های ما را ویران نمودند بزرگان و دانشمندان ما را کشتند تاوان ما را بخرید و فروش در آوردند. کتاب های ما را سوختند چنان کردند که ما امروزه جز از چند آثار باقی مانده پادشاهان و چند قطعات بر کنده اوستا سند دیگری از عهد آبادی و سر افرازی در دست نداریم آری چنان کردند که امروزه به برخی از ما امر مشبه شده میگویند: اگر ایران حقیقتاً در قدیم هنروران و دانشمندانی داشته پس کو آثار و کتب آنان؟ اینک بجاست که از زبان یکی از مورخین دانشمند عرب بشنویم که دشمنان فرومایه ما در هنگام استیلای خود چه برس ما آوردند عبدالرحمن ابن خلدون که در سال ۷۳۲ در تونس تولد یافت و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره در گذشت در فصل معنون به «العلوم العقلیة و اصنافها» پس از يك صفحه مطلب دیگر که ربطی با سخن فیه ندارد گویند: «و اعلم ان اکثر من عنی بها [ای العلوم العقلیة] فی الاجیال الذین عرفنا اخبارهم الامثان العظیمتان قبل الاسلام و هما فارس و الروم . . . اما الفرس فكان شأن هذه العلوم العقلیة عند هم عظیماً و نطاقها متسعاً لما كانت علیه دولتهم من الضخامة و اتصال الملك، ولقد يقال ان هذه العلوم انما وصلت الى یونان منهم حين قتل الاسکندر دارا و غلب علی مملكة الکیتیة فاستولى [فاستولی] علی کتبهم و علومهم مالا یاخذ الحصص، ولما فتحت ارض فارس و وجدوا فیها کتباً کثيرة کتب سعد بن ابی وقاص الی عمر بن الخطاب لیستأذنه فی شأنها و تقبیلها للمسلمین فکتب الیه عمر ان اطرحوها فی الماء فان یکن ما فیها هدی فقد هدانا الله یا هدی منه و ان یکن ضللاً فقد کفانا الله فطرحوها فی الماء او فی النار و ذهبت علوم الفرس فیها عن ان تصل الیناء^۱ یعنی: «و بدانکه ما بین اعمی که اخبار و تاریخ احوال ایشان بیا رسیده است اقوامی

۱ مقدمه ابن خلدون، طبع مصر سنه ۱۳۱۱ ص ۲۸۵-۲۸۶

عین همین عبارت را نیز حاجی خلیفه در کشف الظنون (طبع اسلامبول ج ۱ ص ۴۴۶) در تحت عنوان علم الحکمه ذکر کرده است و گویا از همان مقدمه ابن خلدون نقل کرده است

که از همه بیشتر به علوم عقلیه توجه نموده اند همانا دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده اند اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنه آن بغایت وسیع بمذا سبب عظمت و فخامت دولت ایشان و طول مدت سلطنت آنان، و گویند که این علوم یونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است وقتی که اسکندر دلا را را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض نمود و بر کتب و علوم ایرانیان که از حد و حصر بیرون بود استیلا یافت و وقتی که مملکت ایران [بدست عرب] مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست ایشان افتاد، سعد بن ابی وقاص [سردار لشکر عرب] بعمر بن الخطاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید. عمر باو نوشت که آن کتب را در آب افکنید چه اگر آنچه در آنهاست رهنمایی است خداوند ما را برهنه تر از آن رهنمایی کرده است، و اگر کمراهی است خداوند ما را از شر آن محفوظ داشته است، لهذا آن کتب را در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتب مدون بود از میان رفت و بدست ما نرسید.

ابو یحیی بیرونی نیز که در ۳ ذی الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ۴۴۰ هجری در غزته در گذشت در خصوص وطنش خوارزم که یکی از ایالتهای ایران قدیم بوده در آثار الباقیه مینویسد: «ولما فتح قتیبة بن مسلم خوارزم المرة الثانية بعد ارتداد اهلها ملك عليهم اسكجموك و كان قتیبة اباً من یحسن الخط الخوارزمي و يعلم اخبارهم و یدرس ما كان عندهم و هرّقه كل ممزق فحفيت لذلك خفاء لا یتوصل معه الى معرفته حقایق ما بعد عهد الاسلام به»^۱ یعنی: «و چون قتیبه بن مسلم ثانیاً خوارزم را پس از مرگ شدن اهالی آن فتح نمود اسكجموك را بر ایشان والی گردانید و قتیبه هر کس را که خط خوارزمی میدانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطلع بکلی فانی و معدوم الاثر نمود و ایشان را در اقطار ارض متفرق ساخت و لهذا اخبار و اوضاع ایشان بدرجه مخفی و مستور

۱. الآثار الباقیه من القرون الخالیة باهتمام زاخو Bachau چاپ لیسبك ۱۹۲۳ م ۲۵-۳۶

مانده است که بهیچوجه وسیله برای شناختن حقایق امور در آن مملکت بعد از ظهور اسلام بدست نیست^۱

باز ابوریحان در صفحه ۴۸ از همان کتاب گوید: «ثم لما كان من اهلاك قتيبة بن مسلم الباهلي كتبهم [ای کتبه اهل خوارزم] و قتلهم هرا بديتهم واحراقهم كتبهم وصحفهم بقوا أميين يقولون فيها يحتاجون اليه على الحفظ فلما طال عليهم الأمد فاتهم ما اختلف فيه وحفظوا ما اتفق عليه» یعنی: «و چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشان را [یعنی نویسندگان اهالی خوارزم را] هلاک نمود و هر بذان [پیشوایان دینی] ایشان را بکشت و کتب و نوشتههای ایشان را بسوخت اهل خوارزم اُمی ماندند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اتکا نمودند و چون مدت متبادی گردید و روزگار در از برایشان بگذشت امور جزئیة مختلف فیه را فراموش کردند و فقط مطالب کلیة متفق علیه در حفظ ایشان باقی ماند»^۲ دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء مینویسد: «حکایت کنند که امیر عبدالله بن طاهر که روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورد و بمحفة پیش او نهاد پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه و امق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما بنام نوشیروان جمع کرده اند امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم ما را از این نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف مغالست و بیسی ما مردود است فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کردند که در قلمرو من هر جا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند»^۳ چنین بود

۱ تشکرات فروان تقدیم استاد بزرگوار داسمند آقای میرزا محمدخان قزوینی میکنم که درخواست نگارنده را راجع باتلاف کتب ایران بدست عرب اجات فرموده چند فقره عبارات این خلدون و بیرونی را از پارس فرستاده اند ترجمه فارسی آنها نیز از ایشان است

۲ تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی طبع یراون ص ۳۰ درخصوص خبر دولتشاه آقای میرزا محمدخان قزوینی در کافندی بنگارنده مینویسد: «امیر عبدالله (۲۱۴-۲۳۰) بن طاهر سوم از ملوک طاهریه خراسان است که اصلاً ایرانی بودند و شبه استقلال در خراسان داشتند و بهین جهت که اصلاً ایرانی بودند و پدر شان طاهر در قصیده مروفی افتخار ایرانی بودن خود شان مینماید حکایت مذکور بی اصل بنظر می آید با شاید دولتشاه در شخص اشتباه کرده است و کسی دیگر بوده غیر عبدالله بن طاهر»

سلوک عرب چنین بود سرانجام کتابهای ما اوستا نیز از آسیب زمان رگزند دشمنان مصون مانده امروزه فقط يك چهارم اوستای عهد ساسانیان را در دست داریم از بیست و يك نسل یا کتاب آن عهد که به ۳۴۵,۷۰۰ کلمه تخمین شده^۱ حالیه فقط چند جزوه باقی است که مجموعاً به ۸۳,۰۰۰ کلمه تخمین گردیده است^۲ در عهد ساسانیان نیز تمام اوستای عهد هخامنشیان را در دست نداشته اند چه قسمتی از آن در استیلای اسکندر از میان رفته بوده است پلینیوس Plinius بزرگ رُمی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت نوشته که سرودهای زرتشت دوهزار هزار (۲,۰۰۰,۰۰۰) شعر بوده است^۳ در طی تفسیر یشتها مکرراً اشاره بعظمت اوستای قدیم کرده ایم و گفته ایم که طبری و معودی هم نوشته اند که اوستا را در روی دوازده هزار پوست گاو بخط زر نوشته بوده اند^۴ آنچه از این نامه مقدس که از دستبرد حوادث روزگار رهائی یافته به ما رسیده میراث گرانبهایی است که از بیگانان پارسای ما بجا مانده است همه فرزندان ایران راست که در آن بدیده ادب و محبت ننکند و از اندرز و پند آباء و اجداد روی نتابند

با ستا و ژند اندرون زرد هشت بگفت است و بنمود گرم و درشت

که هر کو ز فرمان و پند بدر بتابد مرا و هست جادو پسر (فردوسی)

در انجام از باب سیاستگزاری باید بیفزایم که جلد دوم یشتها مانند جلد اول

آن در تحت مراقبت هرید دانشمند آقای بهمن جی سروانجی Dhabhar

انجام گرفته است از استاد بزرگوار که در مدت طولانی بنود زحمت ملاحظه کردن

این اوراق داده اندیش اندازه متشکرم چه پس از دقت عالمانه ایشان از تردید

Sacred Books of the East Vol. XXXVII by West p. 45

Geldner in Avesta, Pahlavi, and Ancient Iranian Studies; Strassburg ۲

p. ■

Historia Naturalis XXX 1. ■

Zoroastrian Civilisation by Maneckji Nusservanji Dhalla; رجوع شود به

New York 1933 p. 40-41

بیرون آمده امیدوار شده‌ام که باین نامه فضایی ایران، ملاحظه اینکه از نظر سیاسی از دانشوران نامی پارسی‌ن گدشته اطمینان خواهند داشت

همچنین سپاسدار دوستان خود آقایان استاد خدا بخش ایران و عبدالحسین خان سپینا هستم که متحمل زحمات نصیحت نویهای این کتاب بوده اند ایشان در بعضی آنچه لازمه دقت بوده بکار برده اند بطوری که نگارنده در برلین خاطر جمع بوده‌ام از اینکه این نامه از دلسوزی ایشان بخوبی از ضلع خارج خواهد شد

بخصوصه درود فراوان و سپاس بیکران بدوست دانشمند عزیزم آقای دینشاه جیحی باستانی ایرانی تقدیم میکنم اگر تصادف روزگار مرا بایشان نزدیک نمیکرد هر آنکه بارزوی خود نمیرسیدم و بواسطه فقدان وسایل بانشار این کتب موفق نمیکردیدم اگر هموطنانم از تفسیر اوستا بحدای هزار ساله برخوردار شده باشند اند که دین آباء و اجدادشان برخلاف آنچه مدعیان و دشمنان ساخته اند میباشد و اگر پیروان کیش کهن در ایران و دوستان آنان نمایانگان پس از بیشتر از هزار سال بزبان بومی خود دارای چند جلد کتابی راجع بمزدیسنا شده اند همانا آن را مدیون فداکاری و نیت پاک این راد مرد نیک سرشت هستیم مسلم است هر که خواستار علم و معرفت و دوستار مجدد جلال ایران باستان است همراه دوستار و سیاستزار دینشاه ایرانی است که برای توسعه معارف ما و احیای مافات وطن ما کوشاست

پور داود

برلین اول فروردین ۱۳۱۰ شمسی - ۲۱ مارس ۱۹۳۱ میلادی

فروردین یشت

مقدمه

مقاله متعلق به فروردین یشت در جلد اول بهشتها صفحات ۵۸۲-۶۰۲ مندرج است آنچه از برای فهم مطالب این یشت لازم بود گفته شد اینک در این جا چند کلمه دیگر افزوده گوئیم فروردین یشت که قدیمترین و بلندترین بهشتهاست دارای ۳۱ کرده با فصل و ۱۵۸ فقره است اسامی بیشتر از سیصد و پنجاه پادشاهان و نامداران و دلبران و یارسایان چه مرد و چه زن در آن ضبط و فروهر هر یک جداگانه درود فرستاده شده است برخی از این اسامی تکرار شده و برخی اسم خانوادگی گروهی از یارسایان است که بناچار تکرار شده و بسا اسامی زنان آنان پس از ذکر اسامی شوهران یاد شده است اسامی گروهی از دختران یارسان نیز در آن مندرج است بسا چندین اشخاص مختلف دارای يك اسم هستند و از برای تشخیص آیترزات *apara.zita* به معنی بعد زائیده شده قید شده اند نگارنده آب را به (دوم) یا (متأخر) ترجمه کردم مثلاً جاماسب دوم یا جاماسب متأخر باین ملاحظات دسته ای از این اسامی مکرر شده است پس از تفریق مکررات باز شاید عدد اسامی غیر مکرر بسیصد برسد^۱ این اسامی که خود جداگانه فرهنگی است از نقطه نظر علم اشتقاق بسیار گرانبهاست نگارنده چنانکه در آخر مقاله فروردین یشت (فروهر) گفتم خیال نداشتم که در تفسیر فروردین یشت باین اسامی پردازم چه عدد آنها زیاد و هر یک را جداگانه شرح دادن چندین ماه وقت لازم داشت پس از شروع بتفسیر این

۱ دانشمند دانمارکی کریستنسن در کتاب مختصر خود (تحقیقات زردشتی) که ۱ ماه پیش از طبع خارج شده عدد اسامی خاص فروردین یشت را دویست و بیست و هفت (۲۲۷) نوشته است نگارنده آنها را شمرده زیاده از سیصد و پنجاه یافتم رجوع شود به

Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen
Kobenhavn p. 14.

یشت حیفم آمد که در خصوص اسامی آباء ■ اجداد نامدار و پارسای خود که فقط از تطاول زمان اسمی از آنان در کتاب مقدس اوستا و در برخی از کتب پهلوی باقی مانده جستجوئی نکرده بگذرم ■ از هر يك از آنان که باز در خود اوستا یاد شده ■ یا در یکی از کتب پهلوی نام و نشانی بجای مانده شرح دادم^۱ متأسفانه از بیشتر از آنان در هیچ جا اثری نیافتم و پس از بکار انداختن تمام وسایل موجوده و صرف وقت و حوصله بذکر معانی لفظی آن اسامی اکتفاء کردم ■ معنی لفظی برخی از آنان اصلاً معلوم نیست ■ تقریباً پنجاه اسم را پس از تفتیش کردن و اثری نیافتن برای اختصار از ذکر معانی آنها صرف نظر کردم گرچه معانی آنها معلوم و کسانی که با اوستا و مزدیسنا آشنا هستند بخوبی می توانند حدس بزنند معانی اسامی را از فرهنگ لغات قدیم ایران تألیف بارتولومه استخراج کردم^۲ ■ کلیه این اسامی نیز در کتاب اسامی ایرانی تألیف یوستی معنی شده اما برخی از آنها خالی از سهو و لغزش نیست^۳ ■ ترکیب این اسامی چنانکه کریستنسن در کتاب مذکور بآن برخورده بهترین دلیل قدمت این یشت است در فهرست بلند اسامی خاص این یشت ابدأ، اسمی بر نمیخوریم که یاد آور عهد هخامنشیان یا اشکانیان و ساسانیان باشد ■ هیچیک از این اسامی با کله مهر که غالباً در جزو اسامی اشخاص عهدهای مذکور دیده میشود ترکیب نیافته است بلکه يك دسته از آنها با کلمات مزدا و اشا (ارت) و خشترا (شهریور) و آثر (آذر) مرکب شده که همه اسامی ایزدان کاهناست که منسوب بخود حضرت زرتشت است و زمان وی امروزه با کثرت آراء دانشمندان بیش از هزار سال قبل از مسیح است ■ باید در این جا متذکر شویم که متدرجاً بقهرست اسامی خاص این یشت افزوده اند و وضع قهرست خود دلیل است که اسامی پارسایان قرون بعد اضافه شده تا از فروهر کلیه پارسایان مشهور مزدیسنا یاد آوری شده باشد مثلاً از فروهر استوت ارت که سوشیانت یا موعود زرتشتی است سه بار یاد شده است: یکبار در آخر فقره ۲۱۰ و بار دوم در آخر فقره ۱۱۷ و سومین بار در آخر فقره ۱۲۸

Altiranisches Wörterbuch von Otho. Bartholomae; Strassburg 1904.

* Iranisches Namenbuch ■ Firdi. Justi; Marburg 1896.

فهرست اسامی از قهره ۸۷ با کیومرث که نخستین بشر است شروع شده و با قهره ۱۴۲ در ذکر اسم ایزدت فذری که اسم مادر سوشیات (آخرین مخلوق اهورا مزدا) انجام یافته است در انجام می افزائیم که فروردین یشت دارای بلندترین رتبه اخلاقی است و عقیده بفروهر از خصایص دین مزدیسناست

پیش از شروع بتفسیر فروردین یشت اسامی خاص ذیل را که در فقرات مختلف این یشت آمده در مقالات جداگانه شرح میدهم

گنوم در قهره ۱۶ کیومرث در قهره ۸۷

زویسرها سب در قهره ۱۳۱ منوچهر در قهره ۱۳۱

توران، سلم، سائینی، داهی در فقرات ۱۴۳-۱۴۴

گئوتم

(در فقره ۱۶ فروردین یشت)

گئوتم *gəuθam* اسم یکی از دیویسان و از رقبای زرتشت است
جز در فقره ۱۶ از فروردین یشت دیگر در هیچ جای اوستا و نه در هیچ کتب
پهلوی اسمی از او برده نشده است. معنی لفظی آن معلوم نیست. در سانسکریت
گوتم *Gotama* موجود و اسم طبقه ای از سرودگویان ریداست. اسم مؤسس
دین بودائی نیز گوتم میبایند باین مناسبت برخی از مستشرقین از آنجمله
هوکس *Haug* گمان کرده اند که در اوستا گئوتم همان گوتم مؤسس دین
بودائی باشد و در فقره ۱۶ از فروردین یشت مناظره ای میان زرتشت و بودا
اراده گردیده است.^۱ بخصوصه دارمستتر در ترجمه اوستای خود در سر این مسئله
یافتاری میکند و دلایلی ذکر میکند که گئوتم همان بوداست و از مناظره
مذکور مناظره ای از طرف زرتشت با یروان بودا مقصود میباشد.^۲ این حدس و
مجموع دلایل که از برای استحکام آن ذکر شده هیچکدام مبنی بر اساسی نیست
اشپگل *Spiegel* پیش از دارمستتر در ترجمه اوستای خود فقره ۱۶ فروردین یشت
را طور دیگر ترجمه کرده گئوتم را اسم خاص ندانسته بلکه اسم جنس گرفته
است بمعنی دهقان *Landmann*^۳ گلدنر *Geldner* نیز معنی دیگری از آن مقصود
دانسته باهل قبیله *Stammesgenossen* ترجمه کرده است.^۴ همچنین یوستی *Justi*
پس از آنکه گئوتم را یکی از دشمنان مزدیسنا ذکر کرده احتمال داده که کلمه
مذکور اصلاً اسم جنس باشد نه اسم خاص.^۵ تیل *Tiele* مینویسد ابدأ ممکن نیست

^۱ *Haug's Essays* p. 208.

^۲ *Zend-Avesta par Darmesteter* Vol. II p. 259 et Vol. III p. XLVIII

^۳ *Avesta die Heili. Schriften der Parsen von Spiegel* B. III S. 114

^۴ *Übersetzungen aus dem Avesta von Geldner in Kuhus Zeitschrift für*

Vergleichende Sprachforschung S. 555.

^۵ *Iran. Namenbuch* ■ *Justi*

که گوتَم اوستا با گوتَم بودا مناسبتی داشته باشد ولی ممکن است که با گوتَم که یکی از سرودگویان وید است مربوط باشد و نیز دانشمند مذکور در تردید است از اینکه در عهد قدیم گوتَم مؤسس دین بودائی را بدون عنوان بودا یا مرامس یاسکیا که اسم خانواده وی بوده در جایی ذکر کرده باشند^۱ در وید اسم هفت تن از ریشیها Bṛihas یعنی سرودگران یا آموزگاران ذکر شده یکی از آنان موسوم است به گوتَم که مکرراً اسمش در ریگ وید آمده است در مهابهارتا کتاب رزمی هندوان نیز غالباً باین اسم بر میخوریم^۲

مناسبت مهم بودن مسئله و از برای نمودن راه تحقیقی از برای خوانندگان این نامه لازم است که چند کلمه در خصوص بودا گفته شود چه در همین مقاله از يك کلمه دیگر اوستائی که بوئیتی Būti باشد و نیز برخی از مستشرقین آن را با بودا مشتبه کرده اند صحبت خواهیم داشت

از پادشاه هند اسوکا Asoka (از سال ۲۶۳ تا ۲۳۲ یا ۲۶۰-۲۲۳ پیش از مسیح سلطنت نمود) مروج دین بودا که بمنزله کی گشتاسب حامی زرتشت و کونستانتین مروج دین عیسی بود کتیبه ای کشف شده که از آن ۴۸۰ پیش از مسیح سال وفات بودا معلوم میشود ولی عموماً سال وفات او را ۴۸۳ ذکر کرده اند نظر باینکه در کتب دینی بودائیان ۸۰ سال عمر از برای بودا قائل شده اند باید سال ولادت وی ۵۶۰ یا ۵۶۳ پیش از مسیح باشد بودا در کاپیلاواستو Kapilavastu که نزدیک سرحدّ جنوبی نپال واقع است متولد شده است پدرش که از امرا بوده موسوم بوده است به سودهدان Buddhodana از قبیله سکیا Sakya اسم خانواده بودا گوتَم Gotama و اسم شخصی وی سیندهتا بوده است^۳

Die Religion bei den Iran. Volk. von Tiele übersetzt von Gehrlich ۱

S. 37 und 257.

Gotama in the Avesta by Darab Dastur Poshotan Sanjani; Leipzig ۲

1898 p. 7-8.

از برای مزید اطلاع بترجمه اوستای هارل ■ بترجمه فروردین بشت و ندیشان که گوتَم را اسم خاص دانسته اند ملاحظه شود، Avesta Traduit par De Harlez.

Zoroastriische Studien von Windischmann S. 315.

Das Leben des Buddha ■ Dr. Julius Dutoit; Leipzig ■ S. IX-X ۳

بودا در خانواده خود با اسم شخصی خود خوانده می‌شده است وقتی که شهر و خانواده خود را ترک کرده در نقاط مختلف هند وعظ می‌کرده معاصرین وی را سَرمَن گوتم نامیده اند یعنی گوتم مرناض و زاهد چه سَرمَن Stumans که ذکرش بیاید بمعنی مرناض است و از همین کله است شمن در فارسی بنا به معادت شرقای هند که بخانواده خود اسم یکی از سرودگویان وید را میداده اند قبیله سکیا نیز از برای خانواده خود اسم گوتم را که اسم یکی از سرودگویان وید است برگزیده است بودا که بمعنی بیدار و داناست عنوانی است که پیروان پس از آنکه هادی آنان محض کمال رسیده بدو داده اند ممکن است که همین عنوان را پیروان سایر فرقه های مذهبی، عمرشدان خود که معاصر بودا بوده اند میداده اند گاهی هم بودا بطرز شاعرانه سکيامونی Sakyamuni یعنی دانای قبیله سکیا خوانده می‌شده است^۱

دین بودا در عهد اسوکا پادشاه مقتدر مذکور از حدود هند تجاوز نموده بواسطه مبلغین از شمال غربی تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد متدرجاً بسواحل جیحون رسید محققاً پیش از میلاد مسیح دین بودا ببلخ رسیده در آن سرزمین زرتشتی معابد بودائی برپا بود مورخ و نویسندۀ یونانی الکساندر بولی هیستور Alexander Polyhistor که در حدود سال ۶۰ و ۸۰ پیش از مسیح کتاب خود را نوشت از شمنهای بلخ ذکری میکند^۲

آنطیوخس دومین پادشاه سلوکید (۲۶۱-۲۴۶ قبل از میلاد) بنا بدرخواست اسوکا اجازه داد که در تمام ایران و ممالک قلمرو سلوکید بدستور بودائی از برای ستوران آرامگاه و مریضخانه بسازد^۳ همانطوری که ایرانیان پس از استیلای عرب خدمات شایان بدین اسلام نمودند و گروهی از دانشمندان علوم اسلامی ایرانی بودند چندین صد سال پیش از داخل شدن اسلام بایران زمین

Buddha, sein Leben, seine Lehre, Gemeinde von H. Oldenberg, I
Stuttgart u Berlin 1921 S. 113.

Die Religion des Buddha C. Fr. Koepfen Zweite Auflage; Berlin ۲
Band II S. 88.

Erfrische Alterthumskunde Spiegel Band II S. 717

ایرانیانی هم که در ممالك شرقی ایران بکیش بودا گرویده بودند خدمات برآزنده بدین بودا نمودند و کتابهای بسیار گرانبها از خود بیادگار گذاشتند که تا اکنون هم بوداییان چین و ژاپون رهین منت دانشمندان ایرانی هستند پس از دخول دین بودا بچین در سال ۶۷ میلادی گروهی از دانشمندان ایرانی و بودائی کیش از برای تبلیغ بچین رفتند و کتب مقدس بودائی را بزبان چینی ترجمه نمودند بطور تحقیق معلوم نیست که چند نفر مبلغ از ایران بچین رفتند فقط اسم پنج نفر از آنان محفوظ مانده است از این قرار:

ان شی کائو (An Shi-kao) ان هوان (An Huan) ت ان وئی (T' an-wu-ti)
 ان فاهین (An Fa-hien) ان فاجین (An Fa-shin) از اینکه این اسامی ایرانی نیست برای این است که مبلغین خارجه در چین اسامی خود را بچینی ترجمه می نمودند و از برای امتیاز اسامی ممالك و اوطان خود را در سر اسامی شخصی خود جای میدادند چنانکه ملاحظه میشود اسامی مبلغین ایرانی مذکور باستثنای سومی از آنان مصدر است به ان An این کله دلیل است که مبلغین مذکور از اشکانیان بودند چه مملکت یاروها با اشکانیان بزبان چینی ان سی (An-Si) و بزبان ژاپونی ان سوک (An-Sok) نامیده میشود بملاحظه اینکه در زبان چینی قدیم تلفظ ار (Ar) نبوده کله ارشاک (اشک) به ان (An) تغییر یافت بنا بسنت بوداییان چین و ژاپون ان شی کائو (An Shi-kao) ولیعهد اشکانی بوده در شعب مختلفه علم و صنعت مهارتی تام داشت و بآموختن کتب دینی ممالك خارجه همت گماشت پس از مرگ پدرش از بی حقیقی دنیا اندوهگین و آزرده گشته چشم از سلطنت پویشید تاج و تخت بتمش برگذار نمود خود منزوی و تارك الدنيا شد بمطالعه تعلیمات بودائی پرداخت غالباً ریاضت میکشید و باوراد و اذکار مشغول میگشت پس از چندی از مملکت خویش خارج شده بسر و سفر رفت تا اینکه در سال ۱۴۸ به لوینگ Lo yang پایتخت چین رسید در زبان چینی زبردست و استاد شد تا سال ۱۷۰ میلادی در کار ترجمه کتب مقدس بودائی بزبان چینی بود در فهرست چینی کتب مذهبی بودائی ترجمه چندین کتب منسوب باوست که هنوز هم برخی از آنها موجود است

ان هوان (An Huan) نیز از شاهزادگان اشکانی بود مردی نیک سرشت و خوش اخلاق بود خاقان چین او را مقنخر ساخته سرهنگ اول سوار نظام خود گردانید در چین شاهزاده ان An یا سرهنگ ان An نامیده میشد به همراهی دانشمند چینی بن فرنانو (Yen Fo-tan) در لوینگ در سال ۱۸۱ دو کتاب بزرگان چینی ترجمه نمود

ت ان و نی (T'an-wu-ti) در ژاپونی دُم مو تای (Dom-mu-tai) يك بودائی از مملکت یارتها بود در لوینگ در سال ۲۴۴ میلادی چندین قطعات بزرگان چینی ترجمه نمود ان فاهین يك رهبان بودائی از مملکت یارتها بود تاریخ ورود او در چین معلوم نیست دو کتاب او بیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است

ان فا چین (An Fa-chin) رُهبانی از مملکت یارتها در لوینگ در حدود سال ۲۸۱ و ۳۰۶ چندین کتاب ترجمه نمود سه جلد از آنها پیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است امروزه دو جلد از کتب او موجود است^۱

در بهلولی معبد معروف بودائی در بالای کوه کارلی (Kiri) (حالیه کارلا) در میان راه ممبئی و یونه منزلی که در بدنه کوه سنگی از برای اقامت رُهبانان یا شمنها ساخته شده و نگارنده مگرراً ندیدن آن رقم بانی آن يك ایرانی است که نکیش بودا گرویده بوده است گفتیم پیش از میلاد مسیح دین بودا ببلخ رسید در آن سر زمین زرتشتی معابد بودائی برپا بود از آنجمله است معبد نو بهار معروف که اشمن بگوش همه رسیده است نو بهار در بلخ که آل برمک تولیت آن را داشته اند محققاً آتشکده و منسوب زرتشتیان نبوده چنانکه برخی از مورخین عرب و ایرانی پنداشته اند و دقیقاً در شاهنامه راجع بآتش گفته است

از برای اطلاعات مفصل تر راجع به بنیان ایرانی در چین و اسامی کتب آنان که بهترین اسناد قدیم بودائی است رجوع شود مقاله بسیار مفید هوری پروفیسور در دارالفنون توکیو Dastur Hoshang Memorial Volume; Bombay 1918 p. 509-518 Persian Buddhist Translators in China by Kentok Hori, Imperial University of Tokyo.

چو گشناسب را داد لهراسب تخت فرود آمد از تخت و بر بست رخت
بلخ گزین شد بر آن تو بهار که یزدان پرستان در آن روزگار
مر آن خانه پنداشتندی چنان که مر مکه را نازبان این زمان

معبد نو بهار بواسطه شهرتی که داشت بعدها با سایر معبد های زرتشتی
مشتبه گردید از اشعار فردوسی نیز در مضمون داستان لشکر کشی ارجاسب پسند
گشناسب چنین بر می آید که لهراسب در آشکده منزوی بوده بنا بسنت
زرتشتیان حضرت زرتشت هم در همان روز هجوم تورانیان در
آشکده شهید گردید

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ بکشتند و شد روز ما نار و تلخ
و از آنجا بنوش آذر اندر شدند رد و هربد را همه سر زدند
ز خورشان بمرد آتش زرد هشت ندانم چرا هربد را بکشت

لابد در این جا از کله رد حضرت زرتشت مقصود است در این جا متذکر
میشوم که خبر دقیقی در منزوی شدن لهراسب در معبد بکلی در تحت نفوذ بودائی است
چه در تاریخ ایران در هیچ قری سرخ نداریم که پادشاهی در معبدی منزوی
شده باشد گذشته از اینکه آئین مزدیسنا هم با انزوا و ریاضت سروکاری ندارد

اسم نو بهار مناسبتی با بهار فارسی ندارد و ترجمه این اسم به ربیع الجدید
چنانکه عمر بن الازرق الکرمانی ترجمه کرده درست نیست بلکه نو و بهار
nava vibara که در سانسکریت بمعنی دیر نو میباشد اسم اصلی آن معبد بوده است
از مندرجات برخی از مورخین هم بخوبی بر می آید که نو بهار معبد بودائی بوده
از آنجمله است خبر الکرمانی مذکور که یاقوت حموی و ابن الفقیه ذکر کرده اند
بنا بر این بر مکیها که تولیت نو بهار را داشتند و در اراضی وسیع و موقوفات
دیر ریاست روحانی داشتند اصلاً بودائی بودند و بعدها در آخر قرن اول هجری
باسلام گرویدند و در دربار خلفاء بنی عباسی بوزارت رسیدند کله برمک را هم

برخی از مستشرقین از لغت سانسکریت *para maka* پَرَمَکَ که بمعنی سرو بزرگ است مشتق دانسته اند. گرچه از مندرجات مورخین و جغرافی نویسان راجع بآل برمک و نو بهار ذهن قهراً منتقل بکیش بودا و دیر بودائی میشود گذشته از این از اخبارات چینی ابدآشکی نمی ماند که بلخ در مشرق ایران یکی از مراکز مهم بودائی بوده و نو بهار متعلق بیروان این دین بوده است. زائرین چینی در اطراف و اکناف ممالک بودائی قدیم برای بدست آوردن کتب مقدس و آثار بودائی مسافرت نموده و سفرنامهها از خود گذاشته اند یکی از این زائرین چینی موسوم بوده به هوان تسنگ *Huan Tsang* که از سال ۶۲۹ تا ۶۴۵ در گردش بوده و در شهر بلخ که در آن عهد صد دیر بودائی و سه هزار شمن یا طلاب و زهاد و دهبان داشته در خود نو بهار که صد نفر شمن داشته در مدت يك ماه منزل کرده است. در آنجا تشری که بودا از برای غسل و تطهیر بکار میرده محفوظ بوده است يك دندان بودا و جاروب بودا را هم زائر چینی مذکور در آنجا دیده است^۱

در گوشه و کنار تاریخ ایران مکرراً باسم بودا و آثار مقدس وی بر میخوریم شاید ذکر يك دو قهره آن خالی از فائده نباشد. چنانکه معروف است پس از در گذشتن بودا استخوانها و دندانها و موها و ناخنها و آنچه متعلق باو بوده از قبیل جاروب و ظروف و سایر لوازم زندگی وی در گنبد و برج مخصوصی که استوپا *Stupa* می نامند در ممالک مختلفه بودائی حفظ شده که هنوز هم بنا بسنت بودائیان برخی از آنها موجود است. هر يك از این بقایای بودا را مانند صلیبی که عیسی در بالای آن جان سپرده و چندی هم در خزینه ساسانیان محفوظ بوده تاریخ و سرگذشتی است دو آثار بودائی در عهد سلطنت ساسانیان بایران رسید اولی از آنها یکی از دندانهای بودا بوده که در قدیم در بیشاور محفوظ بوده در حدود سال ۵۲۰ میلادی در فاکره نزدیک جلال آباد بود در قرن هفتم میلادی زائر چینی هوان تسنگ مذکور این دندان را در طی سیاحت

Die Religion des Buddha von Koeppen B. II S. 64

۱ رجوع شود به

Frankfurt von Marquart S. 90.

Les Barucéides par Bouvat Paris 1912 P. 5 et 28-30.

خود در ناگره نیافت بنا بخبری که در یک سالنامه چینی مندرج است در سال ۵۳۰ سفیری از دربار ایران بچین رسید و یک دندان بودا را برسم هدیه با خود بدربار چین آورد لابد این دندان پیش از ناجگذاری خسرو انوشیروان در ایران بوده چه پادشاه مذکور در سال ۵۳۱ میلادی بتخت نشست هنوز لشکر کشیهای او بطرف کابل و پنجاب روی نداده بود که دندان مذکور در جزو غنائم بدست ایرانیان آمده باشد احتمال برده میشود که شمنهای کابل دره^۱ در آغاز قرن ششم از اثر تعاقبی فرار کرده آن دندان را با خود بایران برده باشند^۲ درمی از آن آثار کشکول (پاتره Patra) بودا بود که بخصوصه اهمیت دارد و در آینده بنا بمعینه بودائیان به بوداهای بعد یعنی عوودهای بودائی خواهد رسید این کشکول اصلاً در پاتلی پوتره (Pāṭliputra) که شهر حالیه پاتنه (Patna) در کنار رود گنگ باشد محفوظ بوده پس از آنکه جزیره سیلان بدین بودا گروید اسوکا پادشاه مذکور هند آن را برسم ارمغان برای پادشاه سیلان فرستاد در قرن قبل از میلاد آن کشکول بغارت رفت پس از چندی دوباره بجزیره سیلان برگشت زائر چینی فا هین (Fu hian) در قرن پنجم میلادی آن را در سیلان نیافت ولی در پیشاور بزیارت آن موفق شد و معجزاتی که از آن کشکول دیده ذکر میکند در دو قرن بعد آن کشکول در کابل دره نبوده هران تسنگ بنوبت خویش آنرا در آنجا نیافته مینویسد «حالیه در قصر پادشاه ایران موجود است و خسرو انوشیروان در فتح کابل بایران برد» چنانکه در تاریخ مسطور است پادشاه آن نواحی پس از شکست یافتن از انوشیروان از جمله هدایائی که تقدیم کرد یکی کتاب بیدبای (کلیله و دمنه) و دیگری ظرف کرانبهائی بر از مروارید بود این ظرف ظاهراً همان کشکول فقر بودا بود^۳

۱ مملکتی که امروزه در جغرافیا کابل دره نامیده میشود در قدیم عبارت بوده از نواحی رود کابل تا رود سند پیشاور پایتخت آن بوده است این مملکت در کتیبه یستون نقش رسم در عهد هخامنشیان بر سر گذار Gandāra نامیده شده است متنبه نشود بمملکت قندهار که در اوستا هراواتیک و در کتیبه هخامنشی هراواتی Haraovati نامیده شده است

Die Religion des Buddha von Kooppen B. 1 S. 520

■ » ■

»

■

B. 1 S. 524-526

۲

۳

بخصوصه دانستن مناسبات ایرانیان با بودائیان بسیار مفید است چه قسمتی از آئین مانی که در عهد دومین شاهنشاه ساسانی شاپور اول (۲۴۰ - ۲۷۱ میلادی) ظهور نموده از تعلیمات بوداست همانطوری که مانی پیغمبر خود را سوشیانت زرتشتی و بار قلیط عیسوی خوانده خود را موعود بودائی هم نامیده است دین شریف بودا در کلیه ممالک شرقی ایران زمین قدیم کم و بیش دوام داشت تا اینکه در استیلای عرب مانند دین زرتشت و مانی دستخوش انصب یا برهنگان جزیره العرب گردید از این چند فقره وقایع تاریخی که جملاً بذکر آنها پرداختیم بخوبی بر می آید که ایرانیان زرتشتی از زمان بسیار قدیم مناسباتی با بودائیان داشته اند و چندان هم جای تعجب نبوده اگر در کتب مقدس ایرانیان ذکری از بودا و آئینش شده باشد ولی بهیچ وجه در اوستا نه صراحة و نه کنایه اسمی از بودا و دینش نیست باید بنظر داشت که پیش از ظهور بودا ایرانیان با کیش برهمنی سروکاری داشته اند از کلیه فرشتگان یا دیوها یعنی پروردگاران باطل که در اوستا از آنان ذکری شده باید از دین برهمنان و کتب وید نام و نشانی جست نه از کتب مقدس بودائیان اگر اتفاقاً برخی از کلمات اوستا شباهتی با کلمات بودائی دارد برای این است که دین بودا در سرزمین هند بوجود آمده و مؤسس این دین خود برهمنی و آبشخور بسیاری از فلسفه و تعلیماتش همان وید برهمنان است بخصوصه در فروردین یشت ممکن نیست که اسمی از بودا باشد چه این یشت بسیار قدیم تر از بوداست

اما کلمه شمن که در این مقاله چندین بار تکرار گردید این لغت در ادبیات فارسی معروف است و از برای بت پرست استعمال میشود چنانکه رودکی گفته است بت پرستی گرفته ایم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم (لغات اسدی) و معری سروده است مگر فلک شمن خویش کرد بخت ترا که پیش او عبادت چیده چون شمنست (فرهنگ سروری)

این لغت از سانسکریت سرمن Sarmana مشتق شده ■ در این زبان اخیر از برای روحانیون استعمال میشود است سرمن کسی است که خاله

اینک رسیدیم بسر کلمهٔ بوئیتی که دارمستز بدون هیچ دلیل محکمی
مایل است آن را با بودا یکی بدانند^۲ این کلمه سه بار در فرگرد ۱۹ و نبداد
در فقرات ۱ و ۲ و ۴۳ تکرار شده است و هر سه بار با کلمه دیویکجا آمده است:
(بوئیتی دَنُو دَوَدَوَسَنَ)

برای اینکه درست مورد استعمال این کلمه را دریابیم دو فقره اولی فرگرد
 مذکور و ندیداد را ترجمه میکنیم «از طرف شمال اهر-من تبه کار آن دیو دیوان
 بشتافت و این چنین گفت آن اهر-من زشت تبه کار ای (دیو) دروغ برو زرتشت
 پاک را هلاک کن دروغ با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون بسوی وی شتافت

1

در خصوص شمن رجوع شود به

T

Zend Avesta par Darmesteter Vol. II P. 259 Vol. III p. XLVIII

زرتشت نماز اهنو و شره بجای آورد آبهای نیک و رود دائیتیای نیک^۱ را بستود و بدین مزدیسنا اعتراف نمود دروغ مغلوب وی گشته با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون قدم وایس کشید^۲ اهریمن برای اینکه دین راستین مزدیسنا را از میان برد دیو دروغ ■ دیو بوئیتی که عفریت بت پرستی است و مرشئون (مردمان) را که دیو فراموشی و محو کننده دین یکتا پرستی است از لوح خاطر انسانی بر آن گذاشت که زرتشت را هلاک کنند معنی فقرات فوق باندازه روشن است که هیچ تردیدی باقی نمی ماند از اینکه بوئیتی را دیوی بدانیم که مردم را به بت پرستی وادار میکنند در تفسیر پهلوی اوستا در تفسیر همین فقرات وندیداد بوئیتی دِئو در پهلوی بت شیدا Būt Šēdu ترجمه شده است شیدا کله ایست سامی (ارامی) بجای کله آریائی دیو که در فارسی بمعنی آشفته و دیوانه است^۳ اصلاً این لغت بزبان اکاد (Akkad) ^۴ شدو (šedu) و اسم عفریتی بوده است در عبری شد Šed و در ارامی شیدا (šēlā) شده است^۵ در کتب معروف پهلوی دینکرد در کتاب هفتم آن در باب سوم فقرات ۳۶-۳۹ در معجزات حضرت زرتشت بعینه فقرات ۱ و ۲ از فرکرد نوزدهم وندیداد که ذکرش گذشت به پهلوی چنین نقل شده است «اهریمن تبه کار (پُر مرگ) زشت از طرف شمال (اباختر) شتافته خروش بر آورد ای (دیو) دروغ بشتاب زرتشت پاک را بکش دروغ بادیو بت (بت شیدا) و بادیو سح فراموشکار (نهان روان) فریفتار بسوی وی شتافت زرتشت با آواز بلند نماز اهنو و برورد دروغ و دیو بت و سح فراموشکار فریفتار خود باخته روی بگریز نهادند»^۶ دیو سح همان مرشئون اوستاست که

۱ دائیتا وندیداد رودی است در آریا ■ رجوع کنید مجلد اول ص ۵۹

۲ رجوع شود به Vendidad, Avesta text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index by Dastoor Hoshang Jamasp. Bombay 1907. Neupersische Schriftsprache von P. Horn, im Grundriss der Irani. Philologie B. ■ Abt. ■ S. 6.

■ راجع به اکاد مجلد اول پشتهای ص ۷۹ ملاحظه شود

■ Akkadische Fremdwörter von H. Zimmern Leipzig 1917 S. 89

■ فقرات فوق در ترجمه انگلیسی دینکرد که بنوسط داراب دستور منجانا صورت گرفته

طور دیگر ترجمه شده است

دیو فراموشی است و نماز اهورنور نیز همان نماز اهتو و تیره = بتا اهور و تیره
میباشد^۱ در فصل ۲۸ بندهش در فقره ۳۴ نیز از بت شیدا اسم برده شده
گوید «بت شیدا آن است که ستایش در میان هندوان است»^۲ جمله
دوم این قمره مبهم است معنی درستی از آن بر نمی آید^۳ از اینکه در بندهش برستش
بقی هندوان نسبت داده شده ابتدا مستلزم این نیست که خیال ما به بودا
متوجه شود کلبه پروردگاران آریایی که مزدیسنا بر ضد ستایش آنهاست و هم
در اوستا دیوها و پروردگاران باطل نامیده شده در میان هندوان ستایش
میشده و تا با امروز هم ستایش میشوند

در سومین جایی که در اوستا از بوئیتی اسم برده شده گفتیم که در
فقره ۴۳ فرگرد ۱۹ وندیداد است در اینجا بوئیتی با گروهی از دیوها باهم ذکر
شده اند مثل دیو آندرد (Indra) که نزد هندوان از بزرگترین پروردگاران
بشمار است اما نزد ایرانیان رقیب امشاسپند اردیبهشت خوانده شده است^۴
و دیو سئورو (Sauru) که در سانسکریت سرو (Sarva) گویند و اسم پروردگاری
است اما در مزدیسنا دیو آشوب و غوغا و مستی است و رقیب امشاسپند شهرپور
شمرده میشود^۵ دیو ناونگهی (Naonhaithya) دیو ناخوشنودی
رقیب امشاسپند سیندارمذ^۶ دیو تئوروی (Taurvi) دیو کرسنگی رقیب
امشاسپند خرداد دیو زئیرج (Zairica) دیو تشنگی رقیب امشاسپند امرداد^۷

۱ راجع بنماز بتا اهور و تیره بگاتیا قصیر نگارنده ص ۱۰۰ ملاحظه شود

۲ جمله دومی در پهلوی چنین است: «آقس و خش یون» یثیا ما همان چگونه بت

اسپ پرستد و چنین ترجمه شده است: and his growth is lodged in idols

as — worships the horse as an idol

وست West میگوید که معنی این جمله روشن نیست اما دارمستر برای اینکه ثابت کند که بت

شیدای بندهش همان بودا است در جمله مبهم مذکور کلمات (بت اسپ) را بواسطه خوانده یعنی بودا:

Sacred books of the East Vol. V by West. p. 111

رجوع شود

Zend Avesta par Darmesteter Vol. II p. 259

و

۳ رجوع بجلد اول ص ۹۲

۴ رجوع بجلد اول ص ۹۳

۵ رجوع بجلد اول ص ۹۴

۶ رجوع بجلد اول ص ۹۶

دیو آئشتم *Asiama* دیو خشم رقیب ایزد سروش^۱ دیو مرشئون که
 ذکرش گذشت^۲ دیو دریوی *Drivi* دیو دریوزی و کدائی دیو دئیوی
 و سده *Daivi* دیو فریب *Daivis* دیو کسویش و سده *Kasvish* دیو کین و کیفر
 دیو پشیتیش *Paishiti* دیوی است که بر ضد آنچه نیک است در کار
 و کوشش است با عبارت دیگر قوه ایست اهریمنی که از برای تباه نمودن جهان در
 مقابل هر چیز نیک برعکس رفتار نموده چیز زشت پدید می آورد دیو بوئیتی یا دیو بُت
 در میان این دیوها پس از دیو مرشئون ذکر شده است و ابتدا تصور نمیرود
 که از این کله شخص بودا اراده شده باشد چنانکه گفتیم در اوستا و کتب پهلوی
 همیشه کلمه بوئیتی یا بت با دیو یا شیدا فید شده است در گاتها کله دیو از برای
 پروردگاران باطل آریائی آمده و در سایر قسمتهای اوستا از برای مطلق شیاطین
 در جایی از اوستا بنظر نگارنده نیست که شخص معروفی دیو نامیده شده باشد
 مثلاً ضحاک یا ارجاسب را دیو خوانده شده باشند بنابر آنچه گذشت گوئیم
 نه کله گئوتم مناسبتی با گئوتم بودا دارد و نه بوئیتی با بودا اگر بایستی مانند
 کله گئوتم اوستائی که در سانسکریت شبیه و نظیری دارد از برای کله بوئیتی
 نیز در سانسکریت کله شیده و مناسبتی پیدا کنیم لابد باید بلغت
 بهوت *Bhuta* متوجه شویم که در سانسکریت بمعنی جن و شبح میباشد گروهی
 از دانشمندان مثل یوستی^۳ و تیل^۴ و وست^۵ همین کله اخیر سانسکریت را
 بابوئیتی اوستا مربوط دانسته اند بنابر این لغت بُت در فارسی و پهلوی از
 بوئیتی اوستا آمده و بوئیتی اوستا از بهوت سانسکریت در انجام متذکر میشویم
 که در فقره ۹ از فرگرد ۱۱ وندیداد دیوی موسوم به بوئیدی آمده و
 ماده او بوئیدیزا *Buvidiza* ذکر شده احتمال برده میشود که این کلمه ترکیب
 دیگری از بوئیتی باشد

۱ رجوع بحلد اول ص ۴۷۵ و ۵۲۰

۲ رجوع بحلد اول ص ۳۱۳

۳ Handbuch der Zendsprache von Justi

۴ Die Religion beiden Irani. Volkern von Tiele Übersetzt von Gehrich S. 87.

۵ Sacred Books of the East Vol. V by West_p 111

کیومرث

(در قفقه ۸۷ فروردین بشت)

کیومرد - کلشاه = کرشاه = پادشاه کوه

میر خواند در روضه الصفا در ذکر سلطنت پیشدادیان مینویسد
«کیومرث لفظی است سریانی و معنی آن زنده گویا باشد»^۱ اتفاقاً معنی این اسم
مرثب را بخوبی میدانیم و هیچ کس امروزه تردیدی ندارد که این اسم ایرانی
است و هر دو جزء آن در زبانهای فرس و اوستا و پهلوی و فارسی و سانسکریت
و در کلّیه زبانهای هند و اروپائی اشتقاقانی دارد و بهیچ وجه مربوط بلغات
سریانی با بلغات یکی از السنه سامی نیست

این اسم در اوستا کتبه مرثین ~~مردین~~ آمده است در پهلوی
کیومرد و فارسی کیومرث گوئیم جزء اول این اسم که کتبه باشد معنی جان و
زندگی است و در تفسیر پهلوی اوستا نیز کتبه مذکور جان ترجمه شده است
لغت زندگی از همان ماده کتبه است که برور زمان و اختلاف لهجات ایران باین
شکل در آمده در زبان فارسی باقی مانده است این لغت معنی مذکور مستقلاً
در اوستا مکرراً استعمال شده از آنجمله در گاتها بسنا ۳۰ قطعه ۴ و در
هفت هایسنا ۴۱ قفقه ۳ و در یسنا ۹ قفقه ۱ و در وندیداد فرکرد ۲ قفقه ۱۴
و در تشریشت قفقه ۱۱ و مهریشت قفقه ۷۱ و زامیاد یشت قفقه ۴۴ و غیره
جزء دیگر که مرثن باشد صفت است یعنی مردنی و در گذشتنی یا بعبارت
دیگر مردم و انسان چون سر انجام بشر فنا و زوال است باین
مناسبت او را مردم یعنی مردنی و در گذشتنی نامیده اند مرثن نیز بمعنی
مردنی و مردم خود جداگانه غالباً در اوستا آمده است از آنجمله در گاتها
بسنا ۳۲ قطعه ۱۲ و غیره این کلمه در اوستا مشتقات زیاد دارد از

۱. برخی از مورخین قدیم هم این اسم را سریانی بنده داشته اند

آنجمله است *مریت* *مردیت* که نیز *مردتی* و *بشر* است آن را در بهلوی *مرتم* و در فارسی *مردم* گفتند در فرس هخامنشی همین کلمه مرتبه *martyn* میباشد که لغت *مرد* در فارسی از آن آمده است *عتیا* و *عتیانه* که بنا بستت ایرانیان *عنزله* آدم و حوای سامی است و ذکر شان بزودی بیاید از ریشه کلمات فوق است ریشه کلیه این کلمات (*مر*) *مرد* میباشد که در اوستا و فرس *معنی* *مردن* است^۱ گذشته از معنی مذکور از کلمه گیه که چند بار در اوستا بدون *مر* تن آمده کیومرث اراده شده است چنانکه در فروردین یشت فقره ۸۶ و در یسنا ۶۸ فقره ۲۲ و در ویسپرد کرده ۲۱ فقره ۲ در این سه فقرات فقط از گیه (یعنی کیومرث) اسم برده شده و بار در جزو *اهورا* *مزدا* و *زرتشت* و *مهر* و *گوشورون* درود فرستاده شده است گذشته از این چند موضع در جاهای دیگر اوستا گیه با *مر* تن آمده چنانکه در فقره ۸۷ فروردین یشت و در فقره ۲ از یسنا ۲۳ و در فقرات ■ و ۱۰ از یسنا ۲۶ با اینکه مکرراً در کتاب مقدس باسم کیومرث بر میخوریم ولی شرح حالی از او بدست نمی آید فقط از فقره ۱۰ یسنا ۲۶ بر می آید که او نخستین بشر است چه در آن فقره آمده است «*فروهرهای* *مردان* *پاک* را *میستائیم* *فروهرهای* *زنان* *پاک* را *میستائیم* همه *فروهرهای* *تیک* *توانای* *پاک* *پارسایان* را از *کیومرث* تا *سوشیانت* *پروزرگ* *میستائیم*» مکرراً در طی تفسیر یشتها گفتیم که *سوشیانت* یعنی *موعود* *مزد یستا* که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد آخرین خلقت *اهورامزدا* است در فقره مذکور *فروهر* همه *پاکدینان* از آغاز خلقت که با *کیومرث* شروع شده تا با *بجام* خلقت بشر که با *سوشیانت* ختم میگردد درود فرستاده شده است دیگر اینکه از فقره ۸۷ فروردین یشت که ترجمه آن را ملاحظه خواهید کرد میدانیم که *کیومرث* نخستین کسی است که *بگفتار* و *آموزش* *اهورا* *مزدا* *گوش* *فراداد* و *اوست* *مؤسس* *خانواده* *ایرانی* و *نژاد* *ایران* از یشت *اوست* این دو فقره سرچشمه قدیمترین وقایعی است که در تاریخ و داستان ملی ما که ذکرش بیاید بکیومرث نسبت داده شده است در دو موضع دیگر که فقره ۲ از یسنا ۲۳

و قعره ۵ از ۲۶ یستای باشد فقط بذکر اسم کیومرث اکتفاء شده بفرهروی
در جزو فره‌های زرتشت اسینتمان و کی گشتاسب و افسدواستر پسر زرتشت و
نخستین آموزگاران کیش درود فرستاده شده است این است آنچه در سراسر
اوستا راجع به کیومرث بدست می‌آید خوشبختانه نواقص را راجع بداستان
کیومرث بواسطه کتب قدیم و معتبر مؤرخین می‌توانیم تکمیل کنیم محققاً
مندرجات طبری و بلعمی (یعنی مقدمه‌ای که بلعمی از برای ترجمه تاریخ طبری
نوشته است) و مسعودی و حمزه اصفهانی ■ ابوریحان بیرونی و جملة المتواریخ از
مآخذ بسیار قدیمی است شاید سرچشمه معلومات برخی از آنها راجع بکیومرث
چنانکه حمزه اصفهانی قید میکند خود اوستای منقود شده باشد مقصود نگارنده
نیست که در این جا مطالب کتب مزکور را با اختلاف روایاتی که در آنهاست در
این جا ذکر کنیم چه کتب مذکور دسترس همه کس می‌باشد بلکه بذکر
خلاصه‌ای از مطالب آنها که بکلی مطابق مندرجات کتاب پهلوی بندهش است
نقل میشود بخصر صه بندهش فصل تر از سایر کتب از کیومرث صحبت میدارد
پیش از شروع مطلب باید بگوئیم که آنچه در شاهنامه راجع به کیومرث آمده
از اصل داستان منحرف است همچنین مسعودی بنابر صواب این داستان را شرح
نداده است چه کیومرث بنابر صواب نخستین پادشاه پیشدادی نیست بلکه
نخستین بشر است و در سنت کهن ایران مشیا و مشیانه از صلب او بوجود
آمده اند

فردوسی میگوید

«پژوهنده نامۀ باستان که از پهلوانی زلد داستانیست
چنین گفت کاکین تخت و کلاه کیومرث آورد کو بود شاه

مدت سلطنت او سی سال بوده

بگیتی درون سال سی شاه بود بخوئی چو خورشید برگاه بود

رسم پرستش نیز از او ماند

برسم نماز آمدندش پیش از آنجایکه بر گرفتند کیش

پسر او سیامک نام داشت که بدست دیوی (بچه اهریمن) کشته گشت
هوشنگ پسر سیامک از پدر انتقام کشیده پس از کیومرث بتخت نشست « در
کتب مورخین بطور عموم کیومرث گلشاه نامیده شده است بقول حمزه
اصفهانی «ای ملک الطین» بلعمی و بیرونی او را نیز گرشاه خوانده اند بقول
بلعمی «گرکوه است و پادشاه کوه خواندند»^۱

گری هم داده در اوستا مکرراً آمده و بمعنی کوه است از آنجمله در
فروردین یشت فقره ۹ این کلمه در سانسکریت گیری (Giray) میباشد در
پهلوی نیز کرکوبند و در افغانستان غر وجه مناسبت این اسم را زودی
بواسطه مندرجات بندهش خواهیم دانست

همچنین کلمه کیومرث عموماً زنده گویا معنی شده است بقول حمزه «کیومرث
یعنی حی فاطق میت» اینک خلاصه مندرجات بندهش راجع بکیومرث
«کیومرث نخستین بشر را اهورا مزدا نیافرید او در مدت سی سال تنها در
کوهساران بسر برد در هنگام مرگ از صلب او نطفه ای خارج شده بواسطه
اشعه خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند پس از چهل سال از آن
نطفه گیاهی بشکل دو ساقه ریواس بهم پیچیده^۲ در مهر ماه و مهر روز
(هنگام جشن مهرگان) از زمین بروییدند پس از آن از شکل نباتی بصورت دو
انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه همدیگر بودند یکی در موسم
به شیه و دیگری ماده موسم به مشیانه پس از پنجاه سال آن در
باهمدیگر ازدواج نمودند بعد از انقضای مدت نه ماه از آفتاب يك جفت

۱ دو بو Dhuhou کسی که تاریخ طبری را فرانسه ترجمه کرده مینویسد چون معنی
کلمه کر نزد متأخرین از شعراء و مورخین ایران نامعلوم بوده از این جهت آنرا بکلمه گیل
تبدیل داده بجای کرشاه گلشاه گفته»

Chronique de Mahommed Tabari par Louis Dubeux. Tom. I.

Paris MDCCCXXXVI. P. ۵.

۲ عقیده اینکه انسان اصلاً از گیاه تشکیل یافته نزد برخی از اقوام هند و اروپائی نیز
موجود بوده است رجوع شود به Zarouastrische Studien von Windischmann S. 412

نروماده با برصه ظهور نهادند از این يك جفت هفت جفت پسر و دختر متولد شدند یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامک و زنش موسوم بوده به نساك (این کله در پهلوی نیز و ساك خوانده میشود) از سیامک و نساك يك جفت متولد شدند موسوم به فرَوَاك و زنش موسوم به فراواکین *Frawakin* از آنان ۱۵ جفت بوجود آمدند که کلیه نژادهای مختلف هفت کشور از پشت آناهست یکی از آن ۱۵ جفت هوشنگ و زنش گوزگ *Guzak* نام داشتند ایرانیان از پشت آنان میباشند»

داستان خلقت آدم ابوالبشر بنا بقعیده مسلمانان که در واقع عقیده اقوام سامی پیش از اسلام بوده مفضلاً در تاریخ طبری مندرج است و در برخی از جزئیات که اینک جای ذکر آن نیست شباهتی بداستان آفرینش کیومرث دارد بنا بآنچه گذشت هوشنگ پسر فرواک پسر سیامک پسر مشیا پسر کیومرث میباشد در ندهش و حمزه اصفهانی و آثار الباقیه ابوریحان بیرونی نیز این طور مسطور است اما فردوسی هوشنگ را پسر سیامک و نوۀ کیومرث همیشه ذکر اینکه در کتب مذکور برخلاف شاهنامه هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی است نه کیومرث بقول حمزه اصفهانی «اوشنچ فیسداد اول پادشاه فرس است و او را نیز بوم شاه گویند» و در هر جائی از اوستا که از هوشنگ اسم برده شده با یر ذات ~~هسته~~ قید شده است و همین کله است که امروزه پیشداد گوئیم در جلد اول یشتها ص ۱۷۸-۱۷۹ از هوشنگ و معنی یشتاد صحبت داشتیم در این جا فقط یاد آوری میکنیم که در اوستا هم هوشنگ نخستین پادشاه خوانده شده است نه کیومرث^۱

۱ رجوع کنید بتاریخ طبری در ذکر سلطنت کیومرث و مقدمۀ تاریخ بلخی چاپ کاپور سنه ۴ و بتاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی چاپ برلین صفحات ۱۲ و ۱۹ و ۲۳ و بآثار الباقیه چاپ زاخو صفحات ۱۰۳-۱۰۶ و بروضة الصنادیر ذکر کیومرث بخصوصه به بندهش فصل ۳ فقرات ۱۹-۲۳ و بفصل ۱۰

Iranische Alterthumskunde von Spiegel B. 1 S. 508-514

ز و پسر تهماسب

(در فقره ۱۳۱ فروردین یشت)

اُوزَو Uzava لفظاً یعنی یاری کننده یکی از پادشاهان
یشتادای و پسر توماسپ Tumasp می باشد معنی این اسم اخیر
چنین است کسی که اسپهانش فریه هستند در اوستا فقط یکبار در فقره ۱۳۱
باسم این پدر و پسر برمیخوریم ولی آنان در تاریخ و داستان ملی ما
منهور اند و همانند که امروزه زو یا زاب و طهماسب میگوئیم بد بختانه
دوازدهمین نسک عهد ساسانیان که از این ناموران صحبت میداشت و ممکن بود
که ما را از روایات مختلف کتب متأخرین بی نیاز سازد از میانه رفته است
در دینکرد در کتاب هشتم و نهم مندرجات ۲۱ نسک اوستای عهد
ساسانیان بطور خلاصه مندرج است در کتاب هشتم در فصل ۱۲ از دوازدهمین
نسک سخن داشته مینویسد «این نسک موسوم است به چیردات
Citradat مندرجات آن عبارت است از بیان نژادهای آدمی از کیومرث نخستین
بشر که چگونه او را مرزا آفرید و از مشیا و مشیانه و کیفیت خلقت آنان
و تفصیل ازدیاد نوع بشر در کشور مرکزی خویرس و واقعه نژاد بشر در
روی شش کشور دیگر که در اطراف خویرس واقع است و در بیان
نژادهای گوناگون و عادات قبایل و در ذکر یشتادیان و شهر یاری آنان از
برای نگهداری و رهنمایی مردمان و در ذکر هوشنگ یشتادی و سلسله نسب
وی که نخستین پادشاه بود و طهمودت که در روی هفت کشور دومین پادشاه
بود و در تعداد سلسله انساب از آغاز آفرینش تا بحشمید و در ذکر سلسله
جشمید که سومین پادشاه هفت کشور بود و در آگاهی از زمان وی و در ذکر
ترقی زمان وی از آغاز آفرینش تا انجام شهر یاری او و در ذکر پادشاه ستمگر
ضحاک ■ نژاد وی و آگاهی از زمان وی و ترقیات عهد وی از انجام شهر یاری

جم تا انجام استیلای ضحاک و در ذکر سلسله نسب از جم تا فریدون و در ذکر سلطنت فریدون پادشاه خوئیرس و دست یافتن وی بر ضحاک و کشتن وی دیوهای (بت پرستان) مازندران را و تقسیم کردن کشور خوئیرس در میان سه پسرش سلم و تور و ایرج و در ذکر پادشاهی منوچهر در ایران زمین و سلسله نسب ایرج و در ذکر پادشاهی افراسیاب پادشاه توران که در مملکت تور سلطنت میکرد و از زو یسر تهماسب پادشاه ایران زمین که از پشت منوچهر بود و در ذکر سلطنت کیکاووس سلسله کیانیان و ایران خدای و در ذکر پادشاهی کرشاسب که بمملکت تور دست یافت و در ذکر پادشاهی کیکاووس نوۀ کیکاووس پادشاه کیانی و پادشاه هفت کشور و در ذکر کیخسرو یسر سیاوش که خوئیرس خدای بود و در ذکر مشروحی راجع بنژادهای ایران و توران و مملکت سلم تا پشیدکی لهراسب و کی گشتاسب و ییغمبر دین مزدیسنا زرتشت اسپنتمان و ترقیات زمان از آغاز شهریار فریدون تا ظهور زرتشت و رسالت وی

چیزهات دارای ۲۲ کرده یا فصل بوده است دینکرد مندرجات آن را مفصل تر بیان میکند و نگارنده باختصار پرداختم چنانکه از فهرست مندرجات دینکرد برمی آید از يك يك پادشاهان و ناموران سلسله یشتادیان و کیانیان در نسک یا کتاب مخصوصی در جزو اوستا صحبت شده بود بنابراین قدیم ترین خدای نامه یا شاهنامه ایران همان دوازدهمین نسک اوستا بوده که در قرن سوم هجری نیز یعنی در زمان آتورن بن مؤلف دینکرد موجود بوده است

پس از ذکر این مقدمه گوئیم در کتب تاریخ شرح سلطنت زو یسر تهماسب با اللک تفاوتی از همدیگر ذکر شده است بسا مدت سلطنت وی با کرشاسب یکجا ذکر گردیده چنانکه در روضه الصفاء آمده «در مفاتیح العلوم گوید که کرشاسب و زاب بشرکت سلطنت می دادند» جزء اصفهانی مینویسد «مدت سلطنت زاب بن سوماسب (تهماسب) سه سال و مدت سلطنت کرشاسب با زاب نه سال بوده است» دو جای دیگر مینویسد «کرشاسب در زمان سلطنت

زو بن تهماسب در مدت چهار سال در برخی از نواحی سلطنت واند ■
 ابو ریحان بیرونی مدت سلطنت زاب را نه سال و سلطنت کرشاسب و زاب را
 با هم سه سال ذکر کرده است در شاهنامه سلطنت زو پنج سال طول کشیده
 و در بندهش فصل ۳۴ فقره ۶ پادشاهی زوب توهاسپیان نیز پنج سال مندرج
 است در شاهنامه آمده که پس از کشته شدن نوذر بدست افراسیاب بنا به
 پیش نهاد زال سران ■ بزرگان و سپهبدان ایران زو پسر طهماسب را پادشاهی
 برگزیدند هر چند که طوس و گنهم دو پسر نوذر وجود داشتند اما چون
 دارای فرایندی و برازنده تاج و تخت نبودند ناگزیر پادشاهی به زو برگذار شد
 که او هم از پشت فریدون و خاندان منوچهر بود

ز تخم فریدون بختند چند یکی شاه زیبای تخت بلند
 ندیدند جز دور طهماسب زو که زورکیان داشت فرهنگ گو

زو وقتی که بخت نشت کهن سال بود بعدل و اضااف پرداخت
 کشور آبادان نمود از اثر جنگ طولانی ایرانیان و تورانیان قحط و غلاء مملکت را
 فرا گرفت باران نمی بارید خشکسالی مردم را بستوه آورد و آن را سزای کردار
 زشت و خونریزی بنداشتند و زو را بر آن داشتند که با افراسیاب صلح کند
 و مملکت آسایش بخشد زو در سن هشتاد و شش سالگی در گذشت و تاج و تخت
 به پسر کرشاسب برگذار نمود در شاهنامه از اجداد زو ذکر نشده و سلسله
 نسب وی در سایر کتب مختلف مندرج است در بندهش فصل ۳۱ فقره ۲۳
 سلسله نسب او چنین است زوب توهاسپیان پسر آگائی مسواک Agīnasvāk پسر نوذر
 پسر منوچهر در آثار الباقیه مندرج است زاب بن تهماسب بن کبچهر بن زو
 بن هوشب بن ویدینک بن دوسر بن منوشچهر

از برای اینکه شرح حال این پادشاه پیشدادی روشن شود بیفائده نیست که
 عین مندرجات بلعمی راجع بزو که در بسیاری از مواضع مطابق با حمزه اصفهانی است
 در این جا نقل شود اینک بلعمی ■ و این همه کارها در روزگار منوچهر بود
 با عدل و داد و او را پسر بود نام او طهماسب و منوچهر برو خشم گرفته بود

و خواست که بکشندش بدان سبب که او را دختری بود ■ طهاسپ بزنی کرده بود پس سرهنگان طهاسپ را درخواستند بدیشانش بخشید و گفت که از پادشاهی من بیرون شود آن دختر که زن او بود بستید و در خانه باز داشت و منجهان گفته بودند که او را ازین زن پسری باشد که پادشاه شود پس او را پسری آمد و طهاسپ بمرد و پسرش **کودک** بود که منوچهر بمرد و افراسیاب بیامد و پادشاهی عجم بگرفت و جور و ستم کرد و رسمهای منوچهر برداشت و شهرها خراب کرد و آنها خشک شد و قحط افتاد و پنج سال بهاند و افراسیاب در ایران دوازده سال پادشاه بود و سر طهاسپ را نام زوار (زو) بود پس مردمان با او بیعت کردند و با افراسیاب حرب کرد و او را شکست و از ایران زمین بیرون کرد و باز بترکستان شد و عجم از جور او برستند و امین زوار (زو) بن طهاسپ ملکی سخت با عدل و داد بود و هر جا که افراسیاب ویران کرده بود او آبادان کرد هفتاد سال (لابد ۷۰ سهو کاتب است باید ۷ باشد میر خوانند هم ۷ نوشته است) از رعیت خراج نخواست تا نعمتها بر ایشان فراخ شد و در روستای عراق رودی از دجله بکشید و آن را زاب نام کرد ■ بر لب او شهرستانی بنا کرد و امروز آن شهر را مدینه العقبه خوانند بیفداد و در هر سه شهر بوستان بنا کرده است و آن هر سه امروز آبادان است و آن هر سه را در دیوان بغداد زاب الاعلی و زاب الوسطی و زاب السفلی گویند و بمرمود که از کوهها هر جاه گیاه خوش بودی یافتند و بینج آن آوردند و در بوستانها اشاند و از بهر خود حلوها و طعامها فرمود که پیش از آن کسی ندانسته بود و هر سال بر ترکستان تاختن کردی و خواسته آوردی و همه بسپاه دادی تا همه بی نیاز شدند و جهان بردست او آبادان شد و او را وزیر بود نام او کرشاسپ و از فرزندان آهریدون بود و او را همه داد فرمودی کردن و زوار (زو) سی سال پادشاه بود ■

منوچهر

(در فقره ۱۳۱ فروردین یشت)

منوچهر از خاندان ایرج یکی از پادشاهان پیشدادی است اسم خاندان وی در اوستا ائیریاو *Airyāva* آمده است یعنی باری کننده ایرانیان. منوچهر در اوستا منوش چیتر *Manuša-chitra* میباشد یعنی از نژاد و پشت منوش. منوش محققاً یکی از ناموران قدیم بوده که اسروژه در اوستا اسمی از او نیست ولی در سایر کتب غالباً یجنین اسمی بر میخوریم در اعصار بعد چندین نامور به مانوش موسوم بوده اند از آن جمله در فصل ۳۱ بندهش فقره ۲۸ مانوش در سلسله نسب لهراسب در جزو اجداد ابن پادشاه کیانی شمرده شده است همچنین در فرهنگها مانوش یا مانوشان اسم کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافته لابد این کوه بناموری که مانوش نام داشته منسوب است. میرخواند در روضة الصفاء مینویسد «یکی از مستوران حرم ایرج که منوچهر حامله بود از وهم گریخته پناه بکوهی برد که آنرا مانوشان میگفتند چون خلف ایرج در آن کوه متولد شد او را مانوش چیر خواندند و بکثرت استعمال منوچهر شد». در فصل ۱۲ بندهش در فقره ۲ چنین آمده «کوه زردز *Zardhaz* که آب را نیز مانوش گویند از سلسله جبال البرز است» در فقره ۱۰ از همین فصل بندهش آمده «کوه مانوش بسیار بزرگ است کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافت» در زامیاد یشت فقره ۱ در جزو کوهها از کوه منوش *Manuša* اسم برده شده و پس از آن از کوه زردز یاد شده بنا بر این زردز کوهی است نزدیک کوه مانوش که در بندهش هر دو یکی ضبط شده است. عجالتاً راجع باین کوه بهمینقدو اکتفاء نموده تا در زامیاد یشت در تعداد کوهها متصل تر از آن صحبت بداریم اسم منوچهر و خاندانش ایرج فقط یکبار در اوستا در فقره ۱۳۱ فروردین یشت

یاد شده است داستان این پادشاه پیشدادی معروف است شاهنامه ■ کلیه کتب
تواریخ مفصلاً از آن ذکر میکنند بخصوصه در روضة الصفاء مشروحاً بذكر پادشاهی وی
برمیخوریم بجمالاً یادآور میشویم که فریدون مالک خود را در میان
سه پسرش سلم و تور و ایرج تقسیم کرد سلم و تور برادر کوچکتر خود که در
ایران شهریاری داشت رشک برده او را کشتند در شاهنامه اسم دختری که از
ایرج آبتن بوده ماه آفرید ضبط شده است

یکی خوب چهره پرستنده دید کجا نام او بود ماه آفرید
که ایرج برو مهر بسیار داشت قضا را کنیزک از او بار داشت

از ماه آفرید دختری متولد شد که فریدون او را پس از رسیدن
بسئ بلوغ به برادرزاده خود پشنگ داد از آنان منوچهر بوجود آمد که
صد و بیست سال پادشاهی نمود و کین جانش ایرج را خواسته سلم و تور را بکشت
بجمالاً از جنگ منوچهر و افراسیاب در جلد اول صفحات ۲۰۷-۲۱۴ صحبت
داشتیم و در این جا محتاج بتکرار نیستیم چنانکه ملاحظه میشود در شاهنامه
اسم دختری که از ماه آفرید متولد شده ذکر نشده ولی در بندهش در فصل ۳۱
فقره ۹ اسم این دختر کوزک ضبط گردیده است همچنین در تاریخ طبری
اسم کوزک یاد شده اما بجای اینکه او را دختر ایرج قید کند پس ایرج نوشته است
ابوربحان یرونی در آثار الباقیه منوشهر بن کوزن دختر ایرج
درج کرده است

دگر اینکه در شاهنامه منوچهر نبیره فریدون شمرده شده در صورتی
که در سایر کتب میان وی و فریدون چندین پست قرار داده اند
سمودی در مروج الذهب هفت پست نقل کرده و در تاریخ طبری بعینه مثل
بندهش میان منوچهر و فریدون ده پست شمرده شده است اسامی اجداد
منوچهر در کتب تاریخ و بندهش یکی است مگر اینکه بواسطه نشاخین این
اسامی کم و بیش تغییر یافته انک ترکیب عربی و فارسی آنها با ترکیب بهلوی

بندهش فرقی دارد اینک آنچه در فصل ۳۱ بندهش فقرات ۹-۱۴ راجع بسلسله نسب منوچهر مندرج است مینگاریم «از فریدون سه پسر بوجود آمدند سلم و تور و ایرج از ایرج دو پسر و یک دختر بوجود آمدند دو پسر وایتار و اناستوخ موسوم بودند و دختر موسوم بود به گوزك ایرج و پسرانش را سلم و تور گشتند اما دخترش را فریدون نجات داده پنهان نمود از این دختر یک دختر متولد گردید سلم و تور از آن آگاه گشته مادرش را (گوزك را) گشتند فریدون دختر بچه نوزاد را پنهان نموده تا ده پست او را حفظ نمود تا اینکه منوچهر دنیا آمده از جد خویش ایرج انتقام کشیده سلم و تور را کشت سلسله نسب منوچهر چنین است منوچهر پسر هاتوش خورشید پسر هاتوش خورشید و ینیک پسر ائیرك پسر ئیرتك پسر بیتك پسر فروزشك پسر زوشك پسر فرگوزك پسر گوزك دختر ایرج پسر فریدون»

توران، سلم، سائینی، داهی

(در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ فروردین پست)

در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ از ممالک ایران و توران و سلم و سائینی Sāni و داهی Dāhi اسم برده شده است سه مملکت اولی یادآور داستان معروف فریدون است که جهان را در میان سه پسران خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرده بود از برای روشن نمودن مطالبی که بعد خواهد آمد چند جمله از مندرجات قدیم ترین مورخین ایرانی را راجع بدستان مذکور در آغاز مقاله مینگاریم بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ طبری مینویسد «او را (فریدون را) سه پسر بود بهترین تور نام و میانین سلم و کترین ایرج پس آفریدون هم بزدگانی خود جهان بر فرزندان قسمت کرده ناحیت ترك و خزر و چین و ماچین و مشرق تور را داد و او را هفغور نام کرد و زمین روم و دوس و آلان و مغرب سلم را داد و او را قیصر نام کرد و اقلیم میان را که آن را ایران زمین

خوانند عراقین و آذربایجان و بارس و خرامان و حجاز تا حدی بایرج داد « حزه اصفهانی در تاریخ سفی ملوک الارض والانبیاء ذکر میکند «قالوا قسم فریدون مملکتی بین ثلثه اولاده و هم سلم و طوج و ایرج فجعل العراق و ما ینقسم الیها من البلدان مع ارض المغرب و بلاد الهند الی ایرج اصغر اولاده و حصه بالناج و السریر و جعل ارض الروم الی بلاد افرنجیه مع بلاد المغرب الی سلم اکبر اولاده و جعل التبت و المین و بلاد المشرق الی طوج اوسط اولاده « ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم فی صناعته التنجیم مینویسد « از آفریدون که جباران پاریسیان بوده است حکایت کنند که زمین را سه بخش کرده بمیان سه فرزند خویش یاره مشرقی را که اندرو ترک و چین است پسرش را داد نوز یاره مغربی که اندرو روم است پسرش را داد سلم و یاره میانی که ایران شهر است پسرش را داد ایرج «

فردوسی در شاهنامه میگوید

هفته چو بیرون کشید از میان	سه بهره کرد آفریدون جهان
نخستین بسلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مرا و را گزید
دگر تور را داد توران زمین	ودا کرد سالار ترکان و چین
و زانیس چو نوبت بایرج رسید	مرا و را پدر شهر ایران گزید

تعیین و تشخیص ممالک و اقوام تور و سلم برخلاف آنچه در کتب تاریخ ما مسطور است آسان نیست بنا برست علی ما چنانکه خوارزمی در مفاتیح العلوم مینویسد مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالک مجاور رود جیحون است دانشمند آلمانی مارکوارت Marquart مینویسد خاک توران بمملکت خوارزم که در اوستا و کتب پهلوی آریا ویج نامیده شده متصل بوده از طرف مشرق جیحون تا بدریا چه آرال امتداد داشت «تورانیان ایرانی نژاد بوده جز اینکه از حیث تمدن پست تر بودند از زمان بسیار قدیم دلایلی در دست است که ایرانیان شهر نشین شده و بفلاحت و زراعت می پرداختند گانهای زرتشت که قدیمترین اسناد

کتي ايرانيان است بهترين دليلي است که ايرانيانست برخلاف همسايگان و هنرژادن خویش ميل مخصوصي بآبادي و کشت و کار داشتند از اين جهت بجاء و جلال خود افزوده محسود تورانيان گرديدند غالباً تورانيان بيابان نورد و چادر نشين بايرانيان هجوم آورده دستبردي مي نمودند رفته رفته پايه تمدن ايرانيان بجاي رسيد که تورانيان را بيگانه و ننگ دانستند که آنان را نيز مانند خود باسم شراقتند ايراني نامزد سازند بالاخره بنژاد شان داغ باطله زده آنان را آن ائيريه سه دلهه يعني غير ايراني و خارجه خواندند دست اندازي اقوام بيگانه در سر زمين تورانيان در حدود سال ۱۲۶۰ يا ۱۴۰۰ پيش از مسيح روي داده افتادن بلخ و سغد بدست بيگانگان و متواري شدن ايراني نژادان آن سامان و يا در تحت فرمان خارجه در آمدن آنان مندرجاً امتياز و تشخيص را از ميان برد ايرانيان که از زمان قديم همسايگان مشرق خود را توراني و دشمن مي ناميده بعد ها اقوام بيابان نورد و چادر نشين وحشي را که در سر زمين قديم توران بغارت و بغي مي پرداختند توراني نام دادند اعم از اينکه آنان حقيقتاً توراني باشند يا از نژاد ديگر سواحل سيحون و جيحون که از يك قرن پيش از مسيح تا استيلاي مغول محل تاخت و تاز طوايف مختلفه بوده هميشه بنظر ايرانيان داستان عهد کهن و ستيزه تورانيان اصلي و قديم را محسوم مي نمود نوبه بنوبه «رقيبه مهاجري که بان سرزمينها ميرسده بنای کشتار و غارت را ميگذاشته نزد ايرانيان از تورانيان بشمار رقتند خواه آن قبيله آريائي بوده خواه مغول و تمار و هيتال و ترك از همين جهت است که در شاهنامه ترك و چيبي و هيتال جلگي توراني ناميده شده اند بنا بر اين هيچيك از طوايف مغول نژاد و نه تركهاي عثماني و نه طوايف غير آريائي مقیم قفقاز و ترکستان روسيه منسوب به تورانيان داستان ملي ما نيستند چنانکه گفتيم مهاجرت طوايف خارجه در سر زمين تورانيان قرن ها پس از تاريخ سني است که ايرانيان از براي رقبای توراني خود مثل افراسياب و ارجاسب قائل شده اند چطور ممکن است که تورانيان داستان ملي ما مغول نژاد باشند در صورتي که

اسامی گروهی از ناموران تورانی که در اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه باقی مانده ایرانی است و در طی بشتهای معانی آنها را بیان کردیم دگر اینکه در سنت هم تور پسر فریدون مؤسس سلطنت و مملکت توران بود افراسیاب پادشاه تورانی که در جلد اول بشتهای صفحات ۲۰۷-۲۱۴ از او صحبت داشتیم از خاندان فریدون است همچنین ارجاسب رقیب کی گشتاسب از همان دودمان و پشت است نه اینکه فقط تمدن ایرانیان و وضع چادر نشینی و بیابان خوردی تورانیان سبب زد و خورد آنان بوده بلکه بعدها که ایرانیان از حضرت زرتشت دین یکتا پرستی پذیرفتند بیش از پیش آتش کینه تورانیان که بدین قدیم خود باقی مانده بودند شعله ور گردید جنگ کی گشتاسب و ارجاسب یک جنگ مذهبی است ولی قسمتی از تورانیان هم بیرو پیغمبر ابران بودند چنانکه از فقره ۱۴۳ فروردین یشت برمی آید در میان آنان نیز پارسا و پاکدین یا اشو بودند در خود گاتها حضرت زرتشت از قربان تورانی اسم میبرد که خاندانش از نیکان و دوستان پیغمبر میباشد (رجوع شود بجلد اول صفحه ۲۶۹)

مملکت سلم یا سرم در اوستا شیریم ~~دودمان~~ Sairima آمده شکی در این نیست که از شیریم همان سرم یا سلم اراده شده است ولی اشکال در تعیین محل آن است چنانکه ملاحظه شد مورخین این مملکت را روم و روس و آلان و مغرب و خاور زمین و بلاد فرنگستان ■ اروپا ذکر کرده اند اما مستشرقین بحمدس و احتمال ساخته برخی بقوم سامی نژاد سولیم Solym که در آسیای صغیر در مملکت لیسلی Licio ساکن بوده اند متوجه شده اند ولی غالب مستشرقین کالت میکنند که قوم سلم همان طوایف معروف سرمت Sarmat یا Sauromat باشند استاد مارکوارت هم چنین عقیده دارد

سرمنها قومی بودند ایرانی نژاد خاك آنان از شمال شرقی دریاچه آرال تا رود و لگا امتداد داشت سرمنها نیز مانند تورانیان چادر نشین بودند بفلاحه اعتنائی نمیکردند از تمدن و زندگانی شهری بهره نداشتند بنا ببحری

که از مورخین قدیم یونان و رُم بما رسیده مادها (مدها) خود را از بستگان و خویشان سرمتها میخواندند بندهش در فصل ۱۵ که از توادهای مختلف محل اقامت آنان صحبت میدارد در فقره ۲۹ مینویسد «آنانی که در مملکت سلم که اروم باشند ساکن هستند» کلمه آروم Arum سلم که در تفسیر وندیداد از برای توضیحات فقره ۲۰ از فرگرداول نیز استعمال شده کلمه ایست بهلوی از برای تعیین ممالک شرقی امپراطوری رُم بنا بر این مملکت سلم عبارت بوده از سوریه و آسیای صغیر ولی چنانکه اشاره کردیم بیشتر از دانشمندان و مستشرقین قوم سرم را با سرمتها یکی دانسته اند و کلیه چهار مملکتی که در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ فروردین یشت از آنها اسم برده شده در مشرق ایران واقع و باقوی^۱ احتمال ساکنین آنها نیز ایرانی تراد بوده و در میان آنان کم و بیش نیرو آئین زرتشت بوده اند

اینک رسیدیم بدو کلمه دیگر که سائینی و وندیداد و داهی و وندیداد باشد تعیین مملکت سائینی بکلی غیر ممکن است وندیشمان Windischmann و بعد از او دارمستتر نوشته اند که از این مملکت چین اراده شده امروزه کسی طرفدار این عقیده نیست

وست West تصور کرده که این مملکت سمرقند باشد چه در فصل ۱۵ بندهش فقره ۲۹ آمده «آنانی که در مملکت سمنی (Semi) که کینیستان Kienistan باشد ساکن هستند» ظاهراً کینیستان همان سمرقند است این حدس هم بسیار درست و مبنی بر اساسی نیست از آغاز اوستا شناسی تا با امروز هر یک از دانشمندان بن فن حدسی زده اما هیچکدام دارای دلیل محکمی نیستند فقط شباهت کلمات باهم دیگر موجب این احتمالات گردیده است انکتیل دوپرون Anquetil du Perron در یک قرن و نیم پیش این مملکت را با سوننس Soanes که بقول استرابون Strabon مملکتی بوده در میان دریای سیاه و خزر یکی دانسته است یوستی Yusti در موضوع سائینی اوستا بکلمه سان متوجه شده که در فرهنگها قصبه ایست در بلخ یا در کابل

یاقوت در معجم البلدان سائب را قصبه ای در بلخ ضبط کرده است^۱ اما مملکت داهی باقوی احتمال قوم آن همان است که مورخین قدیم یونان داهه Dahae ذکر کرده اند داهه در سانسکریت داس Dasa میباشد و صفتی است بمعنی اهریمنی و وحشی در مقابل کلمه آریا این طایفه دلیر ابرانی که شعبه ای از قبایل اسکیت‌ها (Skytha) بوده در طرف شرقی دریای خزر^۲ سکنی داشته اند از ازمئه بسیار قدیم تا هنگام استیلای عربها در تاریخ ایران راجع بوقایع سرزمین میان رود جیحون و دریای خزر با اسم آنان برمیخوریم بقول برروسος Βerosos پیشوای دینی و مورخ کلد که در قرن سوم پیش از میلاد میزیسته کورش بزرگ در آخرین جنگهای خود با داهه‌ها در زد و خورد بوده است ارین Arrien مورخ یونانی قرن اول میلادی در جزو لشکریان داریوش سوم در جنگ اسکندر از سواران تیرانداز داهه اسم میبرد بعدها آنان نیز جزو سواران تیرانداز لشکر اسکندر و آنتیوخس بوده اند قسمتی از لشکریان اشکانیان هم از همین طایفه بوده اند دوم پادشاه اشکانی تیردات (۲۴۸-۲۱۴ پیش از مسیح) بتوسط پارت‌ها که دسته از داهه‌ها بوده اند بشکست دادن سلوکبدها موفق شده اند بقول گوتشمید Gutschmid از زمان بسیار قدیم از سواحل رود سیحون تا بصحراهای جنوبی روسیه محل قبایل ابرانیان چادر نشین بوده است داهه‌ها از آن قبایل محسوب میشوند یا قوت و سایر جغرافی نویسان از شهر دهستان اسم میبرند که در سرحد ماژندران و ترکستان واقع است لابد این شهر با داهه مناسبتی دارد هر چند که بنای آن بعباد پسر فیروز و بنا بقولی بعدالله بن طاهر (در عهد خلیفه مهدی) منسوب شده است دانشمند دانمارکی کریستنسن Christensen اخیراً کتاب مختصر مفیدی راجع بتحقیقات آئین زرتشت نوشته ضمناً فروردین بشت و اسامی

مندرجہ در فقرات ۱۴۳-۱۴۴ را مورد بحث قرار داده است بنظر دانشمند مذکور احتمالات مستشرقین راجع بمالک مذکور درست نیست و تعیین محل آنها بطور تحقیق غیر ممکن است

راجع بمالک مندرجہ در فوق بکتاب ذیل ملاحظہ شود

ترجمہ اوستای اشپیگل Spiegel و ترجمہ اوستای دھارہ De Harlez

و ترجمہ اوستای دارمستتر Darmesteter در توضیحات فقرات ۱۴۳-۱۴۴ فروردین ۱۳۰۲
و به Sacred Books of the East by West vol. 9 p. 59 and Vol. 87 p. 262.

Altiranische Kultur von Geiger S. 199-202.

Zoroastriische Studien von Windischmann S. 229-230.

Handbuch der Zendsprache von Justi.

Geschichte der Meder und Perser von Präfek; Götting 1906 I Band S. 38.

Geschichte Irans von Justi (im Grundriss der Iran. Philolo. II Band S. 421.)

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

Eränfähr von Marquart S. 155-157

Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen;
Kopenhagen 1928 p. 16-17.

Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung von O. G. von
Wesendonk; Hannover 1924 S. 23-26.

Geschichte Irans von Albrecht von Gutschmid; Tübingen 1888 S. 31-32.

فروزدین یشت

بخوشنودی فروهرهای نوانای بسیار نیرومند پاکدینان و فروهرهای
نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) و فروهرهای پیامبران
(بازرذیشان) ^۱

۱ این قره سر آغاز این یشت شرده میشود در واقع خود یشت از شماره ۱ شروع میشود
هریک از یشتها دارای سرآغازی است که تناسب ایزد همان یشت در برخی از کلمات امتیازی
پیدا میکند رجوع شود. مقاله ملحقات یشتها در جلد اول صفحات ۳۲-۳۳ به
کلماتی که به (نخستین آموزگاران کیش) و (پیامبران) ترجمه شده در متن
(پوریوتکیشان) و (بازرذیشان) و (پیامبران) و (بازرذیشان) آمده
که در پهلوی پوریوتکیشان «بازرذیشان» گویند معنی لفظی کلمه اولی نخستین آموزگاران کیش
میباشد چه پوریوتکیشان معنی نخستین و تکشش معنی کیش است بازرذیشان نیز مرکب است از دو جز
با که معنی ناف است در خود اوستا مشتقات زیاد دارد سبته سبته و نافیه سبته
یعنی اعتاب و خانواده و دودمان در قره ۶۶ همین یشت ناف معنی خویش و خانواده است
گذشته از کلمات فارسی ناف و نانه (پهلوی نافک) کلمات دیگری نیز در فارسی یافت
اوستائی (نا) سبته دارد از این قبیل است نواده و بیر و بره که در سانسکریت «فرس
همامشی» نوات میباشد و در اوستا نیز (نات) و (نیر) و (نیر) آمده است
آتمیات که یکی از فرشتگان آب است معنی لفظی آن چنین است از ناف آب و زاده آب
(رجوع شود جلد اول ص ۱۰۱ و ۱۰۹) (سوس) Naps لایقی و نواده فارسی هر دو از
یک ماده است چنانکه Nabel (نابل) آلمانی و (نول) Navel انگلیسی و ناف فارسی جمله
از یک ریشه و نشان است جزء دومی را که بازرذیشان باشد در فارسی نزدیک گوئیم و نزد پوریوتکیشان
در اوستا همان کلمه نزدیک یا نزد فارسی است بابر این بازرذیشان یعنی کسانی که از یک دودمان
و یشت اند و تناسب از یک ناف و تخمه بودن به دیگر نزدیک اند «با عبارت دیگر خوشانندان
نظر باینکه کلمات مذکور را در فارسی و در کلیه زبانهای هند و اروپائی مشتقات بسیار است
اشکال در سرمعانی لفظی آنها نداریم اشکال در این است که از این کلمات چه کسانی اراده
شده اند مستشرقین پوریوتکیشان را به نخستین آموزگاران دین یا نخستین پیامبران یا نخستین
گروندگان و پیروان اولیه دین ترجمه کرده اند «بازرذیشان» را معنی خوشانندان یا نیاگان
رفته اند در سنت مزدیسنان کلمات مذکور تعانی نخستین پیروان و نخستین آموزگاران و دانایان
بیش میباشد در خود اوستا هم چنین دانایانی که رهنمای مردم و پیشوای دینی بوده اند اشاره شده
است از آن جمله اند ویوتکشان پدر جشید و آتیش پدر فریدون و انرط پدر گرشاسب و پوروشسب
پدر زرتشت (رجوع کنید به یسنای ۳ فقرات ۴-۱۴) در اوستا بهرجائی که باین کلمات
برمیخوریم از آنها همان معنی سنتی برمی آید چنانکه در قره ۱۷ همین یشت بابر این اگر کلمات
مذکور را مانند تفسیر پهلوی اوستا معنی نخستین پیروان و نخستین گروندگان دین زرتشت
و یا قبول کتب پهلوی معنی دانایان پیشکشان بگیریم بخطا نرفته ایم (رجوع کنید بگانه ص ۱۰۴)

﴿کرده: ۱﴾

۱ اهورا مزدا بسپنتهان زرتشت گفت اینک ترا براسی ای اسپنتهان
از زور و نیرو و فر و یاری و یشتبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاگان
آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاگان بیاری من آمدند و چگونه
آنها مرا امداد نمودند ■

۲ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من آسمان را در بالا نگاه میدارم
که از فراز نور افتاند که این زمین و گرداگرد آن را مانند خانه ای احاطه
کرده است آن آسمانی که از مینوان بر افراشته، استوار و بعیدالحدود
برپاست چنان بنظر میرسد که فلز کداخته ای بر فراز طبقهٔ سومی (زمین)
درخشان باشد ۱ ☸

۳ آسمانی که مانند جامهٔ ستاره نشان مینوی ساخته شده که مزدا بهمراهی
مهر و رشن و سپندارمذ^۲ در بر دارد (آسمانی) که آغاز و انجام آن
دیده نشود ■

۴-۸ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من نگاه میدارم اردویسور
تا هید را کسی که بهمه جا گسترده در مان بخشنده ... ۳ ☸

۹ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من نگاه میدارم زمین فراخ
اهورا آفریده را این (زمین) بلند و پهن را که حامل بسا چیزهای
زیباست که حامل سراسر جهان مادی است چه جاندار و چه بیجان
و کوههای بلند را که دارای چراگاههای بسیار و آب فراوان است ☸

۱ در مردیسا از برای عمق زمین سه طبقه قائل شده اند چنانکه در یسنا ۲۱ فقره ۱ نیز
از این طبقه سه گاه سخن رفته است اما سطح زمین هفت یاره تصور شده و هفت کشور در اوستا
و در ادبیات فارسی مشهور است راجع به هفت کشور رجوع کنید بجلد اول یسنا ص ۴۳۱-۴۳۳
۲ در خصوص فرشتگان مهر و رشن و سپندارمذ رجوع کنید بجلد اول ص ۹۳-۹۵
و ۳۹۲-۴۰۷ و ۵۶۱-۵۶۳

۳ این فقرات همیه مثل هراب ۱ ۸ از آنان یشت است که در تریف ارد آب
اردویسور نهید میباشد رجوع شود بجلد اول ص ۲۳۴-۲۳۷ هراب ۱-۱۰ از یسنا ۶۵ نیز
مثل فقرات ۴-۸ از آنان یشت است

۱۰ در روی این (زمین) رودهای قابل کشتی رانی جاری است و در روی آن گیاههای گوناگون میروید برای نگهداری ستوران و مردمان و برای نگهداری ممالک ایران و برای نگهداری جانوران پنجگانه^۱، برای نگهداری مردان پاک^۲

۱ در جلد اول یشتها صفحه ۳۷۲ گفتیم که کله گاو (گنوش) بعلاوه از معنی معمولی دارای يك معنی بسیار منبسط است بسا این کله در اوستا بهمه جانوران مفید اطلاق شده است اینک در این جا افزوده گوئیم کلمات (جانوران پنجگانه) که ترجمه کلمات اوستائی (گنوش پنجو) *gəušə pəncu* میباشد و مکررا در فروردین یشت فقرات ۱۰ و ۴۳ و ۴۴ و در زامیاد یشت قره ۶۹ آمده خود بهترین دلیل است که کله گاو اسم جنس کلیه جانوران مفید است چه نظر بمندرجات اوستا در ایران قدیم کلیه جانوران را عبارت از پنج طبقه میدانسته اند اسم این طبقات در خود اوستا محفوظ مانده است در قره ۷۴ فروردین یشت و در قره ۹ یسای ۷۱ و در قره ۱ از نخستین کرده و سپرد اسامی آنها بتریب ذیل مندرج است

۱ آریاب *ariyāp* جانور آبی ۲ آویسم *auvisma* جانوری که در زیر زمین و سوراخها بسر میبرد یعنی جانور خزنده ۳ فریجرات *frījrat* پرنده ۴ رَوس جرات *rausa jrat* جانوری که آزادانه در گردش است آن عبارت است از جانور مفید بری در مقابل جانور اهلی ۵ چکرنگهک *chakranghak* در تفسیر پهلوی قره ۹ از یسای ۷۱ و قره ۱ از نخستین کرده و سپرد و در بندمش فصل ۲۴ اسامی پهلوی این طبقات پنجگانه از این قرار است ۱ آبیک: جانوری که در آب سر میبرد، رئیس (رد) این طبقه از جانوران ماهی (کر) شمرده شده است (رجوع بمجلد اول ص ۶۵) ۲ آونیک: جانوری که در سوراخ زندگی میکند، بزرگ و سرور این طبقه کاکوک یا کاکوم یعنی قائم میباشد ۳ وایندک: جانوری که در هوا سر میبرد و رئیس این طبقه مرغ کرشبت یعنی چرخ قرار داده شده است (رجوع بمجلد اول ص ۱۸۴) ۴ فراخرفنار: جانوری که آزاد در گردش و بیابان نورد است خرگوش بزرگ و رد این طبقه است ۵ چَرَک اوزانی: جانوری که در چراگاه زندگی میکند خر بز رئیس این طبقه خوانده شده است در قره ۷۴ از فروردین یشت بیش از نامیدن طبقات پنجگانه از دو طبقه دیگری از جانوران نیز یاد شده است از این قرار دئیتیک و سِدودوت و یسوک *ysūk* دئیتیک همان است که اکنون در فارسی ددگوئیم و از آن جانور وحشی اراده میکنیم

۲ هر آدمی زاده از دد به است که دد ز آدمی زاده بد به است (سدهی) این کله که در اوستا در مقابل جانور اهلی استعمال شده واقع همان (رَوس جرات) یعنی جانوری است که آزاد و دعت نورد است بنابر این جداگانه طبقه مخصوصی نیست ممتد بر این در فصل ۶۱ مینو خرد در قره ۱۱ آمده «خرگوش رئیس ددان است» برای اینکه کله دئیتیک با جانوران درنده که از آفریدگان خرد خبیث با اهریمن اند مشتبه نشود بسا آن را با صفت ایندیو *indio* (در گاتها ایندیو *indio*) آورده اند یعنی ددی که بکار آید و سودمند باشد از آنجمله در قره ۱۵۴ فروردین یشت ۱ در قره ۱ یسای ۳۹ همچنین یسوک جداگانه اسم

۱۱ از فروغ و فرآنان است ای زرتشت که در شکم مادران فرزندان را
(یسرانی را) که هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقرر
وضع حل استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل
(آنان را) بهم پیوند^۱ ۵۵

۱۲ اگر فروهرهای توانای باکان مرا یاری نمیکردند هر آینه از برای من
در اینجا بهرین جنس جانوران و انسان باقی نمی ماندند دروغ
قوت میگرفت دروغ فرمانروا میشد جهان مادی از آن دروغ
میگردید ۵۵

۱۳ میان زمین و آسمان در میان دو گوهر (خونی و بدی = سینتا مینو
و انگره مینو) دروغ جای گیرند میان زمین و آسمان در میان دو گوهر
دروغ بافتد از رسد پس آنگاه انگره مینو (اهریمن) (در صورتی که)
غالب باشد از سپنهای مینوی مغلوب شده قدم واپس نکشد ۵۵

طبقه خصوصی بیت بلکه همان جگرنگنهک یعنی طبقه چرندگان اهل است که مثل میش و بز
در چراگاهها سر میرند و کله مذکور در مقابل جانوران بری استعمال شده است لغت شبان
فارسی از همین کله است شبان یعنی یسوی یا یسوی یا قشوی یا قشوی بان بی شک از این طبقات
بسیگانه که در اوسنا با آنها درود فرستاده شده جانوران معینه اراده گردیده است جانوران موزی
و دریده در این طبقات محسوب نگردیده حتی از جانورانی که در زیر زمین بسر میبرند یا در
دشت و بیابان میگردند جانوران معیدی مثل قاتم و خرگوش اراده گردیده است در انجام
یاد آور میشود که در اوسنا چارایان خرد مثل میش و بز (اومیه) سوار شده نام داده اند
و چارایان بزرگ مثل شتر و اسب گاو و خر را (ستور) سوار شده نامیده اند همه
جانوران معید در تحت حمایت ایزد گوش یا ایزد درواسپ قرار داده شده اند (رجوع شود
به جلد اول ص ۳۷۲-۳۷۰)

۱ کله ای که بفرزند ترجمه شده در متن یونانی ^۱ کله آمده است در فارس نیز
یونانی میباشد و در ساسکریت یونانی در پهلوئی یوس و یسر یور گویند فور در لغت مفور
مهراب پیور است این کله در همه جای اوسنا یعنی پر یا یور در مقابل دوغدر و یوس
(در گاتها دوغدر و یوس) که معنی دخت یا دختر است نیست بلکه مانند کله گوش - گاو
که ذکرش گذشت معنی اعتی دارد بسا از برای مطلق فرزندان و بیگانه استعمال
شده است خواه بر و خواه ماده قره ۱۵ همین یشت تمدن بر این معنی است

۱۴ از فروغ و فر آنان است که آبها از سرچشمهای خشک اشدنی جاری است
از فروغ و فر آنان است که از زمین گیاهها از سرچشمهای خشک نشدنی میروید
از فروغ و فر آنان است که بادهای ابر برطرف کننده از سرچشمهای
خشک نشدنی میوزد ۵۵

۱۵ از فروغ و فر آنان است که زنان از فرزندان (پسران) حمل گیرند
از فروغ و فر آنان است که آنان باسانی وضع حمل کنند
از فروغ و فر آنان است که آنان (زنان) حامله (لطفه) فرزندان
(پسران) شوند ۵۵

۱۶ از فروغ و فر آنان است که یک مرد انجمنی (دانا و ریان آور) تولد
گردد کسی که در انجمن سخن خود را بگوشها فرو تواند برد کسی که از
دانش برخوردار در مناظره گشتم (Goshema) را مغلوب (نموده)
پیروزمند بدر آید^۱

از فروغ ■ فر آنان است که خورشید راه خویش می بیاید
از فروغ و فر آنان است که ماه راه خویش می بیاید
از فروغ و فر آنان است که ستارگان راه خویش می بیایند ۵۵

۱۷ آنان فروهرهای پاکانند که در جنگهای سخت بهترین اعداد هستند
ای اسپنتمان (درمیان) فروهرهای پاکان (فروهرهای) نخستین آموزگاران
کیش یا آنها (فروهرهای) مردانی که هنوز متولد نشده و بسوشیا قهای
نو کنند جهان متعلق اند قوی ترین میباشند^۲ اما فروهرهای دیگران
آنها مردان پاکی که هنوز در حیات اند قوی تر اند از آنها کسانی که
مردم اند ای اسپنتمان ۵۵

■ راجع به گشتم بقالة گشتم صفحه ۲۸ — ۴۰ ملاحظه شود
■ راجع بسوشیاتها یعنی موعودهای مزدیسنا رساله سوشیانس تألیف نگارنده ملاحظه شود

۱۸ کسی که در ملی زندگانی از فر. هرهای باکان خوب مواظبت کند (خواه) یک امیر مملکت (خواه) یک شهریار چنین کسی بیروزمندترین شهریار گردد (خواه) هر شخصی که باشد اگر از مهر دارنده دشمنای فراخ و از ارشاد برورافنده جهان و فرابنده گیتی خوب مواظبت کند ۱ ☸

۱۹ این است آنچه من ترا براسی از نیرو و زور و فرو و یاری و بشتیانی فروهرهای توانای بیروزمند باکان آگاه ساختم ای اسپنتمان که چگونه فروهرهای توانای باکان یاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند ☸

﴿کرده ۲﴾

۲۰ اهورا مزدا با سپنتمان زرتشت گفت اگر در این جهان مادی راهزنی بر راه تو آید ای اسپنتمان زرتشت و اگر از جنگ و احتیاج هولناک برای شخص خود در هراس باشی ای زرتشت آنگاه این واج را آهسته بخوان این واج بیروزمند را بلند بخوان ای زرتشت ☸

۲۱ فروهرهای نیک توانای باک مقدسین را میستایم (یاری) میخوانیم و مسرایم. فروهرهای متعلق بخانه و دده و ناحیه و ایالت به زرتشتوم را ما میستایم^۲ (فروهرهای) مقدسینی را که حالا وجود دارند (فروهرهای) کسانی را که بوده اند (فروهرهای) کسانی را که خواهند بود فروهرهای تمام اقوام را آن قوی ترین (فروهرهای) اقوام قوی را ☸

■ ارشاد فرشته راستی و درسی است رجوع شود بحلد اول ص ۳۵

۲ واج در اوستا "وَج" ۳۴ در تفسیر پهلوی گویش و سخن آمده است در ادبیات مردیستان کلمه واج مستعمل یعنی کلام مقدس و دعاست از همین ریشه است کلمه آواز قمره سه (قمره ۲۱) واج یا دعائی است که باید در مواقع سخت مذکور خواند

۳ راجع بکلمات خانه ده ■ ناحیه و ایالت و زرتشتوم رجوع شود بیاورقهای منجات

۴۳۵ و ۴۸۷ از جلد اول بشتها

۲۲ آن (فروهرهائی) که آسمان را نگهداری کردند آب را نگهداری کردند زمین را نگهداری کردند گاو را (ستوران را) نگهداری کردند در شکم مادران فرزندان (بسران) را که هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقررۀ وضع حمل استخوانها و موها و گوشت و احشاء و باها و آلات تناسل (آمان) بهم پیوند^۱ ۰

۲۳ (فروهرهائی که) بسیار آورند^۲ که زورمند فرارسند که نیک فرارسند که نیرومند فرارسند که باجرات فرارسند که از بی استغانه فرارسند در ستیزه خوین آنها را بیاری باید خواند در رزم آنها را بیاری باید خواند در جنگ آنها را بیاری باید خواند ۰

۲۴ که یاری طلبندگان را بیروزی بخشند بحاجتمندان رستگاری دهند برنجوران نندرستی ارزانی دارند بآن مقدسی که آنها را ستایش کنان و خوشنودکنان زور تار کند قر نیک بخشند ۰

۲۵ (فروهرها) بامیل تر بآنجائی در آیند که مردان مقدس نسبت براسی با ایمان تر باشند و در آنجائی که بزرگترین خیرات تهیه شود و در آنجائی که (مرد) مقدس طرف ستیزه نباشد ۰

﴿کرده ۳﴾

۲۶ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که در میان سواران زورمند ترین، در میان پیش روندگان چست ترین، در میان پیشانیها نلرزدنی ترین در میان اسلحه و آلات مغلوب نشدنی ترین (هستند) که حله (دشمن را) بحد کسی که آنها بدو توجه نمودند باز دارند ۰

۱ مطلب قره ۱۱ در اینجا اعاده شده است

۲ یعنی نمتهای فراوان بخشند

۲۷ این نیکان را این بهترین را، فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را
میستائیم آنها را در هنگام برسمهای گسترده^۱ آنها را در صف رزم
آنها را در جنگ آنها را در آنجائی که مردان دلیر در رزمگاه میجنگند
بیاری باید خواند ۵

۲۸ مرزدا آنها را بیاری خواند برای نگهداری آن آسمان و آب و زمین و
گیاه در آن هنگامی که سبته مینو آسمان را بر افراشته در هنگامی که
او آب را در هنگامی که او زمین را در هنگامی که او ستور را در هنگامی
که او گیاه را (بدید آورد) در هنگامی که او فرزندی را که در شکم مادر
هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقرر^۲ وضع حمل که
استخوانها و موها و گوشت و احشاء و باها و آلات تناسل (آنان را)
بهم پیوندد ۲ ۵۵

۲۹ سبته مینو (فروهرهای) نیرومند آرام گزیده، خوب چشم، تند نظیر
شنوای دیر زمانی آسائیده، بلند، کمر بند بیالا بسته، در آرامگاه یک، در
آرامگاه فراخ برقرار شده، نیز پرواز، دولتمند، نامدار را بر آن گشت که
آسمان را نگهداری کنند ۳ ۵۵

(کرده ۴)

۳۰ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم کسانی که دوستی آنان
یک^۴ و نیک گردارند کسانی که نزد آنان مصاحبت طولانی بهتر

۱ راجع به برسم بجلد اول یشنها ص ۵۵۶-۵۶۰ ملاحظه شود

۲ مثل فقره ۱۱

۳ یکی از اسباب اشکال ترجمه اوستا صفات بی در با است که در یک جله میباشد ترجمه
آنها بهتر زبانی که باشد خوش اتفاق می افتد چنانکه در این فقره ملاحظه میشود غالب کلمات
آن صفت است

۴ کله ای که به (دوستی آن نیک) ترجمه شده در متن معرب و عربی آمده که
تحت اللفظی بمعنی (خوب دوست) میباشد

جای گزید کسائی که مردان را نیازارند آن مردانی که شما (فروهرها) ییکن را اسرارمندان را دور بینندگان را چاره بخشان را نامداران را در رزم بیروزمندان را پیش از این نیازرده باشند ۵۵

﴿کرده ۵﴾

۳۱ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که برضد دشمنان با یک اراده قوی از بالا درکارند بسیار زورمند که از بالا در صف جنگ بازوان قوی دشمنان بد خواه را نابود کنند ۵۵

﴿کرده ۶﴾

۳۲ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که وفا شناس (و) دلیر و نیرومند در مقابل کمینگاهها امان بخشند مینویان بخشایشگر درمان دهند که از درمان اشی بهره مند اند که ۱ بسان زمین فراخ و بسان رودها دراز و بسان خورشید بلند اند ۵۵

﴿کرده ۷﴾

۳۳ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که چالاک (و) دلیر (و) جنگ آزما و مهیب (هراساننده) همه ستیزه دشمنان را در همشکسته نابود سازند چه اردیوها و چه از مردمان که بنا بخواهش و میلشان هماوردان را در وقت حمله بر اندازند ۵۵

۳۴ شما نیکیهای خودتان را، فتح و برتری غلبه کننده اهورا آفریده را بآن ممالکی ارزانی میدارید شما ای توانا ترین، در آنجائی که از نیکیهای شما سوء استفاده نشده خوشنود و رنجیده و نیازرده باشید در آنجائی که شما را سزاوار ستایش و شایسته نیایش دانسته و راه برگزیده خود می پیمائید ۵۵

۱ اشی (در ندرسی ابرد ارت) فرشته ثروت است یشت ۱۷ مخلص باوست بجای خود از او صحبت خواهیم داشت رجوع کنید بجلد اول ص ۲۵۹ ■ ۵۱۸ ■ ۵۲۹

﴿کرده: ۱۰﴾

۳۹ فروهرهای یک توانای پاک مقدسین را میستائیم که جناح دو صف مرتب شده جنگ را درهمشکنند مرکز را از همپاشند چالاک از برای یاری مردان یک از بی تازند (و) از برای بشکنا انداختن بدکردار ۵۵

﴿کرده: ۱۱﴾

۴۰ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن توانایان، دلیران، پیروزمندان، در جنگ کامیابان را که (کهی) آسایش بخشند (کهی) حمله برند (کهی) تکاپو کنند که ... ۱. کالبد برانزند (و) روان شریف دارند آن پاکانی که باستغاثه کنند پیروزی بخشند، بخواستار کامیابی بخشند، بداخوش اندرستی بخشند ۵۵

۴۱ آنها بآن کسی فر نیک بخشند که آنها را مانند آن مرد بستود (مانند) زرتشت پاک کسی که راد مرد جهان مادی و سرور جنس دویا (بشر) است در آن هنگامی که او (زرتشت) مصمم کاری بود در آن هنگامی که او در معرض خطر بیم و هراس بود ۵۵

۴۲ وقتی که از آنان استغاثه شود از فراز آسمان برای یاری بسرعت قوه خیال فرود آیند با همراهی نیروی نیک ساخته شده و پیروزی آفریده اهورا و برتری غلبه کنند و سودی که چیزهای گرانبها بخشند و شکوهها آورد که مقدس و فرخنده بحسب بهترین راستی برانند ستایش و شایسته نیایش است ۵۵

۴۳ آنها (فروهرها) در میان زمین و آسمان (سناره) ستویس را ۲ بگردش در آورند که باران بباراند و استغاثه بشنود باران بریزاند و گیاهها

۱ از کلمه سروشمن ~~دودش~~ ~~دودش~~ ~~دودش~~ که بجای آن نقاط گذاشتیم معنی درستی بر نمی آید

۲ ستویس یکی از ستارگان باران است رجوع شود جلد اول ص ۳۲۷

﴿کرده ۱۴﴾

۵۳ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که بآبهای مزدا آفریده راه زیبا بنمودند (آن آبهای که) سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی بجای خود ساکن مانده جاری نبود ■

۵۴ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده بسوی امکانی که از طرف فرشتگان معین شده و بسوی (سرزمینهای) بر آب که از پیش مقرر گردیده جاری است از برای خوشنودی اهورامزدا، از برای خوشنودی امشاسپندان ■

﴿کرده ۱۵﴾

۵۵ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که بگیاهای حاصلده باغهای زیبا بنمودند که سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی بجای خود ساکن مانده نمو نمیکرد ■

۵۶ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده در امکانی که از طرف فرشتگان معین شده و در وقتی که از پیش مقرر گردیده نمو میکند از برای خوشنودی اهورامزدا، از برای خوشنودی امشاسپندان ۵۵

﴿کرده ۱۶﴾

۵۷ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که بستارگان و بهاء و بخورشید (و) بانیران^۱ راههای پاك بنمودند که سابقاً مدت زمانی بجای خود ساکن مانده حرکت نمیکردند بواسطه ستیزگی دیوها بواسطه هجوم دیوها ■

۵۸ اما اینک بیابان راه گرائیده تا با آخرین نقطه گردش (بمهد) نیک نچدد رسند^۲ ۵۵

۱ انیران (آتَر_رتَوچاو ساس_دند_دند_دند) یعنی فضای فروغ، بی پایان
■ اشاره است باخرالزمان و ظهور سوشیانت، موعود مژدیسنا که جهان از ظهور وی نو خواهد شد

﴿کرده ۱۷﴾

۵۹ فروهرهای نیک توانای باک مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار^۱ از آنان فراخکرت^۲ درخشان را پاسبانی میکنند ☸

﴿کرده ۱۸﴾

۶۰ فروهرهای نیک توانای باک مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان هفتورنگ^۳ را پاسبانی میکنند ☸

﴿کرده ۱۹﴾

۶۱ فروهرهای نیک توانای باک مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان بیکر سام کرشاسب گیو دارنده و مسلح بگرز را پاسبانی میکنند ☸

﴿کرده ۲۰﴾

۶۲ فروهرهای نیک توانای باک مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان نطفه اسپنتمان زرتشت مقدس را پاسبانی میکنند^۴ ■

﴿کرده ۲۱﴾

۶۳ فروهرهای نیک توانای باک مقدسین را میستائیم که در طرف راست امیر فرمانده میجنگند در صورتی که او پیرو راستی باشد در صورتی که

۱ یعنی ۹۹۹۹۹

۲ راجع بدریای فراخکرت مجلد اول ص ۱۳۳ — ۱۳۵ ملاحظه شود

۳ راجع بستاره هفتورنگ مجلد اول ص ۳۲۸ ملاحظه شود

۴ راجع بکرشاسب مجلد اول ص ۱۹۵ — ۲۰۷ ملاحظه شود

۵ راجع بنطفه حضرت زرتشت که بنایست در دریاچه هامون محفوظ مانده و در آید. سبب تولید هوشیانتها خواهد شد. رساله هوشیانس تألیف نگارنده ملاحظه شود

فروهرهای توانای مقدسین از او خشمگیر (نباشند) خوشنود (و)
نیازرده (و) نرنجیده باشند ۵۵

﴿کرده ۲۲﴾

۶۴ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که بزرگتر قوی‌تر دلیرتر
نیرومندتر پیروزمندتر درمان بخش‌تر مؤثرتر (اند) از آنکه بتوان
با کلام شرح داد که ده هزارها (از آنان) در وسط خیرات دهندگان
فرود می‌آیند ۵۵

۶۵ وقتی که آنها ای اسپنتمان زرتشت از دریای فراخکرت با قتر مزدا آفریده
سرا زیر شود آنگاه فروهرهای توانای مقدسین برخیزند چندین چندین
صدها چندین چندین هزارها چندین چندین ده هزارها ۵۵

۶۶ تاهریک از برای خانواده خود ده خود ناحیه خود مملکت خود آب تحصیل
کند این چنین گویان: مملکت ما باید ویران گشته و خشک شود؟ ۵۵

۶۷ (فروهرها) در صف رزم برای محل و منزل خود می‌جنگند در آنجائی که
(هریک از آنها) آشیان و خانه داشته اند آنچنان که گوئی مرد دلیری
سلاح بکمر بسته از ثروت فراهم آورده خویش مدافعه میکند ۵۵

۶۸ و آنهائی که در میان آنان (فروهرها) موفق گردند آب را هر یک
بخانواده خود بدم خود بتاحیه خود بمملکت خود میرساند این چنین
گویان مملکت ما باید خرم گردد و نمو کند ۵۵

۶۹ وقتی که شهر یار مقتدر مملکت از دشمن کینور تهدید شود این چنین
او این فروهرهای توانا را بیاری میخواند ۵۵

۷۰ آنان بیاری وی میستایند در صورتی که آن فروهرهای توانای مقدسین
از او خشمگیر نباشند خوشنود (و) نرنجیده (و) دشمنی نگرفته باشند
آنان بسوی وی پرواز کنند چنانکه گوئی مرغ خوب شهری (پرواز کند) ■

۷۱ آنان (فروهرها) او را مانند سلاح و سپر مانند زرۀ یست و جوشن بکار آیند بر ضد دروغ غیر مرئی و ورنهای فریفتار و کتذ مفسد^۱ و بر ضد اهریمن مهلك ناپاك چنانكه كوئى بيك صد و هزار و بده هزار سنگر ضربت فرود آمده باشد ■

۷۲ چنانكه باين ترتيب باو نه تنغ خوب آخته شده نه گرز خوب حواله شده نه تیر خوب رها شده ■ نیزه خوب پرناب شده ■ سنگهای فلاخن با (قوت) بازوان انداخته شده نرسد ■

۷۳ آنان (فروهرها) خود را ظاهر سازند آنان خود را نموده بکلی مهتا (شوند) آن فروهرهای آرام جای گزیده يك توانای ياك مقدسين تا اينكه آگاهی یابند که ما را خواهد ستود که ستایش خواهد نمود که خواهد سرود که (ما را) خوشنود خواهد ساخت که بادست جود (ما را) با شیر و پوشاك خواهد پذیرفت (و) با خیرانی که بواسطه آن (بنعمت) راسنی رسند اسم کدام يك را از میان ما او خواهد ستود روان کدام يك را از میان ما او خواهد ستایش نمود بکدام يك از ما او این خیرات را نثار خواهد کرد تا که از برای او غذاي فنا ناپذیر همیشه و جاودان موجود باشد^۲ ☞

۷۴ منشهای آفریده شده را میستائیم دین سوشیانتها را میستائیم ■ روانهای چارباغان اهلی را میستائیم (روانهای) جانوران بري را میستائیم

۱ غالباً در اوستا دروغ پرستان و دین که مملکت دیلم = گیلان باشد با دیوهای مازندران یعنی مشرکین مازندران یکجا ذکر شده از اوستا برسی آید که در این دو مملکت گروهی بدین قدیم باقی مانده یرو دین زرتشتی نبوده اند رجوع شود به جلد اول ص ۵۷ ■ ۱۷۸ از کتذ مجرم و گناهکاری اراده شده است رجوع شود به جلد اول ص ۵۷ و ۴۲۳ ■ ۴۳۱

۲ نسبت دوم این فقره (که ما را خواهد ستود) (یعنی مثل فقره ۱۰) همین یشت است

۳ دین در اینجا یعنی کیش نیست بلکه یکی از ارواح انسانی است چه در ردیف روان و فروهر آمده و یعنی وجدان و حس روحانی آدمی است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت رجوع شود به جلد اول ص ۵۸۸

(روئهای) جانوران آبی را میستائیم (روائهای) خزندگان را میستائیم
(روائهای) پرندگان را میستائیم (روائهای) جانوران بیابان گرد را
مستائیم (روائهای) چرندگان را میستائیم^۱ فروهرهای (این جانوران را)
مستائیم^۲ ۵۵

۷۵ فروهرها را میستائیم راد مردان را میستائیم دلیران را میستائیم
دلیرترینها را میستائیم باکات را میستائیم یاکترینها را میستائیم
نیرومندان را میستائیم نیرومندترینها را میستائیم استواران را میستائیم
پروزمندان را میستائیم زورمندان را میستائیم زورمندترینها را
مستائیم چالاکان را میستائیم چالاکترینها را میستائیم تخشایان را
مستائیم تخشاترینها را میستائیم^۳ ۵۵

۷۶ زیرا که آن فروهرهای نیک روانای پاک مقدسین در میان مخلوقات دو
گوهر نخباترین هستند که سابقاً در آنجا با هیدجان قیام نمودند وقتی که
دو گوهر (یعنی) خرد مقدس (و) خرد خبیث (سپنت مینو و اهریمن)
بکار آفرینش پرداختند ۵۵

۷۷ وقتی که اهریمن بر ضد آفرینش نیک راستی خروج نمود آنگاه در آن میان
وهومن و آذر بدر آمدند^۴ ۵۵

۷۸ آنان خصومت‌های اهریمن را بکار را در همشکنند بطوری که آنها را از
جریان و گیاهها را از نمو نتوانست باز داشت فوراً آبهای قوی آفریننده تو
و شهریار مطلق اهورا مردا بجزریان در آمد و گناهها را بپایان آغاز نمود ۵۵

۱ راجع به طبقات جانوران بتوضیحات فقرة ۱۰ همین یشت ملاحظه شود

۲ در آغاز این فقرة سه بار در متن کلمه (مستائیم) به صورت mstāim پس از کلمات
(منشأ) و (دین) و (روائها) بیجا تکرار شده لا بدستور است

۳ نخبها را بجای کلمه یا سیکرت shikart که معنی کرشا و ساعی و عامل و معال و
مؤثر باشد ترجمه کردیم

۴ راجع به اهریمن و وهومن = بهمن بجلد اول ص ۸۸-۹۰ و راجع به آذر بجلد اول
ص ۵۰۴-۵۱۵ ملاحظه شود

۷۹ همه آبها را میستائیم همه گیاهها را میستائیم همه فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آبها را نام برده میستائیم گیاهها را نام برده میستائیم فروهرهای توانای پاک مقدسین را نام برده میستائیم ۵۵

۸۰ در میان همه این فروهرهای ازلی اینک فروهر اهورا مزدا را میستائیم که بزرگتر و بهتر و زیباتر و استوارتر و داناتر و خوشتر و ترکیبتر و در راستی عالی رتبه تر است ۵

۸۱ که روان سفید روشن درخشانش کلام مقدس (منتر سینت) است و ترکیبهایی که او پذیرد زیباترین ترکیبهای امشاسپندان است بزرگترین (ترکیبهای) امشاسپندان است، خورشید نیز اسب را میستائیم ۵۵

﴿کرده ۲۳﴾

۸۲ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن (فروهرهای) امشاسپندان را آن شهریاران تند نظر و بلند بالای، بسیار زورمند و دلیز اهورائی را که مقدسین فنا ناپذیرند ۵

۸۳ که هر هفت یکسان اندیشند هر هفت یکسان سخن گویند هر هفت یکسان عمل کنند که در اندیشه یکسان در گفتار یکسان در کردار یکسانند و همه را یک پدر و سرور است اوست اهورا مزدا ۵

۸۴ یکی از آنان روان دیگری را مشاهده تواند نمود آن (روانی که) بینداز نیک اندیشد، بگفتار نیک اندیشد، بکردار نیک اندیشد، بگرزمان (بهشت) اندیشد، راه آنان روشن است وقتی که بسوی (نار) زور پرواز میکنند ۵۵

﴿کرده: ۲۴﴾

۸۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن (فروهر)
آذر اُوزوازیشت^۱ مقدس انجمنی را و آن (فروهر) سروش پاک
دلیر فرمانبردار (تنومنتر) گرز قوی آژنده اهورائی را آن (فروهر)
نریوسنگ را^۲ •

۸۶ آن (فروهر) رشن راست‌ترین را و آن (فروهر) مهر دارنده دشتهای
فراخ را و آن (فروهر) کلام مقدس را و آن (فروهر) آسمان را
و آن (فروهر) آب را و آن (فروهر) زمین را و آن
(فروهر) گباه را و آن (فروهر) ستور را (گشوش) و آن (فروهر)
کیومرث را^۳ و آن (فروهر) دو جهان مقدس را ☉

۸۷ فروهر کیومرث پاک را میستائیم نخستین کسی که بگفتار و آموزش
اهورامزدا گوش فرا داد ار او خانواده ممالک آریا (ایران) و نژاد آریا
بوجود آمد رحمت و فروهر زرتشت اسپنتمان مقدس را اینک میستائیم ☉

۸۸ نخستین کسی که نیک اندیشید نخستین کسی که نیک گفت نخستین
کسی که نیکی بجای آورد نخستین آتربان و نخستین رزمآرما و نخستین
کشاورز ستور پرور^۴ و نخستین کسی که پیاموخت و نخستین کسی که پیام‌وزانید و
نخستین کسی که از برای خود بید گرفت و نخستین کسی که دریافت
ستور را و راستی را و کلام مقدس را و اطاعت از کلام مقدس را و سلطنت
(روحانی) را و همه چیزهای نیک مزدا آفریده را که منسوب براسی است^۵ •

۱ اُوزوازیشت یکی از آتشیای پنجگانه است آتشی است که در رستیا و چوپهاست
رجوع شود مجلد اول ص ۵۱۱-۵۱۲

۲ ایزد نریوسنگ یک اهورا مزداست رجوع شود مجلد اول ص ۵۱۸ و ۵۲۹

۳ راجع بکیومرث بخاله کیومرث ص ۴۱-۴۵ ملاحظه شود

۴ در سنت است که طَبَقه سه گانه که عبارت باشند از آتربانان یعنی پیشوایان دینی
و رزمیان کشاورزان از یشت سه سر زرتشت میباشند در موقم دیگر از آنها صحبت خواهیم داشت

۵ فقرات بعد نیز تا آخر فقره ۹۵ راجع است بخود حضرت زرتشت

۸۹ کسی که نخستین آزر بان، نخستین درمآزمای، نخستین کشاورز ستور پرور (است) نخستین کسی که روی از دیو بگردانید و بشر را تربیت نمود نخستین کسی که در جهان مادی (نیاز) اشم وهو خواند^۱، بدیوها نفرین نمود و اعتراف کرد که سرزدا پرست و پیروز ترشت و دشمن دیوها و بکیش اهوراست *

۹۰ اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی را که در آئین اهورا بضد دیوهاست برخواند اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی را که در آئین اهورا بضد دیوهاست بشارت داد اوست نخستین کسی که در جهان مادی آنچه را که از دیوهاست غیر قابل ستایش و غیر قابل نیایش نامید اوست دلیر سراسر زندگی خوش (و) نخستین آموزگار مهالك *

۹۱ بواسطه او تمام کلام مقدس که در سرود اشم محتوی است آشکار گردید کسی که بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی است ستاینده راستی است که بزرگترین و بهترین و نیکوترین (چیز است) و مبشر دینی است که در میان همه (دینها) بهترین است *

۹۲ کسی را که تمام امشاسپندان متفقاً باخورشید با میل و طیب خاطر ■ سفای عقیده بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی خواستار شدند و ستاینده راستی که بزرگترین و بهترین و نیکوترین (چیز است) و مبشر دینی که در میان همه (دینها) بهترین است (خواندند) ■

۹۳ در هنگام تولد و نشو و نماش آنها و گیاهها شادمان شدند در هنگام تولد و نشو و نماش آنها و گیاهها بالیدند در هنگام تولد و نشو و نماش همه آفریدگان خرد مقدس بخود مرده رستگاری دادند *

۱ راجع بنیاز سرود اشم وهو... بگاتها تفسیر نگارنده ص ۱۰۱ ملاحظه شود

۹۴ خوشا بیا يك آنرَبان (بیشوای دینی) متولد شد اوست اسپنتهان زرتشت
 هارا با نذر زَوَر و برسم گسترده زرتشت خواهد سنود از این پس
 دین نيك مزدا در روی هفت کشور منتشر خواهد شد ■

۹۵ از این پس مهر دارنده دشتهای فراخ همه فرماندهان مملکت را تقویت
 خواهد نمود و غوغاها را فرو خواهد نشاند از این پس آبم نیات قوی
 همه فرماندهان مملکت را تقویت خواهد نمود و غوغاها را بلكام
 خواهد کشید تقدُس و فروهر مدیوماه مقدس پسر آراستی را اینك
 میستائیم نخستین کسی که بگفتار و آموزش زرتشت گوش فرا داد ۱ %

۹۶ فروهر باکدین اسخو خوانوت را مستائیم فروهر ماکدین اشنو خوانوت را
 میستائیم فروهر باکدین گوین را مستائیم فروهر باکدین

۱. میدیونی مانگه، سپهبدیاد و سپهبد پسر آراستی مدیوماه را اینك مدیوماه گویند
 یکی از یاران مهم حضرت زرتشت است. پیغمبر ایران او را در گاتها بسنا ۵۱ قطعه ۹۱ پس از
 کی گشتاسب و فراشوش و جا ماسب اسم میرد از این قرار «مدیوماه اسپنتهان پس از آنکه در
 دل خویش دریافت و شناخت آن کسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت خواهد گماشت
 تا دیگران را آگاه سازد از اینکه پیروی بآئین مزدا در طی زندگانی بهرقت
 چیز است» چنانکه ملاحظه میشود زرتشت او را باسم خانواده خود که اسپنتهان باشد مینامد در
 سنت مدیوماه پسر عموی زرتشت است بندهش در فصل ۳۲ که از سلسله نسب پیغمبر ایران
 صحبت میدهد در فقرات ۳ و ۴ آف مینویسد «از بتیرسب دو پسر ماند یکی پوروشسب و
 دیگری آراستی از پوروشسب زرتشت بوجود آمد و از آراستی مدیوماه وقتی که زرتشت دین آورد
 و نخست در آریاوچ مراسم سنایش بجای آورد مدیوماه دین وی پذیرفت ■ در فقره ۱۰۶
 همین یشت نیز فروهر اشستو مدیوماه پسر مدیوماه درود فرستاده شده است

در زادسرم مندرج است که در مدت ده سال مدیوماه بگانه
 پیر زرتشت بوده است و در مدت دو سال دیگر کی گشتاسب باو
 گرویده است. معنی لفظی مدیوماه چنین است کسی که در میانی است
 یعنی در بازر هم ماه تولد یافت و معنی لفظی پسر اشستو چنین است
 کسی که ناز اشا (اشم و هو . . .) بجای می آورد در فقره ۱۲۷
 همین یشت از يك مدیوماه دیگری یاد شده که از برای افتخار مدیوماه
 بد زائیده شده نامیده شده است



پرشت گئو (پسر) یرات را میستائیم فروهر پاکدین وهوسنی
پسر سنوویه را میستائیم فروهر پاکدین ایسوت پسر وراز را میستائیم ۵۵

۱ در این فقره پس از مدیوماه که ذکرش در فقره پیش گذشت از شش نفر دیگر از نخستین پیروان حضرت زرتشت یاد شده است. دائرة اطلاعات ما راجع بآنان بسیار تنگ است. برخی از آنان بجملاً در کتب پهلوی یاد شده اند همچنین معنی لفظی برخی از این اسامی معلوم نیست (نخست) اسمو خوانوت سده، معنی «پس از» Asmo x'navant در فقره ۴۰ از هرمزد بشت نیز این اسم موجود است رجوع شود بجلد اول ص ۶۵

(دوم) اشو خوانوت سده، معنی «پس از» در معنی لفظی با اسمو خوانوت یکی است (سوم) گوین Gavayun لفظاً یعنی دارنده گاو میش

(چهارم) پرشت گئو معنی «پس از» Parat Gav. پسر یرات معنی Parata لفظاً یعنی دارنده گاوهای ابلق در فصل ۲۹ بندش مندرج است که پرشت گاو خنیه در دشت بیشانی (در کابلستان) سرور حاودانی است او را از این جهت خنیه گویند برای آنکه او را از بی دو خشم در خم پنهان کرده بودند

در فقره ۱۴۸ خواهیم دید که یکی از پارسایان موسوم به فردا خشتی Pradhaxsti به خونیه میخوانند. Numhya منسوب است و همین اسم در کتاب نهم دینکرد فصل ۱۵ فقره ۱۱ (باب سنجای) فردا خشت حیک ضبط شده و در جزو هفت شهریاران جاودانی خویرس شمرده شده که در بیشانی شهریار است کتب پهلوی راجع بهت جاودانیها با همدگر موافق نیستند بسا يك دو تن از آنان که در کتابی از جاودانیها شمار رفته در کتاب دیگر ذکری از آنان نشده و تحاشان کسان دیگر نامیده شده اند (فصل ۹۰ دادستان دینک نیز ملاحظه شود) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۳ فقره ۱۲ از پرشت گاو مثل فروردین بشت بدون خنیه اسم برده شده مندرج است. اهورامزدا زرتشت گفت این آیین را با ایمان راسخ پسر من که اهورامزدا هستم یار تو خواهم بود خرد و آگاهی از آن تو خواهد شد مدیوماه و پرشت گاو و سن و کی گشتاسب و بر شوشتر و جاماسب از پاوران تو خواهند گردید. سن همان است که در فقره بعد از یاد شده

در فقره ۱۲۲ همین بشت از يك پرشت گئو دیگری اسم برده شده که از مملکت اباشیرا و برادر بازگرو گئو میباشد ذکرش نزدی باید

(پنجم) وهوسنی Vohvasti پسر سنوویه سوایا Suvaya لفظاً یعنی کمی که استخوانهایش خوب است در فقره ۱۱۲ از يك وهوسنی دیگری که از خاندان پلوروا خشتی است اسم برده شده است سنوویه شاید بمعنی «کمی که خوششود است» باشد

(ششم) ایسوت Isvant پسر وراز واسداس Varāza ایسوت یعنی دارنده و توانگر راجع به وراز که معنی گراز است بجلد اول ص ۴۵۹ ملاحظه شود در خصوص وهوسنی پسر سنوویه و ایسوت پسر وراز و سن پسر اهوم ستوت در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۳ فقره ۵ از ورشت مانسر (Varshman) نسل یعنی از دومی نسل اوستای عهد ساسانیان نقل نموده مینویسد «در هنگام نو شدن جهان (رستاخیز) زرتشت از خاندان اازم (ازد همین جد زرتشت بقول مسعودی هابزم) زوت همه جهان خواهد بود و وهوسنی پسر سنوویه هاوانان خواهد بود ایسوت پسر وراز که از مملکت نوردان است آروخش خواهد بود سن پسر اهوم ستوت که از مملکت سانی است فربرتاد خواهد بود و گشتاسب از خاندان نوذر سرشاورز خواهد بود» در خصوص زوت و هاوانان و آروخش و فربرتاد و سرشاورز رجوع شود بمطالعات هفتگانه پیشوایان دینی در ایران قدیم در جلد اول ص ۴۶۹ در خصوص مملکت سانی Sani رجوع شود بموضیحات فقره ۱۴۱ همین بشت

پسر زرتشت را میستائیم^۱ فروهر یا کدین دَواو تیش دلیر را
مستائیم^۲ فروهر یا کدین نری میثوت اسپنتمان را میستائیم^۳
فروهر یا کدین دائونکه پسر زئیریت را میستائیم^۴ ۵۵

۱. ایست راستر داسپ. ۵۵۳۰-۵۵۳۱ Isat. vāstra اوروشت تر داسپ. ۵۵۳۲-۵۵۳۳ Urvata. nara
مورچتر داسپ. ۵۵۳۴-۵۵۳۵ Hvare. cithra اکنون وایسد استرو اروتند نرو خورشید چهر گویند بحسب
ترتیب بزرگترین و متوسطی و کوچکترین پسر یغمبر شمرده میشوند معنی خورشید چهر معلوم است
و ممکن است هم بمعنی خورشید نژاد باشد چه کلمه چتر داسپ. ۵۵۳۶ نخت بمعنی نباش و ظهور
و پیدایش است دوم بمعنی نغمه و نژاد و اصل و نسبت است در پهلوی و فارسی چهر شده است
در گانها یسنا ۵۳ قطعه ۲ در جایی که حضرت زرتشت مفرماید «از بی سایش اوست
که کی گشتاسب و پسر زرتشت اسپنتمان راه دین بر حق و فرستاده اهورا را روشن
و منبسط میکنند» ظاهراً در این جا از این پسر ایسد و استر اراده شده است در یسنا ۲۴ فقره ۲
و در یسنا ۲۶ فقره ۵ نیز از همین سر یاد شده است در فقره ۱۲۷ فروردین یشت از یک اروتند نرو
دیگری یاد شده که از برای امیاز اروتند نرو بعد زائید شده (دوم یا متأخر) نامیده شده است
در سنت است که ایسد راستر و اروتند نرو خورشید چهر بحسب ترتیب نخستین ییشوای
دینی و نخستین بزرگتر و نخستین رزمی بوده اند یعنی این سه پسر بزرگ و سردار سه طبقه
مهر و ایران قدیم که اتورنان و واستریوشان و ارششاران باشند قرار داده شده اند

بند هش در فصل ۳۲ از سلسله نسب زرتشت صحبت داشته از این سه پسر چنین یاد کرده است
«ایسد راستر پیشوا و موبدان موبد بود صد سال پس از تأسیس دین در گذشت اروتند نرو
بزرگ بزرگتران بود و انک بزرگ ورجکرد است خورشید چهر بزرگ سیاهیان بود
انک در گنگ دژ فرمانده لشکریان بشوتن پسر گشتاسب است» در جلد اول
در صفحات ۱۸۰-۱۸۸ مفصلاً از جشید و ورجکرد یعنی باغی که جشید بنا بر فرمان
اهورامزدا برای یش آمد طوفان ملکوش در زیر زمین ساخت و الحال ریاست آن باغ
با اروتند نرو است صحبت داشیم همچنین در صفحات ۲۱۹-۲۲۱ از گنگ دژ سخن رفت
راجع به طایقات سه گانه در ایران قدیم بگانهها تفسیر نگارنده صفحات ۸۵ و ۸۹-۸۹
ملاحظه شود در فقره ۱۲۸ همین یشت از سه پسر آینده زرتشت که سوشانتها یعنی موعودهای
مزدیسنا هستند در آخر الزمان ظهور خواهند کرد اسم برده شده و در فقره ۱۳۹ از
سه دختر زرتشت یاد شده است

۲. دَواو تیش داسپ. ۵۵۳۶-۵۵۳۷ Daevō. thif یعنی دشمن دیوها اعلای از او نداریم

۳. نری میثوت داسپ. ۵۵۳۸-۵۵۳۹ Thrimithvant معنی این اسم معلوم نیست چنانکه
ملاحظه میشود این شغص از خاندان زرتشت و منسوب با اسپنتمان است

۴. دائونکه داسپ. ۵۵۳۹-۵۵۴۰ Daonha پسر زئیریت داسپ. ۵۵۴۱-۵۵۴۲ Zairita معنی اسم پسر
معلوم نیست زئیریت بمعنی زرد رنگ است

- ۹۹ فروهر پاکدین کی گشتاسب دلیر تن ایزدین کلام (تثومنتر) گرز قوی آرندم
 اهورائی را میستائیم که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد جست که با گرز سخت از
 برای راستی راه آزاد یافت کسی که بازو و پناه این دین اهورائی زرنشت بود °
- ۱۰۰ کسی که آن را (دین را) که در بند سته بود بایدار ساخته اربند برهائند
 آن را در میان جای داد^۱ (آن دین) فرما بگزار بزرگ مقرر نشدن مقدس
 که از ستور و چراگاه برخوردار است که از ستور و چراگاه آراسته است °
- ۱۰۱ فروهر پاکدین زریر را میستائیم^۲ فروهر بوخت وری را میستائیم
 فروهر پاکدین سری را و خشن را میستائیم فروهر پاکدین
 کر سا و خشن^۳ را میستائیم فروهر پاکدین و نادر را میستائیم
 فروهر پاکدین ویراز را میستائیم فروهر پاکدین نیچر^۴ بسر سوه را میستائیم
 فروهر پاکدین بوچسرو^۵ را میستائیم فروهر پاکدین برزیه ارشتی
 را میستائیم فروهر پاکدین تیزیه ارشتی را میستائیم فروهر پاکدین
 ریر نو ارشتی را میستائیم فروهر پاکدین و ریزیه ارشتی را میستائیم °
۱. یعنی مقامی که در خور آن بود معنی نمود و آن را سر آمد سار ایدان ساخت
 ۲. از کی گشتاسب که از پادشاهان کیانی، دوست و حامی زرنشت است در مقاله را میادشت که
 نیر کیان نشت نامیده شده صاحب خواهم داشت
 ۳. راجع به زریر برادر کی گشتاسب حدود اول س ۲۸۷ ملاحظه شود
 ۴. اسامی این قتره باستانی در هر نقطه هم یکبار در اوستا دیده میشود در کتب پهلوی
 هم از آنان یاد شده است معانی لفظی برخی از آنها به قرار ذیل است
 (حشت) «بوخت وری» Yuxta vahi یعنی جوشن در بر کرده
 (دوم) «سری را و خشن» Buxšašani یعنی دارنده و رزاهای زیبا
 (سوم) «کر سا و خشن» Kərəsašani یعنی دارنده و رزاهای لاغر
 (چهارم) «و نادر» Vānār یعنی ؟
 (پنجم) «ویراز» Vīrāz یعنی فرمانده مردان ■ معنی گراز نیز میباشد
 (ششم) «نیچر» Nīčra بسر سوه یعنی نامعلوم سوه یعنی سودمند است
 (هفتم) «بوچسرو» Bučšravah کسی که نجات دهنده مشهور است
 (هشتم) «برزیه ارشتی» Bərəzayarēti دارنده نیزه بزرگ
 (نهم) «تیزیه ارشتی» Tīzayarēti دارنده نیزه تیز
 (دهم) «ریر نو ارشتی» Rīr nō arštī دارنده نیزه پهن یعنی تنه پهن
 (یازدهم) «وریزیه ارشتی» Vəryarēti دارنده نیزه تیز

۱۰۲ فروهر پاکدین بقیه را میستائیم فروهر پاکدین و ژاسپ را
 میستائیم فروهر پاکدین هباسپ را میستائیم فروهر پاکدین و بستورو
 (از خاندان) نوذر را میستائیم فروهر پاکدین فرش همورث را
 میستائیم فروهر پاکدین فرشوکر را میستائیم فروهر پاکدین
 آترو نوش را میستائیم فروهر پاکدین آتریات را میستائیم فروهر
 پاکدین آتزدات را میستائیم فروهر پاکدین آترجیتر را میستائیم
 فروهر پاکدین آترو خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین آتروسوه را
 میستائیم فروهر پاکدین آترو زنتو را میستائیم فروهر پاکدین
 آترو دینگهو را میستائیم ۵۵

۱ از اشخاص این فقره باستانی چند تن از آنان اطلاعی نداریم بنابر باید بدگر
 مدانی لفظی آنان بسازیم

(نخست) Naptiya نامی ناپ و تراد و تخه رجوع شود بتوضیحات
 سر آغاز این بشت

(دوم) و ژاسپ Vazāspa نامی دارد اسپ بزرگ

(سوم) هباسپ Habāspa نامی دارد اسپ اصیل

(چهارم) و بستورو رجوع شود بتوضیحات فقره ۷۶ آنان بشت در جلد اول ص ۲۶۰

(پنجم) فرش همورث نامی فرش یکی از پسران
 کی گشتاسب است که در جنگ ایران و تورانیان بدست گهرم سپید ارجاسب کشته شد
 این اسم در شاهنامه فرسیدورد شده است

ابا گهرم تیغ در نبرد بر آویخت چون شیر فرسیدورد
 ز گهرم بدانگونه تن خسته شد که جان از تن شیر بگسته شد

(ششم) فرشوکر نامی فرش یکی از پسران کی گشتاسب است که در
 جنگ ایران و تورانیان بدست ناخواست پسر هزار از سرداران ارجاسب کشته شد
 در یادگار زریران چندین بار از او و کشته او ناخواست پسر هزار اسم برده شده است
 از آنجمله در فقره ۲۹ و ۳۰ و در شاهنامه نیز ناخواست معروف است

چکا باشد آن جادوی خویش کام چکا ناخواست از هزارانش نام

فرشوکر یعنی کسی که رستخیز برانگیزد در شاهنامه از چندین پسران کی گشتاسب
 که در جنگ تورانیان کشته شدند اسم برده شده که هیچک در یادگار
 زیرات نیست آن پسران از این فرار اند اردشیر شبرو شیداسب یوزار موسی Yasti
 و دارمستر Darmesteter می نویسند که اشخاص فقره ۱۰۲ فرودین بشت دو نفر دیگری که

۱۰۳ فروهر پاکدین هوشیوتن را میستائیم^۱ فروهر پاکدین یشی شیوتن را میستائیم^۲ فروهر پاکدین

در قره بعد آمده همه از برادران اسفندیار و پسران کی گشتاسب میباشند بنظر نگارنده این حدسی است که مبنی بر اساسی نیست چه از هیچ جای اوستا^۱ نه از یادگار زریران و نه از سایر کتب پهلوی^۲ نه از شاهنامه دلیلی بدست نمی آید که این اشخاص را پسران کی گشتاسب بدانیم ذکر اسامی این ناموران در میان فرشیدورد و فرشوکر و اسفندیار دلیل برادر بودن آنان نیست اگر^۳ بایستی یسوتن که معروف ترین پسر گشتاسب است نیز در جزو آنان آمده باشد بنا بر تدریجات یادگار زریران میدانیم که کی گشتاسب دارای فرزندان بسیار بود در فقره ۳۰ کتاب مذکور جاماسب یشگوی نموده بگشتاسب میگوید که در جنگ ارجاسب ۲۲ از برادران و پسران تو بدست تورانیان کشته خواهند شد در فقره ۴۸ کی گشتاسب گوید «اگر در این جنگ همه پسران و برادران و بزرگان کشور من و حتی زنم هوس از کسی که سی پسر و دختر دارم کشته شوند باز من از آیین مزدیسنا که از هر مزد پذیرم روی نخواهم گردانید» بی شک ناموران مقرات فوق مناسبتی با همدیگر دارند که ما امروز بواسطه نقصان اسناد اطلاعی از آنان نداریم اسامی این ناموران از اسامی معمولی ایران قدیم بوده غالباً در طی تاریخ ایران می بینیم که سرداران و بزرگان و پشویان در قرون متفاوت دارای چنین اسامی بوده اند اینک آن اسامی

(نخست) آتر و نوش Aterevanush آتری دوسار آتش

(دوم) آتری پات Aterepitta (آذر باد) کسی که در پناه آتش است

رجوع شود مجلد اول صفحه ۵۰۷

(سوم) آتر دات Atereduta (آذر داد در فرگرد ۱۸ و ندیداد

فقره ۵۲ نیز یچین اسمی بر میخوریم

(چهارم) آتر دینگر Ateredainhu (آذر چهر در فرگرد ۱۸ و ندیداد

فقره ۵۲ نیز یچین اسمی بر میخوریم

(پنجم) آتر خوارنه Aterexarenah (آذر خره دارنده فر آذر

(ششم) آتر سوه Ateresavah (آذر سوه دارنده سود آذر

(هفتم) آتر زشتو Aterasantu (آذر زشتو در پهلوی آنورزند یعنی از ناحیه آذر

در فرگرد ۱۸ و ندیداد فقره ۵۲ نیز یچین اسمی بر میخوریم رجوع شود مجلد اول ص ۴۳۵

(هشتم) آتر دینگو Ateredainhu (آذر دینگو یعنی از مملکت آذر در فرگرد ۱۸

و ندیداد فقره ۵۲ نیز یچین اسمی بر میخوریم رجوع شود مجلد اول ص ۴۳۵

۱ هوشیوتن Hušyaothna یعنی خوب کردار در فقره ۱۰۴ باز باین

اسم بر میخوریم ولی در آنجا هوشیوتن دیگری است پسر فرشوشترا است

۲ یشی شیوتن Pitišyaothna یعنی

اسفندیار دلیر را هیستائیم^۱ فروهر پاکدین بستوری (نستور) را
هیستائیم^۲ فروهر پاکدین کوارسن (کرزم) را هیستائیم^۳

۱ اسفندیار نومه لهراسب پسر گشاسب و زش هوش میاشد پدر بهمن معروف است
بتا شاهنامه رستم بدستور سیمرغ تیر جادویی از چوب گز بدو حقم وی زده وی را کشت
تهمت گز اندر کان کرد زود بد اسان که سیمرغ فرموده بود
برد راست بر چشم اسفندیار سیه شد جهان یش آن نامدار

این کلمه در اوستا سپندوات Spentādata آمده و بهمن معنی خود جداگانگی
لغتی است که در اوستا مکرراً استعمال شده است چنانکه در فخره ۹۳ همین فروردین بهشت و در
فخره اول^۱ از کرده ۱۹ و سپرد دوم سپندوات اسم کوهی است در فخره ۶ زامیاد بهشت
در جزو کوهها شمرده شده است شاید همان کوه سیند باشد که در شاهنامه آمده است سوم سپندوات
که اینک اسفندیار گوئیم یکی از ناموران ایران و در داسان ملی ما دارای مقام بلندی است
در فصل ۳۱ بندهش که از سلسله کیانیان صحبت میدارد در فخره ۲۹ مینویسد گشاسب
و زریر و برادران دیگر شان از کی لهراسب بوجود آمدند از گشاسب اسفندیار و پشتون بوجود
آمدند از اسفندیار بهمن و آتروترسه و میتروترسه و فرزندان دیگر بوجود آمدند «دقیقی در شاهنامه
میکوید که اسفندیار چهار پسر داشت از این قرار بهمن مهرنوش آذر آفر و زووش آذر در فخره ۳۰
از فصل ۳۱ بندهش نیز سلسله اردشیر بابکان ساسانی با اسفندیار متصل شده است در فخره ۴۱
بادگار زریران آمده «کی گشاسب پس از آنکه یشکونتهای جاماسب را شنید و از واقعه جنگ
هولناک آینده آگاهی یافت بجاك افتاد يك يك شاهزادگان از او التماس نمودند که از خاک
برخیزد و بیعت بنشیند اما سود نه بخشید تا اینکه اسفندیار از در بدر آمد مهرمزد
و دین مزدیستار و عمر شاهنشاه سوگنده یاد کرد که فردا در میدان کارزار تیر از تورانیان را زنده
نگذارد کی گشاسب از شنیدن این بیجان از خاک برخاست و بخت نشست * در انجام داسنان
بادگار زریران نیز مندرج است که پس از کشته شدن زریر برادر کی گشاسب سه تن از دلیران
ایران داد مردانگی دادند یکی نسور پسر زریر دیگری گرامی کرت پسر جاماسب سومی اسفندیار
پسر کی گشاسب که بمحصوصه عرصه را بدشن سگ عوده ارجاسب پادشاه نوران را گرفتار
ساخت يك دست و يك پا و يك گوشش را برید و يك چشمش را بآتش بسوخت آنگاه او را سوار
خرم بریده ای نموده گفت اینك به نوران برگرد و آنچه از دست یل امور اسفندیار دیدی نقل کن

۲ بستوری یا بستوری
نسور آمده است او پسر زریر و برادر زاده گشاسب است رجوع شود بحلد اول ص ۲۸۷
۳ کوارسن Kavārasman در شاهنامه کرزم یا کرزم شده است و در
تاریخ طبری فرزم ضبط شده است از ذکر این اسم در ردیف اسفندیار و نسور و فرشوشتر
و جاماسب میتوان پی برد که کرزم از بستگان گشاسب است دینی در شاهنامه راجع باو گوید
یکی سرکشی بود نامش کرزم گوی نامبردار فر سوده رزم
بدل کین همیداشت ز اسفندیار ندانم جسات بود آغاز کار
شنیدم که گشاسب را خویش بود پسر را همیشه بد اندیش بود
از تهمت واقعه کرزم گشاسب از پسرش اسفندیار بدگان شده او را بزند ان افکنند کرزم پنی فرمانده رزم کیانی

فروهر پاکدین فرس آشتر (ازخاندان) هوو را میستائیم فروهر پاکدین
جاماسب از خاندان هوو را میستائیم^۱ فروهر پاکدین آوار آشتری را
میستائیم^۲ ■

- ۱۰۴ فروهر پاکدین هوشیئون از خاندان فروشتر را میستائیم^۳
فروهر پاکدین خوادین از خاندان فروشتر را میستائیم^۴
فروهر پاکدین هنگهوروو از خاندان جاماسب را میستائیم^۵
فروهر پاکدین ورشن خاندان هنگهوروو را میستائیم^۶
فروهر پاکدین وهمنه (همن) (پسر) آوار آشتری را میستائیم^۷
از برای مقاومت کردن بر ضد خوابهای بد و علائم بد و ...^۸
بد و پریهای بد ॐ

۱ فرس آشتر (فروشتر) ■ جاماسب دو برادر و از شرفای ایران از خانواده
هوو Hvōva (در گاتها هوگو) هر دو وزیر کی گشتاسب بوده اند فروشتر پدر زن
حضرت زرتشت است یغیر ایران در گاتها مکررا اسم او را میبرد چنانکه در یسنا ۲۸
قطعه ۸ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۶ و یسنا ۴۹ قطعه ۸ و یسنا ۵۱ قطعه ۱۷ همچنین در سایر
قسمتهای اوستا غالباً از او یاد شده است از آنجمله در یسنا ۱۲ فقره ۷ و یسنا ۲۱ فقره ۱
در گشتاسب یشت نیز چندین بار باسم او بر میخوریم چنانکه در قترات ۱۱ و ۵۴ و ۵۵
جاماسب شوهر یورو چیستا داماد یغیر است غالباً با فروشتر یکی ذکر شده است در جلد اول
یشها ص ۲۲۷-۲۳۰ از او و خانواده اش صحبت داریم در فقره ۱۲۷ فرودین یشت
نیز از یک جاماسب دیگر یاد شده که از برای امیاز جاماسب دوم یا متأخر نامیده شده است
معنی جزء اول این اسم معلوم نیست در جزء دوم کلمه اسپ موجود است فروشتر معنی دارنده
شتر کار آمد و شتر را هوار در فقره بعد (فقره ۱۰۴) از عقاب فر شوتر و جاماسب اسم
برده شده است

۲ آوار آشتری Avāraōstri جزء دوم این اسم که شتر باشد
معلوم است جزء اول آن که آوار باشد نمیدانیم چه معنی دارد از این نامور اطلاعی نداریم
در فقره بعد (فقره ۱۰۴) از همن نامی پسر آوار آشتری یاد شده است

۳ راجع به هوشیئون و فر شوتر به توضیحات فقره ۱۰۳ ملاحظه شود

۴ خوادین Xvādaēna یعنی نگهدار دین خود

۵ هنگهوروو Hanhaurvoh معنی ؟

۶ ورشن Varēna در فقره ۱۱۶ از یک ورشن دیگر اسم برده شده است

۷ وهمنه اینک همن گوئیم یعنی خوب منش به توضیحات فقره پیش ملاحظه شود

۸ بجای قاطع کلمه اتوابتر به کار رفته معنی ای از آن بر نمی آید

۱۰۵ فروهر پاکدین منثرواک^۱ پسر سائیموژی هیرید و پیشوای مقدس را
میستائیم^۲ که از همه بیشتر ناپاکان مشرک (و) دشمنان راستی را
که از برای سروههای (خوبش) خروش بر آورند و بزرگ جسمانی
و سرور روحانی ندارند آن مفسدینی که فروهران را بهراسانند برانداخت
از برای مقاومت کردن در ستیزه که از طرف پاکدینان برانگیخته
شده باشد ॥

۱۰۶ فروهر پاکدین آشتو پسر مدیوماه را میستائیم^۳ فروهر پاکدین
آورترابه پسر راشتروغنتی را میستائیم^۴ فروهر پاکدین بودر پسر
دازگراسپ را میستائیم^۵ فروهر پاکدین زئورونت را میستائیم^۶
فروهر پاکدین کرسن پسر زئورونت را میستائیم^۷ آن دلیر فرمانبردار
(نومنتر) سلاح قوی آزنده اهورائی را ॥

۱۰۷ کسی که در خان و مانش اشی نیک زیبای درخشان بدر آید در کالبد
دختر زیبای بسیار نیرومند خوش اندام، کمر بند بلند بسته، راست بالا بجل
(رایومند) آزاده نژاد کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر
گشایش (آزادی) جوید کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش
برضد هم آورد بهتر میجنگد ■

۱ منثرواک^۱ Mathravāka پسر سائیموژی Sāimūzi منثرواک
یعنی سراننده کلام مقدس در فقره ۱۱۵ از پسرش اسم برده شده است سائیموژی یعنی
دارنده خرکره ابلق کله هیرید در اوسا آتیشی سیدداده آمده و کلمه ای که
به پیشوا ترجمه کردیم در متی هیندیسی میباشد

۲ آشتو^۲ Aštva رجوع شود بوضیحات فقره ۹۵

۳ آورترابه^۳ Avarethrabah پسر راشتر وغنتی
۴ دازگراسپ^۴ Dazgrāspa یعنی جشن آرا

۵ بودر^۵ Būdra از خاندان دازگراسپ و سیدداده
بودر یعنی مدق دازگراسپ یعنی دارنده اسب سیاه رنگ
۶ زئورونت^۶ Zaurvant یعنی ؟

۷ کرسن^۷ Karsna یعنی ؟ فقره بعد (فقره ۱۰۷) نیز راجع است
به کرسن در فقره ۱۰۸ - تن از یارسانان بخاندان کرسن منسوب اند

۱۰۸ فروهر پاکدین و براسپ از خاندان کرّسن را میستائیم فروهر پاکدین
آزات از خاندان کرّسن را میستائیم فروهر پاکدین فرایثوَن از خاندان
کرّسن را میسائیم ^۱ فروهر پاکدین و نگهو پسر ارشیه را میستائیم
آن ارشیه انجمنی را که در میان مزدیسنان تخته‌تَرین است ^۲ فروهر پاکدین
داریت رت را میستائیم فروهر پاکدین فراریت رت را میستائیم
فروهر پاکدین سکاریت رت را میستائیم ^۳ ॐ

۱۰۹ فروهر پاکدین آر شوت را میستائیم فروهر پاکدین ویر شوت را میستائیم
فروهر پاکدین یشیتر شوت را میسائیم ^۴ فروهر پاکدین آمرؤ را
میسائیم فروهر پاکدین جروؤ را میستائیم ^۵ فروهر پاکدین دراث را
میسائیم فروهر پاکدین یشی دراث را میستائیم ^۶ فروهر پاکدین
یشی ونگهو را میستائیم ^۷ فروهر پاکدین فرشاوخش را میستائیم
فروهر پاکدین نمؤ ونگهو پسر وئذنگهو را میستائیم ^۸ ॐ

۱ ویراسب Viraspa این اسم مرکب است از ویر و اسپ که معنی
مرد است ۱ از اسپ شاید بتوان آن را این طور معنی کرد دارنده مردانی عزت و اسپ
آزات سوسپه معنی آزاد فراشود Frayashodha یعنی کسی که در جنگه
پیشقدم است این سه برادر از خاندان کرّسن که ذکرش گذشت میباشند

۲ ونگهو Vanhu یعنی تپک سر ارشیه Arsha یعنی راست و درست
داریت رت Darayatratha و فراریت رت Frarayatratha
سکاریت رت Skatayatratha شاید این سه فر
هم برادر همدیگر باشند معانی لفظی این اسامی بحسب ترتیب از این قرار است دارنده گردوه
(گردوه جنگی) پیش راننده گردوه دور گرداننده گردوه

۴ آر شوت Arshvant ویر شوت Virshvant
یشیتر شوت Paityashvant از هیچک از این سه خبری نداریم
و معانی اسامی آنان را درست میدانیم

۵ آمرؤ و جروؤ دو تن از یارسانند شرح حالی از آنان در دست بست
و معنی لفظی آنها نیز معلوم نیست ابتدا این دو کلمه باسن سرو و جروش که در پندهش ۱۱ میتو خرد
از آنها سخن رفته و اسم دو مرغی است مناسبتی ندارد (رجوع شود به جلد اول ص ۵۷-۵۷۷)

۶ دراث Dratha یشی دراث Paithi.dratha یشی ونگهو Paithivanhu فرشاوخش
Frashavaxsha نمؤ ونگهو Nemnavanhu وئذنگهو Vaidhanha
میچکدام از این یارسانان اطلاعی نداریم ۱۱ معانی اسامی آنان را میدانیم فقط معنی
فرشاوخش معلوم است یعنی پیش از پیش بزرگ شده

۱۱۰ فروهر پاکدین و نَسَدَ را میستائیم فروهر پاکدین اشاونگهو پسر بیوندنگه را میستائیم فروهر پاکدین جرودنگهو پسر پیریشتور را میستائیم فروهر پاکدین نریمزدن پسر آئیشویو را میستائیم فروهر پاکدین برزیشفو پسر آر را میستائیم فروهر پاکدین فریه را میستائیم فروهر پاکدین استوت اورت را میستائیم ۲ ۵۵

۱ «و نَسَدَ» Vasaadha معنی؟ اشاونگهو «Ašvañhu» یعنی کسی که نیکیش از اشا (راستی) است پسر بیوندنگه Bivandnha معنی؟ احتمال دارد که اشاونگهو در بهلوی تحریف شده اشاشگه Ašāgahad شده باشد که در فصل ۱۹ بندهش فقه ۱ آمده کسی که بزرگ روحانی کشور ارژه یعنی کشور غربی می باشد (رجوع شود مجلد اول ص ۴۳۱) جرودنگهو Jarodnha یعنی کسی که یاسان مملکت است پسر پیریشتور Pirištura یعنی؟ شاید کسی که بقول بندهش در فصل ۲۹ فقه ۱ دارای ریاست روحانی کشور سوه یعنی کشور شرقی می باشد همین جرودنگهو اوستا باشد که در بهلوی تحریف شده است (رجوع مجلد اول ص ۴۳۱) نریمزدن Nərəmyazdan پسر آئیشویو Aithvyu معنی؟ شاید از کلها نریمزد باشد یعنی صیافت دهنده مردان؟ پسر آئیشویو Aithvyu معنی؟ برزیشفو Berezīku یعنی بلند زانو پسر آر Aša این کلمه گذشته از اینکه در این جا اسم خاص است در آبان یشت فقه ۹۳ اسم یک قسم عیب و قصی است (رجوع مجلد اول ص ۲۷۵) کسوپینو Kasupitu یعنی کم غذا فریه Fraya در فقه ۱۱۹ فروردین یشت باز همین اسم برمیخوریم گذشته از این دو موضع غالباً این لغت در اوستا استعمال شده ■ معنی دوست می باشد

۲ استوت اورت Antvaē ozeta در آئین مزدیسنا به سوشیانس یا سوشیانت یعنی موهود قائل شده اند که هر یک فاصله هزار سال از همدیگر ظهور خواهند کرد این سه موهود که از یشت زرتشت اند در فقرات ۱۲۸-۱۲۹ فروردین یشت مرتباً یاد شده اند و نیز اسامی مادرهای آنان در فقرات ۱۴۱-۱۴۲ مندرج است در هر جای از اوستا که سوشیانت مفرد آمده از آن آخرین سوشیانت که استوت اورت باشد اراده گردیده است چنانکه در توضیحات فقه ۸۶ (مقاله کومرث) از فروردین یشت اشاره کردیم استوت اورت آخرین آفریده امورا مزدا خواهد بود از ظهور وی رسانیز برانگیخته جهان معنوی روی خواهد داد در یسای ۵۹ اقره ۲۸ آمده است «سوشیانت درود میفرستیم» در فرگرد ۲ و سپرد فقه ۵ بکسی درود فرستاده شده که بکلام سوشیانت که از پرتوش جهان راستی برپا خواهد شد متکی باشد بی شک در فقرات مذکور آخرین سوشیانت مقصود می باشد محل ظهور استوت اورت و دو برادر دیگرش از مشرق ایران زمین در کنار دریاچه هامون خواهد بود چنانکه در فرگرد ۱۹ و نذیراد فقه ۵ بآن اشاره شده است در زامیاد یشت فقرات ۹۱-۹۷ نسبتاً مفصل از سوشیانت و محل ظهور وی سخن رفته است در جای خود توضیحات آن خواهیم پرداخت استوت اورت یعنی کسی که مظهر و بیکر قانون مقدس است (رجوع کنید برساله سوشیانس تألیف نگارنده عیسی ۱۹۲۷)

۱۱۳ فروهر پاکدین اشاهور^۱ از خاندان جیشتی را میستائیم^۲
 فروهر پاکدین فرایزنت را میستائیم^۳ فروهر پاکدین فره
 از خاندان فرایزنت را میستائیم^۴ فروهر پاکدین جروونگهو
 از خاندان فرایزنت را میستائیم^۵ فروهرهای پاکدینان
 اشوزد و نریت^۶ پسران سابوزدري را میستائیم^۷ فروهر پاکدین
 وهورتوجه از خاندان وَرَکس را میستائیم^۸ فروهر پاکدین
 آرجهوت پسر تور را میستائیم^۹ فروهر پاکدین اوسینه را
 میستائیم^{۱۰} ❀

۱۱۴ فروهر پاکدین یوختاسپ را میستائیم^۱ فروهر پاکدین ایشیونن^۲
 از خاندان گیه داستی را میستائیم^۳ فروهر پاکدین وهومنه (پسر)
 کنو را میستائیم^۴ فروهر پاکدین وُهورَدَه پسر کنو را میستائیم^۵
 فروهر پاکدین ایشی-سَرَد پسر ایشی-سیرینک را میستائیم^۶ فروهر پاکدین
 ایشی-سَرَد پسر زئیرینک را میستائیم^۷ فروهر پاکدین چاخشی را میستائیم^۸

۱ اشاهورَ در بعضی نسخه‌ها شاید این اسم از اشا و اهورا مرکب باشد جیشتی معنی؟
 ۲ فرایزنت در بعضی نسخه‌ها Frāzazenta یعنی بقیده برازنده در فتره ۱۴۰ از زشت
 یاد شده است

۳ فیره Frēnah معنی؟

❀ جروونگهو در بعضی نسخه‌ها Juro vaihu یعنی یاسپان نیکی

۵ راجع به اشوزد و نریت و سابوزدري بجله اول یشتها ص ۱۹۹ و ۲۶۳ ملاحظه شود
 در جلد اول یشتها صفحه ۱۹۹ در سر سطر ۲۰ سپوی روی داده (آورواخشه) مندرج است
 بجای آن باید (اشوزد) مندرج شود از خوانندگان این نامه خواهشمندیم که آن را اصلاح کنند
 نریت در شاهنامه اثرط شده است رجوع شود بجله اول ص ۱۹۷

۶ وهورتوجه (بهروز) رجوع شود بموضیحات فتره ۹۷ وَرَکس در بعضی نسخه‌ها
 Varakasa یعنی نگهدار برگان

۷ آرجهوت در بعضی نسخه‌ها Arəjahvatē معنی ارجند احتمال دارد از کلمه تَوَر
 Tura توراتی مقصود باشد چه کلمه مذکور در اوستا معنی توراتی استعمال
 شده است

۸ در فتره ۱۴۰ از زن اوسینه یاد شده است راجع بمعنی آف توضیحات
 فتره مذکور ملاحظه شود

فروهر یا کدین سیاوسپی را میستائیم فروهر یا کدین پشوروشتی
پسر کوی را میستائیم ۵

۱۱۵ فروهر یا کدین ورسپیا پسر جن تو را میستائیم فروهر یا کدین
کنزاسی پسر پشته را میستائیم فروهر یا کدین زرزُدانی پسر
پشته را میستائیم فروهر یا کدین گیتوتی پسر وهمنیه را میستائیم
فروهرهای یا کدینان اِرزُو و سِرُو تُو سیاد را میستائیم فروهرهای
یا کدینان زرنکبه و سینتو خرتو را میستائیم فروهر یا کدین ورشنی
پسروا گرزَن را میستائیم فروهر یا کدین فراچیه پسر تئوروای
را میستائیم فروهر یا کدین وهمنذات پسر منثرواک را میستائیم
فروهر یا کدین اوشتر پسر سَدَنَه را میستائیم ۵

۱۱۶ فروهر یا کدین دنکپوسروت را میستائیم فروهر یا کدین دنکپو فراده
را میستائیم فروهر یا کدین سیو بد پسر خشتی را میستائیم
فروهر یا کدین ینکهر پسر خشتی را میستائیم فروهر یا کدین
اوشتا زَن را میستائیم فروهر یا کدین اَنس سوه را میستائیم
فروهر یا کدین اشا اوروآت را میستائیم فروهر یا کدین هَنو مو
خوارته را میستائیم فروهر یا کدین ورشن را میستائیم ۵

۱۱۷ فروهر یا کدین فرو را میستائیم فروهر یا کدین اوسناک را میستائیم
فروهر یا کدین خوانونت را میستائیم فروهر یا کدین دئناوژه را
میستائیم فروهر یا کدین اَرَجون را میستائیم فروهر یا کدین
اَبیوی خوارته را میستائیم فروهر یا کدین هویزت را میستائیم

۱ از اشخاص این فقره و فقرات بعد اطلاق می‌داریم هر چند که معانی لغوی اکثر این
اسامی معلوم است اما از برای اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم آخرین اسم فقره ۱۱۴
که کوی و ۱۱۵ باشد سه بار در این یشت آمده است در فقره ۱۱۹ فروهر خود او
دوود فرساده شده ۱۱۳ از فروهر گرش پسر کوی یاد شده است کوی را که
در فادسی کی گویم عنوان سر سلسله پادشاهان کیانی قباد بوده است در زامیاد یشت از آن صحبت
خواهیم داشت

فروهر یا کدین هر داسپ را میستائیم فروهر یا کدین یازینه*
 را میستائیم فروهر یا کدین خواخشتر را میستائیم فروهر یا کدین
 آشوت یثوئریه را میستائیم فروهر یا کدین استوت ارت را
 میستائیم ۱ ☸

﴿کرده: ۲۷﴾

۱۱۸ فروهر یا کدین هوگتو را میستائیم فروهر یا کدین انکمو را
 میستائیم فروهر یا کدین گتوری را میستائیم فروهر یا کدین
 گتورینه را میستائیم ۲ فروهر یا کدین مزدرا ونگهو را میستائیم
 فروهر یا کدین سریرا ونگهو را میستائیم فروهر یا کدین آبرت را
 میستائیم فروهر یا کدین سورو یزت را میستائیم ☸

۱۱۹ فروهر یا کدین اریذو را میستائیم فروهر یا کدین کوی را میستائیم
 فروهای یا کدینان اوخشن پسر ویذ یسرو* (و) دوز اِسروتن
 پسر برزوت را میستائیم فروهر یا کدین ونگهو ذات پسر خواذات
 را میستائیم ۳ فروهر یا کدین اوزبه از خاندان ونگهو ذات را میستائیم
 فروهر یا کدین فربه را میستائیم ۴ ☸

۱۲۰ فروهر یا کدین اشم ینکبه رنوج را نام برده میستائیم
 فروهر یا کدین اشم ینکبه ورز را نام برده میستائیم فروهر یا کدین

۱ راجع به استوت اِرت توضیحات فتره ۱۱۰ ملاحظه شود

۲ گتورینه* Gaorayana یکی از جاویدانهاست که از یاوران سوشیانت خواهد بود
 رجوع شود بکتاب ۹ دینکرد فصل ۲۴ فقره ۲

۳ خواذات Xvadhata یعنی خود داد خود قانون خود کام خود رای
 و جاودانی این کلمه بمعنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده است همین کلمه است که در پهلوی
 خدای و در فارسی خدای یا خدا گویند

۴ در فتره ۱۱۰ بلق با اسم فربه برخوردیم رجوع شود بتوضیحات فتره مذکور

اِشَمَّ یِهائی "اَوشت" را نام برده میستائیم ■ فروهر یا کدین "بو" اِشت از خاندان فریان را میستائیم ^۲ و (فروهر) "اوسپسنو" پدشته را از برای مقاومت کردن بر ضد خصمی که از خانواده برخاسته باشد ^۳ ■

۱۲۱ فروهر یا کدین سیتی "اوسپسنو" را میستائیم ■ فروهر یا کدین اِرژراسپ "اوسپسنو" را میستائیم ■

۱ اِشَمَّ یِهائی "اَوشت" این اسم مرکب است از کلمات آغاز یسنا ۴۳ قطعه ۱ اِشَمَّ یِهائی "اَوشت" یکی از هفت جاودانیست که در خونیرس بر میبرد رجوع شود به پندش فصل ۲۹ قمره ۵ و به دادستان دینک فصل ۹۰ قمره ۳ راجع به خونیرس جلد اول ص ۴۳۲ ملاحظه شود

۲ در خصوص یواشت از خاندان فریان رجوع شود جلد اول ص ۲۲۶ و ۲۷۱-۲۷۹

۳ با سامی این پدر و پسر در قمره ۹۷ نیز برخوردیم رجوع شود بتوضیحات قمره مذکور

۴ سینی Spiti dardas اِرژراسپ (Erzraspa dardas) هر دو پسر "اوسپسنو" (Uspasn dardas) میباشند سیتی یعنی سفید اِرژراسپ یعنی دارنده اسب راست رو "اوسپسنو" یعنی کسی که گرد بر انگزد در فصل ۲۹ پندش قمره ۱ از این دو برادر اسم [برده شده است در فصل مذکور هر يك از هفت کشور روی زمین در تحت ریاست یکی از یکان و پارسایان قرار داده شده ریاست روحانی کشور فردوش یعنی کشور جنوب شرقی باسیتی پسر "اوسپسنو" میباشد ■ ریاست روحانی کشور ویدوش یعنی کشور جنوب غربی یا اِرژراسپ پسر "اوسپسنو" میباشد در کتاب هم دینکرد در فصل ۲۰ فقرات ۱۷-۲۴ داستانی راجع بهجوم مازندرانیان در عهد فریدون مندرج است و از آن جان بر می آید که این دو برادر از مازندان بوده اند اینک آن داستان بطور خلاصه «پس از سپری شدن روزگار شهر آری ضحاک مازندرانیان به خونیرس (مملکت مرکزی) روی نهاده کشور را ویران کردند مردم بستوه آمده بنزد فریدون شکوه بردند و بدو گفتند ضحاک دیوها را در بند داشتی و همه در عهد او در امان بودند آنگاه فریدون لشکر بزرگی آراسه بمیدان جنگ مازندرانیان شتافت بنجام و صدها و هزارها و ده هزارها از آنان بکشت فقط يك ثلث از آنان خسته و در مانده بکوههای مازندان برگشتند از آن پس کسی از مازندرانیان را یارای آن نبود که از کوه فرود آمده داخل خونیرس شود دو تن از آنان یکی سیتی پسر "اوسپسنو" و دیگری اِرژراسپ پسر "اوسپسنو" از برای آموختن دانش دینی نزد فرشوشتر آمدند» فرشوشتر معاصر حضرت زرتشت ■ پدر زن پیغمبر و وزیر که گشتاسب و برادر جاماسب است

اَوَسَدَنَ پسر مزدیسنا را میستائیم ^۱ فروهر پاکدین فرادَت و نگهرو
پسرستیوت را میستائیم فروهر پاکدین رَتَوَچس چیشمن را میستائیم
فروهر پاکدین هور چیشمن را میستائیم ^۲ فروهر پاکدین وِئسروت را
میستائیم فروهر پاکدین برمن را میستائیم فروهر پاکدین
وِئسروت را میستائیم ॥

۱۲۲ فروهر پاکدین هوسپ را میستائیم فروهر پاکدین چنورسپ را
میستائیم ^۳ فروهر پاکدین دَورا مِشی را میستائیم فروهر پاکدین
فرورئوس پسر گئوتی را میستائیم فروهر پاکدین فریناسپ
پسر گئو را میستائیم فروهر پاکدین فرادَت تر پسر گئو را
میستائیم فروهر پاکدین وهوشتر پسر آخننگه را میستائیم
فروهر پاکدین وِیوارشو پسر ایشیاو را میستائیم ॥

۱ اَوَسَدَنَ وِئسروت پسر مزدیسنا ۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱

۲ رَتَوَچس چیشمن ۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱

۳ هوسپ ۱۲۱-۱۲۰-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۷-۱۱۶-۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲-۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۶-۹۵-۹۴-۹۳-۹۲-۹۱-۹۰-۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۵-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۹-۷۸-۷۷-۷۶-۷۵-۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-۷۰-۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱-۶۰-۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱

۱۲۳ فروهر پاکدین فراازی بسر تور را میستائیم فروهر پاکدین ستیی
 بسر روت را میستائیم فروهر پاکدین بر شینت سرگندرو را میستائیم^۱
 فروهر پاکدین آویه سر سینگه را میستائیم فروهر پاکدین آرتو
 از خاندان مایو را میستائیم فروهر پاکدین یستوش گاؤ پرو یا تن
 را میستائیم فروهر پاکدین گشت سر کوی را میستائیم^۲ ☉

۱۲۴ فروهر پاکدین پورو بنگه سر زئوش را میستائیم فروهر پاکدین
 و هودات سر کات را میستائیم فروهر پاکدین باونگه سر
 ساونگه بنگه را میستائیم فروهرهای پاکدینان هورز (و) آنکس را
 میستائیم فروهر پاکدین آرو توشتر سر اریزوت دئینگهوش را میستائیم
 فروهر پاکدین فراچیر سر بر زوت را میستائیم^۳ فروهر پاکدین
 وهویرس سر آئینباو را میستائیم^۴ ☉

۱۲۵ فروهر پاکدین پرو دسم سر داشاغنی مؤزی از مملکت موژ را میستائیم
 فروهرهای پاکدینان فرا تور (و) اسروت از خاندان بهش آسنور را
 میستائیم فروهر پاکدین آور گاؤ سر اریزوت سر اوئینمستور
 را میستائیم فروهر پاکدین گنو منت سر زون رتوژدی از مملکت
 رتوژ دیه را میستائیم فروهر پاکدین ثریت سر آتو سرد (و)
 فیوشنت آتی از مملکت تنیه را میستائیم^۵ ☉

۱ گنده رو ☉ سر داشاغنی ترکیب دیگری است از گنده رو ☉ و پرو دسم اول
 یکی از یارسانان است که بهروهرش درود فرستاده شده است دومی دیوی است که بدست
 گرشاسب کشته شده است رجوع شود به جلد اول ص ۲۰۰

۲ در فقره ۱۱۹ باسم کوی بر خوردم

۳ در فقره ۱۱۹ باسم بر زوت بر خوردم

۴ در فقره ۱۲۲ باسم آئینباو بر خوردم

☉ پرو دسم سر داشاغنی یک مؤزی از مملکت موژ و گنو منت سر زون
 یک رتوژدی از مملکت رتوژدی و فیوشنت یک تنی از مملکت تنیه نامیده شده اند این ممالک که
 در متن Muza و Boudya و Boudya و Tanya آمده اند می دانیم در
 کجا واقع بوده است نظر باینکه اسامی اشخاص منسوب باین ممالک ایرانی است باینکه این ممالک
 هم در سر زمین ایران واقع باشد نه در خارج چنانکه برخی از مستشرقین گمان کرده اند

۱۲۶ فروهر پاکدین نیرۆتکسۆ (از خاندان) اوسپیشست (از دودمان) سئن را میستائیم فروهر پاکدین اوتیونی پسر ویشکوی (و فروهر) زیری پسر سئن را میستائیم فروهر پاکدین فروه هکفر از خاندان میرزیشم از دودمان سئن را میستائیم^۱ فروهر پاکدین ورسورنۆچه پسر پرت وفسمن را میستائیم^۲ ☉

۱۲۷ فروهرهای پاکدینان آشنه (و) ویدت گاو از مملکت انگهوی را میستائیم فروهرهای پاکدینان پرشت گاو (و) هازگرو گاو از مملکت اینخیرا را میستائیم^۳ فروهر پاکدین هور وختش از خاندان کهر کن ها را میستائیم فروهر پاکدین آکیند از خاندان پوذاها را میستائیم فروهر پاکدین جاماسب دوم را میستائیم فروهر پاکدین مدیوماه دوم را میستائیم فروهر پاکدین اروتندر دوم را میستائیم^۴ ☉

۱۲۸ فروهر پاکدین رنۆچس چشمن را میستائیم فروهر پاکدین هورچشمن را میستائیم فروهر پاکدین فرادت خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین ویدت خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین وئورونمه را میستائیم

۱ در خصوص سئن رجوع شود بوصیحات فقره ۹۷

۲ در فقره ۹۷ نیز باسم ورسورنۆچه بر خوردم

۳ آنگهوی سوسو Anbzi ظاهرًا این کلمه تحریف شده چه در نسخ با املاء مختلف نوشته شده است اسم مملکتی است اینخیرا سوسو Apaxšira نیز اسم مملکتی است همین محل این دو مملکت غیر ممکن است همینقدر میدانیم که هر دو مملکت در ایران زمین واقع بوده است گذشته از اینکه اسامی اشخاصی که منسوب بآنهاست ایرانی است اسم مملکت اینخیرا خود دلیل ایرانی بودن این مملکت است چه این کلمه بمعنی (بی شیر) میباشد

۴ باسمی جاماسب و مدیوماه و اروتندر در فقرات ۹۵ و ۹۸ و ۱۰۳ بر خوردم در این فقره جاماسب و مدیوماه و اروتندر دیگری مقصود میباشد که از رای امیاز با صفت بد زائیده شده نید گردیده اند

۱ در قره ۱۲۱ از دوتن از این یارسلان که رتوجس^۱ چشن^۲ و هور چشن^۳ باشند صحبت داشتیم و گفتیم که بنا بحد درجات دادستان دیتیک در فصل ۳۶ قره^۴ روشن چشم (رتوجس چشن) و خور چشم (هور چشن) در هنگام رسانخیز از اوردان سوشیات میباشند اینک در این قره هر شش اوردان سوشیات که دادستان از آنان صحبت میدارد بکجا نامیده شده اند نخستین دومین رتوجس چشن و هور چشن که ذکر شان گنشت

(جہارم) وردت خوارق وادہ سعۃ مسدودہ Vidhat X'arenah در دادستان وردت فرہ شدہ است یعنی از فر برخوردار

(ششم) زُورُ وُ سَوَهْ جَانِ دَر، Vozuruvahani یعنی فراح سود در دادستان کامک سوت شده است بقول دادستان دینیک در هنگام رستخیز و برخاستن مردگان که پنجاه و هفت سال طول خواهد کشید این شش اربابان جاودانی در هفت کشور دوی زمین سوشیات را باری خواهند نمود و با خویرس یعنی با کشور مرکزی و محل اقامت سوشیات در گفت و شنید خواهند بود روشن چشم در ارزه یعنی کشور غربی فرامده و بزرگ خواهد بود خور چشم در سوم یعنی کشور شرقی فرازت فرّه در فرددش یعنی کشور جنوب شرقی وردشت فرّه در ویددش یعنی کشور جنوب غربی کامک بیاش در زوربرشت یعنی کشور شمال غربی کامک سوت در ووربرشت یعنی در کشور شمال شرقی (راجع بهفت کشور مصنفات ۴۳۱—۴۳۳ جلد اول ملاحظه شود)

(نخست) آوختنه ایرت (Uxayab. aret) یعنی پرورنده قانون
مقدس امروزه اوشیدر یا هوشیدر گویند در کتب یهودی خورشید را یا اوشتر آمده است گاهی
کلمه ای را بآن افزوده هوشیدر بامی میگویند

(دوم) آو خشیته بند $Ushay-nemah$ یعنی بروراننده باد
و نایش امروزه او شیرد ماه با هر شیر ماه گویند

﴿کرده ۲۸﴾

۱۲۹ کسی که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد و استوت ایرت نامیده خواهد شد از این جهت سوشیانت برای اینکه او براسر جهان مادی سود خواهد بخشید از این جهت استوت ایرت برای اینکه او آنچه را جسم و جانی است بیکر فنا ناپذیر خواهد بخشید از برای مقاومت کردن برشد دروغ جنس دویا (بشر)

(سوم) استوت ایرت که در توضیحات فتره ۱۱۰ از او سخن رفت این سه برادر از یشت زیمیر ایران هستند بنا بهست نطقه حضرت زرتشت را ایزد بریوسنگ برگرفته بفرشته آب ناهید سپرد که آن را در دریاچه کیاسر (هامون) حفظ نمود در آغاز هزاره یازدهمین دوشیزه ای از خاندان بهروز خدا برست و برهیزگار در آن دریاچه آب تنی نموده از آن نطقه آبستن خواهد شد پس از اقصای مدت نه ماه هوشیدر یا هرصه دنیا خواهد گذاشت ای بسن سنی سالکی از طرف اهورا مزدا برانگیخته دی از پرتو ظهور وی جانی خواهد گرفت از جمله علامات ظهور وی این است که خودشده ده شبازوز غیر متحرک در وسط آسمان خواهد ایستاد و هفت کشور روی زمین فروغ خواهد باشد آنکه دلش با خدا نیست از دیدن این خارق العاده زهره خود باخته از هول و هراس جان خواهد سرد و زمین از ناپاکان تهی خواهد گشت در آغاز هزاره دوازدهمین دگر باره دوشیزه ای از خاندان بهروز در دریاچه هامون تن خویش شسته بارور خواهد شد پس از نه ماه هوشیدر ماه متولد خواهد شد و بسن سنی سالکی رسالت خواهد رسید در هنگام ظهور وی خورشید بیست شبازوز در میان آسمان غیر متحرک خواهد ایستاد در عهد سلطنت روحانی هوشیدر به ضحاک از کوه دملوند زنجیر گسیخته دست ستم و کینه خواهد گشود فرمان اهورا مزدا یل نامور گرشاسب زیمن از دشت زا بلسان برخاسته آن ناپاک را هلاک خواهد کرد در آخر دوازدهمین هزاره یاز دوشیزه ای از خاندان بهروز در هامون خود شسته آبستن خواهد شد از او سوشیانت آخرین آفریده اهورا مزدا روی بجهان خواهد نمود چون بسن سنی سالکی رسد امات رسالت مزدا یستای بوی برگذار شود بواسطه غیر متحرک ماندن خورشید در وسط آسمان بطلیان ظهور سوشیانت و نوکننده جهان بشارت داده خواهد شد از ظهور وی امریمن نیست شود دیو دروغ نابود گردد یاززان جاودگی آن حضرت که کیسرو و کیو و گودرز و طوس و پشوتن و گرشاسب زیمن و غیره باشند نیز قیام کنند سردگان برشیزند و جهان معنوی روی نماید در فترات ۱۴۱-۱۴۲ از مادرهای هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت یاد شده است (رجوع شود برساله سوشیاس تألیف نگارنده)

میستائیم^۱ فروهر پاکدین اوزَوَ از خاندان توهاسپ را میستائیم^۲
 فروهر پاکدین اغریث دلیر را میستائیم^۳ فروهر پاکدین منوچهر از
 خاندان ایرج را میستائیم^۴ ۵۵

۱۳۲ فروهر پاکدین کیقباد را میستائیم فروهر پاکدین کی اییوه را میستائیم
 فروهر پاکدین کیکاوس را میستائیم فروهر پاکدین کی آرش را میستائیم
 فروهر پاکدین کی پشین را میستائیم فروهر پاکدین کی دیارش را میستائیم
 فروهر پاکدین کی سیاوش را میستائیم فروهر پاکدین کی خسرو را میستائیم^۵

۱۳۳ از برای نیروی خوب ترکیب یافته ات^۶ از برای پیروزی اهو را آفریده اش
 از برای برتری فائختش از برای حکم خوب مجری شده اش از برای حکم
 تغییر ناپذیرش از برای حکم مغلوب نشدیش و از برای شکست فوری
 دشمنان (از او) *

۱۳۴ از برای قوت سالم و از برای فرزند آفریده و از برای تندرستی از برای
 فرزندان نیک باهوش دانای زبان آور مقتدر روشن چشم از احتیاج

۱ آتوشتر^۱ سَدَیْیَاسَدَ Agniata بتول دینکرد مشاور کیکاوس بوده بالاخره
 کیکاوس از دیوها فریب خورده او را کشت آتوشتر در هوش و فراست مشهور بوده در
 (آخرین پیمبر زرتشت) حضرت زرتشت یکی گناهش دعا کرده گوید « بکند که تو مانند هژدا
 یک کش شوی مانند فریدون پیروز گردی ماسد جاماسب برومند باشی مانند کیکاوس بسیار
 زورمند گردی مانند آتوشتر زیرک شوی »

راجع به کیکاوس و او شتر مقاله کیانیان (کیکاوس و او شتر) نیز ملاحظه شود

Sacred Books of the East vol. XLVII p. 18

۱ اوزَوَ از خاندان توهاسپ رجوع شود مقاله زویرتهاسپ ص ۴۶-۴۹ در همین جلد

۲ اغریث یسر بشتک و برادر افراسیاب و کرسیوز بوده برخلاف برادرانش از
 نیکان و دوستار ایرانیان بوده بهین جهت افراسیاب پادشاه توران او را کشت رجوع شود
 مقاله افراسیاب در جلد اول ص ۲۰۷-۲۱۴

۳ راجع به منوچهر از خاندان ایرج مقاله منوچهر ص ۵۰-۵۲ ملاحظه شود در همین جلد

۴ از کلیه این پادشاهان کیانی در فقرات ۲۰-۲۷ زامیادیش نیز یاد شده است در
 مقاله کیانیان از آنها صحبت خواهیم داشت

۵ یعنی نیروی کیهرو فقرات ۱۳۴ و ۱۳۵ نیز راجع بادست

رهاننده دلاور از برای آگاهی درست از آینده و از بهترین زندگی
(بهشت) غیر قابل تردید ■

۱۳۵ از برای سلطنت درخشان از برای مدت زندگانی بلند از برای همه خوش
بختیها از برای همه درمانها از برای مقاومت ~~کردن~~ برضد
جادوان و پریها و کوبها و کریانههای ستمکار^۱ از برای مقاومت کردن
برضد آزادی که از ستمکاران سرزند ☉

۱۳۶ فروهر پاکدین سام گرشاسب کیسوان دارنده مسلح بگرز را میستائیم^۲
از برای مقاومت کردن بر ضد (دشمن) قوی باروان و لشکر (دشمن)
با سنگر فراخ با درفش پهن با درفش بر افراشته با درفش گشوده
(لشکری که) درفش خونین بر افرازد از برای مقاومت کردن بر ضد
راهن ویران کننده هولناک آدمی کش بیرحم از برای مقاومت کردن
برضد آزادی که از راهن سرزند ☉

۱۳۷ فروهر پاکدین آخروَر از خاندان خسرو را میستائیم^۳ از برای مقاومت
کردن برضد دروغگوئی که دوست خود را هم میفریبد و برضد بخیل
ویران کننده جهان فروهر پاکدین هوشنگ دلیر را میستائیم^۴
از برای مقاومت کردن برضد دیوهای مازندران و دروغریستان و رَن
(گیلان)^۵ از برای مقاومت کردن برضد آزادی که از دیوها سرزند ☉

۱ کوی و سه و کرّین و سلسله غالباً در گاتها نیز با هم نامیده شده اند از امرا و
پشوايان دیویسا بوده اند مکرراً حضرت زرتشت از آنان که همراه کنندگان قوم اند در گاتها
شکایت کرده است در قسمتهای دیگر اوستا از آنان نیز بمعانی مذکور و بمعانی مطلق همراه
کنندگان و مفسدین اراده شده است رجوع شود بگاتها تفسیر نگارنده ص ۹۲
۲ راجع بگرشاسب بجلد اول ص ۱۹۵-۲۰۷ ملاحظه شود
۳ آخروَر Axxrām از خاندان خسرو و از دوستان گرشاسب بوده است

معنی؟

۴ راجع بهوشنگ بجلد اول ص ۱۷۸-۱۷۹ ملاحظه شود

۵ و رَن = دیلم = گیلان رجوع شود بجلد اول ص ۷۰

۱۳۸ فروهر یاكدین فرناخشی سر خوئیه را میستائیم^۱ از برای مقاومت
کردن برضد (دیو) خشم گرز خوین آژنده و برضد دروغپرستانی که
خشم را بزرگ میدارد از برای مقاومت کردن برضد آزاری که
از خشم سرزند^۲ ۵۵

﴿(کرده: ۳۰)﴾

۱۳۹ فروهر یاكدین هووی^۳ را میستائیم^۴ فروهر یاكدین فرنی را میستائیم^۵
فروهر یاكدین ثریقی را میستائیم^۶ فروهر یاكدین پئوروچیستا را میستائیم^۷

■ رجوع شود به توضیحات فقره ۹۶

۲ دیو خشم در اوستا آرشم آمده رجوع شود به جلد اول ص ۴۷۵ و ۵۲۰

۳ در این فقره و فقره بعد از زنان یارسا یاد شده است

هووی^۸ Hvōvi دختر فرشوش و زن حضرت زرتشت است در دین یشت فقره ۱۵
بزرگ او یاد شده است در گاتها یسنا ۵۱ فقره ۱۷ درجایی که پیغمبر ایران میگوید «فرشوش
هوگو^۹ دختر گرانها و عزیز را بزنی بمن داد پادشاه توانا مزد اهورا وی را از برای
ایمان باکش بدولت راسی رسانده» اشاره بهین زن است در سنت است که سه پسر آینده
زرتشت (سوشیانتها = موعودها) که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد از پشت همین زن و
پیغمبر میباشند چنانکه در فصل ۳۲ بند هش فقره ۸ آمده سه پسر آینده زرتشت که هوشیدرو
هوشیدر ماه و سوشیات باشند از هووی هستند در فقره ۱۲۸ همین یشت با ساهی این سه برادر
برخورديم در جلد اول بشها صفحات ۲۲۷-۲۳۰ و در توضیحات فقره ۱۰۳ همین یشت
از جاماسب و برادرش فرشوشتر صحبت داشتیم و گفتیم آنان از خاندان هووی^{۱۰} هستند
(در گاتها هوگو^{۱۱}) هستند هووی مؤنث هوو^{۱۲} میباشد یعنی دارنده گارهای
خوب

۴ در توضیحات فقره ۹۸ از سه پسر زرتشت که ایسدواستر و آروندر ■ خورشید جهر
باشند صحبت داشتم همچنین از سه پسران آینده پیغمبر که موعودهای مزدیسنا هستند در توضیحات
فقرات ۱۱۰ و ۱۲۸ و ۱۲۹ سخن رفت اینک در این فقره از سه دختر پیغمبر یاد شده است
(نخت) فرنی^{۱۳} Preni در کتب پهلوی فرن آمده است این کلمه گذشته از اینکه اسم
خاص است خود جدا گانه بمعنی سیار و قزوين و فراوان میباشد و بهین معنی مکرراً در اوستا
استعمال شده است چنانکه در آبان یشت فقره ۱۲۹ و مهریشت فقره ۲۰ فرنی بزرگترین
دختر زرتشت است چنانکه در فقره بعد ملاحظه میشود اسم چهارتن از زنان یارسا فرنی بوده است
سروده هم این اسم در میان پارسیان معمول است

۱. فروهر پاکدین هونوسا را میسنائیم ۱. فروهر پاکدین هونوسا را
 میسنائیم ۲. فروهر پاکدین وئیری چی را میسنائیم ۲. فروهر پاکدین
 ویسپ تئوروشی را میسنائیم ۳. فروهر پاکدین اوشت وئیتی را میسنائیم
 فروهر پاکدین توشنامی را میسنائیم ۳

(دوم) ژینی Thriñi دخر وسطی زرتشت است. معنی این کلمه درست معلوم نیست شاید بمعنی (سوم) باشد ژینی متواتر تبت Thriñi میباشد و در قمره ۱۱۳ دیدیم که یکی از ارسایان چنین موسوم بوده است.

در جلد اول یسها صفحه ۱۹۷ گفتیم که بدر گشتاسب ربت نام داشته و این اسم در شاهنامه اترط شده است. ژینی در کتب بهلوی سرمت آمده است.

(سوم) شور و چستا Pauruēstā جوانترین دخر زرتشت و زن جاماسب است. در گاتها یسنا ۵۴ قطعه ۳. ینیر ایران از این دخترش اسم میبرد و او را از پشت هیجاسب ۱. خاندان استنجان و جوانترین دختر خود مینامد قطعه مذکور در گاتها و قطعات بعد آن راجع است به روسی این دختر با جاماسب وزیر کی گشتاسب این اسم در بهلوی ۱. حاله نزد زرتشتیان پورو چیست گفته میشود معنی آن چنین است: برداش و بسیار دان در پندش که در فصل ۲۲ از خاندان زرتشت سخن رفته در قمره ۱. فرن ۱. سرمت و پورو چیست سه دخر ینیر بشمار رفته اند در وجر کرت دینیک آمده است «از اورویج که نصیبن زن زرتشت بود چهار فرزند مولد شدند یکی پسر موسوم به ایسد واسر و سه دخر موسوم به فرن و سیریک و پورو چیست از ارنیج بریدا که دومین زن زرتشت بود دو پسر مولد شدند یکی موسوم به ارونذر و دیگر موسوم به غورشید جهر»

۱. هونوسا Hutaosa که در بهلوی هونتس گویند از خاندان نوذر و زن شاه گشتاسب است در قمره ۴۰ رام یشت نیز با او خواهیم برخورد (رجوع شود به جلد اول ص ۲۶۷ و ۲۸۷)

۲. هونوسا شاه گشتاسب است رجوع شود به جلد اول ص ۲۹۱

۳. از این چهار زن پاکدین یا بارسا اهلای نداریم باید بذكر معانی این اسماء اکتفا کنیم (نخست) ژیری چی Zairiōi بمعنی زرد رنگ ۱. (دوم) ویسپ تئوروشی Višpa-tauruši بمعنی بهشت شکست دهنده ۱. (سوم) اوشت وئیتی Uštavati بمعنی مضن اوشت (اسمی است که به یسنای ۴۳ میدهند بمعنی که یسنای مذکور بمناسبت اولین کلمه ای که با آن شروع شده «اوشت» وئیتی نامیده میشود) (چهارم) توشنامی Tushnamaiti بمعنی اندیشه نرم و آرام توشنامی نیز اسم فرشه است و در گاتها یسنا ۴۲ قطعه ۱۰ آمده است در واقع اسم دیگری است از برای امشاسپند ارمی = سیند ارمی

۱۴۰ فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین اَوَسینمه را میسنائیم فروهر پاکدین
فرنی زن پاکدین فرایزت را میسنائیم فروهر پاکدین فرنی زن
پاکدین خشو بورا سپ را میسنائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین
گیه ذاسق را میسنائیم فروهر پاکدین آسنا زن پاکدین بئورو ذاشخی
را میسنائیم فروهر پاکدین اوخشقی زن پاکدین ستئورو هیشته اشپه
را میسنائیم ۱ ॥

۱۴۱ فروهر پاکدین دوشیزه (کنیزک) وَذَوْتُ را میسنائیم ۲ فروهر پاکدین
دوشیزه جفروت را میسنائیم فروهر پاکدین دوشیزه فرنگهادر را میسنائیم
فروهر پاکدین دوشیزه او رو ذَینت را میسنائیم فروهر پاکدین دوشیزه
یسنکهنو را میسنائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) هو رِذا را میسنائیم
فروهر پاکدین (دوشیزه) هو چیتر را میسنائیم فروهر پاکدین (دوشیزه)
کنوکا را میسنائیم فروهر پاکدین دوشیزه سروت فذری را میسنائیم ۳ ॥

۱ در فقه ۱۱۲ از اَوَسینمه و فرا زنت و بسگان خانواده فرایزت یاد شده همچنین
در فقه ۱۱۱ از خشو بورا سپ و بئورو ذاشخی و ستئورو هیشته اشپه یاد شده و در
فقه ۱۱۲ از گیه ذاسی اسم برده شده است در این فقه بفروهرهای زنان آنان درود فرستاده
شده است معانی برخی از این اسامی را که در فقرات پیش ذکر نکردیم در اینجا مینگاریم
اَوَسینمه 𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀 یعنی تاز گزار خشو بورا سپ 𐬀𐬎𐬭𐬀
𐬀𐬎𐬭𐬀 یعنی با اسبهای تند گیه ذاسی 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀
𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀
از زندگی بخش است آسنا 𐬀𐬎𐬭𐬀 این اسم مؤنث آسین میباشد که در فقه ۷۳
آبان یشت از او اسم برده شده است رجوع شود به جلد اول ص ۲۶۵ اَوخشقی 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀
Uxrenti یعنی ۲

۲ کله ای که ماه دوشیزه ترجمه کردیم در من کینا و 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀 میباشد همین کله است
که در بهلوی و یازند کینک و کینچک و در فارسی کنیزک یا کنیز گویند در زبان معمولی
فارسی امروزه کنیز بمعنی خدمتکار است همانطوری که کله آلابی مد رن Madchen که
اصلاً بمعنی دختر و دوشیزه است برای خدمتکار هم استعمال میشود کنیز در زبان ادبی فارسی
بهمان معنی اصلی خود میباشد از این هشت دختر یا کنیزک یادها اطلاعی نداریم و معانی
لفظی این اسامی باستانی دو تن از آنها درست معلوم نیست فقط بطور قین میدانیم که هو چیتر
𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀 Hucithra یعنی خوبتر و هو رِذا 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬀𐬎𐬭𐬀 Hvaradlā بمعنی خورشید سان
نگاه کننده است

۱۴۲ فروهر یا کدین دوشیزه و نگه و پذیرای را میستائیم فروهر یا کدین دوشیزه
 ایردَت پذیرای را میستائیم کسی که همچین ویسپ شور و تیری نامیده
 (خواهد شد) از این جهت ویسپ شور و تیری برای اینکه کسی را خواهد
 زائید که همه آزارهای دیوها و مردمان را خواهد دور نمود ■ از برای
 مقاومت کردن بر ضد آزاری که از جبهی سرزند ۲ ☉

﴿کرده: ۳۱﴾

۱۴۳ فروهرهای مردان یا کدین ممالک ایران را میستائیم فروهرهای زنان
 یا کدین ممالک ایران را میستائیم ۲ فروهرهای مردان یا کدین ممالک
 توران را میستائیم فروهرهای زنان یا کدین ممالک توران را میستائیم
 فروهرهای مردان یا کدین ممالک سئیریم را میستائیم فروهرهای زنان یا کدین
 ممالک سئیریم را میستائیم ☉

۱ از موعودهای مزدستا که هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیاس باشند در توضیحات
 قمره ۱۲۸ صحبت داریم اینک در این دو فقره از مادرهای آنان یاد شده است
 (نکست) سر و تَت پذیرای *Srutat fedhrī* یعنی کسی که پدرش نامی ■

مشهور است مادر هوشیدر خواهد بود

(دوم) و نگه و پذیرای *Vandru fedhrī* یعنی کسی که از پدر شریف

و یک است مادر هوشیدر ماه خواهد بود

(سوم) ایردَت پذیرای *Eredat fedhri* یعنی کسی که ماه آبروی

پدر است مادر سوشیاس آسربن موعود خواهد بود و او را نیز ویسپ شور و تیری نامیده است.

Vaspu taurvairi گویند یعنی همه را شکست دهنده و چه این سبب در فقره فوق

ذکر شده است در کتاب هفتم دینکرد در فصول ۷-۱۰ شرحی از موعودها و مادرهای آنان

مندرج است در کتاب مذکور این دوشیزگان ۱۵ ساله که هر یک بنوبت خود مادر یکی از

موعودها خواهد بود از خاندان بهروز پس فریان میباشند رجوع شود به توضیحات قمره ۱۲۸

هین یشت و برساله سوشیاس نالیف نگارنده

۲ جبهی *Yasni* و جبهیکا *Yasni* زن بد عمل و فاحشه را گویند در پهلوی چه گویند

و بهمین ترکیب در فرهنگهای فارسی باقی مانده است بندهش در فصل ۳ مضمناً از او صحبت

میدارد و او را از یاران اهریمن و غریبه حیص میبرد جبهی در اوستا در مقابل نائیری

Nayir یا نائیریکا *Nayirika* که یعنی زن صالحه شوهر کرده است آمده است رجوع

شود به جلد اول ص ۱۴۵

۳ راجع به مالکی که در این فقره و فقره بعد آمده بمقاله توران و سلم و سائینی و داهی

ص ۵۲-۸ ■ ملاحظه شود

۱۴۴ فروهرهای مردان پاکدین ممالك سائینی را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك سائینی را میستائیم فروهرهای مردان پاکدین ممالك دامی را میستائیم ۵۵

۱۴۵ فروهرهای مردان پاکدین همه ممالك را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین همه ممالك را میستائیم همه فروهرهای نیک توانای باک مقدسین را میستائیم از کیومرث تا سوشیانت پیروزگر ۵۵

۱۴۶ بشود فروهرهای تیکان بزودی اینجا بدیدن ما شتابند بشود آنان بیاری ما آیند بکنند آنان همچنین در هنگامی که ما در تنگنا هستیم ما را با مدد مرئی نگهداری کنند با یشتیانی مانند اهورا مزدا و با سروش پاک توانا و سپند منتر (کلام مقدس) دانا آت بیگد دشمن دیو که از اهورا مزدا ی دشمن دیو است که زرتشت را شاه جهان مادی فرستاد ۵۵

۱۴۷ بیاین آرام بگزینید شما ای خوبان ای آبها ای گیاهها و شما ای فروهرهای بارسابان در این خانه شاد و خوب پذیرفته شده باشید در این جا آفریانت مملکت براسق اندیشیده دستها را در طلب باری از برای ما در ستایش شما ای توانایان بلند میکنند شما ای توانا ترینها ۵۵

۱۴۸ اینک فروهر همه مردان و زنان باک را میستائیم آنان که روانهایشان در خور ستایش و فروهرهایشان شایسته استخانه است اینک فروهر همه مردان و زنان پاکدین را میستائیم فروهر آنان که در ستایش آن هورا مزدا ی پاک (از برای ما) بباداش بخشد در میان همه ایشان ما از زرتشت شنیدیم که او (زرتشت) نخستین و بهترین آموزگار دین است ۵۵

۱۴۹ اینک ما جان و وجدان و قوه دراکه و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش^۱ و نخستین شنوندگان آئین را آن مردان و زنان یاک را که سبب پیروزی راسنی بوده اند میستائیم اینک ما جان و وجدان و قوه دراکه و روان و فروهر پیامبران دین (نیاگان را) آن مردان و زنان یاک را که که سبب پیروزی راسنی بوده اند میستائیم ☸

۱۵۰ آموزگاران کیش خانانها دهها ناحیه ها مملکتها را که پیش از این بوده اند میستائیم آموزگاران کیش خانانها دهها ناحیه ها مملکتها را که پس از این خواهند بود میستائیم آموزگاران کیش خانانها دهها ناحیه ها مملکتها را که اکنون هستند میستائیم ☸

۱۵۱ آموزگاران کیش خانانها دهها ناحیه ها مملکتها را میستائیم که (بناسیس) خانه کامیاب شدند بدو کامیاب شدند بناحیه کامیاب شدند مملکت کامیاب شدند براسنی کامیاب شدند بکلام ایزدی کامیاب شدند (بشحات) روان کامیاب شدند بداشتن همه خوشیها کامیاب شدند^۲ ☸

۱۵۲ زرنشت سرور جسمانی و بزرگ روحانی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان مادی را میستائیم که نیکخواه ترین موجودات بهترین شهریار موجودات شکوهمند ترین موجودات فرهمند ترین موجودات بستایش برازنده ترین درمیان موجودات بنیایش شایسته ترین درمیان موجودات درمیان موجودات شایسته ترین کسی است که خوشنودی وی خواسته شود باقرین سزاوارترین درمیان موجودات و بحقیقت او نزد هر يك از موجودات مدوح و برازنده ستایش و شایسته نیایش نامیده شده بر طبق بهترین راسنی ☸

۱ راجع بقوای پنجگانه جلد اول ص ۵۸۷-۵۸۹ و راجع به آموزگاران کیش و پیامبران دین با نیاگان بوضیحات سرآغاز هین بشت ملاحظه شود
۲ معنی این جمله اخیر تقریبی است

۱۵۳ این زمین را میستائیم آن آسمان را میستائیم آنچه خوب که در میان آنهاست میستائیم آنچه برازنده ستایش و شایسته بیایش (و) آنچه را که در خور پرستش مرد یارسانی است (مستائیم) ۵۵

۱۵۴ روانهای جانوران سودمند بری را میستائیم همچنین روانهای مردان و زنان پارسا را در هر جایی که تولد یافته (و) که وجدان نیکشان از پیروزی برخوردار باشد یا برخوردار خواهد بود یا برخوردار بوده است میستائیم ۵۵

۱۵۵ جان و وجدان و قوه دَراکه و روان و فروهر مردان باک و زنان پاک را که از دین آگاه اند و از پیروزی برخوردار اند یا برخوردار خواهند بود یا برخوردار بوده اند میستائیم کسانی که از برای راستی فتح نمودند بتکمه هاتم

یتا اهو (۸ بار) ۱ ۵۵

۱۵۶ فروهرهای قوی بسیار نیرومند پیروزگر پارسایان و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش و فروهرهای پیامبران بشود که در این خانه خوشنود بخرامند ۵۵

۱۵۷ بشود از این خانه خوشنود گشته جزای نیک و رحمت سرشار درخواست کنند بشود از این خانه خوشنود برگردند بکنند آنان سرودهای مقدس و مراسم را با فریدگار اهورا مزدا و با مشا سینه‌دان رسانند مبادا که آنان گله گویان از این خانه و از ما مزدا پرستان دور شوند ۵۵

۱۵۸ یتا اهو . . .

آفرین (درود) میفرستم بفروهرهای قوی بسیار نیرومند با کدیشان (و) بفروهرهای نخستین آموزگاران کیش (و) بفروهرهای پیامبران

اشم و هو . . .

اهائی رئیسجه . . . ۲ ۵۵

|| راجع بدعاهای بتکمه هاتم . . . یا اهو . . . بگاتها ص ۱۰۱-۱۰۲ ملاحظه شود

۲۰ رجوع شود، عنایه ملحقات یسها ص ۲۲ || بقره ۲۳ هر مزد یشت در جلد اول

بهرام

بهرام در اوستا ویرترغن Varathraghan و در بهلوی ورهران میباشد ارمینیا آن را مختصر نموده ورام گفتند همین اسم در کرجستان گورام شد معمولاً در روی مسکوکات و کتیبه‌ها ورهران آمده است تغییر یافتن نون ورهران به میم از قبیل تغییر بان بهلوی است به بام فارسی^۱ در ادبیات مزدیسنا نیز وره‌رام گفته میشود در بندهش و اهرام ضبط شده است بهرام یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست در رتبه و مقام مثل ایزد سروش است در مهریشت دیدیم که بهرام یار و همراه مهر یعنی فرشته رزم و ییکار و یاسبان عهد و پیمان است در فقرة ۴۷ بهرام یشت خواهیم دید که بهرام با همراهی مهر و رشن جلوه گراست و جویاست که فریبندگان مهر یعنی مردمان پیمان شکن و مهر و عهد شناس را بسزا رساند و خوار شمرندگان رشن یعنی عدالت را دُچار رنج و گزند نماید

معنی لفظی بهرام مناسبت نامی با وظیفه این ایزد دارد چنانکه خواهیم دید بهرام، معنی فتح و پیروزی است بهرام فرشته پیروزی و تکه‌بان فتح و صرت است در هنگام جنگ و نبرد باید هم‌وردان برای پیروزی یافتن و چیر شدن بدو متوسل شوند و او را یاری بخوانند هر یک از دو صف معرکه که بیشتر بواسطه ستایش و نیایش و نذر فرشته پیروزی را خوشنود و شاد کنند دستگار و کامیاب و غالب خواهد بود نکته خود پیداست که ایرانیان جنگ آور و رزم‌آزما که همواره در میدانهای جنگ در زدو خورد بردند تا بجه اندازه با یرد بهرام اهمیت میدادند. مناسبت وظیفه این فرشته است که در آغاز بهرام یشت می‌خوانیم: «زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدا ی مینوی پاک تو ای آفریننده جهان خاکی ای مقدس کیست درمیان ایزدان مینوی که بهتر مسلح است

در مخصوص رگبهای مختلف اسم بهرام نزد مورخین قدیم رجوع شود.

آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آن کس بهرام اهورا آفریده است ای اسپنتمان زرتشت^۱ بنظر میرسد که بهرام در عهد ساسانیان بخصوصه مورد توجه بوده است پنج تن از شاهنشاهان این سلسله بهرام نام داشته اند گروهی از نامداران آن زمان که تاریخ اسامی آنان را حفظ نموده نیز چنین نامزد بوده اند^۲ پیش از ساسانیان هم در روی مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری و پادشاهان هند و اسکیت بهرام با اسم اورلاگنو Orlagno نقش است^۳

کلمه بهرام مرکب است از دولت اوستائی و رتر^۴ و غن^۵ و جز اول و رتر^۶ بمعنی حمله و هجوم^۷ و بمعنی فتح و نصرت است^۸ ■ بمعانی مذکور در اوستا بسیار استعمال شده و در تفسیر پهلوی اوستا به پیروزی ترجمه شده است جز دوم که غن^۹ باشد بمعنی کشته و زنده است و در جزو اخیر یک دسته از لغات مرکبه اوستائی دیده میشود مثل خرفتر^{۱۰} غن^{۱۱} بمعنی حشرات کش و آن اسم چوبدستی سرسختی است که در قدیم موبدان (آترپانان) بدست میگرفته اند و یکی از علائم درجه آنان بوده چه کشتن حشرات موزی که از موجودات اهریمنی بشمار اند در مزدیسنا ثواب است این کلمه در پهلوی مارگن گردید^{۱۲} هیئت دیگری از این کلمه که جن^{۱۳} باشد در کتیبه های هخامنشی و در اوستا بمعنی زدن آمده است از همین کلمه است لغت زدن در فارسی و رتر غن مجموعاً بمعنی فتح و پیروزی است و در اوستا از برای آن شواهد بسیار داریم^{۱۴}

Yusti, Iranisches Namenbuch

۱ رجوع شود به

Darmesteter, Zend-Avesta vol II p.508

۲ رجوع شود به

Jackson, Iranische Religion, im Grundriss der Irani. Philologie

و به

II Band ■ 648

۳ فروردین یشت فقره ۳۸ و یسنا ۵۸ فقره ۱

■ هر مزدیشت فقره ۲۲، فروردین یشت فقره ۲۴، زامادیشت فقره ۵۴ و یسنا ۶۸ فقره ۱۱

۴ رجوع شود به وندیداد فرگرد ۱۴ فقره ■ ■ فرگرد ۱۸ فقره ۲ در جزء اخیر کلمه

و ایرغن^{۱۵} باشد که در فقره ۱۹ بهرام یشت و در فقرات ۳۰-۴۸ زامادیشت آمده نیزکلمه غن^{۱۶} که بمعنی زدن است دیده میشود اما معنی جزء اولی آن معلوم نیست رجوع شود بتوضیحات

فقرات مذکور

۵ یسنا ۹ فقره ۱۷ و سپرد کرده ۹ فقره ۴، مهریشت فقره ۱۶

غالباً ورتَرَنَ با ورتَرَجَن صفت مانند از برای اسان و فرشتگان و ادعیه مثل سوشیانت و هوم و واج و سروش و آذر و مهر و باد و غیره آمده است.^۱ در سانسکریت این کلمه ورتَرَن Vrtre-han میباشد کلمه هن در معنی با کلمه جن یاغن فرس و اوستا فرقی ندارد اما کلمه ورتَر سانسکریت با ورتَر اوستا تفاوتی دارد باین معنی که کلمه ورتَر در سانسکریت بصیغه نَحْت یعنی دشمن است و بصیغه مذکر اسم غریبی است ازدها شکل که بدست اندرا Indra کشته شده است.^۲ اندرا که یکی از بزرگترین پروردگاران هندوان و پروردگار ملی آنان شمرده میشود و در سرزمین هند در جنگ برضد سیاه پوستهای بومی آن سامان پشت و پناه آریائیاها بوده و امروز هم در کیش برهمنی خداوند آسمان و بهشت است همیشه بصفت ورتَرَن متصف شده است یعنی کشتنده غریت دشمن در وید کتاب مقدس برهمنان از جمله اعمال دلیرانه که به اندرا نسبت داده شده کشته شدن همین ورتَر میباشد بدست او ورتَر ازدهائی بوده که آب را در کوهها حبس نموده از جریان باز میداشت اندرا او را کشته و سینه کوه را با هزاران تیر چالک زده آب را از زندان برهانید و بسوی دریا روان ساخت.^۳

اسم ورتَرَن (بهرام) که در مزدیسنا بایزد پیروزی داده شده از همین ورتَرَن سانسکریت است که در وید صفت پروردگار اندرا میباشد اساساً هم کلمه ورتَرَن در ایران قدیم چنانکه نزد هندوان یعنی دشمن کش بوده است معنی پیروزی و فتح در اوستا معنی مجازی این کلمه است چنانکه ملاحظه میشود بهرام یادگاری است از پروردگار قدیم آریائی و منزله اندرای هندوان است گرچه در هیچ جای اوستا اشاره نشده که بهرام هم مانند اندرا کشته شده ازدها باشد اما غیر مستقیم اثری از این داستان نزد ایرانیان نیز میتوان بدست آورد ستایش بهرام از زمان قدیم بآرمستان نفوذ کرده بوده در آنجا با اسم وهاگن Vahagn بجای نیم پروردگار یونانی هرقل (Hercule) مقام و منزلی

۱ یسنا ۹ فقره ۱۶، یسنا ۵۷ فقره ۳، وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۹ و غیره

Die Yasht's des Avesta von Lommel s. 181.

۲ رجوع شود به

Handbuch der Religions Geschichte von Paul Wurm, Stuttgart 1908 ۲

s. 206—209

پیدا نموده از برای او مجسمه میساخته اند و بیاد مفاخر او اشعار میسروده اند
توگداو را از آب دریا می پنداشته اند ■ او را کشند ■ ازدهائی گمان میکرده اند^۱
برخی از اعمال دلیرانه بهرام که در بهرام یشت مندرج است بخوبی
یاد آور اعمال دلیرانه اندرا میباشد عجب در این است که اندرا در مزدیسنا از
یاران اهریمن و دیو بزرگی شمرده شده است در اوستا دوبار باسم این دیو
بر میخوریم در غالب نسخ خطی «ایندَر» و «ایندَر» Indra نوشته شده در برخی از
نسخ «آندر» Andra در فرگرد ۱ و نندیداد فقره ۹ و در فرگرد ۱۹ فقره ۴۳
در هر دو جا «ایندر» در سر دیوهائی که از رقبای امشاسپندان شمرده
میشوند جای دارد در کتب پهلوی نیز مکرراً باسم آندر Indor بر میخوریم
ولی در هیچ جا مشروحاً از او ذکر نشده است در تفسیر پهلوی یسنا ۴۸
در توضیحات فقره ۱ آن قید شده که در روز رستاخیز اردیبهشت دیو آندر را
شکست خواهد داد در فصل ۳۰ بندهش فقره ۲۹ نیز مندرج است که آندر
رقیب امشاسپند اردیبهشت است در فصل ۲۸ فقره ۸ بندهش آمده که دیو
آندر خیال آدمی را از اعمال نیک منصرف میسازد (در کتاب نهم دینکرد در
فصل ۳۲ فقره ۳ آندر دیو فریفتار تعریف شده است

گفتیم در اوستا غالباً بهرام یعنی پیروزمند آمده و صفت گروهی از
ایزدان است از جمله صفت ایزد آذر است آتش بهرام که بمنزله کاتدرال Cathédrale
عیسویان است مناسبت مخصوصی با بهرام ایزد پیروزی ندارد بلکه در این جا بهرام
معنی اصلی خود میباشد یعنی آتش پیروزمند نگهبانی روز بیستم ماه سپرده
بفرشته پیروزی و موسوم است به بهرام روز که مخصوصه روز مقدسی شمرده
میشود زرنشتیان آن روز را جشن گرفته بیرستگاه آتش بهرام میروند

۱ رجوع شود بکتاب ذیل Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 559-561.

The Religion of Zarathustra by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala, Madras 1928 p. 13 and 104.

Die Yast's des Avesta von Lommel s. 180-185.

Die Amesha-Spentas, ihr Wesen und ihre Bedeutung von Dr. Bernhard Geiger
Wien 1918 s. ■ ff.

در شایست لا شایست فصل ۳ فقره ۲۰ بهرام برانگیزاننده جنگ نامیده شده است
در مینو خرد فصل ۲ فقره ۱۱۵ آمده «روان در روز چهارم پس از وفات
اتسان در سینه دم بهمراهی سروش پاك و باد به و بهرام نیرومند (اماوند) و
ستیزگی جنود دیوها مثل است و هاذ (Ast-vabād) باد بد و فرهزیست
(Frēhzišt) دیو و نیزیست (Nizist) دیو و ستیزگی دیو خشم تباه کار بدکنش
به پل چینود بلند و سهمگین میرسد آنجائی که هر نیکوکار و گناهکاری باید از
روی آن بگذرد» در فصل ۵ ارداویرافنامه اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی
که من با سروش پاك و آذر ایزد از پل چینود گذشتم آنگاه مهر ایزد و رشن راست
و باد به و ایزد بهرام نیرومند از برای سیر در بهشت و برزخ و دوزخ با من
همراه شدند» در بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴ مندرج است که گیاه سیسنبهر
مخصوص ایزد واهرام است^۱ بیک قسم یدمشك اسم این ایزد را داده بهرامج
(بهرامك) نامزد کرده اند^۲

ستاره مریخ نیز در فارسی موسوم است به بهرام همان ستاره ای که در
لاتینی با اسم پروردگار جنگ رُم مارس Mars نامزد شده در نزد ایرانیان دارای
اسم فرشته فتح و ظفر است واهرام در بندهش فصل ۳ فقره ۱ و بهرام در
ادبیات فارسی اسم کوکب فلک پنجم است بواسطه معانی مختلف کلمه بهرام غالباً
در نظم و نثر باین لغت برمیخوریم خواه اسم ایزد پیروزی و فرشته نگهبان روز

۱ سیسنبهر گیاهی است بسیار خوشبو میان خنای و یوه (نخچه حکیم مؤمن) سیسنبهر را در
عربی تمام خوانند (بحرالجاوهر) سیسنبهر را نیز سه سنبل گویند (برهان قاطع) اسم لاتینی آن
Staymbrium با فارسی یکی است از اشعار قدما برمی آید که این گیاه بخصوصه برای چاره
زهر گزوم مفید است در فرهنگ سروری از شاعری که اسش ضبط نشده این شعر شاهد آورده
شده است

بوی سیسنبهر از حرارت خوش عطر جرج را گذاشته نیش
شیخ نظامی گفته است

رنجته نوش از دم سیسنبهری بر دم این عطر تلو نری
امروزه در طب جوهر سیسنبهر موسوم به تیمل thymol که از گیاه تیم thym که قسمی
از سیسنبهر است کشیده شده دواي يادذهر (Antiseptique) میباشد
۲ رجوع شود به نخچه حکیم مؤمن و بحرالجاوهر

بیستم ماه خواه ستاره مریخ خواه اسم گیاهی خواه اسم یکی از پادشاهان و نامداران عهد کهن بخصوص بواسطه داستان فرو رفتن بهرام کرر در باتلاق شکار گاهی که موضوع منظومهای بسیار دلکش سخن سرایان ماست بکلمه بهرام مأنوسیم^۱

اینک مجلاً بهرام یشت را تعریف نموده میرویم بر تفسیر آن چهاردهمین یشت اوستا مخصوص بایزد پیروزی بهرام است این یشت نسبتاً بلند یکی از قصاید رزمی بسیار قدیم است برخی از قطعات آن بخصوصه شاعرانه و باطرزی بدیع و عالی سروده شده است این یشت یاد آور عهد آریائی و ترجمه آن بی اندازه دشوار است از حیث مضامین بایشتهای دیگر فرق دارد مندرجات بهرام یشت را به پنج قسمت عمده تقسیم میتوان نمود (نخست) از فقره ۱ تا فقره ۲۷ (دوم) از فقره ۲۸ تا فقره ۳۳ (سوم) از فقره ۳۴ تا فقره ۴۱ (چهارم) از فقره ۴۲ تا فقره ۴۶ (پنجم) از فقره ۴۷ تا فقره ۵۶ در قسمت اول ایزد پیروزی در دم ترکیب مختلف جلوه کرده خود را بزرگوارتر می نماید از این قرار نخست در کالبد باد دوم در کالبد ورزاو سوم در کالبد اسب چهارم در کالبد شتر پنجم در کالبد گراز ششم در کالبد جوانی پانزده ساله هفتم در کالبد مرغ شکاری و ابرغش (شاهین؟) هشتم در کالبد میش نودشتم در کالبد بز نود و نهم در کالبد مردی دلیر

بمفاسبت اینکه بهرام فرشته پیروزی است انواع و اقسام زور و نیروی طبیعی و انسانی و حیوانی که لازمه فتح و نصرت است از برای او قائل شده اند از هر یک از این ترکیبهای دهگانه يك قسم قوت و قدرت و شجاعت اراده گردیده است در قسمت دوم در بهره مند شدن زرتشت از پیروزی معنوی و مادی سخن رفته است در قسمت سوم در اثرات تعویذ پیر و ابرغش که یکی از اشکال فرشته پیروزی است صحبت شده است از قسمت چهارم چنین بر می آید که در میدان

۱ همیشه تابود از پیش رشن مهر || سروش چنانکه از یس بهرام رام باشد و باد راضی (فرهنگ سروزی) فلک خامس آن بهرام است آنکه در فعل و رای خود کام است ستانی کنند صید بهرامی یفکن جام جم بردار که من پیوهم این صحرا نه بهرامست و نه گورش حافظ

جنگ پره‌ای و ایرغن^۱ که در هوا پراکنده شده باشد اگر در سربگی از دو گروه هم‌ورد سایه افکند رستگاری و پیروزی با همان گروه خواهد بود بعبارت دیگر میتوان گفت فتح از آن گروهی است که ایزد پیروزی بطرف آنست توجه کرده باشد در قسمت پنجم آمده که چگونه باید در ایران زمین ایزد پیروزی را از خود خوشنود سازند تا از آسیبها و گزندها ایمن ماندند و چگونه ایزد پیروزی از نذر خونین و قربانی دیویسنان (مشرکین) روگردان و دانتنگ است از فقره ۵۷ تا فقره ۶۱ از هوم سخن رفته است بنظر میرسد چنانکه گلدنر مینویسد این پنج فقره و دو فقره بعد را که فقرات ۶۲ و ۶۳ باشد بعدها افزوده باشند هرچند که در دو فقره اخیر باز از قدرت و نیروی بهرام در صف جنگ صحبت شده است^۱

در بهرام یشت فقراتی موجود است که در سایر قطعات اوستا نیز دیده میشود مثلاً فقره ۱۵ آن شبه فقره ۷۰ مهر یشت است و فقرات ۲۸-۳۳ آن مطابق فقرات ۶-۱۳ دین یشت است نظر باینکه فقرات مذکور در بهرام یشت اصلی است باید گفت که فقرات مذکور دین یشت از بهرام یشت برداشته شده است همچنین فقرات ۴۸-۵۳ بهرام یشت مثل فقرات ۵۶-۶۱ تشر یشت است مگر اینکه در اولی بهرام بجای تشر و در دومی تشر بجای بهرام نامیده شده است معلوم نیست که کدام يك از آنها از دیگری برداشته است^۲ بهرام در برخی از اشکال دهگانه خود با سایر ایزدان شرکت دارد در فقرات ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ تشر یشت دیدیم که فرشته باران تشر در جنگ بضد دیو خشکی ابوش در کالبد جوانی پاترده ساله و ورزاو و اسب سفید در آمد همچنین در فقره ۱۲۷ مهر یشت دیدیم که داعوئیش او بمن بصورت گرازی همراه مهر است در فقرات ۳۵-۳۸ زامیاد یشت خواهیم دید که فر یا فروغ و شکوه سلطنت و قدرت بصورت مرغ و ایرغن از جشید جدا شده نو به بنوبه

Drei Yast's von K. Geldner S. 61

Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par

Arth. Christensen p. 8.

بسوی مهر و بسوی فریدون و بسوی گرشاسب پرواز نمود گذشته از اینکه
 در بهرام یشت مهر فرشته جنگ و رشن فرشته عدالت از باران بهرام شمرده
 شده اند دو فرشته دیگر نیز در مصاحبت وی دیده میشوند نخست آم آمده که
 در فقرات ۷ و ۹ آمده و فرشته زور و نیرو میباشد در اوسنا آمونت آمده
 بمعنی باجرات و زورمند است در مینو خرد اماوند صفت بهرام آمده است
 دوم او پرتات که در آخرین فقره بهرام یشت آمده فرشته برتری
 و زبردستی است در فقرات ۵ و ۱۰ هفتان بشت و در بسنا ۱ فقره ۶
 و بسنا ۲ فقره ۶ و در سپروزه فقره ۲۰ بهرام و آم و او پرتات هر سه با هم
 نامیده شده اند در ویسپرد کرده ۳ فقره ۸ بهرام و او پرتات یکجا آمده اند
 در ویسپرد کرده ۹ فقره ۴ نیز از او پرتات یاد شده اما با گروهی از ایزدان دیگر

بهرام یشت

﴿کرده ۱﴾

۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدا ای مینوی پاک ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس کیست درمیان ایزدان مینوی کسی که بهتر مسلح است ! آنگاه اهورا مزدا گفت آن کس بهرام اهورا آفریده (است) ای اسپنتمان زرتشت !

۲ بسوی او (بسوی زرتشت) نخستین بار بهرام اهورا آفریده درکالبد بادند زیبای مزدا آفریده بوزید فر نیک مزدا آفریده آورد (آن) فر مزدا آفریده را و درمان و نیرو (آورد) .

■ آنگاه (بهرام) بسیار نیرومند بار (گفت) در نیرو من نیرومند ترینم در پیروزی من پیروزمند ترینم در فر من فرمند ترینم در نیکی من نیکترینم در سود من سودمند ترینم در درمان من درمان بخش ترینم .

۴ من ستیزگی را خواهم درهمشکست ستیزگی همه دشمنان را (چه) جادوان و پریها (چه) کادیهای ستمکار و کربانها .

۵ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم آن بهرام مزدا آفریده را بازو بهرام مزدا آفریده را میستایم بر طبق نخستین آئین اهورا با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد و کلام مقدس با گفتار و کردار و زور و با کلام راستین

بنگه هاتم ۲ .

۱ فقره اول در آغاز ده کرده اولی تکرار میشود و فقره اولی هر یک از این ده کرده را تشکیل میدهد

۲ بنگه هاتم . . . رجوع شود بفقره ۲۲ هر مزدیشت در جلد اول ص ۶۱ و بگاتها
مخالفات ص ۱۰۰-۱۰۲

﴿کرده: ۲﴾

۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ۱

۷ بسوی او دومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گاونر زیبایی با شاخهای
 زرین در آمد^۲ در بالای شاخهای او آم^۳ (دهم) خوب ساخته شده
 (و) خوب رسته هویدا بود^۴ این چنین بهرام اهورا آفریده در آمد
 برای فروغ و فرش ۴

﴿کرده: ۳﴾

۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ۱

۹ بسوی او سومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد اسب سفید زیبایی
 با گوشهای زرد و لگام زرین در آمد در روی پیشانی او آم^۳ خوب ساخته
 شده (و) خوب رسته هویدا بود این چنین بهرام اهورا آفریده در آمد
 برای فروغ و فرش ۴

﴿کرده: ۴﴾

۱۰ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ۱

۱ مثل فقره ۱

۲ کله ای که به (در آمد) ترجمه شده در تمام فقرات ۷-۲۷ مثل فقره ۲ در من و ژ^۵
 طاسی آمده که معنی سواره آمدن و ناخن است همین کله در بهلوی و زیتن و در فارسی
 وزیدن شده که فقط از برای باد استعمال میشود در فقره ۲ این کلمه را بمناسبت باد وزیدن
 ترجمه کردیم ولی در سایر فقرات بنا بر معنی حایله کله وزیدن مناسبی ما گاو و شتر و یاز و غیره
 ندارد از این جهت آن را به (در آمد) ترجمه کردیم

■ آم (دهم) بمعنی جرات و قوت و رشادت است و نیز اسم فرشته قدرت و پیرواست

۴ تمام فقره ۵ در اینجا تکرار میشود

۱۱ بسوی او چهارمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد شتر سر مست دلد انگیر^۱ جست و خیز کنند؛ نیز تک رهسپاری که موهایش از برای لباس مردمان بکار آید در آمد^۲ .

۱۲ که در میان فرهای (چارپایان) جفتگیر دارای قوت بزرگ است که دارای رغبت بزرگ است (وقتی که) او بسوی شترهای ماده روی آورد آن شتران ماده ای که در پناه یک شتر سر مست هستند بهتر محفوظ اند آن (شتری) که شانهایش پر زور و کوهانهایش قوی است^۳ چشمها و با کله با هوش است (یک شتر) با شکوه بلند نیرومند .

۱۳ (یک شتر) روشن رنگ؟ که چشمهای دور بینش در شب تیره از دور میدرخشد که کف سفید از سر فروپا شد بروی زانوهای خوب و پا های خوب خویش ایستاده مانند شهریار مطلق مقتدری باطراف خود نگران این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش^۴ ☉

﴿کرده: ۵﴾

۱۴ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ☉

۱ کله ای که (دلد انگیر = گاز گیر) ترجمه شده در متن و سوره وسطیه آمده که معنی آن درست معلوم نیست . در برخی از نسخ و سوره وسطیه آمده است
■ فقرات ۱۲-۱۳ نیز در تعریف شتر است و یاد آور اشعار معنی است که در تعریف شترش گفته است

هامون گداز و کوه و ش دل بر تحمل کرده خوش تاروز هر شب بار کش هر روز تاشب خار کن
هامون نوردی نیز رو اندک خور و سیار دو از آهوان برده کرو در بویه و در تاختن
چون باد و چون آب روان در کوه و در وادی دوان

چون آتش خاکی روان در کوهسار و در عطن^۵ (خوابگاه شتر)

سیاره در آهنگ او حیران ز س نیرنگ او در تاختن فرسنگ او از حد طایف تاختن
گردون بلاش بافته اختر زماش تافته از دست و باش بافته روی زمین شکل رجمن^۶ (سپر)

۳ بجای قنط از کله دهه و دهه^۷ معنی بر نیاید

۴ تمام فقره ۵ در این جا تکرار میشود

۵ مثل فقره ۱

۱۵ بسوی او پنجمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گرازی که بادنند انهای تیز حله کند در آمد (گرازی) بر با چنگالهای تیز؛ گرازی که بیک ضرت میکشد وقتی که غضب آلود است بآن نزدیک نمی توان شد (گرازی) دلیر با صورت خالخال دار که مئیای (جنگ) از هر طرف نازد این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش ۵۵

﴿کرده ۶﴾

۱۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . ۳ ۵۵
۱۷ بسوی او ششمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد پانزده ساله تورانی روشن چشمان زیبائی با پاشنه‌های خرد در آمد این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش ۲ ۵۵

﴿کرده ۷﴾

۱۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . ۳ ۵۵
۱۹ بسوی او هفتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین که (شکار خود را) از پائین (یعنی با چنگالها) گرفته از بالا (یعنی با منقار) پاره

۱ این فقره شبیه است به فقره ۲۰ مهر یشت گراز که در جانور شناسی بسیار پر زور تعریف شده در ایران قدیم در قوت ۳ نیرو معروف بوده بسا در جزو اسامی اشخاص نامدار دیده میشود در شاهنامه مردان شجاع بگراز تشبیه شده اند سپاهش ندادند باسحق ناز بر سیده بد لشکرش زان گراز رجوع شود بحلد اول ص ۴۵۹
۲ تمام فقره ۳ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل فقره ۱

• میکند در آمد که در میان مرغکان تند ترین است که در میان بلند پروازان
سبک پرواز ترین است^۱ .

۲۰ در میان جانداران فقط اوست که خود را از تیر بران میرهاند - او یا
هیچکس دیگر -^۲ اگرچه آن (تیر) خوب برتاب شده ببرد که شهر
آراسته در هنگام سییده دم پرواز میکند در طرف شب خوراک شب جوینده
در طرف صبح خوراک صبح جوینده (است) .

۲۱ که در تنگهای کوهها (شهر) میساید که بغله کوهها (شهر) میساید که
بدره ها و رودها (شهر) میساید که بغله درختها (شهر) سائیده بیافک
مرغها گوش فرا دهند (است) این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش ۳ .

﴿کرده: ۸﴾

۲۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم ۴ .
۲۳ بسوی او هشتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مش گشن دشتی زیبایی
با شاخهای پیچ در پیچ در آمد این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرس ۳ .

۱ کله ای که به (مرغ شاهین) ترجمه شده از روی ترجمه لومل Loumel میباشد
کله مذکور در متن وایرگن^۱ واصل شده آمده گروهی از مستشرقین آن را ترجمه نکردند این کله
با کلاغ چنانکه دارمستر بنداشته مناسبتی ندارد ترجمه این قمره بسیار دشوار است ترجمه نگارنده
مطابق ترجمه ولف Wolff میباشد که مقرون بصواب بنظر میرسد بنا برعریفی که از این مرغ
شده شکلی نیمانند که از آن يك مرغ شکاری مثل شاهین اراده شده است رجوع شود
یفرات ۳۵ - ۳۸ زامباد یشت فقرات ۲۰ - ۲۱ نیز راجع است به وایرگن^۲
۲ از سابق کلام و وزن شعر برمی آید که جمله (او یا هیچکس دیگر) بعدها افزوده
شده باشد

۳ تمام قمره ۵ در این جا تکرار میشود

۴ مثل قمره ۱۱

﴿کرده: ۹﴾

۲۴ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . ۱ . . . ۵

۲۵ بسوی و نهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گُشن بُز دشتی زیبائی
باشاخرهای سرتیز در آمد^۲ این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . ۳ . . . ۵

﴿کرده: ۱۰﴾

۲۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . ۱ . . . ۵

۲۷ بسوی او دهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد رابومند زیبائی
مردا آفریده در آمد که يك كارد (دشته) زرکوب منقش بانواع زیبتها در
رداشت این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . ۳ . . . ۵

﴿کرده: ۱۱﴾

۲۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلبر (مرد) سازد، مرکب آورد،
نو کند کسی که صلح نيك بخشد و خوب بمقصد رساند از رشتت بك
برای پیروزی در اندیشه برای پیروزی در گفتار برای پیروزی در کردار
برای پیروزی در سخن برای پیروزی در پاسخ با و نماز آورد .

۱ مثل قمره ۱

۲ راجع به لغات میش گشن و گشن بز یعنی گوسفند و (فوج) با غم و برتر
بمقدمه الادب ز غشری در تحت کلمات گشن و تیس ملاحظه شود

۳ تمام قمره ۵ در اینجا تکرار میشود

۴ قمرات ۲۸-۳۳ این بشت با اندک فرنی قمرات ۶-۱۲ دین بشت را تشکیل میدهد

۲۹ با و بهرام اهورا آفریده سرچشمه صلب (نیک) و قوت بازوان و صحت در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آنچنان قوه بینائی که ماهی کرّ در آب داراست ^۱ که نمویی را بدرستی موی در رود رنگهای دور کنار بعمق هزار قد آدمی تواند دید ^۲
برای فروغ و فرش ۳. ۰۰ ۰۰

﴿کرده ۱۲﴾

۳۰ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد ۴. ۰۰ ۰۰
۳۱ با و بهرام اهورا آفریده سرچشمه صلب (نیک) و قوت بازوان و صحت در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آنچنان قوه بینائی که اسب داراست که در شب نیره ■ بی ستاره و پوشیده از ابر يك موی اسب را که در روی زمین افتاده تواند شناخت از اینکه آن (مو) از یال یا از دم (اسب) است
برای فروغ و فرش ۳. ۰۰ ۰۰

﴿کرده ۱۳﴾

۳۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد ۴. ۰۰ ۰۰
۳۳ با و بهرام اهورا آفریده سرچشمه صلب (نیک) و قوت بازوان و صحت در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آنچنان قوه بینائی که کرگس زرین طوق داراست که (یاره) گوشی را بزرگی مشق بفاصله نه مملکت تواند شناخت اگرچه در بزرگی مانند برق سوزن درخشانی است اگرچه در بزرگی مثل سرسوزنی است
برای فروغ و فرش ۳. ۰۰ ۰۰

■ کرّ اسم ماهی عجیب الخلفه است در اقیانوس فراخکرت

■ در خصوص دود رنگها رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۲ — ۲۲۷

۳ تمام فقره ۵ در این جا تکرار میشود

■ تمام فقره ۲۸ تکرار میشود

(१६३)

۳۴ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا
مزدا ای مری پاك ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس اگر من از مردان
بسیار بدخواه باحری آزوده شوم چاره آن چیست ؟ *

۳۵. آنکه اسورا مرزا گفت پیری از مرغ و ارغن^۱ بزرگ شهر بجوی
این پیر را بتن خود بهال با این پیر (ساحری) دشمن را باطل نما ■

۳۶ کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد هیچ مرد توانائی او را نتواند کشت و نه او را از جای بدر تواند برد آن بسیار احترام بسیار فریضیب آنکس سازد آن او را پناه بخشد آن پر مرغکان مرغ^۱ ۵

۳۷ پس امیر فرمانگزار و بزرگ مملکت آن آدمی کش بکشد (اما) نه حدوا
او آنان را بیکبار نکشد . . . فقط او یکی را کشته میگذرد . *

۳۸ همه بترسند از آنکسی که پر ما اوست چنانکه همه دشمنان از من برای شخص خود میترسند همه دشمنان میترسند از نیرو و پیروزی که در شخص من نهاده شده است •

۳۹ میروزی که اُمرا مشتاق آیند اُمرا زادگان مشتاق آیند ناموران مشتاق آیند
که یکاوس مشتاق آن بود که (نیروی) اسبی در بر دارد که (نیروی) شتر
سرستی در بر دارد که (نیروی) آب قابل کشتی رانی در بر دارد ■

۱ مرغکان مرغ تعبیری است از رای بیان عظمت و بزرگی مثل شاهنشاه و موبدان موبد
۲ بجای نقاط از کلمه *Ваенеръ* معنی بر تپا بد ترجمه این جمله خالی
از اشکال نیست معمود این است که امیر و فرماندهی اگر هم بسپاه و لشکری که با خود نموند
و ارغن دارد دست یابد فقط ملک و نفری از آنان را میتواند هلاک سازد نه صدها را
۳ یعنی از نیرو و پیروزی من که (هورا) مزدا هستم
۴ لومل *Lommel* کلمه نامور را که در متن هنوز و نگینو *Ваенеръ* آمده
اسم خاص گرفته یعنی کبشرو رجوع شود نقاله کیانیان (کبشرو)

۴۰ که فریدون دلیر در بر داشت کسی که ضحاک را شکست داد (آن ضحاک) سه یوزه سه کله شش چشم را که دارای هزار چالاکي (نردستی) بود آن دروغ دیو آسای بسیار قوی که اهریمن برضد جهان مادی برای تباه کردن جهان راستی بوجود آورد^۱ برای فروغ و فرش

﴿ کرده: ۱۵ ﴾

۴۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم بکند بیروزی (بهرام) بافر این خانه را از برای کله کاوان فرا گیرد چنانکه ابن سیمرغ^۲ چنانکه ابن ابر بارور کوهها را احاطه میکند برای فروغ و فرش ۲۰

﴿ کرده: ۱۶ ﴾

۴۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زدنشت از اهورا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاک ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس کجا بهرام اهورا آفریده را نام برده بیاری خوانند؟ کجا (او را) ستایش کجا (او را) نیایش کنند؟ ۵۰

۴۳ آنگاه اهورا مزدا گفت وقتی که دو سپاه برابر همدیگر ایستند ای اسپنتمان زدنشت هریک صف رزم آراسته پیشرفتگان (بفتح قطعی) نرسند شکست خوردگان (شکست فاحش) نیابند

■ جلات راجع بضحاک بینه مثل جلات فقره ۸ از یسای ۹ میباشد راجع بکیکائوس و فریدون ■ ضحاک بجلد اول ملاحظه شود
۲ تمام فقره ■ در این جا تکرار میشود
■ راجع بسیمرغ یا سین ۱۱۵۳۵ - صفحات ۴۰ و ۵۷۰ جلد اول و توضیحات فقره ۹۷ فروردین یشت در همین جلد ملاحظه شود .

۴۴ چهار پر در سر راه هر دو (صف) بیفشان هر یک از دو سپاه که نخست آم خوب ساخته شده و خوب بالا را و بهرام اهورا آفریده را نثار پیش آورد پیروزی نصیب او شود •

۴۵ به آم و به بهرام آفرین میفرستم بهر دو پشتیبانان بهر دو نگهبانان بهر دو پاسبانان (بکنند) هر دو پرواز کنند با اینجا و آنجا پرواز کنند هر دو بیالا پرواز کنند ■

۴۶ ای زرنشت این هنر را هیچکس دیگر میاموز جز پیدریا بهراذر تی یا با تریان (متعلق) بطبقه سه گانه این ها سخنانی است قوی و محکم قوی و فصیح قوی و پیروز مند قوی و چاره بخش این ها سخنانی است که سر مختل را (بریشان را) بهز نیجات دهد و یک ضربت فرود آمده را برگرداند برای فروغ و فرش . . . ۲ •

﴿کرده: ۱۷﴾

۴۷ بهرام اهورا آفریده را میستانیم که با همراهی مهرورشن در میان صفوف آراسته جنگ رفته پیرسد که بهر دروغ گوید که از رشن روی گرداند بکه باید من نا خوشی ■ مرگ بخشم منی که آن را بجای توام آورد •

۴۸ پس اهورا مزدا گفت اگر مردمان بهرام اهورا آفریده را آنچنان که شاید نثار پیش آورند و ستایش و نیایشی که درخور اوست بر طبق بهترین راسنی بجای آورده شود هر آینه بمالك ايران لشکرمان دشمن داخل نشوند ■ سیل نه جرب نه زهر نه گردونه های لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته ■ •

■ معنی این فقره درست روشن نیست شاید منی ذیل مقصود باشد: افرشگان آم و بهرام چهار پر مذکور در فقره ۴۴ را بر گرفته جفت جفت در دو صف سپاه هموردان پراکنده میکنند برش و جنبش هر یک از آن دو جفت در هوا بفتح ■ پیروزی همان صنفی که برما در طرف آن در برش است بشارت خواهد داد
۲ تمام فقره ۵ در اینجا تکرار میشود

۴۹ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورا مزدا از برای بهرام اهورا
آفریده ستایش و نیایش برآزنده که بر طبق بهترین راستی است ۵

۵۰ آنگاه اهورا مزدا گفت از برای او مالک ایران باید يك گوسفند برین
گنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اها) پکرتک ۵۵

۵۱ براهنن نباید از آن (نذر) قسمتی برسد نه زن بد عمل و نه بآب
(نابکاری؟) که گاتها نمیسراید و برهنن زندگانی است کسی که مخالف این
دین اهورائی زرتشت است ■

۵۲ اگر قسمتی از آن (نذر) براهنن رسد یا زن بد عمل و یا (نابکاری؟)
که گاتها نمیسراید و برهنن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی
زرتشت است هر آینه بهرام اهورا آفریده چاره و درمان را برگرد ۵۵

۵۳ بناگاه سیل مالک ایران را فراگیرد بناگاه لشکر دشمن بمالک ایران درآید
بناگاه مالک ایران در همشکند بنجاها صدها صدها هزارها
هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ۵۵

۵۴ پس از آن او (اهورا مزدا) ندا در داد ای مردان آیا بهرام اهورا
آفریده و گشودون^۱ آفریده دادار شایسته ستایش و نیایش نیستند در
این هنگامی که دیوهای ویامبور و مردمان دیوستان خون می‌ریزند
یا (خون) ریزان (سیل) روان کنند ۲ ۵۵

۱ در اینجا از گشودون که دوان ازلی چاریایان سودمند است فرشته نگهبان چاریایان
اراده شده است رجوع شود بگاتها بمقاله گشودون ص ۹۷-۹۹
۲ ویامبور و گشودون در Vyāmbura در نسخ خطی بملاء مختلف نوشته شده این کلمه
صفت است بقول بارثولومه Bartholomae یعنی بر ضد آب از ویامبور يك دسته دیوهای مخصوص
اراده شده که متأسفانه از آن اطلاعی نداریم چه در هیچ جای دیگر ذکری از آن
نشده است

۵۵ در این هنگامی که دیوهای و یامبور و مردمان دیویستان در آتش این گیاهی که
هیپرسی موسوم است و این هیزی که *نمذک* موسوم است^۱ در آتش اندازند^{۵۵}

۵۶ در این هنگامی که دیوهای و یامبور و مردمان دیویستان پشت (گاورا) خم
کنند و کمرش را در هم شکنند و اندامهایش را (دستها و پاها بشها را)
دراز کنند بنظر میرسد که آنان میکشند اما نمیکشند^۲ در
این هنگامی که دیوهای و یامبور و مردمان دیویستان گوشه‌ها را می پیچانند
و چشمهای (گاو) را بیرون می آورند^۳
برای فروغ و فرش^۴

﴿کرده ۱۸﴾

۵۷ بهرام اهورا آفریده را میستائیم هوم از زوال رها ننده را در بر میگیرم^۵
هوم پیروز مند را در بر میگیرم نگهبان خوب را در بر میگیرم نگهبان
نن را در بر میگیرم کسی که يك هوم با خود نگهدارد در جنگ از بند
اسارت - دشمن - برهد^۶ .

۵۸ تا من این سپاه را شکست دهم تا من این سپاه را یکسره شکست دهم تا
من این سپاه را در هم شکنم که مرا تعاقب میکند
برای فروغ و فرش^۷

۱ *هیپرسی* *موسوم* *نمذک* و *نمذک* اسم گیاه و هیزی است که سوزانیدن
آنها ممنوع بوده است نمیدانیم که چه گیاه و یا هیزم و چوب از آنها اراده شده نظر اینکه
در آئین مزدیسنا چوب‌تر و بدبو نباید در آتش گذاشت باید هیپرسی و *نمذک* هیزی باشد
که خوب نمیسوزد یا بدبو است

۲ چندین کلمات خراب شده است

۳ در این فقره و فقره پیش اشاره بصبحر بیفائده ایست که دیویستان در وقت قربانی
و مراسم دینی بگاوه میدهند چنانکه در گاتها مکرراً آمده یغمر ایزان بیروان خود را از اندر
خونی و قربانی باز میدارد

۴ تمام فقره ۵ در اینجا تکرار میشود

۵ شاخه ای از گیاه هوم مقصود میباشد

۶ در بسیار از نسخها کلمه دشمن ندارد احتمال دارد که بعدها افزوده باشند

﴿کرده ۱۹﴾

۵۹ بهرام اهورا آفریده را هیستائیم سنگی که به سیغوثیر منسوب است
پسر امیری دربرگیرد و ده هزار از پسران اُهرّا (نیز) که بتیرومند
نامزد است آن پیروز مند که به پیروز مند نامزد است آن پیرومند^۱ ■

۶۰ تا من مانند همه ایرانیان دیگر از یکب فنج بزرگ بهره مند شوم تا من
این سپاه را شکست دهم تا من این سپاه را یکسره شکست دهم تا من این
سپاه را درهم شکتم که مرا تعاقب میکنند
برای فروغ و فرش ۲ ☉

﴿کرده ۲۰﴾

۶۱ بهرام اهورا آفریده را هیستائیم یتا اهورا ۳
پیرو از برای ستور^۴ درود بستور، گفتار نرم از برای ستور، پیروزی از برای
ستور، خوراک از برای ستور، پوشاک از برای ستور، کشت و ورز از برای
ستور، از برای تغذیه ما آن را پیروان^۵
برای فروغ و فرش ۲ ☉

﴿کرده ۲۱﴾

۶۲ بهرام اهورا آفریده را هیستائیم کسی که صفوف رزم را از همپاشد کسی که
صفوف رزم را از هم بدرد کسی که صفوف رزم را بمتنگنا اندازد کسی که

۱ شاید در این قتره چنین مقصود سنگ سیغوثیر را مثل نمود در بر میگرم چنانکه
پسر امیری آن را در برگیرد سیغوثیر در دود میداد لا بد اسم مملکت یا قومی بوده که امروزه
نمی دانیم چه ملت و یا سرزمینی است در سنگ مخصوصی که منسوب به سیغوثیر بوده ارات و
خواصی تصور می کرده اند

۲ تمام قتره ۵ در این جا تکرار میشود

۳ دعای یتا اهورا در این جا باید خوانده شود

۴ در این قتره بجای ستور کله، ستور گاو (گاو) آمده که بمعنی اعم سوران و

چار پایان سود مند است رجوع بتوصیحات قتره ۱۰ فروردین یشت

■ دو جمله اخیر از گانها یسنا ۴۸ نقطه ■ میباشد

صفوف رزم را پریشان سازد کسی که صفوف رزم را یکسره از همپاشد کسی که صفوف رزم را یکسره از هم بدرد کسی که صفوف رزم را یکسره بتنگنا اندازد کسی که صفوف رزم را یکسره پریشان سازد (آف) بهرام اهورا آفریده (صفوف رزم) دیوها، مردمان، جادوان، بریها، کاووها، کریانهای ستمگار را

برای فروغ و فرش . . . ۱. ۰۰

﴿کرده ۲۲﴾

۶۳ بهرام اهورا آفریده را میستائیم وقتی که بهرام اهورا آفریده در صفوف رزم برانگیخته قریه های (دستاقهای) متحده دستهای مردمان بیماشکن را (دروغگویان بهر را) از پشت سر ببندد و چشمهای آنان را ببوشاند و گوشهای آنان را اگر کند کسی نتواند یا بیرون نهد کسی تواند مقاومت کند

برای فروغ و فرش . . . ۱. ۰۰

۶۴ یتا اهو . . .

آفرین (درود) میفرستم به بهرام اهورا آفریده و به او یرنات پیروزگر

اشم وهو . . .

اهمانی رنشیچه . . . ۲.

۱ تمام بقرة « در این جا تکرار میشود

۲ رجوع شود بخلاف ملحقات یشتها ص ۳۲ و بقرة ۲۳ هر مزد یشت در جلد اول

ویو = اندروای

(ایزد هوا)

پانزدهمین یشت موسوم است به رام یشت این یشت نظر بانشاء و قواعد صرف و نحوی قسبه جدید بنظر میرسد اما نظر بخصایص و تعریفی که از فرشته آن شده شکی نمیآید که مندرجات آن متگی باسناد قدیمی است حتی اوصاف فرشته آن از يك قطعه قدیمی باین یشت نقل داده شده است بدبختانه مقداری از کلمات این یشت خراب شده و بسا از جملات آن دگرگونه گشته بطوری که معنی ای از آنها برنیآید و در ترجمه چند جمله هم باید بمعنی تقریبی ساخت

هرچند که این یشت به رام ایزدی که در تقویم مزدیسنا نگهبانی روز ۲۱ ماه سپرده باوست منسوب است اما در هیچ جای آن از رام اسم برده نشده بلکه سراسر یشت در تعریف و توصیف ایزد ویو یعنی فرشته هوا میباشد در این یشت گروهی از پادشاهان و نامداران (مثل آبان یشت و گرش یشت و اورت یشت) هر يك بنوبت خویش بفرشته هوا نماز برده و نذر نموده برتری و رستگاری درخواست کرده اند و بعلاوه دوشیزکان چنانکه در فقرات ۳۹ - ۴۱ مندرج است، برای رسیدن بشوهران خوب و خوش بخت شدن و کامیاب گردیدن به ویو متوسل شده اند وجه مناسبت میان ایزد رام و ایزد ویو نمیدانیم چیست دارمستقر در ترجمه اوستای خود (جلد ۲ ص ۵۷۹) ازبندش بزرگ نقل میکند «رام آن است که او را ویو مینامند» اما در خود اوستا رام و ویو دو ایزد مختلف تعریف گردیده باهم نامیده شده اند چنانکه در ویسپرد کرد ۲ فقره ۹ و در دو سبروزه کوچک و بزرگ فقره ۲۱ و در یسنا ۷۲ فقره ۱۰ و از این فقرات برمی آید که ویو از یاران و از همکاران ایزد رام میباشد

رام در اوستا رام 𐬑𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 Rāma یا رام 𐬑𐬀𐬎𐬎𐬭𐬀 Bāman آمده و در بهلوی رامشن گفته اند معنی آن همان است که امروزه در فارسی دارد یعنی صلح و سازش و آسایش و خوشی و شادمانی چنانکه فردوسی گفته است
برین گوه خواهد گذشتن سپهر
نخواهد شدت رام با من بمهر

کله رام بمعنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده از آنجمله در یسنا ۲۹
 فقره ۱۰ و یسنا ۳۵ فقره ۴ و یسنا ۴۸ فقره ۱۱ و یسنا ۵۳ فقره ۸
 و یسنا ۶۸ فقره ۱۵ همچنین مکرراً این کله در اوستا اسم مخصوص ایزد رام
 است چنانکه در یسنا ۱ فقره ۳ و یسنا ۲ فقره ۳ و یسنا ۱۶ فقره ۵
 و یسنا ۲۲ فقره ۲۳ و وِسپرِد کرده ۱ فقره ۲ و مهر یشت فقره ۱۴۶
 و وندیداد کرده ۳ فقره ۱ در تمام این فقرات و فقراتی که در پیش ذکر شده
 رام با صفت خواستر *ṣṣāstara* آمده این صفت مرکب است از کله
 'هو که بمعنی خوب است و از واستر که بمعنی چراگاه و علوفه و اغذیه است
 مجموعاً بمعنی چراگاه و اغذیه خوب بخشنده در بهلوی خوروم^۳ گفته اند
 در جاهائی که رام اسم مجرد استعمال شده نیز با صفت مذکور آمده است در
 اکثر فقرات فوق رام یس از مهر نامیده شده در بندهنی فصل ۲۷ فقره ۲۴
 گل خیری زرد مخصوص برام میباشد اینک ویو ایزد هوا که گفتیم در سراسر
 یاتردهین یشت از عظمت و جلال وی سخن رفته است ویو *vasu* را در
 بهلوی وای یا اندر وای گفته اند نگارنده در تفسیر رام یشت هئیت اخیر را
 برگزیدم این کله را میتوان باد یا هوا ترجمه کرد چه در زبان آریائی قدیم از
 برای باد دولت داشته اند نخست وات *vāta* دوم وایو *vāyu* این دو لغت
 در سانسکریت و اوستا اسم مخصوص پروردگار و ایزدی^۴ هم هست در وید
 برهمنان لغت وایو^۵ ندره^۶ از برای باد استعمال شده غالباً اسم پروردگار مخصوص
 عنصر باد است و اکثر با اندرا *Indra* یکجا نامیده شده است در کتاب مذکور
 از اعمال وی کمتر سخن رفته از نقطه نظر دینی نخستین پروردگاری است
 که نذورات را میپذیرد وایو که یکی از عوارضات طبیعی است در وید بکلی
 جنبه طبیعی خود را در مقابل عقاید مذهبی نباخته باز یاد آور معنی اصلی خود
 میباشد وات برخلاف آن بیشتر رنگ و روی طبیعی خود را نگاهداشته معمولاً
 در سانسکریت از برای باد استعمال شده و ندره^۷ اسم خاص پروردگار باد است
 وات در اوستا چنانکه در وید معمولاً بمعنی باد است و گاهی هم اسم خاص

ایزد باد سیبش در یشتها سه بار وات بمعنی فرشته آمده چنانکه در مهر یشت
 فقره ۹ ورشن یشت فقره ۴ و فروردین یشت فقره ۴۷ وات همیشه باصفت
 پیروز هند آمده و با مهر یکجا نامیده شده است

از برای ایزد باد یشت خصوصی نداریم اما روز ۲۲ ماه در محافظت این
 ایزد است در فصل ۲۷ بندهش فقره ۲۴ و اترنگبوی (باد رنگبوی) گیاه مخصوص
 ایزد باد نامیده شده است در اوستا ایزدی که در ردیف ایزد آب و ایزد
 آتش و ایزد خاک میتوان نامید تا عنصر چارگانه کامل گردد همان ویو میباشد
 که ایزد مطلق هوا میباشد نظر بمندرجات رام یشت ویو نیز فضائی است که از
 بالا بخدود عالم مینوی و از پائین بخدود جهان تیره پیوسته است چنانکه از
 فقرات ۴۳-۴۴ رام یشت برمیآید ویو عبارت است از هوا یا جوئی که آفرینش
 خرد مقدس را از مخلوقات خرد خبیث منفصل میسازد بنا بتوضیحات فصل اول
 بندهش: در قسمت زیرین این جو فروغ جاودانی حکمفرماست و در آنجا مقام
 اهورا مزداست و قسمت زیرین آن را که ظلمت ابدی احاطه کرده مرکز
 اهریمن است هوا در میان این دو منطقه نورانی و ظلمانی واقع است که میدان
 کارزار گوهر خوں و بدی است بهشت در منطقه نورانی و دوزخ در منطقه
 ظلمانی قرار داده شده است برزخ که آن را در بهلوی همستگان (یعنی هماره یکسان)
 گویند در جو واقع است بنابر این هوایی که مجاور عالم مینوی و از ساحت
 قدس اهورا ست پاکیزه و مقدس است و از برای نگهبانی آن فرشته گماشته شده
 که شایسته ستایش و درخور نیایش است اما هوایی که ملاصق جهان تیره و از
 مرکز استیلاهی اهریمن است ناپاک و مظهر آن دیوی تصور شده سزاوار
 ترین از این جهت است که غالباً در رام یشت تکرار شده «ای ویو=ای هوا
 آنچه از تو از طرف اهورا مزداست ما میستائیم»

بنابر این دو ویو داریم یکی ایزدی است نگهبان هوای پاک و سود بخش
 و دیگری دیویست مظهر هوای ناپاک و زیان آور در رام یشت از دیو ویو اسم
 برده نشده اما در فرگرد ■ وندیداد صراحتاً از این دیو یاد شده و با دیو مرک

استویدوتو *astovidhotu* (رجوع بجلد اول ص ۵۱۱) یکجا
 نامیده شده است در مینوخرده فصل ۲ ■ رقم ۱۱۵ از وای وه و وای وتر
 (هوای خوب و هوای بد) صحبت شده وای وتر بهمراهی استویدوتو و دیوهای
 دیگر در مقابل وای وه و سروش و بهرام در سر یل چنوت میکوشند که روح
 را بدوزخ کشانند چنانکه ملاحظه میشود دیو ویو با دیو مرگ مربوط است
 کله ویو از وا *vā* که یعنی وزیدن است مشتق شده است گفتیم در وید
 وایو *Vāyu* غالباً اسم مخصوص پروردگار باد است و با اندرا *Indra* مربوط است
 اینک در این جا می افزائیم : وایو و اندرا در وید باهم سوار گردونه درخشان
 هستند و نشیمنگاه زرین دارند ار وایو و اندرا معاً در جنگ پیروزی درخواست
 میشود و شکست دشمن طلب میگردد اساساً وایو تزد اقوام آریائی هندو ایرانی اسم
 یکی از پروردگاران طبیعت و دارای خصایص معینی بوده بعدها نزد ایرانیان امتیازی
 گرفته از برای آن دو جنبه قائل شده اند بک جنبه خوبی و یک جنبه بدی
 اندروای خوب مثل همه چیز خوب ایزدی است و اندر وای بد مانند سایر
 چیزهای بد اهریمنی است برخلاف اوستا در وید صحبت از اندرای خوب و
 بد نیست

در انجام متذکر میشویم در اوستا 'او پر و' کثیری *upaor kairya* و سده
Upaor kairya صفتی است که همیشه از برای ویو آورده شده و معنی آن مناسبت
 نامی با شغل ایزد هوا دارد یعنی در بالا عامل و در بالا کارگر نگارنده این صفت
 را یعنی مجازی گرفته 'زبردست' ترجمه کرده ام

راجع به ویو بکب ذیل ملاحظه شود

Iranische Alterthumskunde von Spiegel 2 Bd. s. 101—104.

Études Iranienes par Darmesteter Tome second p. 187—194.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 578—580.

Geschichte der Religion im Alterthum von Tiels. Deutsche Ausgabe von Gehrich II Band s. 231—2. 5.

Die Amēša Sepanta von Bernhard Geiger s. 79.

Die Yašt's des Avesta von Herman Lommel s. 143-150.

تهمورث

(در ققرء ۱۱ رام یشت)

در کتب تواریخ راجع به تهمورث روایات مختلف ذکر شده بطوری که نمی توان میان آنها الفتی داد مثلاً طبری و بس از او تقریباً همه مورخین نوشته اند که در عهد تهمورث بود اسف ظهور کرد که مذهب صابئین آورد همچنین غالباً نوشته اند که در عهد تهمورث طوفان بوقوع پیوست و این پادشاه کتب را در اصفهان بزبر خاک پنهان نمود تا از آسیب طوفان محفوظ ماند

چنانکه میدانیم بوداسف یا بودای هندی (رجوع بمقاله گئوتم) محققاً در اواسط قرن ششم قبل از مسیح تولد یافت و طوفان نوح بنا بمندرجات تورات در دو هزار و یانصد سال پیش از مسیح بوقوع پیوست و مذهب صابئین که در قرآن هم از آنان اسم برده شده و هنوز يك جمعیت تقریباً پنج هزار نفری از آنان در عراق و چند خانواده در جنوب ایران موجود و نگارنده در سال ۱۳۰۶ شمسی مفصلاً با آنان صحبت داشتم ابدأ مربوط بآئین بودا نیست همچنین آنچه مسعودی مینویسد که ایرانیان پیش از زرتشت مذهب صابئین داشته اند بکلی بی اساس است از این روایات نقیض و درهم برهم چنین برمی آید که در هر دوره و عهدی داستان نوی بداستان تهمورث افزوده شده امروزه از برای ما ممکن نیست که بعاخذ اصلی بی برده وجه مناسبت آنها را بیان کنیم چون از ذکر مناسبات منطقی عاجزیم در این مقاله لزومی بذکر آن روایات هم نمی بینیم چه در تاریخ کبیر طبری و مروج الذهب مسعودی و تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء حمزه اصفهانی و آثار الباقیه بیرونی و مجمل التواریخ وغیره مفصلاً این روایات مندرج است در کتب برخی از مستشرقین کلیه داستان تهمورث جمع گردیده و کما بیش شرح و توضیحاتی هم برای آنها نوشته شده است در آخر این مقاله صورت آن کتب را خواهیم نگاشت در این مقاله آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص تهمورث آمده و آن مقداری از

مندرجات مورخین و فردوسی که از برای فهم مطلب لازم باشد ذکر خواهد شد همچنین در این داستان بمسائلی خواهیم پرداخت که در آنها فائده لغوی باشد اینک گوئیم تهمورث در اوستا تخمونه او رُوپَ Taxmo urupa = 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬀 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬀 آمده جزء اول این اسم مرکب که تخم باشد در فرس هخامنشی و گاهها و سایر قسمتهای اوستا بمعنی دلیر و پهلوان است این کلمه باین معنی خود جداگانه مکرراً در اوستا استعمال شده است در پهلوی و فارسی تهم شده چنانکه فردوسی گفته است تهم هست در پهلوانی زبان تعدی فزون ز ازدهای دمان

در شاهنامه تهمان لقبی است که برستم داده شده یعنی بزرگ بیکر و قوی اندام در واقع تهمتن بمعنی کلمه رستم است چه رستم نیز مرکب است از دو جزء نخست از کلمه رتموذ 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬀 که بمعنی بالش و نمواست از همین کلمه است روی در فارسی که بمعنی چهره و صورت ظاهر است کلمه مذکور از ریشه فعل رتود raod که بمعنی بالیدن است مییابد از همین کلمه است رستن و روئیدن دوم از کلمه تهم بنا بر این رستم درست بمعنی تهمتن است یعنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی بیکر بنا در فرهنگها رستم ضبط شده که بخوبی جزء دوم اسم محفوظ است در اسم گسته نیز کلمه تهم بهیشت اصلی خود باقی است یکی از سرداران داریوش بزرگ که در کتیبه بیستون از او اسم برده شده موسوم بوده به تخم سیاد یعنی دارنده سیاه دلیر در تفسیر پهلوی اوستا تخم به «تک» ترجمه شده است

معنی جزء دوم که اروپ باشد بطور تحقیق معلوم نیست برخی از مستشرقین معنی ای از برای آن حدس زده اند که چندان قابل توجه نیست کلمه اروپي 𐬀𐬎𐬭𐬀𐬎𐬀 urupi جداگانه در اوستا استعمال شده و بمعنی يك قسم سگی است چنانکه در فرگرد ۱۳ و ندبداد فقره ۱۶ و فرگرد ۵ فقره ۳۳ در کتب تواریخ دو صفت از برای تهمورث ذکر کرده اند اولی دیوبند که معنی آن معلوم است و بمناسبت در بند نمودن وی دیوها را بچنین صفتی متصف شده است دومی ریباوند یا دیاوند این کلمه که باشکال دیگر هم ضبط شده خواه بواسطه

خود مؤلفین که بی ترکیب اصلی کلمه نبرده اند و خواه بدست تسخیر بواسطه کم و بیش گذاشتن نقاط از تلفظ و هیئت اصلی خود منحرف شده است اما معنی آن را درست نوشته اند در مجمل التواریخ که در عهد سلطان سنجر در سال ۵۲۰ هجری تألیف شده زیباوند چنین معنی شده است «آن که سلاح تمام دارد» در روضة الصفا این طور معنی شده «یعنی تمام سلاح» حزه اصفهانی مینویسد «تهمورث زیباوند: معنی زیباوندانه شاک السلاح» این صفت باید در فارسی زیباوند نوشته شود در اوستا مکرراً بصفت زرتنگهونت *zartangahvant* یا ازینونت *azinauant* برمیخوریم بسا این صفت از برای خود تهمورث آمده چنانکه در آفرین زرتشت فقره ۲ زرتنگهونت صفت اوست و در رام یشت فقره ۱۱ و در زامیاد یشت فقره ۲۸ ازینونت صفت اوست و معنی آن دارنده زین یا مسلح میباشد چه این صفت از کلمه زرتن *zartan* که بمعنی سلاح است ساخته شده است زین فارسی که بمعنی براق و زین اسب است با لغت اوستائی زتن یکی است لغت مذکور در قدیم در هیچ جا بمعنی براق اسب نیامده بلکه همیشه بمعنی اسلحه و آلات جنگ است متقدمین از شعراً کلمه زین افزار را بمعنی ادوات جنگ گرفته اند چنانکه فرخی گفته است از آن کرانه کن بر گرفت و اندر شد میان آب روان با سلیح و زین افزار زین در زبان ارمنی که از فارسی بهاریت گرفته شده بهمان معنی اصلی خود باقی و بمعنی سلاح است در کتاب ائوگداچا بنابر صواب زیباوند صفت تهمورث ضبط شده است در آفرین پیغمبر زرتشت حضرت زرتشت یکی گشتاسب دعا کرده گوید بشود که تو مانند تهمورث مسلح (زیباوند) شوی در شاهنامه این صفت از برای تهمورث نیامده است در اوستا دوبار از تهمورث یاد شده نخست در فقرات ۱۱-۱۳ رام یشت دوم در فقرات ۲۸-۲۹ زامیاد یشت در فقرات مذکور رام یشت آمده است «تهمورث زیباوند از فرشته هوا چنین درخواست نمود که وی را همه دیوها و مردمان و جادوان و پریها چیر سازد که وی اهریمن را به پیکر اسبی در آورده بر او سوار گشته تا بدوانتهای زمین براند»

در فقرات مذکور رامیاد یشت آمده است «فرکیانی مدت زمانی به تهمورث زیش او قد تعلی دانت از پرتو آن او در روی هفت کشور شهریاری نمود بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کریا نهادست یافت و اهریمن را به بیکر اسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین همی ساخت » متأسفانه در اوستا مختصراً از تهمورث یاد شده اما آنچه در کتاب مقدس مندرج است مطابق مندرجات کتب متأخرین است مورخین تهمورث را دومین پادشاه پیشدادی ذکر کرده اند از رام یشت هم این طور بر می آید که تهمورث دومین شهریار این خاندان باشد چه اسم او پس از هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی و پیش از جمشید سومین شهریار این سلسه ذکر شده است دیگر اینکه در اکثر کتب تواریخ سلطنت وی سی سال مندرج است در زامیاد یشت همین مدت را برای او قائل شده اند چه او در مدت سی سال اهریمن را مطیع خود داشته بر او مستولی بود در اوستا اسم پدر تهمورث معین نشده اما حمزه اصفهانی او را پسر نوبیجهان (ویونجهان) پسر ابونکهد پسر هونکهد پسر اوشننج ذکر نموده و جمشید را برادرش دانسته است در بحل التواریخ هم این طور مسطور است مگر اینکه ابورکهد و هورکهد بجای ابونکهد و هونکهد نقل شده است مسعودی تهمورث را پسر نوبیجهان (ویونجهان) پسر ارفخشذ پسر هوشنگ نوشته است در آثار الباقیه تهمورث پسر وییجهان پسر اینکهد پسر اوشنک و لقبش زیباوند ضبط شده است بندهش در فصل ۳۱ فقرات ۲ و ۳ مطابق ابورحمان نقل میکند «تهمورث پسر ویونکهد پسر یکهد پسر هوشنگ بوده است جم و تهمورث و نرس برادر بوده اند بنا با اتفاق روایات و اب این است که تهمورث را پسر ویونکهد و برادر جمشید بدانیم و بنا بسلسله نسبی که از برای او نوشته اند او را نوه یا نیر» هوشنگ بشماریم نه اینکه چنانکه بخطا در شاهنامه آمده او را پسر هوشنگ و پدر جمشید بخوانیم در کتب تواریخ نیز مانند لوستا داستان رام کردن تهمورث اهریمن را مفصلاً نقل شده است درست شکست اهریمن بدست تهمورث در روز خرداد در ماه فروردین

روی داد^۱ در تاریخ بلعمی مسطور است «خدای عزوجل او را چنان نیرو داده بود که ابلیس را و دیوان را فرمانبردار خود کرده بود و ایشان را فرموده بود که از میان خلق بیرون شوند و همه را از آبادانی بیرون کرده به بیابانها و دریاها فرستاد و شان و زینت ملوک و اسب نشستن و زین بر نهادن او آورد و اشتر بجهان او آورد و خر بر اسب او افکند تا اشتر آمد و اشتر را بار بر نهاد و یوز را شکار او آموخت و یارسی را او افکند و خط او نوشت» در شاهنامه آمده است

برفت اهرمن را با فسون به بست چو بر یز رو بار کی بر نشست
زهن تا زمان زینش بر ساختی همی کرد کیتیش بر ناختی

در يك روایت منظوم که مستشرق مرحوم اسپگل Spiegel در کتاب خود موسوم به (ادبیات پارسان) طبع نموده این داستان مفصلاً نقل شده و خلاصه اش این است^۲ «تهمورث اهرمن را در مدت سی سال در بند داشت بر وزین نهاده بر پشت او سوار شده هر روز سه بار گرد کتی میگشت و بر سرش گرز پولادین میکوفت و با او دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیمود و فقی که از گردش بر میگشت او را در بند نموده جز زخم گرز گران آتش و خوراکی نداشت زن تهمورث واقعه اسب بی خواب و خوراک را از شوهرش باز پرسید تهمورث در پاسخ گفت من خود یز از کار این اهریمن در شگفت بودم راز کار از او جویا شده بمن چنین گفت که خوراک من از گشاه مردم است هر آن روزی که از مردمان بیشتر گشاه سرزند من بیشتر خورن یافته شاد و خرم شوم هر آن روزی که کمتر بدی کنند من در رنج گرسنگی دچار گردم اهریمن سالها در بند بود تا اینکه از برای رهائی خود چاره اندیشید و بزنی تهمورث وعده بخشیدن انگبین و ابریشم داد و تحفه هائی که در جهان کسی ندیده بود در صورتی که او از شوهرش بپرسد که در هنگام ناخت و تاز در فراز و نشیب البرز در کجا از سرعت سیر من او را هراس فرا گیرد زن تهمورث بنا بدستور اهریمن قضیه را

از شوهرش درخواست نمود تهمورث در جواب گفت هنگامی که او از البرز
 بتندی سرسوی شیب نهاد مرا بم فرآگیرد و گرز بیانی برتن میگویم تا از گرد
 جان بدر برم زن تهمورث آنچه از شوهرش شنیده بود باهریمن باز گفت و
 غسل و ابریشم دریافت روز دیگر در بامداد بنا بعبادت تهمورث بر پشت
 اهریمن اسب پیکر برآمده گردگیتی همبخت تا بر فراز البرز برآمد و از
 آنجا روی به نشیب نهاد آنگاه اهریمن سرکشی نمود و خیرگی آغاز کرد هر چند
 تهمورث گرز نواخت و خروش برآورد و بر مرکب نهیب زد سودی نه بخشید
 اهریمن او را از زمین بیفکند و دم در کشیده او را فرو برد و روی
 بگریز نهاد آنگاه سروش شاه جشید را از مرگ تهمورث آگاه ساخت و بدو
 تدبیری آموخت که چگونه لاشه تهمورث را از شکم اهریمن بیرون تواند کشید
 جشید آچنان که سروش گفته بود بجای آورد و اهریمن را بجرم غلامبارگی فریفته
 لاشه تهمورث از شکم بیرون کشیده و شست و شو داده باستودان نهاد
 بنای استودان از آن روز است

در کتب مورخین بنای چندین شهر چنانکه حمزه مینویسد به تهمورث
 منسوب است از آن قبیل بابل و قهندز مرو و کردینداد که یکی از شهرهای
 مدائن بوده است دیگر از اعمال مشهور تهمورث رام کردن دیوهاست که در
 اوستا هم اشاره بآن شده است میرخواند در روشنه الصفاء از تاریخ جعفری
 نقل نموده مینویسد که «تهمورث بدست خود یک هزار و چهار صد و هشتاد
 دیو بکشت و هشتصد سال عمر او بود و سی سال سلطنت کرد و در دیار بلخ
 مدفون گشت» دیگر از اعمال مشهور تهمورث بوجود آوردن خطا است که در اوستا
 ذکری از آن نیست اما در یکی از قطعات اوستائی معروف به ائوگدئیا
 فقره ۹۱ آمده است «تهمورف زیناوند و یونکهان که دیو دیوان اهریمن را
 به بار داشت هفت قسم دیری (خط) از او آورد» همچنین در مینوخرد
 فصل ۳۷ فقره ۲۱ آمده «برتری تهمورث نیک آئین در این بود که او اهریمن

را در مدت سی سال به بار داشت و هفت قسم دبیری را (خط را) که اهریمن
پنهان نموده بود آشکار ساخت « در شاهنامه مندرج است دیوها در جنگ
تهمورث شکست یافته گرفتار بندوی شدند از او درخواستند که آنان را نکشد
تا در عوض هنر نوشتن باو بیاموزند

نوشتن بخسرو بیاموختند دلش را بدانش بر افروختند
نوشتن یکی نه که نزدیک سی چه روی چه نازی و چه یارسی
چه هندی و چینی و چه بهلوی نگاریدن آب کجا بشنوی

چنانکه ملاحظه میشود فردوسی میگوید تقریباً سی قسم خط بیاموختند
اما فقط از شش قسم خط اهم میبرد دیگر اینکه از شاهنامه برمی آید که خط صنعت
اهریمنی است بی شک سهوی است چنانکه از مندرجات ائوگمئیچا و مینوخرد
صراحتاً مفهوم میشود باید خط را هنر ایزدی و آفریده سینت مینو یا خرد مقدس
دانست لکن چندی اهریمن آن را پنهان نموده بشر را از آن محروم داشت
در انجام متذکر میشویم که تهمورث در آئین مزدیسنا از یارسانان و از
خداپرستان بشمار است و برخلاف آنچه حمزه اصفهانی نوشته که در عهد تهمورث
بت پرستی رواج گرفت در کتاب هفتم دینکرد فصل ۱ فقره ۱۹ مندرج است
که تهمورث بت پرستی را برانداخت و مردم را بتنایش پروردگار امر کرد

در خصوص تهمورث یکسب ذیل رجوع شود

Zoroastrische Studien von Windischmann s. 196-211.

Einische Alterthumskunde von Spiegl B. I s. 516- 522

Le Premier homme et le Premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens,
Arch. d'études Orient., par Christensen vol. XIV, upsala 1918, p. 181-218.

Encyclopédie de l' Islam, Tahmirath par v. Minorsky

رام یشت

بخوشنودی اندروای (ویو) زبردست که دبدبان سایر آفرینشهاست ॐ

﴿کرده ۱﴾

۱ من میستایم آب را و یغ را^۱ من میستایم آشتی بیروزمندرا و سودرا
هریک از این دو را این اندروای را ما میستایم این اندروای را
ما (بیاری) میخوانیم از برای این خانه از برای خاخذ ای این خانه
و از برای راد مردی که زور نذر کند^۲ ستور و کلام ما اینکه
بیکبارگی بدشمن شکست دهیم و بهترین ایزدرا ما میستایم ॐ

۲ او را بسنود آفریدگار اهورا مزدا در آریاویج (در کنار رود) دالینبای
نیک^۳ در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین
نزد برسم گسترده با کف دست سرشار

۱ یغ بمعنی خدا و ایزد است و نیز بمعنی برخ و بهره و بخش است چنانکه بگ^۴ و Bagn در گاتها باین معنی اخیر آمده است در سایر قسمهای اوستا یغ^۵ بمعنی ایزد و گاهی بمعنی بهره و برخ است در کسبه های پادشاهان هخامنشی غالباً بکلمه بگ^۶ بمعنی خدا بر مجوریم یغ بزرگ است اهورا مزدا در سانسکریت بهاگ^۷ و در روسی بگو^۸ Bogn گویند در ویدداد فرکرد ۱۹ فقره ۲۳ بنودات^۹ و Baghadāta بمعنی خداداده و خدا آفریده از همین ترکیب است اسم شهر معروف بغداد در کنار دجله و باکو شهر معروف قفقاز نیز متضمن کلمه یغ است در فقره ۳۰ تشریفات^{۱۰} بخت و با^{۱۱} Bughā-baxta^{۱۲} یعنی از طرف ایزدان مقرر شده

یغ معرب یغ در ترکیب کلمه قفقور عنوانی است که ایرانیان پادشاهان چین داده اند بمعنی بود یغ یا سر خدا در واقع عنوان پادشاهان آن سرزمین را از چینی بفارسی ترجمه کرده اند در اشعار مقدمین بسا کلمه یغ بمعنی بت استعمال شده عنصری گفته است
گفتم یغان کشم زنوای بت هزار بار گفتا که از یغان بود اندر جهان یغان (نقات فرس اسدی)
بجمله اول یشتها ص ۴۱-۴۲ نیز ملاحظه شود

۲ بجای تقاطع کلمه ایست که معنی آن درست معلوم نیست

۳ راجع بکلمات آریاویج و دالینبا صفحات ۵۹ ■ ۲۸۳ جلد اول ملاحظه شود

۳ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من
آفرینش خرد خبیث (انگرم مینو) را در همشکنم اما نه (آفرینش) خرد
مقدس (سینت مینو) را ॐ

■ اندر وای زبردست این کامیابی را با و داد تا اینکه آفریدگار اهورا مزدا
کامروا گردید ॐ

۵ اندر وای یاک را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه
از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند با زور میستائیم آن اندر وای
نیرومند زبردست را، اندر وای زبردست را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر
و با برسم، با زبان خرد و کلام مقدس، با گفتار و کردار و زور و با کلام
راستین
یَنگه هاتم . . . ۲ ॐ

﴿کرده ۲﴾

۶ من میستائیم آب را و بغ را . . . ۳ ॐ

۷ او را بستود هوشنگ پیشدادی در بالای قلّه (کوه) هرای^۴ بفلز
پیوسته در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد
برسم گسترده با کف دست سرشار ॐ

■ راجع بنواضع ایزدی که اهورا مزدا یکی از فرشتگان خود را میساید بجلد اول
صفحه ۳۲ ملاحظه شود

۲ در خصوص دعای معروف یَنگه هاتم . . . رجوع شود بجلد اول بقره ۲۲
هرمزد یشت ص ۶۱ و بگاتها بمقاله ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۳

۳ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

■ کوه هرا = البرز رجوع شود بجلد اول ص ۱۳۱

۸ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من
دو نك از دیوهای مازندران و دروغ پرستان وَرین را مرا فکنم^۱ ■

۹ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوشنگ پیشدادی
کامروا گردید

اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از
تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . ۲. ■

﴿کرده ۳﴾

۱۰ من میستایم آب را و یغ را . . . ۳. ■

۱۱ او را بستود تهمورث زیناوند (مسلح) در روی تخت زرین در روی بالش
زرین در روی فرش زرین نزد برسم گنزرده با کف دست سرشار^۲ °

۱۲ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من
بهمة دیوها و مردمان، بهمة جادوان و پریها ظفر یابم که من اهریمن
را بییکر اسبی در آورده در مدت سی سال تا بدو کرانه زمین برانم ■

۱۳ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه تهمورث کامروا گردید
اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از
تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . ۲. ■

﴿کرده ۴﴾

۱۴ من میستایم آب را و یغ را . . . ۳. ■

۱ وَرین = ديلم و گیلان رجوع شود بجلد اول ص ۵۷
■ مثل ففره ■

۲ تمام قره اول در این جا تکرار میشود
■ راجع به تهمورث و صفت زیناوند (مسلح) مقاله تهمورث ملاحظه شود ص ۱۳۸-۱۴۴

۱۵ او را بستود جشید داندۀ گله و رمة خوب در بالای هکر^۱ بلند سراسر
درخشان (و) زرین در روی تخت زرین در روی بالتر زرین در روی
فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ۵

۱۶ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من
در میان تولد یافتگان (بشر) فرمندترین گردم در میان مردمان
خورشید سبب باشم که من در سلطنت خود چارپایان و انسان را
فنا نا بذیر کنم آنها و گیاهها را خشک نشدن سازم (و) اغذیه زمان
نا بذیر خورند (در سلطنت جم دایر نه سرما بود نه گرما نه بیری بود
نه مرگ (و) نه رشک دیو آفریده ۲) ۵

۱۷ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد نا اینکه جشد کامروا گردید
اندروای یاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم
آنچه از توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . ۳ ۵

نذرده (۵)

۱۸ من میستایم آب را و یغ را . . . ۴ ۵

۱ «هکر» در اوستا «هوکشرو» *hukairya* اسم بلندترین قله کوه هریرز
(البرز) است رود اردو بسور از بالای آن بلندی هزار قد آدمی سرا زرگشته بدریای
فراخکرت فرو میریزد رجوع شود به سنای ۶۰ فقره ۳ به آبان شت فقرات ۳ و ۴۰ و ۹۶
و یکوش یشت هره ۸ و بهر شت فقره ۸۸ و برشن شت فقره ۲۴ و بندهش فصل ۱۲ فقره ۱
معنی لفظی «هوکشیر» معنی خوب کنش در خصوص هریرز بجلد اول ص ۱۳۱ ملاحظه شود
۲ جلانی که در میان ایردان نوشته شده مطلق است به سنای ۱ فقره ۱ که باینجا
بدنها افزوده شده است

۳ مثل فقره ۱

۴ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۱۹ او را بستود اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه در کردند سخت راه^۱
 در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین ترد برسم
 گسترده با کف دست سرشار^۲

۲۰ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که همه
 هفت کشور را از آدمی تهی کنم^۳

۲۱ نه بستانیده نه بازو نمند نه بنا جوانمرد زور^۴ نثار کننده این کامیابی را
 اندروای زبردست ارزانی^۵ بخشید
 برای فروغ و فرش . . . ۲۰^۶

﴿کرده ۶﴾

۲۲ من میستانم آب را و بخ را . . . ۲۰^۷

۲۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آتشین از خاندان توانا در (مملکت)
 چهار گوشه و ترن در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش
 زرین ترد برسم گسترده با کف دست سرشار^۸

۲۴ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من
 به اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم، هزار مکر دارنده
 ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی (و) خبیث و فریفتار جهان، این
 دروغ بسیار زورمند که اهریمن برضد جهان مادی بیا فرید از برای فتنای
 جهان راستی که من هر دو زنش را شهرناز و ارزواز را بر بایم کسافی که

۱ در خصوص کردند که در اینجا با صلت (راه دشوار دایریده و صعب العیود) آمده
 رجوع شود بجلد اول ص ۱۹۰

۲ مثل فقره *

۳ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود

از برای نوالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند و که از نیکوترین
جهانند^۱

۲۵ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه فریدون کامروا گردید
اندروای پاك را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از
تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . ۲ ۰۰

﴿کرده ۷﴾

۲۶ من میستام آب را و یغ را . . . ۳ ۰۰

۲۷ او را بستود گرشاسب دلیر در گوذ آبشار دتکهای مزدا آفریده^۲
در روی تخت زرین در روی بالس زرین در روی فرش زرین نزد پرسم
گسترده با کف دست سرشار^۳

۲۸ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندروای زبردست که من
کین برادر خود اورواخشیه را خواسته هیتاسب را بکشم^۴ و او را
بگردونه خویش بکشم اینچنین (شد) با اشتی گفیه سرور اینچنین
با آئو گفیه بزرگ اینچنین با گندرو که در آب بسر میبرد^۵

۱ از برای توصیحات این فقره و دو خواهر جمید شهرناز و ارنواز رجوع کنید
به جلد اول، مقاله فریدون ص ۱۹۱-۱۹۵ ■ بقرات ۳۳-۳۴ آبان یشت ■ فقره ۱۴ گوش یشت
■ مثل فقره ۰

۳ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۴ گوذ Gudha = جوی با آبشار (آبشار سدس سدس apughzāra) رود
رنکها میباشد رجوع کنید به جلد اول ص ۲۲۷ و بدو صیحات فقره ۵۶ زامباد یشت

۵ راجع به برادر گرشاسب اورواخشیه Urvaخشیه و کشنده وی هیتاسب به جلد اول
صفحات ۱۹۹ و ۲۰۲ ملاحظه شود

۶ اشتی گفیه یا استی گفیه Asti. Gafya = ائو گفیه Aēvō. Gafya
بقول باتولو مه از رقبای گرشاسب هستند از قرینه کلام اینچنین
برمیآید چه سومین رقیب گرشاسب که گندرو یا گندرب باشد معروف است در جلد اول
صفحات ۲۰۰ و ۲۰۶ از او صحبت داشتیم

۲۹ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه گرشاسب کامروا گردید
 اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه
 از نوای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
 برای فروغ و فرش . . . ۱. ۵۵

﴿کرده ۸﴾

۳۰ من میستایم آب را و نغ را . . . ۲.
 ۳۱ او را بستود آئوروسار^۳ بزرگ^۴ در بیشه (جنگل) سفید در پیش
 بیشه سفید در میان بیشه سفید در روی تخت زرین در روی بالش زرین
 در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار *
 ۳۲ از او درخواست این کامیابی را بمن ده نوای اندروای زبردست که یل *
 مالک ایران، استوار سازنده سلطنت: خسرو مارا^۴ نکشد که خویشی
 از کیخسرو برهانم
 او را بر افکند کیخسرو در همه بیشه آریائیا (ایرانیان) ۵۵
 ۳۳ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه کیخسرو کامروا گردید
 اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از
 نوای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
 برای فروغ و فرش . . . ۱. ۵۵

۱ مثل فقره ۵

۲ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود

۳ آئوروسار اردشیر در آریانا امیری است که بدست کیخسرو شکست

یافت معنی لفظی این اسم معلوم نیست

۴ در من کله (مارا) بجای (مرا) آمده است

۵ بنظر میرسد که در این فقره جلالتی افاده باشد ظاهرا بایستی این طور باشد
 آئوروسار کامیاب نگردید اما نذر رقیب وی کیخسرو مقبول افتاده بشکست داد
 آئوروسار موفق گردید

﴿کرده: ۱﴾

۳۴ من میستانم آب را و بیغ را ۱

۳۵ او را بستود هونس^۱ دارند: برادران بسیار از خاندان نوذر در روی
تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با
کف دست سرشار *

۳۶ از او درخواست این کامیابی را بمن ده نوای اندروای زبردست که من
درخانه کی گشتاسب عزیز و محبوب و خوب پذیرفته شوم

۳۷ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هونس کامروا گردید
اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه
از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش ۲

﴿کرده: ۱۰﴾

۳۸ من میستایم آب را و بیغ را ۱

۳۹ او را بستودند دوشیزگان هنوز بمردها نرسیده در روی تخت زرین
در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست
سرشار *

۴۰ از او درخواستند این کامیابی را بمن ده نوای اندروای زبردست که ما
خانهدای (شوهر) زیبا بالا و جوانی بگیریم که با ما در مدتی که ما (زن
و شوهر) در حیات هستیم خوب سلوک کند و اعتقاد دانا، هوشیار
و خوشگو او از ما بوجود آورد

۱ ناه فقره اول در اینجا تکرار میشود

۲ هونس زن کی گشتاسب است رجوع شود بجلد اول صفحات ۲۶۷ و ۳۸۷

۳ مثل فقره *

۴۱ اندروای زبردست این کامیابی را بآنان داد تا اینکه آن دوشیزگان کامروا
گردیدند

اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه
از نوای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش ۱. ۵

﴿کرده: ۱۱﴾

۴۲ من میستام آب را و یخ را ۲
سینت مینوی (خرد مقدس) را بومند (و) فرهند را ما میستائیم ۵

۴۳ ای زرتشت پاک براسی اندروای نام من است از این جهت براسی اندروای
نام من است برای اینکه من هردو آفرینش را میرانم آنچه آفریده خرد
مقدس است و آنچه ساخته خرد خبیث است ای زرتشت پاک جوینده
نام من است از این جهت جوینده نام من است برای اینکه من هر دو
آفرینش میرسم آنچه آفریده خرد مقدس و آنچه ساخته خرد
خبیث است ۵

۴۴ ای زرتشت پاک بهمه چیر شونده نام من است از این جهت بهمه چیر شونده
نام من است برای اینکه من هر دو آفرینش ظفر یابم آنچه آفریده
خرد مقدس و آنچه ساخته خرد خبیث است ای زرتشت پاک نیک کردار
نام من است از این جهت نیک کردار نام من است برای اینکه من نسبت
بآفریدگار اهورا مزدا و امشاسپندان نیکوئی و رزم ۵

۴۵ بیش رونده نام من است پس رونده نام است . . .
. ۳. یابنده فرنام من است ۵

۱ مثل فقره ۵

۲ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود

۳ بجای نقاط شش کلمه خراب شده است

۴۶ نقد نام من است تند ترین نام من است دلیر ترین نام من است
سخت نام من است سخت ترین نام من است قوی نام من است قوی ترین
نام من است

. . . نام من است

. . . نام من است ییکباوکی شکست دهنده نام من است

. . . نام من است برضد دیوکار کننده نام من است

. . . نام من است ■

۴۷ ستیزه شکن نام من است بستیزگی چیر شونده نام من است نموج
آورنده (آب) نام من است موج ریزنده نام من است موج انگیز نام
من است زبانه کشنده نام من است . . . ۲
گرذ نام من است . . . ۳ ۵۵

۴۸ نیزه سر نیز نام من است نیزه سر نیز دارنده نام من است

نیزه بهن نام من است نیزه بهن دارنده نام من است

نیزه آخنه نام من است نیزه آرنده نام من است

فرهمند نام من است بسیار فرهمند نام من است ۵۵

۴۹ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی در میان لشکر نشسته بخون
(باشی) و در میان صف رزم مرتب شده در میان دو علکتی که
(دو قوی که) بضدم میجنگند ۵۵

۵۰ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی که آموزگار دروغین ناپاک
پوینده یا دونده یا سواره یا باگردونه تا زنده بطمع نعمت و بطمع عافیت
(روی کند) ■

۱ در این فقره چهار کلمه خراب شده است

۲ در این فقره سه اسم خراب شده است

۳ گرذ Geredha طاع ترجمه شده دو اسم دیگر نیز در جلات بند که بجای
آنها نقاط گذاشتیم با همین کلمه ترکیب یافته اما معنی ای از آنها بر نیامد

۵۱ و این ناهمای مرا بخوان ای زرتشت پاك وقتی که او در بند نگاه داشته شده

در بند بیرون کشیده شده در بند سواره بدر برده شده باشد

۰۰ ۱

۵۲ اندر وای که در همه جا با سبها و مردان تردید مستولی کند و در همه جا

بضد دیو در کار است در امکان پست و هزار تیرگی پیچیده حاضر شود

بزند کسی که با و توجه کرده باشد ۰۰

۵۳ با کدام هدیه تو را بستایم کدام هدیه نثارت کنم با کدام هدیه مراسم

ستایش تو را بحری سازم، بشود حضور بهمرساند اندر وای تند و کربند پیالا

بسته، با کربند محکم، با گام بلند؟ با سبته گشاده؟ با نهیگاه قوی؟

با چشمهای آلوده شده؟ مانند کسی که شهریار مملکتی و شهریار

مطلق است ۲ ۰۰

۵۴ ای زرتشت پاك برسم برگیر روشن ویر فروغ

در روشنائی روز تا سپیده دم ۳ ۰۰

■ اگر تو ستایش مرا بجای آوری من تو را از کلام مزدا آفریده فرهمند

درمان بخش آگاه سازم بطوری که اهریمن نه کار بتو غلبه نکند نه جادو

نه جادو گر نه دیو نه بشر ۰۰

۵۵ اندر وای چالاك را ما میستائیم اندر وای دلیر را ما میستائیم اندر وای

چالاك ترین چالاكان را ما میستائیم اندر وای دلیر ترین دلیران را

ما میستائیم اندر وای زرین خود را ما میستائیم اندر وای زرین تاج

را ما میستائیم اندر وای زرین طوق را میستائیم اندر وای زرین

گردونه را ما میستائیم اندر وای زرین چرخ را ما میستائیم اندر وای

■ بجای نقاط از چندین کلمات معنی ای بر نیاید

۲ معنی چلاق که در آخر آنها علامت استفهام گذاشتیم درست معلوم نیست

۳ این قره خراب شده است

زرین سلاح را ما میستائیم، اندر وای زرین جامه را ما میستائیم، اندر وای
 زرین کفش را ما میستائیم، اندر وای زرین کمر را ما میستائیم، اندر وای
 مقدس را ما میستائیم، اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از توای
 اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
 برای فروغ و فرش ۱

۵۷ بتا هو

آفرین (درود) میفرستم به اندر وای زبردست که دید بان سایر آفرینشهاست
 آنچه از توای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
 اشم و هو
 اهمائی رشنجه ۲

۱ مثل قمره ۵

۲ رجوع شود، مقاله ملحنان یشتها صفحه ۳۲ و بقمره ۳۳ هر مزد یشت جلد اول

چیستا = دانش

یشت شانزدهم موسوم است به دین یشت ولی در این یشت از دین که در مقاله بعد از آن صحبت خواهیم داشت سخن نرفته بلکه سراسر این یشت متعلق است بایزد علم که او را چیستی یا چیستا گویند در اوستا گاهی چیستی *čisti* و گاهی چیستا *čistā* آمده است از این دو کلمه که هر دو بصیغه مؤنث است یک چیز اراده گردیده است ممکن است که چیستا شکل معمولی کلمه اصلی چیستی باشد چیستی بمعنی دانش و معرفت است و بسا معانی دیگر که اندیشه و آگاهی و آئین و دستور دینی باشد از آن برمیآید چیستا در سانسکریت که بمعنی اندیشه و تصور است از همان ماده چیستی میباشد چیستی از فعل چیت *čī* که بمعنی اندیشیدن و آگاهی یافتن و دانستن است و در اوستا غالباً استعمال شده مشتق میباشد چیستی در کتاب مقدس مشتقات زیاد دارد از آنجمله است چیستیونت *čistiwant* یعنی دانشمند سومین دختر پیغمبر ایران موسوم بوده به پشورو چیستا *čistā* حضرت زرتشت از این دخترش راجع به وروسیس ما جاماسب وزیر کی گتاسب در گاتها یسنا ۵۳ قطعه ۳ اسم میبرد پشورو چیستا یعنی بردان و بسیار فرزانه چیستی و چیستا در تفسیر بهلولی اوستا به فرزنانگی ترجمه شده نگارنده در تفسیر دین یشت آن را (علم) ترجمه کرده ام.

چیستی بمعانی که در فوق ذکر شده مکرراً در گاتها آمده است چنانکه در یسنا ۳۰ قطعه ۹ و یسنا ۴۴ قطعه ۱۰ و یسنا ۴۷ قطعه ۲ و یسنا ۴۸ قطعه ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعات ۱۶ و ۱۸ و ۲۱ در هر جای گاتها که لغت چیستی استعمال شده اسم مجرّد است بیکی از معانی مذکور در هیچ جا اسم ایزد مخصوص علم نیست اما در قسمتهای دیگر اوستا هم اسم مجرّد است چنانکه در هر مرد یشت فقرات ۷ و ۲۶ و غیره و هم اسم مخصوص ایزد دانش است چنانکه در یسنا ۱ فقره ۱۴ و در سروش یشت ها دُخت فقره ۱۶ و در فرکرد ۱۹ و ندیداد فقره ۳۹ در این دو فقره اخیر چیستی و چیستا هر دو با هم ذکر شده اند لاند از هر دو ترکیب همان فرشته علم اراده کرده اند

چیستا بمعنی فرشته علم همیشه با صفت رزیشته *razishtha* آمده
یعنی راست ترین چنانکه در یسنا ۲۵ فقره ■ و در خورشید نیایش فقره ۸
و در مهر یشت فقره ۱۲۶ در اینجا متذکر میشویم که چیستا در فقره اخیر
مقدس و زور نثار کننده (یعنی عبادت کننده) و سفید و سفید پوش تعریف
شده است سفید پوش بودن چیستا یعنی ایزد علم مزدیسنا قهرآما را سفید
پوش بودن آثر بانان و هویدان یعنی علماء دین مزدیسنا منتقل میسازد که
از زمان قدیم تا امروز سفید پوش بوده و هستند نظر بمعنی کله چیستی
این ایزد مناسبت نامی با (دئنا) یعنی ایزد دین مزدیسنا دارد و بهمین
مناسبت است که یشت شانزدهم با اینکه در تعریف چیستی است دین یشت نامیده
شده است بسا این دو ایزد باهم نامیده شده اند از آنجمله در فقره ۲۴
دو سیروزه کوچک و بزرگ آمده است «چیسنای راست ترین مزده آفریده
مقدس را ما میسنائیم دین نیک مزدیسنا را ما میسنائیم»

گذشته از قطعات مختلف اوستا که از برای نمونه چند فقرات آنها را راجع
به چیستا ذکر کردیم تمام دین یشت چنانکه در آغاز گفتیم بایزد علم متعلق است
از مندرجات این یشت برمیآید که این ایزد بدین زرنشتی اختصاصی دارد چه
فقط در این یشت زرنشت و زش هووی و آثر بان یعنی پیشوای دینی و شهریار
مملکت بدو نماز برده حاجتی خراسته اند در صورتی که در یشتهای دیگر چنانکه
در آبان یشت و گوش یشت و رام یشت و ارت یشت گروهی از پادشاهان پیشدادی
و نامداران پیش از زرنشت ایزدان این یشته را ستوده تمثالی داشته اند

یغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از ایزد علم درخواست
کرده است بخصوصه در فقره دوم این یشت بجمله برمیخوریم که در عین سادگی
بسیار دلکنش و در این روزگاران که وطن ما گرفتار چنگال نادانی اهریمنی است
بجاست درخواست نیاگان خود را که در چند هزار پیش از فرشته دانش داشته اند
یادآور شویم حضرت زرنشت در فقره مذکور به چیستا خطاب نموده گوید «ای
علم راست ترین مزده آفریده مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر
در دبال باشی بمن برس»

دین

کلمه دین در اوستا *دَئِنا* و *دَئِنا* آمده و مانند کلمه چیستا مؤنث است و از *da* و *ni* که بمعنی اندیشیدن و شناختن است مشتق میباشد از همین ماده است کلمه سانسکریت *dhi* چنانکه ملاحظه میشود ریشه و بنیان کلمه دین در فارسی آریائی است از برای دین کلمه عربی اصل و بنیائی در السنه قدیم سامی موجود است در زبان قوم سامی نژاد اکاد *Akkad* که در شمال عراق حالیه سلطنت داشته اند و بعدها بابلیها جای آنرا را گرفته تمدن شان را اخذ کرده اند کلمات *dnu* و *dnu* بمعنی قانون و حق و قضاء و حکم است، *da* و *da* بمعنی حکم کردن، *dajjanu* بمعنی حاکم و قاضی در عربی و آرامی دین *din* و دین *dina* بمعنی قانون و حق و قضاء و حکم است، *dan* بمعنی حکم کردن، *dajjan* و *dajjana* بمعنی حاکم و قاضی، *mediuta* بمعنی مدینه و بلد (شهر) لغات عربی دین و دین و مدینه از آرامی داخل زبان عربی شده است^۱ مدینه نظر بمعنی اصلی محل حکم و قضاست، *yom al-din* بمعنی روز محاکمه، کلمه دین در عربی نخست بمعنی حکم و قضاء، دوم بمعنی رسم و عادت، سوم بمعنی کیش و آئین است برخی از مستشرقین نوشته اند که دین عربی بمعنی مذهب از ایرانیان بعاریت گرفته شده است و برخی دیگر گمان کرده اند که لغت دین را ایرانیان از بابلیها بعاریت گرفته اند^۲ در قدیمترین آثار کتبی ایران که گاههای زوشت باشد و قدمت آن تا به هزار سال پیش از مسیح میرسد مکرراً بکلمه *دَئِنا* بر میخوریم در قسمتهای دیگر اوستا نیز بسیار استعمال شده است در تفسیر پهلوی اوستا یا زند دین ■ و *dina* یا *dinik* و گردیده و در فارسی نیز دین گوئیم دین در گانهای بمعانی مختلف آمده در یسنا ■ قطعات ۱۰ و ۱۱ و یسنا ۴۹ قطعه ۶

و یسنا ۵۳ قطعات ۱ و ۲. بمعنی کیش است و بسا در قطعات دیگر بمعنی خصایص روحی و تشخیص معنوی و وجدان است چنانکه در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ و ۲۰ و یسنا ۳۳ قطعه ۱۳ و یسنا ۳۴ قطعه ۱۳ و یسنا ۴۴ قطعه ۹ و یسنا ۴۵ قطعه ۲ و یسنا ۴۶ قطعات ۶ و ۷ و ۱۱ و یسنا ۴۸ قطعه ■ و یسنا ۴۹ قطعه ۹ و یسنا ۵۱ قطعات ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۱ و یسنا ۵۳ قطعه ۵. همینطور است در اجزاء دیگر اوستا دین گاهی بمعنی کیش و باصفات اهورائی و زرتشتی و مزدیسنا و زیبا و نیک آمده چنانکه در یسنا ۶ فقره ۲ و یسنا ۸ فقره ۷ و یسنا ۱۲ فقره ۹ و وندیداد فرگرد ۲ فقرات ۱ و ۴۲ و فرگرد ۱۹ فقرات ۲ و ۱۶ و تشریشت فقرات ۲۳ و ۲۹ و ۵۹ و گوش یشت فقره ۲۶ و مهر یشت فقرات ۶ و ۶۸ و فروردین یشت فقرات ۹۴ و ۹۹ و زامیاد یشت فقره ۸۲ و گاهی بمعنی خصایص روحی و تشخیص معنوی و وجدان است چنانکه در یسنا ۴۰ فقره ۱ یسنا ۵۴ فقره ۱ و وندیداد فرگرد ■ فقره ۶۲ و فرگرد ۱۰ فقره ۱۹ و غیره

دین. بمعنی اخیر یکی از قوای پنجگانه باطنی انسان است در یسنا ۲۶ فقره ۴ و فروردین یشت فقرات ۱۴۹ و ۱۵۵ این پنج قوه باهم ذکر شده و در جلد اول بشنها صفحات ۵۸۲ - ۵۸۹ از آنها صحبت داشتیم. دین در ردیف سایر قوای باطنی آدمی حس روحانی و ایزدی و تشخیص معنوی وی بشمار است یا بعبارت دیگر وجدان اوست که مستقل از عالم جسمانی فنا پذیر است و آن را آغاز و انجامی نیست این قوه را آفریدگار در باطن انسان بودیعه گذاشته تا او را از خونی و بدی کردارش آگاه سازد اگر انسان با آواز این قوه گوش فرا ندهد و از نیکی روی گردانیده بسوی زشتی گراید و بکناهی آلوده گردد آسیبی باین قوه نخواهد رسید و بهمان تقدس و پاکی ازلی خود به عالم مینوی خواهد برگشت پس از درگذشتن انسان دین در جهان دیگر در سربل چنوت (صراط) کردار وی را بحسب ساخته بدو روی کند اگر انسان نیکوکار است دین بصورت دختر زیبایی جلوه کند و اگر گناهکار است بهیشت زن پیاره و مهیبی در آید عجائبه بهیشتند و اکتفاء نموده بزودی از مجسم شدن دین در واپسین مفصل تر صحبت خواهیم داشت

گذشته از معانی مذکور بسا دین در اوستا اسم مخصوص فرشته کیش زرتشتی است و همیشه با صفت مزد پشنا آمده است چنانکه در یسنا ۸ فقره ۳ و مهر یشت فقره ۱۲۶ و ارت یشت فقره ۱۶ در این فقره اخیر اهورا مزدا پدر ایزد ارت و سفندارمذ مادر وی و سروش و رشن و مهر برادران وی و دین مزد یسنا خواهر وی خوانده شده اند دین نیز اسم روز ۲۴ ماه است یعنی که لکهبانی این روز بایزد دین سپرده شده است در یسنا ۱۶ فقره ۶ و در سپروژه کوچک و بزرگ در فقره ۲۴ از دین بمناسبت موکل بودن وی بروز ۲۴ ماه یاد شده است روزهای هشتم و یازدهم و بیست و سوم ماه که موسوم است به دی نیز دین نامیده میشود چنانکه دهمین ماه سال که موسوم است به دی نیز دین گفته میشود اما در این چهار موضع دین بمعنی کیش نیست و ایزد آئین از آن اراده نمیشود بلکه بهمان معنی دی که بمعنی آفریدگار است میباشد در جلد اول صفحه ۴۲ از آن صحبت داشتیم در بندهش فصل ۲۷ فقره ۲۴ مندرج است که گل سرخ مخصوص بایزد دین است

گفتیم که دین بمعنی تشخص معنوی و وجدان است و در گاتهای زرتشت غالباً بهمین معنی آمده و اساس فلسفه پیغمبر ایران شمرده میشود در هر یک از افراد بشر این تشخص معنوی موجود و در میان قوای باطنی که بآن اشاره کردیم مهم ترین و شریف ترین بشار است چه در طی زندگی انتخاب خوب و بد با اوست در همین دو کوهر متضاد که سینت مینو و انگره مینو یا راستی و دروغ باشد انسان آزاد و باید بمیل و اراده خویش باستعانت دین یا وجدان راه راست براه کج بگزیند در گاتها یسنا ۴۶ قطعه ۶ فرماید «ای اهورا در همان هنگامی که تو دینای (دین) ازلی را بیا فریدی کسی که دوستار دروغ است بدروغ اخلاص ورزد» کسی که خواستار راستی است براستی روی ارادت آورد» در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ فرماید «هنگامی که تو در روز نخست جهان مادی و دینا (دین) را از پرتو هوش خرد خویش ساختی هنگامی که تو جهان را بخلعت هستی بیا راستی هنگامی که تو کردار و گفتار بیا فریدی تا هر کس بآرزو

و اراده خویش بکار انتخاب بردارد از همان هنگام این یک با سخن
 سنجیده و دیگری با گفتار نکوهیده چه دانا و چه نادان هر یک بفراخور
 دل و مغز خود آواز خویش بلند میکند « از فقرات فوق برمیآید
 که دین ازلی است اما هنگام عمل او پس از آفرینش جهان جسمانی است در یسنا ۴۸
 قطعه ۱۷ پیغمبر ایران خواستار است که وجدان (دئنا) زش دختر فرشوستر
 بدولت راستی برسد و بفروغ درستی روی کند تا در انتخاب خویش خوب را
 از بد شناخته پیرامون دروغ و آنچه زشت است نگیرد چون در علی زندگانی
 انتخاب آئین راستی و کیش دروغین با وجدان (دین) است تا گریز در روز
 واپسین نیز چنانکه در یسنا ۳۱ قطعه ۲۰ و یسنا ۴۹ قطعه ۹ اشاره شده
 وجدان بهمراهی روان دوکار خواهد بود و در نمودن راه بهشت و دوزخ و بخشیدن
 پاداش نیک و سزای زشت ذیمدخل خواهد بود این فلسفه زرتشتی بعدها در
 اجزاء دیگر اوستا برگ و بری گرفته بمجسم شدن دین یعنی وجدان آدمی
 بصورت دختر زیبایی یا زن زشتی در روز قیامت قائل شده اند این عقیده که
 یکی از شاهکارهای آئین مزدیسناست کم و بیش در اوستا و کتب پهلوی ذکر شده
 بخصوصه در هادخت نك مفصلاً از آن سخن رفته است بملاحظه مهم بودن
 مسئله دو فرکرد نك مذکور را که راجع باین موضوع است تفسیر خواهیم کرد
 برای اینکه در این زمینه بسیار دلکشی که با قنواء درجه پایه اخلاق ایرانیان بر آن
 بلند نهاده شده اهمالی نکرده باشیم پیش از تفسیر دو فرکرد هادخت نك مختصراً
 بسایر اجزاء اوستا و کتب پهلوی و پازند و فارسی راجع باین موضوع میپردازیم
 در وندیداد فرکرد ۱۹ فقرات ۲۷-۳۰ از مجسم شدن اعمال در روز واپسین
 چنین سخن رفته است «چون در صبح روز چهارم پس از وفات روان نیکوکار
 یا گناهکار از بدن جدا گشته بیل چنوت (صراط) رسد در آنجا دیو ویزرش^۱

۱ ویزرش *Vizarsa* در بندهش فصل ۲۸ قره ۱۸ آمده
 «در روزها و شبانی که هنوز روح در روی زمین بسر میرد بواسطه دیو ویزرش
 در یم هراس افتاده معذب است دیو ویزرش بر در دوزخ آرام دارد» این روزها و شبها
 عبارت است از سه روز و شبی که بنا بآئین مزدیسنا روح پس از وفات در سر بالین مرده میماند
 ■ در روز چهارم از جسد مرده جدا میشود

روان مرد دروغ پرست دیوبند را بزنجیر بندد آنگاه دختری نازنین و زیبا و آزاده نژاد و خوش اندام روی کند روان گناهکار را. عفاک تیره کشاند و روان نیکوکار را از یل چنوت و از زبرکوه (هرا) گذرانیده بساحت ایزدان مینوی آرام دهد.^۱ چنانکه بعد معلوم خواهد شد در هر جایی که از چنین دختری یاد شده همان دین یا وجدان آدمی است که بحسب کردار انسان بصورت دختر زیبایی یا زن زشتی اعمال جهانی را بحسب نموده در مقابل روان ظاهر میشود در فرگرد ۸ و یشتاسب یشت نیز از بحسب شدن دین در آخرت صحبت شده اما در این جا محتاج بترجمه نمودن این فرگرد یسنیم چه مندرجات آن خلاصه ایست از فرگرد دوم هادخت نسک که بزودی آن را تفسیر خواهیم کرد.^۲ جز اینکه در اینجا می افزائیم که فرگرد ۸ و یشتاسب یا گشتاسب یشت به فروشتر که برادر جاماسب و پدر زن زرنشت و وزیر کی گشتاسب است خطاب شده است.^۳ پس از قطعات اوستائی در میان کتب مذهبی در جایی که مفصلاً از بحسب شدن اعمال سخن رفته در فصل ۲ فقرات ۱۲۵-۱۹۱ از کتاب یازند مینوخرده است مندرجات آن در برخی از جاها با مندرجات فرگرد دوم و سوم هادخت نسک فرقی دارد چنانکه وست West منتقل شده احتمال دارد که مأخذ مطالب آن غیر از متون اوستائی که امروزه در دست داریم باشد.^۴ در اردای ویرافنامه فصل ۴ مندرج است که اردای ویراف مقدس در هنگام سیر بهشت و دوزخ به همراهی سروش و ایزد آذر بیل چنوت رسید در آنجا روان نیکوکاری را دید که سه روز پس از وفات از جسد جدا گشته به عالم بالا روی نهاده بود همچنین در فصل ۱۷ همین کتاب مندرج است که وقتی اردای ویراف مقدس از سیر بهشت برگشت و آهنگ سیر دوزخ نمود دو باره بیل چنود رسید در آنجا روان گناهکاری را دید که در سه شب اولی پس از مرگ معذب بود و دینش کردار

۱ راجع بترجمه گشتاسب یشت بزند اوستای دارستدر جلد دوم صفحات ۶۸۱-۶۸۳

ملاحظه شود

۲ در غصوص و یشتاسب (گشتاسب) یشت رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۶-۲۷

Ma inyo-i-Khard, translated by West p. 184-187

نکوهیده اش را بشکل زن یثیاره و ناهنجاری در آورده او را بسوی دوزخ میکشاند^۱ در روایت پهلوی فصل ۲۳ فقرات ۵-۱۲ مجسم شدن دین مثل اردای و پرافنامه ذکر شده است^۲

دینکرد مختصراً باین مسئله اشاره کرده مینویسد «دین بصورت دختر خوبچهری یا بصورت زن زشتی در آمده روان را بسوی بهشت یا دوزخ رهنمون گردد»^۳

در کتاب (شکند گامیک و جار) تألیف مهتان قرخ پسر اهرمز دات که ظاهراً در نیمه دوم از قرن نهم میلادی نوشته شده و متن پهلوی آن از دست رفته امروزه فقط ترجمه پازند و سانسکریت آن را که بتوسط دستور معروف یارسیان هند نویسنک (در اواخر قرن دوازدهم میلادی) صورت گرفته موجود است، در فصل ۴ فقرات ۹۱-۹۶ مندرج است «در روز چهارم پس از وفات کسی دختر زیبایی که خزینه دار کردار نیک است با نوشه ای از کردار نیک بروان نیکوکار روی آورد همچنین در روز چهارم پس از مرگ کسی زن زشتی که خزینه دار کردار نکوهیده است با نوشه ای از کردار زشت بروان گناهکار روی نماید»^۴ در دادستان دینیک فصل ۲۵ فقره ۵ نیز مسئله مجسم شدن اعمال مثل (شکند گامیک و جار) طرح شده است «در کتاب (سدر بندش) فارسی در فصل ۹۹ مفصلاً از مجسم شدن اعمال سخن رفته^۵ و عین مندرجات سدر بندش در روایت فارسی (روایت کامه بهره) نیز

^۱ The Book of Arda Viraf by M. Haug

Anta Viraf-Namak par Barthélemy

یاد داشتهای بارتمی نیز ملاحظه شود

■ رجوع شود به The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur

G. Pavry, New York 1926 p. 89.

Dinkard, edition Sanjani vol. 2 (trans) p. 82-83

■ Shikand-Gâmânik vijet, the Pâzand-Sanskrit text edited by Hâshang

Dastâr J. Jâmâsp-Âsânâ and E. W. West, Bombay 1887

Sacred Books of the East vol XVIII by West

Saddar Nasr and Saddar Bundeesh

۶ سدر نتر ■ سدر بندش

۱۶۱-۱۷۰ م edited by Ervad B. Dhabhar Bombay. 1909.

موجود است چه اساساً صد در بند هشت جزئی از روایت قدیم محسوب است^۱ چنانکه ملاحظه میشود مسئلهٔ مجسم شدن دین یا وجدان در روز واپسین یکی از مسائل بسیار مشهور مزدیسناست بی شک مافی (در سال ۲۲۴ میلادی کشته شد) که در دین خود بصوری قائل شده که پس از وفات در مقابل روح جلوه میکنند و در کتاب فهرست المعلوم شرحی از آن ضبط شده در تحت نفوذ آئین زرتشتی بوده است^۲

اینک رسیدیم به هادخت نسک که راجع به مجسم شدن دین حاوی مجموع مطالب کتب فوق است هادخت نسک که در متن اوستای وسترگارد در جزو قطعات یشتها طبع گردیده یشت ۲۱ و یشت ۲۲ شمرده شده است^۳ اما در متن اوستای گلدنر Geldner عدد یشتها از ۲۱ تجاوز نکرده و ندیشت آخرین آنها بشمار رفته است و معمولاً زرتشتیان همین ترتیب اخیر را محفوظ داشته و هنوز هم میدارند هوک در سال ۱۸۷۲ میلادی متن اوستایی هادخت نسک را با تفسیر آن معاً از روی دو نسخهٔ خطی قدیمی که در قرن چهاردهم میلادی نوشته شده تصحیح نموده و تلفظ پهلوی تفسیر مذکور را با خط لاتینی درج کرده و با ترجمهٔ انگلیسی در آخر ارداویرافنامه منتشر ساخته است^۴ چندی بعد دارمستر در جزو ترجمهٔ زند اوستای خود هادخت نسک را نیز ترجمه کرده است^۵ تفسیر پهلوی هادخت نسک دارای ۱۵۳۰ کلمه است^۶ در کتاب هشتم و نهم دینکرد که از اوستا سخن رفته و اجزاء آن یک یک شرح داده شده هادخت نسک بیستمین نسک یا کتاب اوستا بشمار رفته است

Dirâb Hormazyâr's Rivâyat edited by Ervad M. R. Unvâlâ vol. I ■
Bombay 1922. ص ۱۴۹-۱۵۰

Manichäische Religion von Konrad Kessler I Band, Berlin 1889 s. 228 ✓
and 398-400.

Zend avesta edited by Westergaard vol. I Texts Yasht-fragment XXI ■
to XXII.

The Books of Arda Virâ, with Gosht-i-Fryano, and Hadokht-Nask, ۴
texts and translations by Hoshang and Haug London-Bombay 1872.

Le Zend- Avesta par Darmesteter vol. II p. 648-658. ■

Pahlavi Literature by West (im G. Ir. Ph.) II. Band S. 88. ۶

بنابر این هادخت نِسک حَالِیه قطعه ایست که از بیستمین نِسک منقود شده عهد ساسانیان بجا مانده است و بملاوه فروش یشت هادخت که امروزه یازدهمین یشت اوستا را تشکیل میدهد از هادخت نِسک قدیم بیادگار مانده است همچنین آفرین کهنبار جزو همان نِسک از دست رفته میباشد^۱

پس از این مقدمه کوئیم هادخت نِسک کنونی را که امروزه بطور معمول یکی از قطعات اوستائی میشمارند، نه جزوی از یشتها، دارای سه فرگرد با فصل است. فصل اول آن که مرکب است از ۱۷ فقره در فضیلت و تأثیر دعای معروف (اشم وهو . . .) میباشد چون داخل در موضوع این مقاله نیست آن را تفسیر نمیکنیم. در فرگرد دوم از مجسم شدن دین (وجدان) نیکوکار بصورت دختر زیبایی سخن رفته و در فرگرد سوم از مجسم شدن دین گناهکار بصورت زن زشتی بحث گردیده است^۲

۱. مجلد اول یشتها صفحه ۵۲۳ نیز ملاحظه شود و Avestaliteratur von Geldner

(im G. ir. Ph.) II Band S. 20.

۲. راجع به دین و ترجمه هادخت نِسک (گذشته از ترجمه هوگ Haug و دارمستر Darmesteter) بکتاب ذیل ملاحظه شود.

La vie Future d'après le mazdéisme par Nathan Sarterblom; Paris 1901 p. 82—81.

The Zoroastrian Doctrine of Future Life by Jal Dastur C. Pavry New York 1926 p. 28—48.

Die Yasht's des Avesta von H. Lohmöl; Göttingen 1927 S. 101—104 und 154—156.

۱ برسد زرنشت از اهورا مزدا ای اهورا مزدا ای خرد مقدس
ای آفریدگار جهان مادّی ای پاک وقتی که پاکدینی (اشو)
از جهان در گذرد آن شب در کجا روانش آرام گیرد ؟ *

۲ آنگاه گفت اهورا مزدا او (یعنی روح) بسر بالین جا نموده اُشتود گاتا^۱
سرایان این چنین آمرزش درخواست کند "رحمت (نیکوئی) بر او
رحمت بآن کسی که مزدا اهورا باراده خویش بدو رحمت فرستد" در این
شب روان باندازه تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد ☺

۳ در شب دوم کجا روانش بسر برد ؟ *

۴ آنگاه گفت اهورا مزدا او بسر بالین جا نموده اُشتود گاتا سرایان این
چنین آمرزش درخواست کند "رحمت بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا
باراده خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان باندازه تمام
زندگانی جهانی خوشی دریابد ☺

۵ در شب سوم کجا روانش بسر برد ؟ *

۱ اُشتود اسم دومین گائهاست که از بسنای ۴۳ تا ۴۶ باشد لابد در اینجا (ها) یا
فصل اول این گائها مقصود است که (های) ۴۳ باشد چه در این (ها) در قطعات اول
حضرت زرنشت از برای خود و حاضرین دعای غیر میکند و در قطعات بعد از معرفت بذات
اهورا مزدا صحبت می‌دارد در فرگرد سوم هادخت نسک خواهیم دید که روان مرد گناهکار در
سر بالین جسد مرده گاتا (کام نمونی زم) و ۴۱ تا ۴۶ میسراید کام نمونی زم اسم (های) ۴۶
از اُشتود گائها میباشد که در قطعات اولی آن بیشتر ایران از عدم توفیق خود گله مند است در اینجا
متذکر می‌شویم که هر یک از فصول گائها را بکلمه ای که آن فصل با آن شروع شده مینامند
بنابر این اُشتود از کلمه اوشتا اوستا می‌باشد که نخستین کلمه بسنا ۴۳ میباشد و کام
نمونی زم که در متن فرگرد سوم هادخت نسک یکم^۲ آمده از همان کلمات کام نمونی زم
میباشد که نخستین کلمات بسنا ۴۶ میباشد

۶ آنگاه گفت اهورا مزدا او بسربالین جانموده اشتودگانا سرایان این چنین
آمرزش درخواست کنند "رحمت بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا
باراده خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان با اندازه تمام
زندگان جهانی خوشی دریابد ۵۵

۷ پس از سپری شدن شب سوم در سیمیده دم روان مرد پاکدین را چنین
مینماید که در میان گیاهها باشد و بوهای خوش دریابد ■ او را چنین
مینماید که باد معطری از نواحی جنوبی بسوی وی میوزد ۱ (بادی)
خوشبوتر از بادهای دیگر ۵۵

۸ و مرد پاکدین را چنین مینماید که این باد را بمشام (بینی) خود
دریافته باشد (چنین گوید) از کجا میوزد این باد این خوشبوترین
باد که هرگز بمشام خود درک نکرده بودم ۴ ۵۵

۹ در وزش این باد دین وی (وجدان وی) بپیکر دختری باو نمودار شود
(دختری) زیبا، درخشان، با بازوان سفید، نیرومند، خوشرو، راست بالا
باسینه های برآمده، نیکو تن، آزاده، شریف نژاد، ۲ بنظر یازده ساله ۳
کالبدش با اندازه جمیع زیباترین مخلوقات زیبا ۵۵

■ طرف جنوب در مزدیسنا محل فروغ ■ فردوس خوانده شده و طرف شمال را
مكن اهریمن و دیوها و محل دوزخ و آسیب دانسته اند درخصوص محوسات شمال رجوع شود
به اردیبهشت یشت فقرات ۹ و ۱۶ و خرداد یشت فقره ۳ و وندیداد کرده فقره ۲ و فرگرد ۸
فقرات ۱۶-۱۸ و فرگرد ۱۹ فقره ۱ و مینو خرد فصل ۴۹ فقرات ۱۵-۱۷
۲ در آبان یشت فقرات ۶۴ و ۷۸ و ۱۲۶ در برخی از این صفات ناهب مثل دین
تعریف شده است

۳ سن یازده سالگی در اوستا بهترین اوقات عمر آدمی شمرده شده در سنا ۹ فقره ■
آمده که در عهد سلطنت جمشید پسر ویونگهان پدر و پسر هر دو یازده ساله مینمودند در اینجا
موقع را غنیمت شمرده مذکور می شود که در جلد اول یشتها در منبذ ۱۸۱ بنگارنده سبوی روی
داده مندرج است در هنگام شهریاری وی ویونگهان و پسرش جمشید هر دو بظاهر یازده ساله
مینمودند از خوانندگان این نامه خواهش نمودم که آن سهورا اصلاح کنند در فقره ۱۳ پیرشت
آمده که تشر فرشته باران بر کب جوان یازده ساله در فروغ پرواز میکند همچنین در فقره ۱۷
بهرام یشت آمده که بهرام یزدی یروزی بشکل جوان یازده ساله خود را بر درشت نمود
در فصل ۳۰ بندهش فقره ۲۶ مندرج است که در رساخیز بندگان پس جوان یازده ساله
و مردان پس چهل ساله برخیزند

۱۰ آنگاه روان مرد پاکدین باو خطاب نموده پیرسد ای دختر جوان (زن جوان) تو کیستی تو ای خوش اندام ترین دخترهائی که من دیده ام؟ *

۱۱ پس از آن دین خود او (وجدانش) باو پاسخ دهد: تو ای جوانمرد نیک بندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین من دین خود تو هستم (جوانمرد پیرسد) پس کجاست کسی که تو را دوست داشت از برای بزرگی و یکی و زیبایی و خوشبوئی و نیروی پیروزمند و قدرت بدشمن غلبه کننده (تو) آنچنان که تو بنظر میآیی؟ *

۱۲ (دختر پاسخ دهد) ای جوانمرد نیک بندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین آن کس تو هستی که مرا دوست داشتی از برای این بزرگی و یکی و زیبایی و خوشبوئی و نیروی پیروزمند و قدرت بدشمن غلبه کننده (من) آنچنان که من بنظر تو میآیم. ۵۵

۱۳ وقتی که تو میدیدی دیگری (لاشه) میوزانید و به بت پرستی میرداخت و ستم میورزید و درختها را میرید آنگاه تو نشسته گاتها میسرودی و آبهای نیک و آذر اهورا مزدا را میستودی و مرد پاک را که از نزدیک و دور میرسید خوشنود میساختی. ۵۵

۱۴ محبوب (بودم) تو مرا محبوب تر ساختی زیبا (بودم) تو مرا زیبا تر ساختی مطلوب (بودم) تو مرا مطلوب تر ساختی بلند پایه (بودم) تو مرا بلند پایه تر ساختی و از این پس من اهورا مزدا را همیشه ستوده و معتمد را سردمان ستایش خواهند نمود^۱

۱۵ روان مرد پاکدین نخستین گام فرا برداشته بهومت (بندار نیک) درآید روان مرد پاکدین دومین گام فرا برداشته بهوخت (گفتار نیک) درآید

۱ این جمله اخیر بنظر میرسد که از طرف اهورا مزدا بیان شده باشد چنانکه گلدنر Goldner و دارمستر و دستور ذال پاورى Pary نوشته اند. ۴ از زبان دین چنانکه هرک و زودرپلوم ترجمه کرده اند.

روان مرد پاکدین سومین گام فرا برداشته بهوورشت (کردار نیک) درآید
 روان مرد پاکدین چهارمین گام فرا برداشته بانبران (فروغ بی پایان)
 درآید ۱ %

۱۶ آنگاه مرد مقدسی که پیش از او بدرود زندگانی گفته بدو خطاب
 نموده پرسد: چگونه توای پاکدین بدرود زندگانی گفتی؟ چگونه
 ای پاکدین از منزلهای پر از ستور این جهان هوا و هوس
 رستی؟ چگونه از جهان مادی بجهان معنوی و از جهان فناپذیر
 بجهان جاودانی در آمدی؟ چگونه منماید تو را (این)
 سعادت طولانی

۱۷ آنگاه میگوید اهورا مزدا از او میپرسد از کسی که راه بریم و سهمگین
 و تباہ را بیمود و از جدائی روان از تن %

۱ هومت و هوخت و هورشت که در کتاب مینوشت فصل ۵۷ فقره ۱۳ هوشنگ و
 هوشنگا = هورشتنگا نامیده شده سه طبقه هشت است در اردای ویرانامه در فصل
 ۷ و ۸ و ۹ مندرج است که اولی در کره ستارگان دومی در فلك ماه و سومی در فضای
 بلند تری روشنائی واقع است پس از طی نمودن این سه مرحله روان بیکو کار میرسد بفضای
 فروغ بی پایان سزسزسز = ایران (anaghra. raucāo) در آنجاست بارگاه
 جلال اهورا مزدا با عرش اعظم که آن را در ادبیات پارسی گرزمان (گرومان) سزسزسز
 (Garomāna) گویند یعنی خان و مان ستایش در آنجاست بر انگو و هیش (سزسز
 سزسز = ahu vahīta) یعنی بهترین جهان که در فارسی هشت شده است همچنین
 از برای دوزخ سه طبقه قائل شده اند روان گناهکار پس از رسیدن بر بل چوت
 (صراط) در گام اول = دژمت (سزسز = duřmata یندار بد) در گام دوم
 به دژوخت (سزسز = duřuxta گفتار بد) در گام سوم به دژورشت (سزسز =
 duřvarēta کردار بد) داخل شود از این مهالك گذشته بفضای تیرگی
 بی پایان (اتریشنگه = سزسز = anaghra. tomanh) در آید در آنجاست
 مقر اهریمن که خات و مات دژوخت (سزسز = duřō. moāna) نامیده میشود در
 آنجاست نیز (دژانگه = سزسز = duřānh) یعنی جهان زشت که در فارسی دوزخ
 شده است

۱۸ از برای او خورشی از روغن زرمیه^۱ آورند این چنین است خورش جوانمرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار و نیک دین پس از مرگ این چنین (است) خورش زن جوان بسیار نیک پندار بسیار نیک گفتار بسیار نیک کردار خوب تعلیم یا قنیه مطیع بزرگ خویش (شوهر خویش) و مقدسه ☪

فرگرد ۳

فرگرد سوم هادخت نسک نیز یلندی فرگرد دوم آن است و دارای هجده فقره است کلمات و حالات آن هم همان است که در فرگرد دوم استعمال شده مگر اینکه بمناسبت صحبت شدن از روان گناهکار برخی از کلمات و حالات تغییر مییابد آنچه در فرگرد دوم خوب و یسندیده بوده در فرگرد سوم زشت و نکوهیده شده است - نسخین قدیم نظر باینکه فرگرد سوم شباهتی با فرگرد دوم دارد شش فقره سوم را که از فقره ۲۷ تا خود فقره ۳۲ باشد از قلم انداخته اند این فقرات محذوف در مقابل فقرات ۹-۱۴ دومین فرگرد است البته نسخین منتقل نشده که در فقرات محذوف باید درست بمکس مطالب فقرات ۹-۱۴ فرگرد بین مندرج شود خوش بختانه مندرجات فقرات از قلم افتاده را میتوان دانست که از چه قرار بوده است چنانکه گفتم در فصل ۱۷ اردای ویراف نامه که از روان گناهکاری سخن رفته کاملاً مندرجات سومین فرگرد هادخت نسک ذکر شده است اینک اواقص فرگرد سوم هادخت نسک را بواسطه فصل هفدهم اردای ویرافنامه تکمیل نموده بدون رعایت ترتیب فقرات خلاصه آن را مینگاریم زرنشت از اهورامزدا حال روان گناهکار را در سه شب

۱ زرمیه Zaremaya مشتق است یعنی بهاری از کلمه زرم Zarema که بمعنی بهار و فصل سبز است مشتق شده است روغن زرمیه کره ایست که از شیر فصل بهار استخراج کرده باشند چون روغن این فصل بسیار عالی و مطلوب است غذای بهشتی را نیز چنین موسوم ساخته اند در دادستان دینیک در فصل ۳۱ فقره ۱۴ راجع باین وجه تسبیح مندرج است «چون کره شیر گاو در دوم ماه بهار دوشیده که در اوستا زرمیه نامیده شده بخوبی ولذت معروف است از این جهت این اسم را از برای تعیین خورش بهشتی برگزیده اند»

اولی پس از مرگ یرسید اهورا مزدا در پاسخ گفت که روان در سه شب اولی کردالین جسد سرگشته بر برده این چنین گاتا " کام نموئی زم " میسراید " ای اهورا مزدا بکدام مملکت روی آورم ، بکجا رفته پناه جویم ؟ " پس از سیری شدن شب سوم در سیده دم روان مرد نایاک را چنین مینماید که در میان برفها و یخها باشد و بوهای گندیده در یابد و او را مینماید که باد عفتی از قوای شمال بسوی وی میوزد از خود میپرسد از کجاست این باد که بدبو تر از آن هرگز درک نکردم در وزش این باد دین خود را (وجدان خود را) می بیند که بصورت زن زشت پتیاره ، چرکین ، خمیده زانو ، مانند کشیف ترین حشرات و گندیده تر از تمام موجودات گندیده با و دوی میآورد روان مرد گناهکار از او میپرسد تو کیستی که هرگز زشت تر از تو ندیدم زن در پاسخ گوید ای جوانمرد زشت پندار زشت گفتار و زشت کردار من کردار زشت خود تو هستم از آز و کردار بد تست که من چنین زشت و تباه و بزهکار و رنجور و پوسیده و گندیده و درمانده و در هم شکسته ام وقتی که تو میدیدی کسی ستایش مینمود و نیایش ایزدان بجای میآورد و آب و آتش و گناه و آفریدگان نیک دیگر را محافظت مینمود تو بخوشنود ساختن اهریمن و دیوها میرداختی وقتی که تو میدیدی کسی صدقه و خیرات میکرد و آچنان که باید پارسایان از نزدیک و دور رسیده را خدمت میکرد و مهبان نوازی مینمود تو بخل میورزیدی و در بروی مردم می بستی من منفور بودم تو منفور تر ساختی من هولناک بودم تو هولناک تر ساختی من نکوهیده بودم تو نکوهیده تر ساختی من در شمال (دوزخ) جای داشتم تو بواسطه پندار و و گفتار و کردار زشت خود بیش از پیش مرا بطرف شمال راندی گمراه شدگان هزاره بمن تفرین کنند برای اینکه مدت زمانی اهریمن را فرمان بردند روان مرد نایاک در قدم اول به دژ مت در قدم دوم به دژ وخت در قدم سوم به دژ ورشت و در قدم چهارم بظلمت بی پایان رسید آنگاه مرد نایاک که پیش از او بدرود زندگانی گفته از او میپرسد نوازی نایاک چگونه از سرای قانی بهالم باقی رسیدی ؟ چگونه مینماید تو را این زجر طولانی ؟ پس از آن اهریمن گوید از کسی که راه پریم و هراس مرگ را

بیموده و درد جدائی روح از بدن کشیده؛ چیزی می‌رسید از برای او خورش
زهر آلود آورد چه جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار و زشت
دین را جز از آن شاید بزن بد عمل بسیار زشت پندار و بسیار زشت گفتار و
بسیار زشت کردار و ناپاک و بد تعلیم یافته و نافرمان بردار از شوهر خویش نیز
چنین خورشی دهند

در انجام مقال متذکر می‌شویم که در فرگرد دوم هادخت نسک از برای
زنی که اعمال نیکوکار را مجسم می‌سازد لغت نائیریکا *Nāirika* استعمال
شده چه این لغت بمعنی زن نیکوکار و یزدان پرست است در فرگرد سوم از برای
زنی که اعمال زشت مرد گناهکار را مجسم می‌سازد لغت جهبی *Jehi* آمده
چه جهبی یا جهبیک *Jehikā* بمعنی زن گناهکار و روسپی خو و را کاره
و اهریمنی است رجوع شود بمجلد اول ص ۱۴۵

دین یشت

﴿کرده: ۱﴾

بخوشنودی راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس

۱ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید
و بگذر نیک کشاند و آنچه موافق میل است بعمل آورد^۱ کسی که
زور تقدیم کند مقدس، هنرمند، نامدار، تندگردار، تیزکنش، بمقصد
نیک رساننده و گشایش نیک بخشنده را آن دین مزدائی
بیک را^۲ ۰۰

۲ او را (علم را) زرتشت از جای خود برخاسته و از خانه به بیرون شتابانده
(چنین) بستود: ای راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس اگر تو در
پیش باشی منتظر من بمان، اگر در دنبال باشی بمن برس ۰۰

۳ بشود صالح (آشتی) نصیب ما گردد چنانکه راهها بمقصد خوب رساند و کوهها
گذرهای نیک بخشد و از بیشه ها بخوبی بتوان گذشت و از رودهای
قابل کشتی رانی بخوشی گذر توان نمود سود و شهرت و بایش و قدرت
از آن ما (باد) ۰۰

۴ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم او را با ستایش خوب
بجای آورده شده، با زور میستایم آن راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را
راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیره

۱ (آنچه موافق میل است بعمل آورد) معنی حدسی است از کلمهٔ نیر زبشت

۲ nimarozista که معنی آن بطور تحقیق معلوم نیست

۳ قره اول در آغاز کردهای دیگر این یشت تکرار میشود

با برسم، با زبان خرد و کلام مقدس با گفتار و کردار و زور و با کلام
راستین

بنگه هاتم ۱

﴿کرده ۲﴾

۵ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۲

۶ او را (علم را) بستود و زرتشت از برای نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار
نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی: ۲

۷ که باو راست ترین علم مزدا آفریده مقدس قوت در یاها و شنوائی در
گوشها و قوت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن
بیخشد و آنچه آن قوت بینائی که ماهی (کر) در آب داراست که تموجی
را بدرستی موئی در رود (رنگهای) دور کنار (بعید الحدود) بمعمق هزار
قد آدمی تواند دید
برای فروغ و فرش ۱

﴿کرده ۳﴾

۸ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۲

۱ فقره ۴ در تمام کردهای دیگر این یشت تکرار میشود در خصوص دعای معروف
بنگه هاتم در جلد اول فقره ۲۲ هر مزد یشت در صفحه ۶۱ و بگاتها مقاله ملحقات
ص ۱۰۰-۱۰۲ ملاحظه شود

۲ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۳ از فقره ۶ تا ۱۳ با اندک تعاونی مثل فقرات ۲۸-۳۳ بهرام یشت است

۴ کر اسم ماهی عجیب الخلقه است در اقیانوس فراخکرت رجوع شود بفرهنگ لغات
اوستا در جلد اول

۵ در خصوص رود (رنگها) رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۲-۲۲۷

۶ چینه مثل فقره

۹ اورا بستود زرتشت از برای نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن
در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی: ■

۱۰ که باو راست ترین علم مزدا آفریده: مقدس قوت در پاها، شنوایی
در گوشها و قوت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر
تن بیخشد و آنچنان قوه بینائی که اسب داراست که در شب تیره
اگرچه باران بیارد و ژاله بریزد و تکرک بیفتد (بمسافت نه ملکوت)
نیک موی اسب را که در روی زمین افتاده باشد تواند شناخت از اینکه
آن از یال یا از دم (اسب) است^۱

■ ۲

برای فروع و فرش

۱ کلماتی که در میان ابروان نوشته شده بعدها افزوده اند
اشاره فردوسی در تعریف رخش اسب معروف دهم بسیار قابل توجه است
بخصوصه نیک فرد آن راجع بقوه بینائی رخش بسیار شبیه بفقرة ۱۰ دین یشت است

سپه چشم و بور ابرش و گاو دم	سپه خایه ■ تند و بولادهم
تش پرنگار از کران تا کران	حو داغ گل سرخ بر زعفران
■ بر آب بودی حه بر خشک راه	روز از خور افرون بدو شب ز ماه
پی مورچه بر یلاس سیاه	شب تیره دبدی دو فرسنگ راه
بیریوی بیل و بیلا هیوت	بزه ره جو شهر و کوه بیسوت

نظمی در صفت شبدرز اسب معروف خسرو پرویز گوید

بر آخور بسته دارد ره نوردی	کزو در تنک نه بیند باد گردی
سبق برده ز وهم فیلسوفات	چو مرغابی ترسد ز آب طوفات
بیک صفرا که بر خورشید راند	فلک را هفت میدان باز ماند
بگام کوه کندت آهنگت سم	که دریا بریدن خیز دان دم
زمانه گردش و اندیشه رفتار	جو شب کار آگه و چون صبح بیدار
نهاده نام آن شهرنگ شبدرز	برو عاشقتر از مرغ شب آویز

از اوستا که قسست مهم آن منظوم است بخوبی میتوان دریافت که ذوق شاعرانه و
و خیالات عالی و تغییرات دلکش از هزار سال پیش از مسیح تا با امروز از خصایص ایرانیان
بوده و هست

۲ سه مثل فقرة ■

﴿کرده: ۴﴾

۱۱ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۱ ۵۵

۱۲ اورا بستود زرتشت از بری نیک اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن
در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی ۵

۱۳ که باو راست ترین علم مزدا آفریده مقدس قوت در باها، شنوایی در
گوشها و قوت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن
ببخشد و آنچه آن قوه بینائی که کرگس زرین طوق داراست که (پاره)
کوشی را بزرگی مشی بفاصله نه مملکت تواند شناخت اگر چه
در بزرگی مانند برق سوزن درخشانی است اگر چه در بزرگی مثل
سرسوزنی است
برای فروغ و فرش ۲ ۵۵

﴿کرده: ۵﴾

۱۴ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۱ ۵۵

۱۵ اورا بستود هووی پاك و دانا ۳ که زرتشت پاك را خواستار بود
تا اینکه از او خوش بخت گشته بر طبق دین بیندیشد، بر طبق دین
سخن گوید، بر طبق دین رفتار کند
برای فروغ و فرش ۲ ۵۵

۱ تمام قهره اول در اینجا تکرار میشود

۲ بینه مثل قهره ۴

۳ هووی Hvōri دختر فروشتر و زن زرتشت است در قهره ۱۴۹ فروردین یشت
نیز از او اسم برده شده است رجوع شود به توضیحات قهره مذکور

﴿کرده: ۶﴾

۱۶ راست ترین علم مزدا آفریده، مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۱ ې

۱۷ او را بستود آترپان دور سفر کرده ۲ که حافظه از برای (هائل)
دین خواستار و قوت از برای تن خواستار بود
برای فروغ و فرش ۳ ې

﴿کرده: ۷﴾

۱۸ راست ترین علم مزدا آفریده، مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید ۱ ې

۱۹ او را بستود رئیس مملکت و بزرگ مملکت که صلح و سازش از برای
مملکت خواستار و قوت از برای تن خواستار بود
برای فروغ و فرش ۳ ې

۲۰ یثا اهو
آفرین (درو) میفرستم براست ترین علم مزدا آفریده، مقدس
اشم و هو
اهمائی ریشجه ۴ ې

■ تمام قرة اول در اینجا تکرار میشود

۲ مقصود از (آترپان دور سفر کرده یا دور فرستاده شده) بشوای دینی است
که از برای تبلیغ دین زرتشتی بمالك خارج و سر زمینهای دور سفر میکرد
۳ بعینه مثل قرة ۱

■ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها ص ۲۲ و بقره ۲۳ هر مزد یشت

ارت (اشی)

ارت یا آرد^۱ در اوستا اشی و نکوهی 𐬀𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 *Arša-vanhu* تأمید شده است کلمه^۲ اخیر (*vanhu* و *vanhu*) صفت است یعنی نیک و خوب از همین ماده است لغت (وه) یا (به) در فارسی بسا اشی بدون این صفت در اوستا آمده است در پهلوی ارشش و نگ *Arša-vang* گویند این اسم در پهلوی بهیئت های دیگر هم نوشته شده مثل *Arša-vang* یا *Arša-vang* معمولاً اشیش و نگ *Arša-vang* گفته میشود ارت یا ارد نیز پهلوی است که در زبان فارسی باقی مانده است

در اوستا چه در گاتها و چه در فسمتهای دیگر آن ارت (اشی) گاهی اسم مجرّد است بمعنی توانگری و بخشایش و برکت و نعمت و مزد و پاداش و بهره و گاهی اسم خاص ایزدی است که تکهبانی ثروت و دارائی بهمهده اوست ارت از جمله ایزدان دین زرتشتی است که در گاتها از او اسم برده شده است گذشته از امشاسپندان (و هومن ، اردیبهشت ، شهریور ، سپندارمذ ، خرداد ، امرداد) و آذر و سروش و ارت دیگر با سامی هیچ یک از فرشتگان و ایزدان مزدیسنا در گاتها بر نمیخوریم ارت مثل سمندارمذ و تأمید و چیستا (فرشته علم) مؤنث تصور شده ایزدی است که در جهان مادی ثروت و نعمت و جلال و خوشی دینداران از یرتو اوست در جهان معنوی و در روز واپسین پاداش اعمال نیک و سزای کردار زشت بدستباری او بخشیده خواهد شد در تفسیر پهلوی اوستا در توضیحات یسنا ۶۰ فقره ۴ کلمه اشی (ارت) چنین تفسیر شده: "توانیکه هیچ فرارونه *tovanikih hac fraronih* " یعنی توانگری که از درستکاری و پارسائی است^۱

۱ در لغات فارس اسدی در تحت لغت فرارون چنین ضبط است: کوآکب یابانان فریررون گویند ز آنکه رفتشان باز یس بود آترا فرارون گویند آتج بر صلاح بود و آتج بر صلاح نبود آترا فریررون گویند دقیق گفت

مسودت در بناد بهرام فیرون نظر با تو ز برجیس فرارون

دارمستر در ترجمه اوستای خود (ج ۲ ص ۳۱۸) از بندهش بزرگ نقل می‌کند "ارت ایزد خانه بهشتی است بهمن است که او را اهلیش ونگ Ahlishvang بنامند برخی نیز او را اشیش ونگ می‌نامند او بفروشگاه خانه می‌افزاید زیرا هر که بدیگران چیزی دهد همان چیز افزوده و بزرگتر شده بخانه‌اش بر میگردد همچنین ارت پاسبان گنجینه پارسایان است برای اینکه بهشت بمنزله خانه است که از جواهرات ساخته شده باشد گفته شده است که سراسر جهان مادی بدون دین امور را ندارد خانه و نشیمنگاه يك مرد پارسا ارزش ندارد" نریوسنگ Neriosengh دستور دانشمند معروف پارسا که در اواخر قرن دوازدهم میلادی سر می‌برد در تفسیر سانسکریت بسنا ۱ قمره ۱۴ کلمه اشی را در سانسکریت به لاکشمی laksmi که بمعنی ثروت است ترجمه کرده و چنین توضیح داده است: "یکی اشی در این است که ثروت اشخاص خوب را حفظ می‌کند و پشتیبان کسانی است که ثروت خود را در راه هر مزد اتفاق نموده و آن را در اعمال خیریه صرف می‌کنند و او نیکان را از گزند دشمنان دور میدارد" از توضیحات فوق وظیفه و شغل ایزد ارت بخوبی معلوم میشود همین وظیفه در گاتها هم از برای این ایزد معین شده مگر اینکه در این قسمت قدیمی اوستا شخصیت این ایزد آن طوری که در سایر قطعات کتاب مقدس دیده میشود ثابت نیست مثل امشاسپندان جنبه نجرّد او غلبه دارد نه اینکه فقط پاداش کردار نیک پارسایان با ایزد ارت است بلکه سزای کردار زشت گناهکاران نیز با این فرشته است باین معنی: عقوبتی که از طرف ایزد ارت بگناهکاران میرسد نیز ایزدی است و نظر بمعدل و انصاف خداوندی که باید هر کسی آن درود عقبت کار که کشت نباید سزای کردار زشت را از طرف ایزد ارت جنبه تیره و نکوهیده وی تصور نمود در هیچ جای گاتها حصرت زرتشت از سزای کردار بزهکاران تنها یاد نکرده بلکه در هر جا که از آن سخن رفته با ذکر پاداش نیکوکاران توأم است برخلاف بسا از پاداش نیک بدون ذکر سزای زشت صحبت داشته است در خود گاتها جزای اعمال شخصیت پیدا نموده مظهر رحمت و سخط خداوندی است از برای کلیه مردمان

خواه راستی پرستان و خواه بیروان دروغ در گاتها یسنا ۴۳ قطعه ۱۲ کله
اشی هم اسم مجرّد استعمال شده بمعنی پاداش و مزد و هم اسم ایزدی است که نماینده
پاداش و سزاست از این قرار " و هنگامی که تو بمن گفتی: تو باید از برای
تعلیم یافتن بسوی راستی روی آوری من سر نه بیچیدم از آنچه تو گفتی: خود را
سپتا ساز بیش از اینکه سروش من بمصاحبت اشی گنجور مزد هر دو گروه را
از سود و زیان تقسیم کند" در یسنا ۳۴ قطعه ۱۲ آمده است: " چه چیز است
آئین تو چه را خواستاری؟ چه ستایش چه عبادت" بیگاهان مارا ای مرزا نا
بشنوند که چه پاداشی اشی خواهد بخشید. بواسطه اشا (راستی) راه نیک
و هومن را (منش پاک را) بیاموز" در یسنا ۳۱ قطعه ۴ نیز اشی ایزد آسا
جلوه گر و با ارمنی (سپندارمذ) یکجا نامیده شده است گذشته از این چند
قطعات اشی در گاتها غالباً اسم مجرّد استعمال شده است بمعانی مذکور در فوق^۱
در یسنا ۴۳ قطعه ۱۲ دیدیم که اشی مصاحب و متحد سروش خوانده شده است
همین ارتباط و اتحاد در سایر قسمتهای اوستا نیز میان ارت و سروش ملاحظه
میشود چنانکه در یسنا ۲۷ قفّره ۶ و ویسپرد کرده ۷ قفّر ۱ و ویسپرد کرده ۱۱
قفّره ۱۶ و ویسپرد کرده ۱۲ قفّره ۱ در یسنا ۱۰ قفّره ۱ آمده است:
"از اینجا اکتول رانده باد. راندم دیوها، رانده، عفرته ها، سروش نیک
(در اینجا) منزل کناد، اشی نیک در اینجا فرود آید، اشی نیک در اینجا
آرام گزیناد در این خانه اهورائی که (از این) هوم راستی پروراست"^۲

در قسمتهای دیگر اوستا نیز ارت گاهی اسم مجرّد است و گاهی اسم فرشته
مخصوص کلبه لوازم خوشی ■ آسایش یک خاندان پارسا از یرتو توجه
ایزد ارت است از برای زندگانی با شکوه و پر نعمت باید باو متوسل شد بهر خاندانی

۱ رجوع شود بگاتها یسنا ۲۸ قطعات ۴ و ۷ و یسنا ۳۱ قطعه ۴ و یسنا ۴۳ قطعات ۱
و ۴ و ۵ و ۱۶ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۰ ■ یسنا ۴۸ قطعه ۹ ■ یسنا ۵۰ قطعه ۹ یسنا ۵۱
قطعات ۵ و ۱۰ ■ ۲۱

■ از (خانه متعلق بهوم) خانه ای که در آنجا مراسم هوم بجای آورده میشود ■ بهارت
دیگر خاندانی که مزدهستا کیش است اراده شده است

که ارت بصورت دختر زیبایی روی کند برکت و وسعت لازمه نزول اوست
 در فروردین یشت فقره ۱۰۷ آمده است «کسی که درخان و مانش (درخانه کُرسن)
 اشی نیک زیبای درخشان بدر آمد، در کالبد دختر زیبای بسیار نیرومند،
 خوش اندام، کمر بند بلند بسته، راست بالای مجلل، آزاده نژاد، کسی که مغلوب
 نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش جوید کسی که مغلوب نشدنی
 در رزم با بازوان خویش برضد هموردان بهتر میجنگد» در فقرات ۱-۳ یسنا ۵۲
 از اشی یاد شده مندرج است که اشی کامروا میسازد و همه چاره و درمان آنها
 و جانوران و گیاهها با اوست و ستیزگی دیوها و مردمان را که بدخواه
 خانواده ای باشند تواند در هم شکست و یاداش نیک اخروی در دست اوست در فقره ۴ ■
 زامیاد یشت آمده: اشی آسایش بخشنده، ستور و علوفه ارزانی دارنده با آن کسی
 همراه است که دارای فراست در یشت بعد که اشتاد باشد در فقرات ۳-۵ آن
 خواهیم دید که راجع بجاه و جلال بخشیدن ارت بخان و هان مرد خدا پرست
 و راستی دوست مفصل تر صحبت شده است

بیست و پنجمین روز ماه موسوم است به ارت یعنی که یاسیانی این روز
 بعهد قرشته توانگری است در یسنا ۱۶ فقره ۶ نیز ارت در ردیف فرشتگان
 سی روز ماه یاد شده است همچنین در دیر و سیروزه کوچک و بزرگ در فقره ۲۵
 بنا بر ترتیب اسامی روزهای ماه به ارت بر میخوریم در بندهش فصل ۲۷
 فقره ۲۴ آمده که اقسام بهارها گلهای مخصوص به ارت میباشد در فصل ۲۲
 همین کتاب که از دریاها صحبت شده در فقره ۴ آن راجع بدریای خوارزم
 مندرج است: «گفته شده است که دریای خوارزم پر از سود است برای اینکه
 از توانگری ارت بهره مند است»

پارندی پارسه پورو *pārendi* که در بهلوی یارند گویند از یاران و همراهان
 ایزد ارت شمرده شده چه این دو ایزد غالباً با هم نامیده شده و وظیفه آنان
 نزدیک همدیگر است یارند نیز که مانند ارت مؤنث است گاهی اسم مجرّد است
 یعنی فیض ■ فراوانی و نعمت چنانکه در یسنا ۳۸ (هفت ها) فقره ۲ و آفرینگان

گنجهار فقره ۴ و گاهی اسم خاص ایزدی است که تکبهای گنج و ثروت با اوست
 نریوسنگ مذکور در تفسیر سانسکریت یسنا ۱۳ فقره ۱ مینویسد: «پارند
 پاسبان گنجهای نهانی است» لابد از گنجهای نهانی معادنی مقصود میباشد
 در فقره مذکور یسنا ۱۳ ارت و پارند یکجا نامیده شده اند همچنین
 در فقره ۳۸ تشریشت و فقره ۶۶ مهریشت و فقره ۲۵ دو سیروزه این
 دو ایزد با هم دیده میشوند در فقره ۸ گشتاسب یشت از ارت و در فقره ۹
 آن از پارند یاد شده است غالباً پارند با صفت (گردونه چست و سبک دارند) -
 تعریف شده است (رجوع بجلد اول ص ۳۵۹) در ویسپرد کرده ۷ فقره ■
 آمده است: «پارند چست را ما میستائیم کسی که چست است در میان چست
 اندیشان چست در میان چست گویان چست در میان چست کرداران او بدنهارا
 چست و چالاک گرداند»^۱

کلمه آدا *ada* که بمعنی پاداش اخروی است در گاتها و قسمتهای
 دیگر اوستا غالباً استعمال شده و گاهی هم اسم خاص ایزدی است چنانکه در گاتها
 یسنا ۴۹ فقره ۱، در یسنا ۶۸ فقره ۲۱ و در ویسپرد کرده ۴ فقره ۱
 آدا و ارت یکجا نامیده شده اند آدا اسم دیگری است از برای فرشته توانگری
 چنانکه توشامیتی *Tuṣhāniti* اسم دیگری است از برای
 آرمشیتی *Armaiti* (مفندارمذ) (رجوع بجلد اول ص ۹۳)

اینک ارت یشت آنچه در قطعات مختلف اوستا راجع به ارت ذکر شده
 در این یشت جمع است ارت از برای علو مقامش دختر اهورا مزدا و خواهر

۱ برخی از مستشرقین خواسته اند که میان لغات پارند و یرن که ستاره یرون باشد مناسقی
 قرار دهند اما نگارنده وجه مناسبت منطقی درجائی نیافتم هر چند میان پارند و یرن و بخصوصه
 یرن که متقدمین از شعری استعمال کرده و در فرهنگها بمعانی مختلف مثل بافته ابریشی
 (نسی از یرن) و یرن و یرون و تیغ و جوهر شمشیر و غیره ضبط شده شباهت نامی
 موجود است معزای گفته است که یا یلنگان در کر که آکوزنان در شر (آبگیر)
 که از رفیقان قر که از ندیمان یرن فرخی گفته است چون یرن بدگون یردوی پوشد
 مرغزار یرن هفت رنگ اندر سر آرد گومسار

امشاسپندان و از خرد سوشیانتها برخوردار خوانده شده است (فقره ۲) در جای دیگر اهورا مزدا پدرش و سپندارمذها درش و سروش و رشن و مهر برادرانش و دین خواهرش شمرده شده اند (فقره ۱۶)

از قسمت اولی این پشت که از جاء و جلال سخن رفته قهراً یکی از صفات بارزۀ ایرانیان قدیم که میل مخصوصی بجاء و جلال داشته و جویای زندگانی خوب بوده اند منتقل میشوم ■ از قسمت اخیر آن متوجه میشوم که ارت نگهبان خانواده ایست که اخلاق نیک در آن فرمانروا باشد

مطالب مهم این پشت از این قرار است: نخست فقرات ۶-۱۴ راجع است بجاء و جلال مذکور، تمام خوشی زندگانی و لذایذ دنیوی و شکوه و نعمت و سازش و آرامش و غذاها و فراوان و گونا گونا و آذوقه بسیار در انبار ذخیره شده و بوهای خوش و بسترهای با بالشها آراسته و خانه های خوب و مستحکم ساخته شده و ستوران و گله و دیوانهای زیبا و زنان و دختران نیکو با انواع زینتها مثل دست بند و خلخال و طوق و کمر بند آراسته و اسبهای تیزتک و گردونه های خروشنده و نیزه و تبر و شترهای مهیب کوهان بلند و زر و سیم و لباسهای فاخر نصیب خاندان است ■ مرد پارسائی شود که فرشته توانگری ارت از او خوشنود گشته بدو روی آورده باشد ■ دوم فقرات ۱۵-۲۲ راجع است بملاقات و مکالمه حضرت زرتشت با ایزد ارت در این قطعات که از قطعات بسیار دلکش و شاعرانه اوستا محسوب است پیغمبر ایران بامدح و ثنا توجه ایزد ارت را بخود کشیده باو میگوید که جهان از تولدش ره و رسم خدا پرستی گرفت و اهریمن از او شکست یافته رهسپار دیار تیره گردید ایزد ارت نیز پیغمبر را ستوده در بر گرفت سوم فقرات ۲۳-۲۴ راجع است بنامداران و پادشاهانی که ایزد ارت را ستوده حاجتهای خود را باو عرضه داشته و تمثای رستگاری نمودند این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و فریدون و هوم پارسا و کیخسرو و زرتشت و کی گشتاسب باشند بهمان ترتیب در گوش پشت هم یاد شده اند ■ چهارم فقرات ۵۴-۶۲ را میتوان در ستایش ارت و مراسم وی

محسوب داشت در این فقرات مطالب مختلف نیز گنجانیده شده است مثلاً زنان و مردان عقیم و کودکان خردسال و دختران نابالغ نباید از آب زواری که نذر ارت شده استفاده کنند (فقره ۵۴) در فقرات ۵۵-۵۷ بر قابت نورانیان و ایرانیان اشاره شده است. بخصوص فقرات ۵۷-۵۹ دارای بلندترین درجه اخلاقی است و بخوبی خاندان باک و بی آلاش ایرانیان قدیم را مینمایاند در این فقرات ایزد ارت خروش برآورده گله مند است از زنی که فرزند نیاورد یا از زنی که بچه سقط کند و آمیزش با چنین زنی را نمی کند از زن شوهر داری که از بیگانه آبتن است و از مردی که بزور دختری را از راه بدر برده آبتن میکند اما او را بزنی نمی گیرد نیز گله مند است

ارت یشت

بخوشنودی ارت نیک، چیتای نیک،^۱ ایرث نیک، رَستات نیک^۲
قر (و) سود مزدا آفریده

﴿کرده ۱﴾

۱ ارت نیک را ما میستائیم، شهریار بزرگوار خوب بالا را کسی که خوب
ستوده شده. کسی که چرخهای (گردونه اش) خروشنده (است)، نیرومند
سود بخشندم، درمانندم، بسیار هوشمند^۳ توانا را ۴ ۵

۱ چیتا اسم فرشته علم است رجوع شود بقالۀ آن
۲ ایرث: Erthē (𐬀𐬵𐬰𐬀) ورستات: 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀 Rasastāt را غالب مستشرقین
به راستی و درستی و عدل و انصاف و سبوت ترجمه کرده اند. بارتولومه Bartholomae
ایرث را کله ای قریباً معنی انرژی Energie گرفته ورستات و کلمۀ راست rīstant را
که از همان ماده است و در فقرات ۱ و ۳ سنای ۵۲ استعمال شده معنی نکرده است
ایرث ورستات دو فرشته مزدسنا میباشند در تفسیر پهلوی اولی رَسْ Ras
و دومی رس استیشنه Ras estīshnē شده است کلمۀ رس که مأثۀ اشتباه برخی از مفسران
اوستا گردیده به راس (دو- rāsa) که در پهلوی و در فارسی نیز معنی راه است مربوط نیست
در اصنام این مَثَ باز بتربیی که در آغاز آمده = ایرث ورستات برمیخوریم که تا ارت
و چیتا ذکر شده اند. همچنین در سنا ۱ فقره ۱۴ و سنا ۳ فقره ۱۶ و سنا ۷ فقره ۱۶
این چهار ایزد بهم نامیده شده اند در سیروزۀ کوحک فقره ۲۵ نیز بآنان در جزو ایزدان
دیگر برمیخوریم در و سرت کرده ۹ فقره ۴ ایرث بدون رستات آمده ولی آن را در این
جا میتوان اسم مجرد گرفت ایرث ورستات نیز مثل ارت و چیتا منوشت اند چون در اوستا
از این دو ایزد کمر اسم برده شده و در هجانی هم که بآنان برمیخوریم فقط بذکر اسامی آنان
اکتفاء شده اطلاعی از وظیفه آنان نداریم نظر باینکه همیشه با ارت و چیتا آمده اند باید
آنان را از باران مخصوص همدیگر پنداشت

۳ کلثاتی که به (بسیار هوشمند) ترجمه کرده ایم در متن پرتو ویر 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬵𐬀𐬰𐬀
perathu-vira آمده هر دو جز، این صفت در زبان فارسی هم موجود است چه اولی بمعنی پهن
و دومی بمعنی (وبر) است که در زبان ادبی بمعنی فهم و ادراک است اما پهن ادراک یا فراخ
بهم در فارسی مصلح نیست مگر اینکه زبان ادبی نیز ویر ترجمه کنیم چنانکه ناصر خسرو
گفته است زبن بدکشش حذر کن و زین بس دروغ او منبوش گر هوش و هبیری
و تیز ویر

■ فقره اول در آغاز ۹ کرده دیگر این یشت تکرار میشود

۲ دختر اهورا مزدا و خواهر امشاسپندان (است) کسی که با خرد سوشیانتها فراز آید و آن کسی را او کامروا ساخته معرفت (خرد) فطری بخشد و آن کسی را او بیاری آید که از نزدیک او را بخواند و از دور او را بخواند کسی که (آب) زور نذر ارت کند (باین میباند) که (آب) زور نذر مهر کرده باشد ॐ

۳ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم، او را با ستایش خوب بجای آورده شده، با زور میستایم آن ارت نیک را ارت را ما میستایم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد و کلام مقدس، با گفتار و کردار و زور و کلام راستین
بنگه هوم ۱ ॐ

﴿ کرده ۲ ﴾

۴ ارت نیک را ما میستایم ۲ ॐ

۵ درود به هوم، بکلام مقدس (منترا) « بر رشت ياك حقیقه درود به هوم زیرا که همه می هارا بخشم سلاح (گرر) حوین آورده همراه است اما می هوم را خود راستی دری است ۳ ॐ

۶ ای ارت نیک، ای ارت زیبا، ای ارت درحشان، ای کسی که با فروغ شادمانی آشنای، ای ارت توای کسی که فرّ نیک بخشی، مردانی که تو همراه آنانی از خان و مان بوی خوش بر آید از آن خان و مانی که ارت نیک پاهای خود فرو نهد، رأی موافق، دوستی طولانی (نصیب آن خانه گردد) ۵ ॐ

۷ مردان در کشور پادشاهی کنند با اغذیه فراوان، در آنجانی که آذوقه انبار شده و بوهای خوش بلند گشته و بسترهای (گاهها) گسترده و سایر

۱ فقره ۳ در انجام کرده های دیگر این یشت تکرار میشود

۲ مثل فقره اول

۳ راجع بگیاه هوم و فشرده یا می هوم بجلد اول صفحات ۴۷۱-۴۷۳ ملاحظه شود

اموال گرانها فراهم است ^۱ (آلت مردانی) که تو همراه آنان باشی
ای اوت نیک براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش
تو ای پر نعمت ^۲ ای نیرومند ۵۵

۸ خانه هایشان بریاست خوب ساخته شده و از ستوران برخوردار قابل
دوام در مدت طولانی (خانه های) کسانی که تو همراه آلت باشی
ای اوت نیک براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش
تو ای پر نعمت و ای نیرومند ۵۵

۹ تختهایشان (گاهها) بر پاست و خوب گسترده شده و خوشبو و خوب
ساخته شده و با بالشها آراسته با پایهای زریشان (تختهای) کسانی
که تو همراه آنان باشی ای اوت نیک براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی
همچنین یار من باش تو ای پر نعمت و ای نیرومند ۵۵

۱۰ زنان عزیز شان روی تختهای زیبای با بالشها آراسته خود آرمیده
و خود را زینت میکنند یا دست بند و گوشواره چهار گوشه برای نمایش
آویزان و و طوق زریشان (این چنین گویان) چه وقت خانها بسوی
ما خواهد آمد چه وقت او از ما شاد گشته و از تن ما تمتعی خواهد داشت؟
(زنان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای اوت نیک براستی خوشا
بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت
ای نیرومند ۵۵

۱ بقره ۱۳۰ آبان یشت نیز ملاحظه شود

■ کله ای که ما به (پر نعمت) ترجمه کرده ایم و در فقرات ۸-۱۴ نیز دیده
میشود در متن و آورده شد و طوطی و سارده Vouru.Saredha آمده و معنی تحت اللفظی
آن پر انواع و بسیار اقسام میباشد کله سر و سارده نیز همین املا یعنی سال میباشد
احتمال دارد چنانکه لومل Lammol بر خورده از کله مرکب مذکور انواع محصول سال و
ارزاق گویاگون و نعمتهای عذبه اراده شده باشد و این صفت باین معنی مناسبت
نمایی با وظیفه ایزد اوت دارد که فرشته رزق و فراوانی و نعمت و ثروت است باین ملاحظه
ترجمه صفت مذکور به (پر نعمت) مناسب مقام است (به Mitudea ira. par Darmesteter
Vol. 2 p. نیز ملاحظه شود)

۱۱ کتیزگان (دختران) نهسته خلخالها پیا کرده و گریزند بمیان بسته با سن زیبا، انگشتهای بلند، بدن باندازه زیبا که از برای نظر کنندۀ لذتی است (کتیزگان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک برآستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ای نیرومند ☸

۱۲ اسبهای تند، هراس انگیز، نیز تکی شان گردونه تند را با چرم نرم (آسمه) بگردش در آورند (مرد) سرودگر دلیر سر تیز اسب چست گردونه را بگردانند^۱ (آن سرودگر) دارنده نیزه سر تیز دسته بلند را که از دور زنند با تیر چست پران همآورد را از پشت سر پی کند و دشمن را از پیش رو براندازد (اسبهای) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک برآستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ای نیرومند ☸

۱۳ شتران هراس انگیز کوهان بلند بسیار جور شان از زمین برخاسته در هیجان باهمدیگر بسنیزند^۲ (شتران) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک برآستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ای نیرومند ☸

۱ مقصود از مرد سرودگری که اسبها او را میگردانند سردی است که ایزد ارت را مدح و ثنا میگوید و سرودگوی اوست
 ۲ تناسب (شتران هراس انگیز) که جزو جلال و ترون شمرده شده متذکر میشود هرودت (180) مینویسد: وقتی که سپاه کوروش به سارد پایتخت لیدی رسید در دشتی مقابل سواران کوروش Xerxes صف جنگ آراست کوروش چون سواران همآورد بدید به بیم افتاده چاره اندیشید امر کرد تا همه شتران بارکش لشکران ایران را جمع کرده آذوقه و بار آینه از پشت آنها بگیرند و سواران اسبهای خود گذاشته بشتهها سوار شوند آنگاه شتر سواران ایران روی بمرکه نهاده نزدیک سواران لیدی آمدند چون چشم اسبهای آنان بهیکل میب بشتهها افتاده بر میدند از میدان روی بگردانیدند و این سبب فتح سپاه کوروش شد بنابراین هرودت مینویسد اسب از بوی شتر نیز متأذی است و از آن دوری میجوید بقرات ۱۱-۱۳ بهرام یشت که نیز از شتر سخن رفته ملاحظه شود

بروان تو سعادت جاودانی راست است آنچه بتو میگویم
برای فروغ و فرش ۱ ۵

﴿کرده: ۳﴾

۲۳ ارت نیک را ما میستائیم ۲ ۵

۲۴ اورا بستود هوشنگ بیتدای به یابۀ ۳ هرای بلند زیبای مزدا
آفریده ۵

۲۵ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بررگوار که من
همه دیوهای مازندران ظفر یابم که مرا ترس نگرفته از بیم دیوها

■ فقره ۳ در اینجا تکرار میشود

۲ مثل فقره اول

۳ کله ای که (به یابۀ) ترجمه شده در نسخ قدیم خطی اوسا مخلف نوشته شده
در برخی آوَبَ یَدَ و در برخی دیگر آوَبَ بَدی و در برخی آوَبَ یَدَ و در برخی نیز
آوَبَ بَدَ ضبط شده است این دو هیئت اخیر در متن اوسای گلدنر Geldner
و در متن اوسای وسترگارد Westergaard سر هم درج شده یعنی دو جزء این کله متصل
به هم دیگر نوشته شده است در باورقیهای دو متن مذکور نسخه بدلها نیز ضبط گردیده است
در فرهنگ لغات اوستائی کانگا Kanga فرهنگ زبان اوستائی یوستی Yusti آوَبَ یَدَ
و در فرهنگ لغات اوستائی کانگا Kanga و در فرهنگ لغات اوستائی یوستی Yusti آوَبَ یَدَ
Upa pad متصل مندرج است در فقره ۲۱ آبان یشت و در فقره ۳ گوش (درواسپ) یشت
نیز این کله موجود و نگارنده (در بالا) ترجمه کرده ام دارمستر Darmesteter این
کله را در فقرات فوق مذکور معنی قلمه و اشیکل Spiegel معنی قلمه گرفته اند اما غالب
مستشرقین چنانکه وندیشمان Windischmann و دهارله De Harlez و گلدنر و کانگا
اخیرا لومل Lommel ولی متردداً معنی یابۀ گرفته اند بازتولومۀ این کلمه را چنین
معنی کرده است Gegen am Fuss, Hang, Anstieg ولف Wolf در ترجمۀ اوستای خود
کلمه اخیر را برگزیده و نگارنده غریب همین معنی آن را در فقره ۲۱ آبان یشت و
در فقره ۳ گوش یشت (در بالا) ترجمه کرده ام نظر باینکه کلمۀ یَدَ و Bda و از
همین مادۀ کلمۀ یَدَ Padha یا یَدَ Padha معنی یا میباشد اگر آوَبَ یَدَ
و Upa bda را منفصل نوشته و معنی (به یابۀ) بگیریم شاید مقرون تر
صواب باشد

گریزان نشوم که از من همه دیوها برخلاف میل شان ترسیده فرار کنند
(و) از ترس در تازیکی بدوند ۵۵

۲۶ بشتافت، فرار سید: اوت نیک بزرگوار هوشنگ پیشتادی این توفیق را یافت
برای فروغ ۵۵ قرش ۲

﴿کرد: ۴﴾

۲۷ اوت نیک را ما میستائیم ۵۵ ۳ . . .

۲۸ او را بستود جشید دارندۀ کله ورمۀ خوب در بالای (کوه) مرا ۵۵

۲۹ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای اوت نیک بزرگوار که من
از برای آفریدگان مزدا کله پرواری مهتا سازم، که من از برای آفریدگان
مزدا بيمرگی (زندگانی جاودانی) آورم ۵۵

۳۰ و که من از آفریدگان مزدا کرسنگی و نشنگی را دور بدارم و که من از
آفریدگان مزدا بیری و مرک را دور بدارم و که من از آفریدگان مزدا
در مدت هزار سال باد گرم و سرد را دور بدارم ۵۵

۳۱ بشتافت، فرار سید: اوت نیک بزرگوار جشید دارندۀ کله ورمۀ خوب
این توفیق را یافت
برای فروغ و قرش ۵۵ ۲ . . .

﴿کرد: ۵﴾

۳۲ اوت نیک را ما میستائیم ۵۵ ۳ . . .

۳۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آئین، از خاندان توانا در (مملکت)
چهار گوشۀ ورن ۵۵

۱ در تازیکی بدوند یعنی در جهان تیره سرنگون شوند رجوع شود بقره ۴ گوش یشت
۲ قره ۳ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل قره او
۴ رجوع شود بقرات ۹-۱۰ گوش یشت

۳۴ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که
من به اژی دهاگ (ضحاك) سه پوزه، سه کله، شش چشم،
هزار مکر دارنده ظفر یابم باین دروغ بسیار قوی دیو آسا (و) خبیث
فیفتار جهان، این دروغ بسیار زورمند که اهریمن بر ضد جهان مادی میافرید
و برای فتنای جهان راستی، که من هر دو رنش را بر بایم: شهر ناز
و ارنواز را کسانی که از برای تو والد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند
و که از نیکوترین جهانند ۱ ۰۰

۳۵ بشتافت، فرارسید: ارت نیک بزرگوار فریدون پسر خاندان آبتین
از خاندان توانا این توفیق را بافت
برای فروغ و قرش . . . ۲ ۰۰

﴿کرده: ۶﴾

۳۶ ارت نیک را ما میستائیم . . . ۲ ۰۰

۳۷ او را بستود هوم . . . ۴ در همان بخش شهریار زیبای زرد دیدگان
در بلند ترین قلعه کوه مرا .

۳۸ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که
من افراسیاب تورانی نابکار را در بند آورم و بسته بکشم، و بسته برانم
بسته برای کیخسرو (برم) تا او را رو بروی دریا چنه چنچست ژرف و بهین
(وسیع السطح) بکشد آن پسر کیفر کشنده از سیاوش دلیر که بغیانت
کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر ۱ ۰۰

۱ رجوع شود بقره ۱۴ گوش یشت

۲ فقره ۳ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل فقره اول

۴ بجای قاط از کلمه فراشمی frašmi یعنی درستی بر نیاید رجوع شود بمجلد اول ص ۳۸۴

• در خصوص هوم باید رجوع شود بمقاله افراسیاب منصفه ۲۱۰ در جلد اول و فقره ۱۸ گوش یشت نیز ملاحظه شود

۳۹ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار هوم . . . ۱ درمان بانمش
شهریار زیبای زرد دبدگان این توفیق را یافت
برای فروغ و قرش . . . ۲ ۰۰

﴿(کرده: ۷)﴾

۴۰ ارت نیک را ما میستائیم . . . ۲ ۰۰ ۰۰
۴۱ او را بتودیل ممالك ایران متحد سازنده کشور خسرو
۴۲ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که
من افراسیاب تورانی نابکار را روی دریاچه چنچست (ارمیه)
زرف و بهن بکشم من پسر کفر کشنده از سیاوش که بخیات کشته شد
و از برای (کین) اغریث دلیر ۰۰ ۰۰
۴۳ بشتافت، فرارسید: ارت نیک بزرگوار بل ممالك ایران متحد سازنده کشور
خسرو این توفیق را یافت
برای فروغ و قرش . . . ۲ ۰۰ ۰۰

﴿(کرده: ۸)﴾

۴۴ ارت نیک را ما میستائیم . . . ۲ ۰۰ ۰۰
۴۵ او را بستود زرنشت یاک در آریاویج (در کنار رود) دائیتیای نیک
۴۶ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من
'هوتس' نیک و آزاده را بر آن دارم که بحسب دین پندیشد، بحسب دین سخن
گوید، بحسب دین رفتار کند، او بدین مزدینای من ایمان آورد و
آن را در یابد، و از برای جمعیت من مایه شهرت نیک شود ۰۰ ۰۰
۱ بجای نقاط از کلمه فراشی frāšmi معنی درستی بر نیاید رجوع شود جلد اول ص ۴۸۳
۲ فقره ۳ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل فقره اول
۴ رجوع شود فقره ۲۲ گوش یشت
۰۰ هوس زن کی گشتاسب است رجوع شود فقره ۲۶ گوش یشت

۴۷ بشتافت، فرارسید: اوت ایک بزرگوار زرتشت این توفیق را یافت
برای فروغ و فرش ۱ ۵۵

﴿کرده: ۹﴾

۴۸ اوت نیک را ما میستائیم ۲ ۵۵

۴۹ اورا بسنود کی گشناسب بلند همت رو بروی آب داییتیا *

۵۰ و از او درخواست: این کاهیا می را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من
به آشت آئوزوتت یسر ویسپ ثور و آشتی . . . با خود سرتیز و
باسیر سرتیز ۳ و ستر کردن که دارای هفتصد شتر است در عقب
زئینیا و خویذاهه در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به
ارجاسب خیون نابکار در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به
در شینیک دیو بسنا در یک جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد ■

۵۱ که شریارت زشت نهاد را بر اندازم، که من دیویسنا سپینج "اور و شک"
را بر اندازم، که من دگر باره همای و واریدکنا را از مملکت خیدونها پخانه
برگردانم، که من ممالک خیون را بر افکنم: پنججاها سدها، سدها
هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد هزارها ■ ۵۵

۱ فقره ۳ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره اول

۳ خود سر تیز و سپر سر تیز در اوستا اُور و یختودا Urvixaotha و

و یور ورترا Urviverethra آمده است و آن عبارت بوده از خود

در بالای آنها سیخی بشکل سر یزه یا بشکل تیر نصب بوده این شکل خود و سپر

۱ رجیم در ایزان معمول بوده است در بالای خودی از عهد شاه عباس صفوی که

۲ فقره ۳ آلمانی انجمن شرقی دیده میشود سیخ بسیار بلندی نصب است بطوری که

۳ مثل فقره اول میرسد رجوع شود به Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI

۴ بجای نقاط از کده E. Rehatsek S. 655-656 Orientalische Rüstungsstücke

■ در خصوص هوم عابد خاص این دو فقره رجوع شود بقترات ۴۰-۴۱ گوش یشت

گوش یشت نیز ملاحظه

۵۲ بهشتافت و فرا رسید : ارت نیک بزرگوار کی گشتاسب بلند همت این

توفیق را یافت

برای فروغ و فرش ۱. ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰

﴿کرد: ۱۰﴾

۵۳ ارت نیک را ما میستائیم ۲. ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰

۵۴ و گفت ارت نیک بزرگوار: از (آب) زوری که نذر من میشود نباید

بهیچکس برسد، نه بمردانی که سزوف شده اند^۳، نه بزنانی که

دشتان نشوند^۴، نه بکودکان نابالغ^۵، نه بدخترانی که هنوز بر

نرسیده اند ۰ ۰

۱. قرة ۲ در اینجا تکرار میشود

۲. مثل قرة اول

۳. لئی که به (سترون) ترجمه شده در متن یثیریشت غشودر و در دایره یشتیشت
Pairiśta.xvudhra آمده که در بهلوی یثیریشت شوسر Patirak'xuar شده است یعنی من شکبم
این صفت از برای مرد سالخورده ای آورده شده که از کار افتاده و نوّه توالد و تناسلش
زایل شده باشد

۴. دشتان زنی است که حیض نشود این لغت از کاه دختشت و Daxšta مشتق شده که بمعنی حیض است در اینجا کاه جییکا و در دایره یشتیشت که معمولاً از برای زن
یست و بیک میآید استعمال شده است راجع باین کلمه صفحه ۱۴۵ جلد اول و بآخر
فرگرد ۳ هادخت نسا در همین جلد ص ۱۷۲ ملاحظه شود

۵. نابالغ بجای کلمه اوستایی آیرنایو و Perenāyu استعمال شده که بمعنی
(نایرنا) میباشد و در بهلوی آیرنای شده است و از ادوات نفی است و
یرنایو مرکب است از دو جز اول یرن Perena و دوم آیرو یرن
یعنی زمان و مدت بنابراین آیرنایو یا نایرنا کسی است که هنوز عده سالی که از برای
سن بلوغش لازم است بر نشده باشد یرنایو و Perenāyu که در اوستا نیز
استعمال شده کسی است که سن بلوغ رسیده و زمانی که از برای رسیدن بآن لازم است
بر شده باشد همین کلمه است که امروزه در فارسی یرنا گوئیم و از آن مطلق جوان ادا
کنیم ناصر خسرو گفته است ای گنبد گردنده بی روزن خضرا باقامت فرتونی و باقوت بر
در فرهنگ انجمن آرای ناصری وجه اشتقاق بسیار عجیبی از برای لغت یر

مندرج است

۵۵ در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارنده اسبهای تند^۱ مرا برمائیدند
(تعاقب کردند) من خود را بزیر پای . . .^۲ گاونری پنهان
کردم آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز نرسیده مرا برانندند^۳ ■

۵۶ در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارنده اسبهای تند مرا برمائیدند
من خود را بزیر گلوی یک میش گشتم^۴ از يك گله مركب ارصد
(گوسفند) پنهان کردم آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز نرسیده
مرا برانندند، در آن هنگامی که تورانیان و نوذریان دارنده اسبهای تند
مرا برمائیدند

۱ نوذریسر منوچهر برادر زراسب مؤسس خاندان نوذریان است که پس از
منوچهر هفت سال پادشاهی نمود و بدست افراسیاب تورانی کشته شد در قمره ۹۸
آبان یشت نیز نوذریان دارای اسبهای تندرو تهری شده اند رجوع شود به جلد اول یسها
بصفحات ۲۶۵ و ۲۷۹ و بقمره ۱۰۲ فروردین یشت در همین جلد
■ بجای قضا از کلمه ~~سندسدا~~ معنی برنیاید

۳ مکرراً گفتم که در یشتها استعاراتی است که باید در سر آنها دقتی کرد و بدون
تأمل در آنها حکمی نه نمود بسا شده که در اینگونه موارد مشکله يك دو کلمه را هم مفسرین
اوسا بر صواب ترجمه نکرده و در این صورت اسعاده و کنایه ای را که ممکن بود پس از دقت
دریابیم معنایی ساخته اند و بکلی دور از فهم و ادراک در این قمره و قمره بعد از دانستن معنی
مناسب لغت یزدیه ~~سکوسد~~ بتوسط بارثولومه Bartholomae که بمعنی رم دادن است معنایی
حل گردیده دانشمند دیگر آلمانی ریخت Reichelt ما را بمعانی بسیار دلکش و نیز این دو قمره که
اشاره است بر قزاق نوذریان یعنی پادشاهان کیانی و تورانیان منتقل ساخته میبوسد «چنگ دائمی میان
تورانیان و نوذریان روت را از مملکت بیرون کشید فرشته توانگری ارت بگا و کوسند
که کنایه از مابه ثروت قوی است که هنوز در درجه پائین تمدن است پناه برد اما ملتی که
نظر بجای و بی تجربه کی بکودکان و دختران خرد سال نشیه شده بمعنی التجاء فرشته ثروت
برخورده از اینکه دولت ثروت پسته بهرورش چارباان ■ ستوران است ناگزیر فرشته
ثروت را از پناهگاههای خود رانده باز بچنگ دائمی دلخوش داشتند رجوع شود به

The Dastur Hoshang Memorial Volume ; Bombay 1918 p. 397-8.

■ گشتم در اوسا و زشتی ~~سندسدا~~ معنی است که از برای گوسفند ز استعمال شده
است در فرهنگها بمعنی مطلق ستوران ز ضبط است

۵۷ در نخستین کله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزند نزاید^۱ :
 بمنزل او داخل مشو و در بستر او میاسای. با شما چه کار کنم ؟
 بآسمان بالا روم^۲ بزمین فرو روم ؟ ☸

۵۸ در دومین کله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزند از مرد
 بیگانه بوجود آورده از برای شوهرش آورد با شما چه کار کنم ؟ بآسمان
 بالا روم و بزمین فرو روم ؟ ☸

۵۹ در سومین کله شکوه کند ارت نیک بزرگوار: این از برای من خشن ترین
 کاری است که مردمان سنگار میکنند از اینکه آنان دختر را
 از راه بدر برده و مدتی بی زنا شوئی (اورا) آبتن کنند، با شما چه
 کار کنم ؟ بآسمان بالا روم بزمین فرو روم ؟ ☸

۶۰ آنگاه گفت اهورا مزدا، ای ارت زیبای آفریده کردگار، بآسمان بالا
 مرو بزمین فرو مرو، اینجا اندر خانه زیبای خسروی بشیان من بسر بر ☸

۱ در این فقره نیز مانند فقره ۵۴ از برای زن کله جھیکا استعمال شده است جنین
 بنظر میرسد که در بقره زن بد عملی مقصود باشد که چنین پس اندازد در وندیداد
 فرگرد ۱۵ فقره ۱۴ از چنین زانی که دوائی بکار برده جنین می افکنند و بچه سقط میکنند
 سخن رفته است در فقره مذکور از چهار دوا با گیاه که شیره آنها از برای جنین افکندن
 بکار میرفته اسم برده شده از آنجمله است بنگ که در اوستا بنکته رت Bañha و
 و در پهلوی منگ (و) میباشد پنج و منج معرب بنگ منگ است چرس یا خبش
 از همین گیاه که در لاتینی اندیکا Indika یا کانابیس ساتیوا Cannabis Sativa گویند اسفراج
 میگرد نامبر خسرو گفته است سپس بپیشان دهر مرو گرنخوردی تو همچو ایشان بنگ
 در فرهنگ سروری قل از صیدنه ایریجان شده مندرج است: «منگ نوعی است
 از حبوب که چون خورده شود عقل خورنده مغل گردد و مست گردد آن را در
 معاین بکار برند و دانه آن باون سرخ بود و به ناختواه مشابهت دارد اما از آن بزرگتر
 باشد» سوزنی گفته است خرمک خورد گوئی دیوا شد بشهر خر زهره خورده بودی باری
 یعنی منگ در فرهنگها گذشته از اینکه منگ بذرا پنج ضبط شده معانی دیگر هم از
 برای آن مسطور است در لغات فرس اسدی مندرج است: «منگ قمار باشد قرع الدهر
 گفت نشکیند زلوس و نشکیند ز فحش نشکیند زلاف نشکیند ز منگ»

۶۱ با این نذر تو را درود گویم، با این نذر تو را نیایش کنم چنانکه گشتاسب
تو را نزد آب دایتیا بستود، زوت^۱ باید در یشت برسم^۲ ایستاده با آواز
بلند بگویم: با این نذر تو را درود گویم، با این نذر تو را نیایش کنم
ای ارت زیبای آفریده کردگار ॐ

۶۲ یَنا اهو

آفرین (درود) هیفرستم به ارت نیک و به چیستای نیک، به ارت نیک،
به رَستات نیک، به فر (و) سود مزدا آفریده

اشم وهو

اهمائی رشنجه ۳ ॐ

- ۱ زوت^۳ در اوستا زاوتر کیست *Zaotar* اسمی است که بزرگترین پیشوای دینی
مزدیسنا می‌دهند رجوع شود بجلد اول صفحات ۱۰۳ و ۴۶۹
- ۲ در خصوص برسم رجوع شود مقاله آن در جلد اول ص ۵۵۶-۵۶۰
- ۳ رجوع شود مقاله ملحقات یشتها ص ۳۲ و بقره ۳۳ هر مزدیشت

اشتاد

رویت باد ویژه جان و دل شاد تکهدارت سروش و رشن و اشتاد
(زراشت بهرام)

ارشتات *arštāt* به معنای اشتاد که معمولاً در فارسی اشتاد گفته میشود
ایزدی است که پاسپانی روز ۲۶ ماه سپرده باوست در یسنای ۱۶
فقره ۶ و در دو سبوزه کرچک و بزرگ فقره ۲۶ در ردیف سی
فرشتگان رورهای ماه شمرد شده است ارشتات یعنی راستی و درستی
آرش که بمعنی راست میباشد در سر یکدسته از کلات مرکبه اوستا دیده میشود
مثل آرش تکش *arš tkaša* به معنی راست کیش آرش منگه
arš manah به معنی راست منش و راست پندار آرش و چنگه
arš vacanh به معنی راست گفتار از همین ماده است کلات
آرش *arš*، آرشو *aršva* و آرشیه *aršya* که درگاهها
استعمال شده و هر سه در بهاوی (راست) ترجمه شده است ارشتات که
فرشته مؤنث است غالباً در اوستا و کتب بهاوی یاد شده^۱ اما فقط بذکر
اسمش اکتفاء گردیده بطوری که امروزه معلوماتی راجع باین ایزد در دست
نداریم

چند باری هم در اوستا ارشتی *aršti* آمده که ترکیب دیگری است
از ارشتات چنانکه در یسنا ۵۷ فقره ۳۳ و در فقره ۱۹ سروش یشت هادخت
که از فقره مذکور یسنای ۵۷ برداشته شده است در این دو موضع ارشتی با کله
ایزد قید گردیده است ■

■ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۲ ■ یسنا ۳ فقره ۹ و ویسپرد کرده ■
فقره ۲ و هفت امشاسپند یشت قرات ۵ و ۱۰ و مهر یشت فقره ۱۳۹ و سروش یشت هادخت
قرات ۱۶ ■ ۲۱

■ ارشتی *aršti* به همین املاء بمعنی نیزه است در بهاوی، یشت گفته اند
چنان بود تیرش کنز و بی گمان آشر دند هر تیر یشت گران (اسدی)

این یشت دو بار کلمه *اَرَشَوُ خَدَه* *arəuxdha* که صفت است یعنی راست گفته شده که در بهلوی راست گوشن ترجمه گردیده، تکرار شده است از این قرار: و گفتار راست گفته شده (راستین) پیروزمند در مان بخش ر ما میستائیم، گفتار در مان بخش راست گفته شده (راستین) پیروزمند ر ما میستائیم جزء اولی این صفت همان کلمه (اَرش) است که ذکرش گذشت این یشت کوچک که فقط دارای ۹ فقره است و از قطعات دلکنی کتاب مقدس شمرده میشود نیز *اَیَرِنَم خوارنو* *airyanem xvarəno* *ایرانی نامیده* میشود چنانکه یشت بعد که از فرکیانی صحبت میدارد موسوم است به فرکیانی اما معمولاً زامیاد یشت نامیده میشود در فقرات ۳-۴ اشتاد یشت از ارت فرشته توانگری که یشت ۱۷ متعلق باوست سخن رفته و در فقرات ۵-۷ از تشر فرشته باران که هشتمین یشت منسوب باوست صحبت شده است اما مطالب مختلف این یشت چنانکه در تفسیر آت ملاحظه خواهید کرد ارتباطی با فردا در انجام متذکر میشویم شاید میان اسم این یشت و مفهوم این یشت چنین ارتباطی بتوان تصور کرد که فرابانی یا شکوه و جلال سلطنت ایران نصیب کسی میشود که راستی دوست و درستکار باشد تفسیر بهلوی اشتاد یشت مثل قسمت عمده تفسیر بهلوی اوستا (زند) از دست رفته است در کتاب (زند بهمن یشت) فصل اول فقره ۶ از تفسیر و هومن یشت و خرداد یشت و اشتاد یشت اسم برده شده است^۱

۱ رجوع شود به جلد اول یشتها ص ۱۸-۱۹

اشتاد یشت

بخوشنودی قرّ ایرانی مزدا آفریده

۱ اهورا مزدا گفت به سپینتمان زرتشت: من بیافریدم قرّ ایرانی از ستور
برخوردار، پُر دمه، پُر نروت، پُر قرّ را (که) خرد (علم و معرفت)
خوب فراهم شده، و دارائی خوب فراهم شده (بخشد) در همکننده آرزو،
در همکننده دشمن (است) ☸

۲ او (یعنی قرّ ایرانی) اهریمن پُر گزند را شکست دهد، خشم سلاح
خونین آژنده را شکست دهد،^۱ بوشاسب خواب آلوده را شکست دهد.^۲

۱ آژ در اوستا آژی سَکَ دیو حرص و طمع است؛ در بندهش فصل ۲۸، فقره ۲۷
چنین تعریف شده است: «آژ دیوی است که همه چیز را فروبرد اگر چیزی نصیبش نشود
خود را بخورد او غیبتی است که اگر تمام اموال چهارپا و داده شود او را پُر نکرده قانع
نماید، گفده شده است: چشم آزمند دای است که جهان در آن فانی است» از دیو آژ که
غالباً با صفت دَور دات *daeva-dāta* و *𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀* یعنی دیو داد یا دیو آفریده آمده
در یسنا ۱۶ فقره ۸ و یسنا ۶۸ فقره ۸ و ندیداد فرگرد ۱۸ فقرات ۱۹ و ۲۱ اسم
برده شده است از این دو فقره خبر چنین بر می آید که دیو آژ دشمن آژر میباشد
آژت هر روز فردا دهد و عده چیزی که نباشد چنان (ناصر خسرو)

۲ دیو خشم و غضب مقصود است رجوع شود بجلد اول ص ۴۷۵ و ۵۲۰
۳ بوشاسب اسم دیو خواب سنگین است که در فرهنگهای فارسی هم ضبط گردیده
در بندهش فصل ۲۸ فقره ۲۶ چنین تعریف شده است: «بوشاسب دیوی است که تنبلی
آورد» در اوستا بوشینستا *Bušyāneta* و *𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀* آمده در وندیداد فرگرد ۱۱ فقرات ۹
و ۱۲ و فرگرد ۱۸ فقره ۱۶ و مهریشت فقرات ۹۷ و ۱۴۲ از او اسم برده شده است
غالباً با صفت دَر قو کو *Dareghō gava* و *𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬎𐬀𐬭𐬀𐬎𐬀* یعنی دراز دست آمده است بجلد
اول یشتها ص ۴۷۷ و ۵۲۱ - ۵۲۲ نیز ملاحظه شود

یخ (سرمای) در همفسرده را شکست دهد^۱، دیوایش را شکست دهد^۲،
ممالک غیر ایرانی را شکست دهد^۳ ■

۳ من بیافریدم ارت نیک بزرگوار را او دوخانه زیبای خسروی بنیان
(من) بدر آید^۴ ■

۴ همراه شود ارت بسیار خوشی بخشنده آن مردی را که راستی را خوشنود
سازد او (ارت) بدر آید در خانه زیبای خسروی بنیان (درحالی که)
همه رومه، همه پیروزی، همه خرد (معرفت و دانش)، همه قز ازانی دارنده است
(اگر) آن ارت نیک بزرگوار یک یا فرومند در خانه زیبای
خسروی بنیان^۵

۵ هزار اسب و هزار رومه آورد و فرزندان کار آزموده
سراسر ستاره تشریحش در آید، سراسر باد زبردست مرزا آفریده و
سراسر قز ایرانی (بخشش در آید) ■

۱ یخ در اوستا آئین سوم کس در فقره ۶ همین یش نیز آمده است در هادخت
سک فرگرد ۴ فقره ۲۵ نیز بایستی همین کلمه باشد اما در نسخ اشتباهی در املا این کلمه
اتفاق افتاده که آن را نامفهوم ساخته است در فرگرد سوم هادخت سک دیدیم که روان
مردگناهکار پس از سر آمدن شب سوم سرک در صبح از جسد جدا میشود و او را چنین
می نهند که در میان برفها و یخها در آمده باشد و از طرف شمال باد گندیده بخامش رسیده باشد
سرما و زمستان سخت و یخ و فسرگی طبیعت کرده امرعنی است در این قمره لابد از
کلمه یخ سرمای سخت اراده گردیده است

۲ ایش (ایشوش) در سطر ۱۰۰ (Apsara) دیو خشکی است این کلمه لفظاً هم بمعنی
شکست کننده است ایشوش دقیب نشتر فرشته باران است در تشریح تنازع فرشته باران
و دیو خشکی بطرز شاعرانه تزیین شده همچنین در بندهش فصل ۷ فقرات ۸-۱۷
شرحی جامع بآفات مندرج است رجوع شود بجلد اول یشتام ص ۳۳۲ و فقرات
۲۹-۲۸ تشریح

۳ غیر ایرانی بجای کلمه آن آئینه Anairya ترجمه شده است آن از
ادوات نفی است یعنی (نه ایرانی) یا (زیران)
۴ رجوع شود بقمره ۶۰ ارت یش

۶ و آنها همه قتل کوهها حاصل دهند (و) همه ژرفا (دره های) رودها و همه گیاههای نو دمیده زیبای سبز رنگ نشو و نما بخشند به بخ در همفسرده زوال آورند^۱ و به دیو ایوش زوال آورند ☸

۷ درود بشاره شتر را بوحند فرهند درود به باد زبردست مزدا آفریده درود بقر ایرانی

یتا اهو وئیریو (چهار بار)

اشم و هو (سه بار) ☸

۸ (نماز) اهو وئیریو را ما میستائیم^۲ اردیبهشت زیباترین امشاسپند را ما میستائیم گفتار راست گفته شده پیروزمند درمان بخش را ما میستائیم گفتار درمان بخش راست گفته شده پیروزمند را ما میستائیم کلام مقدس و دین مزدیسناي خواستار هوم را ما میستائیم قر ایرانی را ما میستائیم بتگه هاتم ☸

۹ یتا اهو وئیریو . . . (دو بار)

آفرین (درود) میفرستم بقر ایرانی مزدا آفریده

اشم و هو

اهمائی راشچه ۳ ☸

■ نظر باینکه در دو جله بیش در همین فقره ۶ کلمه فرداث Fradatha کله ای که در پهلوی فراتک دیشته Frakdahišuh شده و نگارنده بمناسبت مقام (حاصل) (نشو و نما) ترجمه کرده ام تکرار شده و نساخین قدیم ملتفت نشده همین کلمه را در جله سوم هم نوشته اند در صورتی که بایست کلمه مهرک مهرک Mahrka بنویسند چنانکه در جله چهارم همین کلمه اخیر از برای دیو ایوش آورده شده است شکی نیست که اصلاً از برای بخ یا سرمای سخت کلمه مهرک که بعضی فنا و نیستی است و امروزه در فادسی مرگ گوئیم و نگارنده در فقره فوق (زوال) ترجمه کرده ام آورده شده بوده است زیرا که بخ و سردگی طبیعت از سرمای سخت و در نتیجه آسیب یافتن گیاهها و حیوانات مانند خشکی و بی آبی که دیو ایوش نمایند آن قرار داده شده از کرده امری بی شمار اند و فرشته باران تشر که زمین را بارور و ظل کوهها و دره ها را خوش و خرم و حاصل خیز مینماید دشمن آنهاست و آنها را بطرف فنا و زوال میکشاند

۲ نماز معروف یتا اهو وئیریو مقصود است

۳ رجوع شود بمقاله یشتها ۲۲ ■ فقره ۲۳ از هر مزدیشت در جلد اول

او را نفرین شده استادی خواندند! از طرف دیگر غرور ملی ایرانیان را بر آن داشت که پادشاه گردنکشی را مثل بخت النمر (نبوکدنزر Nebukadnazar ۶۰۵-۵۶۲ پیش از مسیح) پادشاه مقتدر کلد و فاتح بیت المقدس و اسیر کنندۀ جهودان را از فرزندان کودرز و از سرداران کی لهراسب بشمرند و از همین غرور ملی بوده که اسکندر را یسر دارا قرار دادند باین معنی که دارا دختر فیلقوس (فلیپ) را بزنی گرفته اسکندر از او بوجود آمد چون اسکندر دولت بزرگ هخامنشی را در هم شکست و تاج و تخت ایران بیونانیان رسید بایرانیان ناگوار آمد که بیگانه را بخود مسلط دانند از این جهت او را ایرانی و از بخت دارا و وارث تاج هخامنشیان قرار دادند از این اضافات و تصرفات که خواه تعصب و نادانی و خواه غرور ملی آنها را برانگیخته باشد صرف نظر نموده داستان ملی ما بکلی روشن و تفکیک عناصر بیگانه که بعدها بآنها افزوده شده آسان است بخصوصه این داستانها در شاهنامه مفصل تر و بی آرایش تر از سایر کتب باقی مانده است تکرارنده در این مقاله محتاج بذکر کلیۀ وقایع این پادشاهان نیستم و بذکر اضافات و تصرفاتی که فقط از برای نمونه بیک دو فقره آن در فوق اشاره گردیده زیرا که وقایع آنان را متقدمین مثل فردوسی و طبری و مسعودی و حمزه و مؤلف مجمل التواریخ مشروحاً ذکر کرده اند و مورخین متأخر مثل ابن الاثیر و میرخواند و غیره نقل از متقدمین نموده مفصلاً در کتب خود نگاشته اند در این مقاله با اندازه از مورخین مذکور ذکر خواهیم کرد که ممّد فهم مندرجات اوستا و کتب بهلوی باشد و در آن واحد آنچه از اوستا که قدیم ترین آثار کتبی ایران است از کتب بهلوی مینگاریم دلیل صحت مندرجات شاهنامه و سایر کتب خواهد بود در جلد اول بشتهها و در همین جلد از پادشاهان پیشدادی که هوشنگ و تهمورث و جشید و ضحاک و فریدون و منوچهر و نوذر و زاب و گرشاسب باشند صحبت داشتیم^۱ و آنچه در اوستا و کتب بهلوی راجع بآنان آمده بجای

۱ هوشنگ در جلد اول صفحات ۱۷۸-۱۷۸، تهمورث ج ۲ ص ۱۳۸-۱۴۴، جشید ج ۱ ص ۱۸۰-۱۸۸، ضحاک ج ۱ ص ۱۸۸-۱۹۱، فریدون ج ۱ ص ۱۹۱-۱۹۵، منوچهر ج ۱ ص ۵۰-۵۲، نوذر ج ۱ ص ۲۶۵، زو ج ۲ ص ۴۶-۴۹، گرشاسب ج ۱ ص ۱۹۶-۲۰۸

خود در مقالات هر يك نگاشته ایم در میان این پادشاهان از نوذر مختصراً یاد کرده ایم اما در همین مقاله بمناسبت اینکه کی گشتاسب در اوستا از خاندان نوذر خوانده شده از این پادشاه پیشدادی ذکری خواهیم کرد همچنین در این جلد کیومرث را که بنا به شاهنامه نخستین پادشاه کیانی است اما نظر به مندرجات اوستا و کتب پهلوی و بسیاری از کتب تواریخ نخستین بشر است شرح داده ایم^۱ از پیشدادیان تا باندازه که مربوط باوستا و مزدیسناست کاملاً اما منفصل از همدیگر سخن داشته ایم اینکه در این جا از کیانیان در يك جا و بترتیبی که در داستان ملی حاست بحث میکنیم و آنچه در اوستا راجع بآنان آمده کاملاً نقل خواهیم کرد و نیز مندرجات کتب پهلوی را تا باندازه که بنظر نگارنده رسیده و تا باندازه که در تحصیلات مزدیسنا بدانستن آنها ناگزیریم ذکر خواهیم کرد همچنین در طی مقالات کیانیان يك دسته لغات مربوط بآنان را معنی خواهیم کرد از پادشاهان کیانی بحسب ترتیب از کیقباد و کیکوس و کیخسرو و کی لهراسب و کی گشتاسب صحبت خواهیم نمود بدلیلی که بجای خود ذکر خواهد شد فقط چند کلمه در خصوص پادشاهان دیگر این سلسله که بهمن و دختر وی همای معروف به چهر آراد و دارا و دارا پسر دارا باشد سخن خواهیم داشت در اوستا نیز پس از کی گشتاسب از پادشاهان دیگر این سلسله اسمی برده نشده است

در مقاله زو پسر نهاسب (جلد ۲ ص ۴۶-۴۷) گفته ایم که بنا به مندرجات کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۲ یکی از نسکهای عهد ساسانیان که عبارت بوده از دوازدهمین نسک یا کتاب اوستا چیترا دات Citradat نام داشته و در آن از نژادها و بخصوصه از سلسله پادشاهان ایران صحبت میشود بنا به فهرستی که در دینکرد راجع باین نسک مندرج است در آنجا از همه پیشدادیان و کیانیان سخن رفته یود بدینجمله این نسک امروزه در دست نیست محققاً مؤلف دینکرد در قرن سوم هجری از مجموع ۲۱ نسک اوستای عهد

ساسانیان ۲۰ نك را بازند یعنی تفسیر پهلوی آنها در زیر دست داشت بنا بقصریح خود مؤلف، نك ۱۱ که موسوم بوده به وشتگ (varieg) نك با تفسیر پهلوی آن در عهد او موجود نبوده و از نك ۵ موسوم به نائر (Nair) متن موجود و تفسیر از دست رفته بود بنابر این چیتزدات در آن عهد هنوز موجود بوده که مؤلف دینکرد بشرح مندرجات آن پرداخته و از يك يك پادشاهان پیشدادی و کیانی اسم برده است، بدبختانه این نك امروزه مثل بسیاری از نكهای دیگر در دست نیست و از گردش روزگار از سرچشمه و آبخور بسیار قدیمی داستان مقدس ملی خود بی بهر مانده ایم نظر بمندرجات مسعودی که در حدود سال ۳۵۵ هجری وفات نموده ترجمه فارسی چیتزدات نك نیز در عهد او موجود بود اینك عبارت مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف: «وزرادشت احدث هذا الخط والمجوس سمّوه دين ديره ای كتابه الدين وكتب [الابستا] في اثني عشر الف جلد نور يقضيان الذهب حفرا باللغة الفارسيّة الاولى ولا يعلم احد اليوم يعرف معنى تلك اللغة واما نقل لهم الى هذه الفارسيّة شيئي من السور فهم في ايديهم يقرّونها في سلوانهم كاشتاذ^۱ وچترشت^۲ وبانست^۳ و هادوخت^۴ وغيرها من السور في چترشت الخبر عن مبدأ العالم و ختمه وفي هادوخت مواظاً^۵ یعنی زرتشت این خط را احداث کرد و زرتشتیان آن را دین دیره یعنی خط دین مینامند اوستا در روی دوازده هزار بوسن گاو زرتشتیان بزبان فرس قدیم نقش بسته شده بود امروزه کسی این زبان را نمیداند جز اینکه برخی از سوره ها و فصلهای آن را بفارسی کنونی نقل داده اند که حالیه در دست دارند و در نماز شان میخوانند مثل اشناذ وچترشت و بانست و هادوخت

۱ نسخه بدل: کاشتان، کاستیان

۲ نسخه بدل: چترست، هیرست و حمیرست

۳ نسخه بدل: وایست، وایشت

۴ نسخه بدل: درخت

۵ رجوع شود به کتاب التنبیه والاشراف چاپ دغوه De Gooja ص ۹۱—۹۲

و فصلهای دیگر در جترشت از آغاز و انجام جهان سخن رفته و هادوخت در موعظه و پند است

اشناذ و با نیست و هادوخت در اوستای حالیه موجود است اولی را اشتاد با اشتات یشت گوئیم و آن عبارت است از یشت هجدهم که در چند صفحه پیش بتفسیر آن پرداخته ایم. دومی محققاً تحریف شده آبان یشت است که در جلد اول تفسیر کرده ایم، سومی را در جزو مقاله دین در همین جلد شرح داده گفته ایم: هادخت نسک که جزوی از قطعات اوستا بشماراست پاره ایست از بیستمین نسک مفقود شده عهد ساسانیان اما جترشت که در برخی از کتب روایات نیز بهمین املاء ضبط شده^۱ همان چتردات کتاب بهلوی دینکرد است که از دو کلمه اوستائی چتر *čitra* که بمعنی تخمه و نژاد است و اکثون *akhauna* چهر گوئیم و از کلمه دات *dat* که بمعنی قانون است و در فارسی داد گوئیم مرکب شده است. جترشت مسعودی مرکب است از کلمه اولی مذکور و یشت چتردات که يك قسم گهن نامه یا آئین نامه و خدای نامه و شاهنامه (منثور) و سبرالملوک بوده مانند این کتابهای مذکور از دست رفته شاید شاهنامه فردوسی آنها را تا باندازه جبران کرده باشد اما از مآخذ اوستائی بقایائی از چتردات سراغ نداریم از این نسک نه متن موجود است و نه تفسیر بهلوی عهد مؤلف دینکرد و نه ترجمه فارسی زمان مسعودی. بنا بر مندرجات دینکرد در نسکهای دیگر اوستا نیز از پیشدادیان و کیانیان سخن رفته بود و در دینکرد در جائی که مندرجات اوستا شرح داده شده غالباً با سامی این پادشاهان بر میخوریم

شکی نیست که در سراسر اوستای عهد ساسانیان مکرراً از پادشاهان این دو سلسله یاد گردیده و از باب مثال بداستانهای آنان که معروف خاص و عام

Hang's Essays p. 131

۱ رجوع شود به

در کتاب روایات داراب هرمزدیار مبنی ۱۹۲۲ میلادی در دفتر اول صفحه ۳ کلمه جدرشت و در صفحات ۶ و ۸ و ۱۱ تحت طبع شده بجای چتردات یا جتر یشت

۲ *Fragmens relatives a la religion de Zoroastre* (کتاب علمای اسلام و نام ۲۱

Paris M. DCCC. XXIX p. 14.

نسک ایشا مهر و پرو) نیز ملاحظه شود

بود اشاره شده بود چنانکه نمونه آن را اکنون در اوستای باقی مانده می بینیم همچنین در زند یا تفسیر پهلوی اوستا مکرراً از آنان سخن رفته بود و اکنون در تفسیر باقی مانده اسامی برخی از این پادشاهان از باب توضیح موجود است

در کتاب هفتم دینکرد که موسوم است به زرتشت نامه در دیباچه آن باز از پادشاهان پیشدادی و کیانی سخن رفته بترتیب از کیومرث نخستین بشر و از مشیاء و مشیانه (آدم و حوا) و از سیامک پسر مشیاء و مشیانه و از هوشنگ و از همورث و از جشید و از فریدون و از ایرج پسر فریدون و از منوچهر پسر ایرج و از زو پسر تهماسب و از سام گرشاسب یاد شده و از کارهای هر یک مختصراً سخن رفته است بطرز زامیادبشت اعمال نیکی که از ناموران بروز کرده از پرتو فرایزدی بوده که آنان دارای آن بودند پس از ذکر پیشدادیان از فقره ۳۳ دیباچه مذکور از پادشاهان کیانی که موضوع مقاله ماست سخن رفته و مندرجات آن را بجای خود ذکر خواهیم کرد همچنین در بندهش بزرگ در یکی از آخرین فصول آن که خلاصه اش را دارمستتر در ترجمه اوستای خود (ج ۲ ص ۳۹۸-۴۰۲) نقل کرده از همه شهریاران پیشدادی و کیانی یاد گردیده و باعمال عمده آنان اشاره شده است آنچه در اوستا و کتب پهلوی راجع بکیانیان آمده غالباً مطابق شاهنامه و کتب مورخین است اختلافی روایاتی که در کتب مورخین و شاهنامه دیده میشود جزئی است اساس داستان بهم نخورده بهمان ترکیب باستانی خود باقی است

داستان پادشاهان پیشدادی مشترك است میان آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان اسامی برخی از ناموران این طبقه همانطوری که در کتاب مقدس اوستا و کتاب رزمی شاهنامه ذکر شده در وید کتاب دینی هندوان و در کتاب رزمی آنان مهابهارت نیز موجود است و اعمال برخی از آنان در کتب هر دو دسته آریائی باهمدیگر شبیه است چنانکه قصص انبیاء بنی اسرائیل در میان اقوام سامی مشترك و در نورات و انجیل و قرآن رواج دارد اما داستان سلسله

کیانی دارای جنبه ملی است و اختصاصی بایرانیان دارد برخی از مستشرقین خواسته اند که از برای يك دو تن از پادشاهان کیانی نیز در میان کتب برهمنان نظایری بجویند اما موفق نشده حدس و احتمال شان مبنی بر اساسی نیست فقط اندك شباهت لفظی و ظاهری مایه تصورات شان شده است همچنین برخی از مورخین و مستشرقین خواسته اند که سلسله کیانیان و سلسله هخامنشیان را یکی بدانند^۱ درن اواخر هرتل Hertel این مسئله را که سابقاً يك چند نفری طرفدار داشته بشدت تعقیب کرده است در کتاب خود موسوم به (زمان زرتشت)^۲ اصراری دارد که زرتشت را معاصر داریوش بزرگ سومین پادشاه هخامنشی قرار دهد و گشتاسب معروف را که در اوستا و سنت مزدیسنان معاصر و دوست و حامی بیغمبر ایران بوده با گشتاسب پدر داریوش که بنا بکتیبه بهستان (یستون) در ابالتهای پارت و گرگان از طرف پسر خود خشترباون (سانراپ) یا مرزبان و حاکم بوده یکی بداند و باین ترتیب زمان زرتشت را در سال ۵۵۰ پیش از مسیح معین نماید^۳ هرتل در مقابل تنقیدات دانشمندان شیعیان پس از انتشار کتاب مذکور از برای اثبات ادعای خود کتاب دیگری موسوم به (هخامنشیان و کیانیان) منتشر ساخته است^۴ در این کتاب سلسله داستانی و سلسله تاریخی را یکی پنداشته و بشایر این گشتاسب باید همان پدر داریوش باشد هرتل در این کتاب حملات سختی به بزرگترین دانشمندان موثق اوستا شناس و مورخین نموده کلیه عقاید آنان را راجع بزمن زرتشت و پادشاهان کیانی باطل شمرده، سنت های قدیم ایران را بحیل و مذاق خود تأویل نموده تمام اوستا

History of Persia from the Most Early Period to the Present Time by ۱

Sir John Malcolm 2 vols. London 1815, 1820.

و رجوع شود به ترجمه فارسی آن (تاریخ سر جان مالکم)

Histoire des Perses par Le Comte de Gobinau; Paris 1809 II Tomes.

Persia by Benjamin; London 1880.

Die Zeit Zoroaster von Hertel; Leipzig 1924

رجوع شود به گاتها تفسیر نگارنده ص ۲۹ — ۳۱

Achaemeniden und Kayaniden von Hertel: Leipzig

۲

و کتب بهلوی و خطوط میخی و بالاخره شاهنامه و کتب تواریخ را زیرورو نموده
اما بدبختانه چیز تازه بازار نیاورده همان کالای پیش را بشکلی درهم و برهم
و ترکیبی دگرگون بها نشان میدهد

از اینکه درگاتها بهیچ وجه اسمی از هیچیک از پادشاهان هخامنشی
نشده و ابداً اشاره‌ای به سلطنت مقتدر این سلسله نگردیده بجای خود محفوظ
در سایر قسمتهای اوستا نیز که بحکم علم اشتقاق چندین صد سال متأخرتر از
گاتهاست ابداً اسمی از هخامنشیان و ناموران آن عهد نیست شاهنشاهان
این سلسله که کوروش و کمبوجیا و داریوش و خشایارشا و اردشیر و غیره باشند
در سراسر دنیای قدیم معروف بودند چه رسد در وطن شان ایران این پادشاهان
خود نیز زرنشتی بودند چطور ممکن است که در کتاب دینی ایرانیان از آنان
یادی نشده باشد! همچنین از پادشاهان سلسله ماد که پیش از هخامنشیان
سلطنت داشتند اسمی نیست اگر درگاتها اصلاً اسم خاصی موجود نبوده و از
چندین تن از ناموران مثل گشتاسب و جاماسب و فرشوشتر یادی نشده بوده
میتوانستیم بگوئیم که پیغمبر ایران در موعظه و تعلیم دینی خود محتاج بذکر اسمی
امراء و بزرگان نبوده از این جهت اسمی پادشاهان ماد و هخامنشی هم در آن نیست
چنانکه پادشاهان هخامنشی در کتیبه های سیاسی خود محتاج بذکر اسم زرتشت
■ روحانیون نبودند گذشته از گاتها در سراسر اوستا از هیچ يك از چهار
پادشاه معروف ماد که دیاکو و هووخشتر و فرورتی و استیاج که یونانیها
Asdyages, Phraortes, Kyaxares, Deioes نامیده اند اسمی نیست در فروردین یشت
اسمی چندین صد تن از پادشاهان و ناموران و پارسایان محفوظ مانده و بفروهر
هریک درود فرستاده شده اما در این فهرست بسیار بلند بهیچ اسمی بر نمیخوریم که
یادآور یکی از پادشاهان ماد یا هخامنشی یا یکی از ناموران آن عهد باشد
در صورتی که از طرفی بدون شك پادشاهان هخامنشی مزدیسنا کیش بوده
و از طرف دیگر شاه پرستی از خصایص قوم ایران است و از اوستا هم محبت
نسبت بشاه بخوبی مفهوم میشود با وجود این ها اتفاق بسیار عجیبی است که عمداً

در اوستا از ذکر اسامی این پادشاهان یا لا اقل يك دو تن از میان آنان خودداری کرده باشند و باز عجیب تر که ترکیب اسامی فروردین یشت نیز شبیه بترکیب اسامی معمولی عهد ماد و هخامنشی نیست مثلاً هیچ اسمی در این فهرست بلند موجود نیست که مثل دسته ای از اسامی خاص عهد هخامنشی با کلمه مهر ترکیب یافته باشد^۱ نظر باین دلیل و دلایل دیگری که در این جا موقع ذکر آنها نیست یشتهای بزرگ هم پیش از عهد ماد سروده شده چه رسد بگناه که سراینده آنها خود پیغمبر ایران است و هیچکس او را مثل هرئیل معاصر گشتاسب پدر داریوش (۵۲۱-۴۸۵ پیش از مسیح) تصور نخواهد کرد گذشته از اینکه گروهی از دانشمندان عهد او را پیش از سلطنت ماد یعنی پیش از قرن هشتم پیش از مسیح دانسته اند

کاری بایر ادانی که به هرئیل وارد آمده^۲ و ممکن است باز وارد آید نداریم فقط در این جا متذکر میشویم که پادشاهان کیانی را آن طوری که در اوستا از آنان یاد شده و آن طوری که در سنت کهن ایرانیان آمده ابدأ نمیتوان با پادشاهان هخامنشی مربوط کرد و نه پادشاهان ماد را با پشدادیان بخصوصه یاد آور میشویم که اسامی پادشاهان دو سلسله داستانی بکلی غیر از اسامی پادشاهان دو سلسله تاریخی است مثلاً فریدون و فرورتی کیخسرو و کورش لفظاً از يك ریشه و بنیان نیستند چیزی که هست این است برخی از وقایع پادشاهان هخامنشی را که بیادها مانده بود بعدها پادشاهان کیانی نسبت داده اند و نیز ممکن است که برخی از داستانهای ملی را بعدها بتاریخ يك پادشاه واقعی ضمیمه کرده باشند همچنین چند تن از پادشاهان اخیر هخامنشی را که در آخر مقاله ذکرشان بیاید بیادشاهان کیانی پیوسته اند و اسکندر فاتح ایران و برهم زنده دولت هخامنشیان را جا نشین کیانیان پنداشته اند و نیز باید گفته شود که اسامی این پادشاهان اخیر

۱ رجوع شود بصفحه ۲۶ همین کتاب

۲ Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Christensen ۲
Copenhagen 1926 p. 25-35

نیز بعدها بواسطه یونانیان و داستان اسکندر بایرانیان رسیده است بد بختانه
از دولت ماد^۱ و هخامنشی در تاریخ ما اسمی نمانده چنانکه از دوره سلطنت
چهار صد و هفتاد و شش ساله اشکانیان نیز از مآخذ خودمان جز چند سطر مبهم
خبری بماند رسیده است

۱ از آنکه نگارنده در طی تفسیر پیشها همیشه (ماد) گفته ام ضای (مد) که بدبختانه
نویسندگان دیگر ایرات میگویند برای این است که خواستم در استعمال اسم يك قسمت
از وطن خود یونانیها را تقلید کرده باشم ماد Mada که اسم قوم و مملکت غربی ایران است
در مقابل پارس مملکت جنوبی ایران بهین ترکیب در پنج قرن پیش از مسیح تقریباً بنده بار در
کتابهای پادشاهان هخامنشی در هسان (یسون) و ابته قصور فارس و شوش و غیره گاهی
اسم مملکت و گاهی کسی که منسوب باین قسمت ایران بوده، معنی مادی، تکرار شده است (۱)
نخست یونانیهای آسیای صغیر یعنی ساکدین نواحی خلیج از میر حایه که مملکت آنان نیز جزو
قلبر و سلطنت ایران بود و در کتیبه های خطوط میخی هخامنشیان یون (Yon) نامیده
شده اسم ماد و پارس را با رویا رسانیدند چون یونیا تلفظ (ā = ā) باز نداشته و باین آهنگ
آشنا نبوده ناگزیر کلمات خارجه را در وقت ضرورت به (ā - o) مبدل میکردند از این
جهت ماد و پارس نزد آنان مد || پرس شد (۲) و بهین هبت و تلفظ بیونانیهای دیگر رسید
و بعد از آنان به رومها رسیده میان سایر اقوام غربی مدشر گردید که حالیه نزد کلیه اروپائیها
بهین ترکیب قدیمی یونیا باقی است در کتاب پهلوی کارنامک اردشیر بابکان این کلمه
بهین ترکیب قدیمی هخامنشی خود ماداک - ماد آمده اما معمولاً در پهلوی تغییر یافته
ماه میگفته اند در کتب مذکور مکرراً از یک پادشاه کرد ماد یک اسم برده شده که رقب
اردشیر بابکان بود نخست اردشیر در جنگ او شکست خورده فرار کرد و پس از چندی
دوباره لشکری آراست با چهار هزار فر باو شبی چون مرده همراه از گردنها را کشت و
گروهي را زخمی و دستگیر نمود و پادشاه کرد را با برادران و برادران و
بسگاش با غنائم بسیار به پارس فرستاد (۳) ماداک پهلوی در عربی ماهی
شده است (۴) در کتب مورخین و جغرافیه نویس ایرانی و عرب قرون وسطی غالباً

(۱) رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weisbach S. 150.

(۲) Aufsätze zur persischen Geschichte von Noldeke S. 147.

Histoire de l' Art par Perrot et Chipiez p. 411.

(۳) Artachšir i Pāpakān übersetzt von Noldeke S. 48. رجوع شود به

Kārnāmē i Artakhsīr i Pāpakān by D.D. Peshotan Sanjana; Bombay ۱۸۹۶ p. 22.

(۴) رجوع شود به آثار الباقیه چاپ زاخو Sachau ص ۱۱۱

کي

شکوه سلطنت و حسن کی ثبات داد ز تخت جم شخنی مانده است و افسری (حافظ)
 اینک چند سطرى در خصوص کله کي نگاشته پس از آن مرتباً بذکر پادشاهان
 این سلسله مي پردازیم کی که در فارسی عنوان پادشاهان کیانی است

باسم ماه رمیجوریم ولی از دائره وسعت آن کاسه به برخی از نواحی غربی ایران
 اطلاق شده مثل ماه نهاوند و ماه دینار و ماه شهرآران و غیره همین نواحی را
 نیز جغرافیوت عرب جبال نامیده اند (۱) طبری در ذکر سلطنت بهرام گور
 (۴۲۰—۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) مینویسد: « بهرام گور در آخر عمرش از برای
 شکار به ماه رفت و در ذکر سلطنت هرمزد چهارم (۵۷۹—۵۹۰ میلادی)
 مینویسد: « عادت او بر این بود که تابستان را در ماه میگذرانید (۲)
 در دیوان ویس و رامین که سرانده آن فخرالدین گرجانی آن را از یک داستان
 بهلوی بنظم فارسی در آورده مکرراً بکشور ماه و بوم ماه و ماه آباد و زمین ماه
 که از همه يك کشور اراده شده رمیجور (۳) زیرا که ویس دختر
 شاه قارت و ماکه شهر و خواهر و برادر و زب شاه موبد و مشوقه رامین
 برادر شاه موبد از کشور ماه بود شاه قارت در سر زمین ماه پادشاهی
 داشت شاه موبد در مشرق اتراب در خراسان شهرار بود (۴) کله ماد
 با کله میان که در اوستا مینیده مایهده Maithya آمده و کله ایست

(۱) در خصوص ماد و ماه و ماهاب و ماه السره و ماه الکرم و هیئت سریانی و ارمنی این

Eränfähr von Marquart S. 17-90.

اسم رجوع شود به

Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen; Leipzig 1:21 و به

IV. Abt, S. 145.

و به معجم البلدان کلمات ماه و ماه دینار و نهاوند

Talari, übersetzt von Nöldeke S. 33 u. 365.

(۲) رجوع شود به

(۳) بشوهر مود شهر و را یکی شاه بزرگ و نامور از کشور ماه (ص ۲۰)

مدار او را به بوم ماه آباد سوي موش کسی کن بادل شاد (ص ۲۹)

ترا دارم چو جان خوشتن شاد زمین ماه را همواره آباد (ص ۲۹)

زمین ماه بکسر باد و رات چو دشت رنگ و چون شود بیابان (ص ۳۳)

و گر نه بوم ماه از کین شود رست پس آنکه چون توانی زین گنه رست (ص ۵۱)

(۴) رجوع شود بجلد اول پشهاص ۴۰۵ و ۴۴۴

مثل کیباد و کیکاس و کیخسرو و غیره و اسم خاندان این سلسله بشمار رفته در اوستا کوی و Kavi آمده و در سانسکریت نیز کوی گویند از گاتها چنین برمیآید که کوی، معنی پادشاه و امیر و مطلق فرمانده باشد چه این کله از برای امرا و شهریاران دیویسنا که مخالف آئین مزدیسنا بودند ■ بزرگشت خصومت میورزیدند نیز استعمال شده است چنانکه در گاتها یسنا ۳۲ قطعات ۱۴ و ۱۵ و یسنا ۴۴ قطعه ۲۰ و یسنا ۴۶ قطعه ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعه ۱۲ کوی در این چند جا باستثنای قطعه اخیر با گرهم Grehma یا با کرین و سداسه Karapan و اوسیج Uvij یکجا نامیده شده است گرهم و کرین و اوسیج از پیشوایان دیویسنا و مخالف مزدیسنا میباشند همچنین همین عنوان را

مشترک میان اقوام هندو اروپائی (در سانسکریت میده mādhya ■ در لاتینی مدیوس medius) ارتباطی ندارد بنابر این وجه اشتقاق کارسل Cassel بی اساس و ماد را حیوان کشور میانگی یا مملکت مرکزی و وسطی ترجمه کرد (۱) لابد ماد یک قبیله ایرانی بوده که اسم خود را با نامگاه خود دادند همین مادها بودند که در حدود سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بنای استقلال گذاشتند ■ همدان (اکباتان) را پایتخت خود قرار دادند و دولت آشور را متغرض کردند و سراسر ایران زمین و قسمتی از سلاطین مجاور را در زیر فرمان خود در آورند و زمینه جهانگیری هخامنشیان و عظمت و جلال ایران را حاضر نمودند سزاوار نیست که ما امروزه اسم آنان را شکسته و نادرست بزبان آوریم بدخترانه یخی از نویسندگان ما بزرگترین پادشاه ایران و سر سلسله هخامنشیان را که یکی از ناموران جهان بشمار است مثل یونانیها سیروس می نویسند و در این اواخر چندین خانواده ایرانی سیروس نامیده شده اند بجای کوروش چنانکه در کتبه ها آمده ■ ابوریحان بیرونی هم بهینت هبشت ضبط کرده است (۲)

Zoroaster, Sein Name und Seine Zeit von D. Paulus Cassel; Berlin (۱)

1886 S. 1.

(۲) رجوع شود به آثار الباقیه ص ۱۱۱ در این جا کوروش همان کیخسرو تصور شده:

«کوروش و هو کیخسرو» رجوع شود. مقاله کیخسرو

حضرت زرتشت پادشاه عصر و بدوست و حامی خود گشتاسب داده است چنانکه در گاتها: یسنا ۴۶ قطعه ۱۴ و یسنا ۵۱ قطعه ۱۶ و یسنا ۵۳ قطعه ۲ فقط يك بار در یسنا ۲۸ قطعه ۷ گشتاسب بدون عنوان کوی نامیده شده است کوی در قسمتهای دیگر اوستا گاهی بمعنی امیر ستمگار و مطلق گمراه کننده و مفسد با کرّین و جادو و پری یکجا ذکر شده چنانکه در یسنا ۹ فقره ۱۸ و فروردین بشت فقره ۱۳۵ و زامیاد بشت فقره ۲۸ و گاهی هم عنوان یکی از پادشاهان سلسله کیانی است و در هر جا آمده بجای خود ذکر خواهیم کرد کلمه کوی در وید برهمنان بمعنی امیر و یا شهر بار و سرور نیامده بلکه از برای ستاینندگان دیوها بمعنی پروردگاران هندوان استعمال شده است یا بعبارت دیگر کوی در آئین برهمنی يك قسم شمنی است بنابر این بسیار منطقی است که دیویسان در اوستا از گمراه کنندگان و دشمنان مزدیسنا شمرده شده اند نظر بمندرجات اوستا میتوان گفت کوی عنوانی است بمعنی پادشاه و شهریار که بدون احتیاج هم از برای امرای دیویسان و دشمنان بکار رفته و هم از برای امرای مزدیسنا بنابر این بایستی چنین تصور کرد که اساساً کوی عنوان بوده و بعدها این عنوان از برای پادشاهانی که بعد از سلسله پیشدادی بسرکار آمدند اختصاص یافته و رفته رفته اسم مخصوص خاندان این سلسله پنداشته شده است اصلاً کوی اسم کسی نبوده که پادشاهانی بدو منسوب شده باشند همان طوری که هخامنشیان به هخامنشیا که یکی از اجداد کورش بزرگ است منسوب گشته و سلسله اشکانیان و ساسانیان بارشك (اشك) و ساسان نسبت داده شده اند عنوان پیشدادی نیز که در اوستا پرذات *paradhāta* آمده و اسم نخستین سلسله پادشاهان ایران قرار داده شده نیز عنوانی است مثل کیانی زیرا که پیشداد بمعنی نخستین قانونگذار است و اسم شخص مخصوصی نبوده زامیاد بشت که گفته ایم فرکیانی بشت هم نامیده میشود از فرکیانی صحبت میدارد اما در این بشت از "فرکیانی" شکوه سلطنت کیانیان بخصوصه اراده نشده بلکه از آن مطلق

قر پادشاهی اراده شده زیرا در این یشت از فر کیانی یعنی فر پادشاهی اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و زرتشت و سوشیانشها یاد شده همچنین در کرده های (فصلهای) ۴ و ۵ و ۶ از فر کیانی هوشنگ و طهمورث و جشید سخن رفته چنانکه میدانیم این پادشاهان از سلسله پشدادی میباشند و بخصوصه هوشنگ در کرده ۴ فقره ۲۶ پر دات قید شده است. عنوان فصل ۳۱ بندهش که از پادشاهان صحبت میدارد چنین است: «در نژاد و نسب کیانیان». اما در این فصل از پادشاهان پشدادی و ضحاک و پادشاهان کیانی و ساسانی سخن رفته و این خود دلیل است که از کده کیانیان در عنوان مذکور مطلق پادشاهان ایران اراده شده است نه سلسله مخصوصی در کتاب هفتم دینکرد فصل ۳ فقره ۶۴ (چاپ سنجابی) مندرج است: «زرتشت بواسطه الهامی آگاهی یافت که زاگ زنت و بدکش و بر آسیم ار کریان های گشتاسب و بسا از کی ها و کریانیهای دیگر که در دربار گشتاسب بودند باهمدیگر متحد گشته قصد هلاک وی کردند» لابد در این جا صحبت از وقتی است که هنوز گشتاسب بزرگ زشت نکروده بود که زاگ نام از پیشوایان دینی با سایر کی ها یعنی امرای دربار نسبت بزرگترت سوء قصد نموده بودند چنانکه ملاحظه میشود در این جا نیز کی یعنی امیر آمده و احتمال هم دارد که کی ها شاهزادگان و بستگان خاندان گشتاسب باشند در شاهنامه غالباً کی عنوان پادشاهان مخصوص کیانی است و گاهی بمعنی مطلق پادشاه آمده چنانکه در این شعر: چواغریث آمد ز آمل بری از آن کار او آگهی یافت کی^۱ در این جا کی از برای افراسیاب پادشاه توران آمده است در لغات فرس اسدی کی بمعنی پادشاه ضبط شده از این قرار^۲ «بزرگترین ملکان را کی خوانند و این از کیوان گرفتند» معلوم است که وجه اشتقاق اسدی بکلی بی اساس است در سلسله نسب کتیباده که مؤسس پادشاهان کیانی است کوی یا کی فامی سراغ نداریم اما در ایران قدیم کوی اسم خاص هم بوده چنانکه در فروردین یشت فقره ۱۱۹

۱ شاهنامه جلد اول صفحه ۵۹ چاپ عکسی از روی خط اولیاء سبع شیرازی

فروهر پاکدین کوی (کی) ستوده شده است همچنین در فقره ۱۱۴ و ۱۲۳
 بفروهر دو تن از پارسایان درود فرستاده شده که اسم پدر هر دو کوی بود
 در این جا باید متذکر شویم که در اوستا در هرجا که کلمه کوی از برای اسرای
 دیو یسنا آمده، صیغه جمع «کوی ها» استعمال شده است. با این که در اوستا کوی
 بمعنی مطلق شهریار آمده ولی در برخی از موارد چنان بنظر میرسد که این عنوان
 از همان قدیم از برای تعیین خاندان کیانی تخصیص یافته باشد چه در فقره ۷۱
 زامیاد یشت از کیفیاد و کی ابیوه و کی کاوس و کی آوش و کی پیشین و کی و یارش
 و کی سیاوش یاد شده و در فقره بعد مندرج است که کیانیان همه چالاک و همه
 بهلوان و همه برهیزگار و همه بزرگ منش و همه چست و همه ییباک بودند
 صفات مذکور از برای پادشاهان و شاهزادگانی که همه از کیانیان هستند آورده
 شده است دیگر اینکه در اوستا هیچ یک از پادشاهان پیشنهادی مثل هوشنگ
 و طهمورث و جمشید و فریدون و منوچهر و غیره کوی یا کی خوانده نشده اند
 اما شاهزادگان سلسله کیانی که میدانیم برخی از آنان بتاج و تخت میرسیدند
 و پادشاهی نداشتند مثل ابیوه و آرش و پیشین و و یارش و سیاوش همه کوی
 یا کی نامیده شده اند از فقره ۶۶ زامیاد یشت برمیآید که سیستان وطن
 کیانیان است چه در فقره مذکور آمده: «هر کیانی کسی راست که در سر زمین
 که در آنجا دریای کیانیسیه واقع است شهرباری دارد، دریائی که رود هلمند
 در آن فرو ریزد» در فصل ۲۱ بندهش فقره ۷ مندرج است کیانیسیه
 در جایی است که در آنجا منزل خاندان کیانی است» در فصل ۱۳ بندهش
 فقره ۱۶ مندرج است که دریای کیانیسیه در سیستان است. شکی نیست که این
 دریا چه همان است که امروزه دریاچه هامون گوئیم عجماله بهیستقدراکتفاء
 نموده تا در توضیحات فقره ۶۶ زامیاد یشت مفصل تر از آلف صحبت بداریم
 اختصاص دادن پایگاه و خانه کیانیان به سیستان نیز دلیلی است که از آن سلسله
 خصوصی اراده شده زیرا که در سنت کهن ایران و اوستا و داستان ملی و تاریخ
 میدانیم که بخصوصه سلطنت کیانیان پس از کیخسرو با مشرق ایران ارتباطی داشته

و آن سرزمینها محل نشاء و نهای دین پیغمبر ایران زرتشت بود و اسامی ممالکی که در اوستا از آنها اسم برده شده غالباً در شرق ایران واقع است از آنچه گذشته خلاصه کرده کوئیم: با اینکه در اوستا کوی یا کی بمعنی مطلق امیر و پادشاه آمده، از برای تعیین طبقه مخصوصی از پادشاهان نیز استعمال شده است. بنابر این بجاست که سنت کهن و مقدس ایران را حفظ نموده کیانیان را مثل پیشدادیان سلسله مخصوصی بشماریم.

کیقباد

قدح بشرط ادب گیر ز آنکه ترکیش ز کاسه سر جمشید و بهمنست و قباد (حافظ)
کیقباد سر سلسله پادشاهان کیانی است راجع باو و پادشاهان دیگر این سلسله تقریباً مندرجات مورخین با همدمبر موافق است پس از مردن کرشاسب آخرین پادشاه پیشدادی با اینکه طوس و گستم پسران نوذر در حیات بودند و خاندان فریدون هنوز از میان نرفته بود اما چون فر ایزدی با آنان بوده تا گریز بیادشاهی فرسیدند پس از مشورت زال با موبدان، کیقباد را که دارای فر ایزدی و براننده تاج و تخت بود بشهریاری برگزیدند رستم پسر زال رفته او را از البرز کوه باستخر آورد بعد از رسیدن شاه نو تورانیان که بایران هجوم آورده بودند شکست یافته برگشتند در کتب مورخین بنای چندین شهر منسوب باوست از آنجمله بقول حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء استان ایرانو تارث کواذ» در اصفهان؟

نسب کیقباد را مختلف ذکر کرده اند و برخی او را پسر زغ یا زاغ (لابد ز او مراد است) ذکر کرده اند و برخی دیگر او را از خاندان نوذر یا منوچهر دانسته اند که ز او هم منسوب بهمان خاندان است حمزه نمیکوبد که کیقباد بلزو نسب دارد فقط مینویسد که مؤسس سلسله کیانی کیقباد در عهد زو بن طهماسب نشاء و نهاء کرده و در مدت سلطنت خود مردم را با آبادانی کماشت در تاریخ بلعمی مندرج است: «گویند که کیقباد از فرزندان منوچهر بود و دغزی بزنی داشت از مهران ترکستان و از او پنج فرزند بودش یکی را نام

کیکائوس و دیگری را کیرانی و یکی را کی پشین و یکی بیارش و یکی را اوسد و این کیقباد ملکی با عدل و داد بود و جهان آبادان کرد و شهرها بنا کرد و حدها و فرسنگها پدید کرده ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه سلسله نسب قباد را این طور ذکر کرده است؛ کیقباد بن زغ بن نوذکا بن یشو بن نوذر بن منوچهر بنا به مندرجات بندهش کیقباد از خاندان ریشتر بود بلکه پسر خوانده او بود زیرا در فصل ۳۱ قمره ۲۴ این کتاب مندرج است: «که کیقباد نوژاد را در پارچه پیچیده در تابوتی گذارده روی آب انداخته بودند زاب پسر تهماسب آن بچه لرزان و ناتوان را که در شرف هلاک شدن بود در روی رود دیده از آب برگرفت» نظر باین خبر کیقباد در خانه زو پرورش یافته و نسبت پسر خواندگی بنجات دهنده خود دارد داستان باب انداختن کیقباد شبیه است بداستان موسی^۱ پیغمبر بنی اسرائیل چنانکه در نورات آمده فرعون بقابله ها فرمان داده بود که آنچه پسر از زنان بنی اسرائیل مقسم مصر متولد شوند بکشند چه هلاکت قوم خود را در از دیاد آنان می پنداشت اما قابله ها پسران را نکشتند پس از آن فرعون بقوم خود امر کرد که آنچه پسر زائیده شود به شهر اندازند شخصی از خاندان لاوی یکی از دختران لاوی را بزنی گرفت و از او پسر آمد چون بسیار بیکو منظر بود ویرا سه ماه نهان داشت و چون نتوانست او را دیگر پنهان کند تابوتی ازنی برایش ساخته آن را از قیر و زفت اندوده طفل را در آن نهاده باب انداخت دختر فرعون تابوت را در میان نزار دید بکنیزانش گفت تا آن را برگیرند بچه را موسی^۱ نام داده در قصر فرعون پرورش دادند . . . مدت سلطنت کیقباد را صد سال نوشته اند این مدت غیر طبیعی که از برای غالب پادشاهان قائل شده اند شاید از این جهت باشد که اسم چندین تن از پادشاهان یا چندین تن از آباء و اجداد آن شاه از قلم افتاده فراموش کرده بوده اند و مدت سلطنت یا مدت عمر چندین نفر را بمشهور ترین آنان داده اند چنانکه یزودی خواهم دید که در میان کیقباد و کیکائوس اسم پسر کیقباد که کی ایوه باشد از قلم

افتاده است در بندهش فصل ۳۴ فقره ۷ مدت سلطنت کی کباد فقط ۱۵ سال ذکر شده است

کیقباد در اوستا کَوَیْ کَوَات و «سوم» و «سوم» Kavi Kavāta آمده در بهلوی کواد کو بند گاهی هم کباد و قباد مقرب آن است کوی را که اسم سلسله اوست در مقاله پیش معنی کرده ایم کوات مرکب است از در جز، اولی که کوا Kavā باشد نیز بمعنی کوی یا کی میباشد و بقول یارتولومه یعنی محبوب و عزیز کی^۱ چنانکه در اسم کوارتسمن^۲ که در فقره ۱۰۳ فروردین یشت آمده و در شاهنامه کرزم یا کرزم شده نیز همین جز^۳ اولی دیده میشود و معنی این اسم مرکب چنین است: دارنده صف رزم کیانی در اوستا فقط دوبار با اسم کیقباد برمیخوریم نخست در فروردین یشت فقره ۱۳۲ و پس از آن در زامیاد یشت فقره ۷۱ در فقره مذکور فروردین یشت اول از فروهر پاکدین کیقباد و بعد از فروهرهای پاکدینان کی ایوه و کیکاوس و کی آرش و کی یشب و کی و یارش و کی سیاوش و کیخسرو یاد شده است در فقره مذکور زامیاد یشت نیز بهمین ترتیب اول از کیقباد و بعد از ناموران دیگر این سلسله یاد شده و در فقرات ۷۴-۷۷ از کیخسرو مفضل تر ذکر شده است گفته ایم کی ایوه پسر کیقباد است این اسم در اوستا کوی آئیمی و نگهو «Aipi vaihu» آمده فقط دو بار در دو فقره مذکور فروردین یشت و زامیاد یشت پس از کیقباد از او اسم برده شده است در فصل ۳۱ بندهش در فقره ۲۵ مندرج است: «از کواد کی ایوه بوجود آمد، کی آرش، کی و یارش، کی بیسان و کیکاوس از کی ایوه بوجود آمدند، سیاوش از کیکاوس بوجود آمد، کیخسرو از سیاوش بوجود آمد» در فقره ۲۸ همین فصل از بندهش مندرج است: «لهراسب پسر اوزاو Anzav پسر مائوس پسر کی بیسین پسر کی ایوه پسر کواد» بیسین لابد همان بیسان فقره ۲۵ بندهش است ایوه در کتب مورخین مثل طبری و حمزه و بیرونی و مجمل التواریخ و ابن الاثیر و ابوالفداء و غیره نیز ذکر شده اما تحریف گردیده برخی کیا فوه و کی افوه

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae

۱ رجوع شود به

Achaemeniden und Kayaniden von Hertel s. ■

و نیز ملاحظه شود ■

و برخی دیگر کی افینه و کی بینه و کینه و افوه ضبط کرده اند کی افوه نزدیکتر بهشت بهلوی این اسم است در هیئت افینه باز همان ترکیب بهلوی کله موجود است جز اینکه در بهلوی حرف (ن) و (و) دارای يك علامت و حرف است باین ملاحظه ایوه را اینته خوانده اند و افینه معرب آن است بسیاری از مورخین مثل حمزه و بیرونی و مؤلف جمل التواریخ او را پسر کیقباد و پدر کاوس نوشته اند معنی این اسم درست معلوم نیست اما یوستی چنین معنی کرده است به نیکی مایل یا دارای نیکی^۱ در چند سطر پیش دیده ایم که در تاریخ بلعمی پنج پسر که کیکاوس و کی آرش و کی پشین و کی بیارش و اوسد باشند به کیقباد منسوب اند در شاهنامه چهار پسر بار منسوب اند از این قرار:

نخستین چه کاوس با آفرین کیارش دوم بد سوم کی پشین
چهارم کی ارمین کجا بود نام سیردند کینی بآرام و کام

اما صواب در این است که آنان را مثل بندهش و بسیاری از کتب دیگر پسران کی ایوه و از نوکان کیقباد بدانیم در فقره ۱۳۲ فروردین یشت و در فقره ۷۹ زامیاد یشت این اسامی چنین است: کوی اوسدن و کوی اوشدن (Usadhan) کوی آرشن و کوی بیسین (Aršan) کوی بیسینکه و کوی بیسین (Pisina) یا کوی بیسین و کوی بیرشن و کوی بیسین (Byaršan) چنانکه ملاحظه میشود کیکاوس و کی آرش و کی پشین شاهنامه مطابق کوی اوسدن و کوی آرشن و کوی بیسین اوستا میباشد اما کی ارمین شاهنامه شباهتی به کوی بیرشن اوستا ندارد البته ارمین بجای بیرشن آمده بیارش طبری و بلعمی درست مطابق و یارش بهلوی و بیرشن اوستاست از کی ایوه و سه پسر که کی آرش و کی پشین و کی و یارش و کی بیارش باشند جز از دو موضع در اوستا که ذکرش گذشته دیگر یادی نشده اما از پسر دیگرش کیکاوس که پسر ارشدش بوده و بتاج و تخت رسیده بیشتر اسم برده شده است

Auf das gute gerichtet, oder: reich an gut.
Iranisches Namenbuch von Justi S. 616.

در مینوخرده فصل ۲۷ فقرات ۴۵-۴۸ آمده: «و از کی گواذ سوذ ابن
 بوذکو اندر یزدان سپاسدار بوذوش خدائی خوب کرد پیوند و تخم کیان از اوی
 او از گرفت» در فقره ۳۳ دیباچه هفتمین کتاب دینکرد مندرج است: «فر مدت
 زمانی به کی کباد سر سلسله کبابی تعلق داشت از بر تو آن یادشاهی ابران رونق
 گرفت او پادشاهی در خاندان خود بر قرار ساخت و کارهای درخشان و سودمند
 نمود» اینک چند کلمه در خصوص معانی لفظی سه پسر کی ایبوه گفته پس از آن
 از جانشین قباد که کاوس باشد سخن میداریم آرشن که در فارسی آرش گوئیم
 در اوستا گذشته از اینکه اسم خاص است اسم مجرد هم استعمال شده. معنی
 مرد ■ نر در مقابل زن و از برای تعیین جنس نر ستودان نیز آمده چنانکه
 در فقره ۵۸ ارت یشته معنی مرد و در فقره ۵۵ همین یشته از برای تعیین گاوپر
 استعمال گردیده از همین ماده است اسم خاص ارشک (اشک) و ارشادا Aršada
 که اسم قلمه ای بوده در هر ووتی Haraunati یعنی در قندهار حالیه که داریوش
 در کتیبه بهستان (بیستون) در ذکر یکی از فتوحاتش از آن اسم میبرد لابد اسم
 خاص آرشن یا آرش معنی مرد و دلیر و جوان مناسبی با اسم قلمه مذکور دارد
 مشتبه نشود با آرش تیر انداز معروف معاصر منوچهر که در اوستا ارخش
 Erexa نامیده شده ■

معنی لفظی پیشین سومین پسر کی ایبوه معلوم نیست این اسم در تاریخ
 طبری فاشین ضبط شده در برخی از نسخ شاهنامه کی پیشین و در برخی دیگر
 کی نشین نوشته شده این اسم با این ترکیب اخیر مثل بسیاری از اسامی غیر مأنوسه
 دیگر در شاهنامه دگرگون نوشته شده است چنانکه حیّی قتیبه را در شعر
 حیّی قتیبه است ز آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان حسین قتیبه
 نوشته اند پیشین که از اسامی متروکه است بکلمه نشین که از لغات رایج است
 تبدیل یافته است مسلم است که این اسم باید در فارسی پیشین یا پیشین باشد
 تغییر یافتن سین اوستا به شین در فارسی از قبیل تغییر یافتن کرساسپ اوستائی است

به گرشاسب یا گرشاسب شاهنامه ناصر خسرو گفته است شکارت کیقباد و
 کی پیشینست بسا کس کز تو با تاج و تکیست
 بیرشن که در تاریخ بلعمی بیارش ذکر شده مرکب است از دو جز جز
 اخیر آن را که ارشن باشد معنی کرده ایم جز اولی آن که بی باشد همان است که
 در لاتینی بیس bis گویند و معنی دو بار میباشد و در سر یکدسته از لغات السنه
 اروپائی دیده میشود مثل biennial فرانسه یعنی دو ساله در اوستا نیز همین
 کلمه در سر برخی از کلمات موجود است مثل بیاردراجه و درسد و درسد و درسد
 byāre drūab یعنی دو ساله یا بدر ازای دو سال یا مدت طول دو سال بیارش
 را اگر دارنده دو اسب تر ترجمه کنیم بخطا نرفته ایم چنانکه بزودی خواهیم دید
 که سیاوش در اوستا سیاو رشن مرکب است از سیاو + ارشن Syava + arshan
 یعنی دارنده اسب سیاه

کیکاوس

مرغی دیدم نشسته بر باره طوس در پیش نهاده کله کیکاوس
 با کله همیگفت که افسوس افسوس کو بانک جرسها و کجا ناله کوس (خیم)
 کیکاوس دومین پادشاه کیانی که گفته ایم بقول بندهش و بسیاری
 از مورخین بسر ایبوه و بوه کیقباد است در داستان ملی ها و کتب تواریخ
 شهریار خیره سر و بوالهوسی تعریف شده است کاردس پس از لشکر کشی بسوی
 مازندران و در آنجا اسیر دیوها شدن و بالاخره بواسطه رستم رهائی یافتن و
 مازندران را تصرف نمودن قصد تسخیر هاماوران نمود در آنجا آوازه حسن
 جمال سودابه دختر پادشاه هاماوران بگوش وی رسید او را خواستاری کرده
 بزنی گرفت طبری سودا به را دختر پادشاه بمن مینویسد مسعودی مینویسد:
 کیکاوس نخستین پادشاهی بود که پایتخت خود را از عراق به بلخ نقل داد و
 در عراق از برای ستیزگی با خدا بنائی برپا کرده بود بمن را او خراب کرد
 پادشاه یمن موسوم به شمر بن یزید بن جندب وی شرافت و کیکاوس را گرفتار
 کرده بزندان انداخت اما سعدی دختر پادشاه یمن عاشق کیکاوس شده رنج

زندان را از او بکاهید پس از چهار سال رسم او را از زندان برهائید ■
 بازش سعدی^۱ بمملکتش برگشت و پسری از او آمد موسوم به سیاوخش
 چنانکه ملاحظه میشود سعدی^۲ که در شاهنامه سودابه شده نزد مسعودی
 هم دختر پادشاه یمن است جز اینکه برخلاف مشهور سیاوش که ذکرش بیاید
 پسر سودابه تصور شده است نظر بتعریفی که از هاماوران یا هاموران و
 مالك متحدوی مصر و بربر در جنگ بزدکوس در شاهنامه شده قهراً منتقل
 میشود که هاموران باید مملکت قوم قدیم حیر و یمن حالیه باشد در
 روضة الصفاء نیز مسطور است: «در شاهنامه یمن را بهاماوران تعبیر کرده است»
 مندرجات بندهش بزرگ هم متحد بر این است در جائی که مینویسد: «در عهد
 کیکاوس دیوها قوی شدند و آشنی کشته شد دیوها کیکاوس را بر آن داشتند
 که با آسمان صعود کند اما سرافکنده بزمن افتاد و قر شاهی از او جدا گشت
 پس از آن در خاک شمیران *Saumbrian* با زرگان و سران بزنجیر بسته شد دیوی
 بود موسوم به زنگیاب *Zangyab*^۱ که زهر در چشم داشت و از مملکت
 عربها آمده بود و در ایران پادشاهی یافت بهر که با دیدگان بد نگام میکرد
 میکشت ایرانیان افراسیاب را بکشور خود خواندند افراسیاب ابن زنگیاب را
 کشت و خود در ایران پادشاهی نمود بسیاری از ایرانیان را گرفته بزکستان
 فرستاد ایران را ویران کرد تا اینکه رستم از سیستان برخاسته جامه رزم
 پوشیده پادشاه شمیران را دستگیر کرد و کیکاوس را از اسارت برهائید آنگاه
 بجنگ افراسیاب شتافت و او را شکست داد و بزکستان راند افراسیاب ذکر
 باره جنگ آغاز نمود کی سیاوخش برزم وی شتافت اما بواسطه مغلظه
 سوتایه که زن کیکاوس بود سیاوخش بایران باز نگشت و بنزد افراسیاب رفت
 و بدو پناه آورد بنزد کیکاوس برنگشت دختر افراسیاب را بزی گرفت
 کیخسرو از او بوجود آمد سیاوخش در آنجا کشته شد کیخسرو افراسیاب را
 کشت و بگنگ رفت و پادشاهی بکی لهراسب برگذار نمود وقتی که

۱ راجع به زنگیاب که در اوستا زینگو *Zinggu* آمده بتوضیحات فخره

۲ ذامیاد پشت الا حظه شود در شاهنامه و کتب تاریخ این اسم نیامده است

گشتاسب سی سال پادشاهی کرد این هزاره بیایان رسید آنگاه هزاره چهارم آغاز کرد در این هزاره زرتشت آئین اهورا مزدا پذیرفت و آن را بگشتاسب نمود که آن را بپذیرفت و مجری ساخت و جنگ شکست آمیزی بضد ارجاسب کرد ایران و آن ایران (ایران و خارجه) بجنگ در افتادند^۱ شکی نیست که هاماوران شاهنامه و شمبران بندهش بزرگ هر دو يك مملکت است یروفسور مارکوارت مینویسد که شمبران *Samarāu* بندهش بزرگ را باید سمران *Samarāu* خواند چنانکه در فهرست شهرها^۲ آمده است مملکت یمن را که در میان سنوات ۵۶۲-۵۷۲ میلادی خسرو انوشیروان گرفت در قدیم نزد ایرانیان چنین نامیده میشده است ابن خرداد به نیز عنوان پادشاه یمن را سمدار شاه (باید سمران شاه خواند) درج کرده و ابن الفقیه نقل از ابن الکلبی ساکنین بربر یمن را سامران ضبط کرده است^۳ از جمله خیره سربهای کیکاوس این بود که بوسوسه اهریمن خیال عروج بعالم بالا نمود طرز آسمان بیحاشی اورا مختلف ذکر کرده اند بنا بشاهنامه چهار عقاب بیایه تخت بست که پس از چندی پرش خسته شده بآمل فرود آمدند در معجم البلدان مندرج است که

Zend-Avesta ■ Darmesteter vol. II p. 401-402.

۱ رجوع شود به

۲ فهرست شهرها عبارت است از يك جزوه بهایوی در آخر کتاب یادگار ذریران این جزوه دارای هشتصد و هشتاد کلمه است و در آن از صد ده شهر سخن رفته ■ از بنا کنندگان این شهرها که غالباً ساسانیان هستند نیز یاد شده است همچنین اسای اشعاص پیش از عهد ساسانیان که بنای برخی از شهرها مسوب بآنان است نیز ذکر شده است در آخر فهرست از بغداد اسم برده مینویسد سازنده آن ابو جعفر است که اورا ابود وابق مینامند رجوع شود به Pahlavi Literature by West im Grundriss der Irani. Philolo. B. II ■ 118.

États-fahr von Marquart S. 26

۳ رجوع شود به

Études Irani. par Darmesteter vol. II p. 221-224.

و۱

Iranische Nationaltopos von Noldeke im Grundriss der Irani. Philolo. B. II S. 168.

و۲

یاقوت در معجم البلدان در ماده ابرقوه مینویسد «سعدی دختر تبع زن کیکاوس بود» تبایحه نیز از پادشاهان یمن بودند اسین احمد رازی در کتاب مفت افلم در اقلیم اول در ذکر یمن (چاپ کلکت ۷) مینویسد: «و بزعم فارسیان کیکاوس بدست ذوالاظهار گرفتار گشته بود»

کیکائوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف فرود افتاد باز با قوت در ماده ری مینویسد: من در يك كتاب قدیم ایرانی خوانده ام که کیکائوس گذاشت از برای رقتن با آسمان چرخ میسازند و آن را با بز او لازم آراستند خداوند به بادهای امر کرد که او را تا با برها برسانند و پس از آن بحال خود واگذارند آنکه کیکائوس پرتاب شده بدریای جرجان افتاد غرور کیکائوس سبب گردید که فرایزدی از او جدا شد چنانکه جمشید از غرور خویش فرایزدی را از دست داد^۱ و در فقرات ۳۸-۳۱ زامیادیش خواهیم دید که چگونه فرایزدی از او روی برتافت در اوستائی که اینک در دست داریم در خموس سیر آسمان کیکائوس اشاره نشده اما در یکی از قطعات اوستائی موسوم به آئوگدئچا در قهره ۶ مندرج است: «کسی از چنگال مرگ رهائی نیابد نه کسی که مانند کیکائوس بگردش آسان پرداخت و نه کسی که مانند افراسیاب نورانی خود در تک زمین پنهان نمود و در آنجا کلخ آهنین ببلندی هزار قد آدمی با سد ستون ساخت . . . »

در کتاب نهم دینکرد فصل ۲۱ فقرات ۴-۱۲ مندرجات نخستین نسل اوستای عهد سامانیان که موسوم بوده به سوتکر نسل تجزیه گردیده چنین شرح داده شده است: چگونه کیکائوس در روی هفت کشور پادشاهی نمود چگونه دیوها و مردمان را تندتر از حرکت دست فرمانبردار خود کرد چگونه او در بالای البرز هفت کلخ برپا نمود یکی زرین و دو سیمین و دو یولادین و دو آبکین (بلورین) و چگونه گروه دیوهای مازندران را از ویران کردن جهان باز داشت و آنان را از برای خدمت خود دربند نمود و چگونه مردمانی که بواسطه طول زمان زور خود را باخته و جان شان نزدیک بود که از تن شان بیرون شود خود را بقصر او رسانده و پیرامون کلخ او گشته جراتی بآنان برگشت و بتن جوانی پانزده ساله شدند پس از آن دیوها قصد هلاک کیکائوس کردند و دیو خشم از پی تباهی بنزد او آمد ■ بنظر او پادشاهیش را در روی هفت کشور خوار نمود و او را بشهریاری آسمان

و نشیمنگاه امشاسپندان بفریفت. چگونه کیکاوس بفریب دیو خشم و دیوهای دیگر بنای ستیزگی با ایزدان گذاشت و کیکاوس با گروه دیوها و دروندان (مفسدین) بتاریکی بیکران پرتاب شد و از سپاهش جدا گردید و ازخیره سری از ستیزه خود برضد ایزدان دست برنداشت. آفریدگار فر ایزدی را از او برگرفت سپاه کیکاوس از اوج (فر) بزمین افتاد و کیکاوس بفراخکرت فرود آمد و این نیز گفته شده که در هنگام گردش آسمان کسی 'متصل بکیکائوس بود و از پی آنان ایزد نریوسنگ (فرشته ایست که بیك خدائی سپرده باوست) میبخت و میخواست او را جدا کند ناگاه از کیخسرو که هنوز متولد نشده بود چنان آوازی برخاست که گویا از هزار مرد خروش برآمده باشد و گفت ای نریوسنگ او را مکش زیرا که اگر تو او را هلاک سازی درآینده کسی نخواهد بود که سپاه کینخواه را بضد توران برانگیزاند زیرا که از این مرد سیاوش بوجود خواهد آمد و از سیاوش من یا بدائرة هستی خواهم گذاشت من کیخسرو که دلبران و یاوران دینی را بضد یلان توران در هنگام کارزار برانگیزم آن یلان را نابود کنم و آب لشکر را پریشان سازم و چنان کنم که شهریاران توران روی بگریز نهند نریوسنگ از این سخنان فروهر کیخسرو شاد گشته دست از کیکاوس برداشت اما کیکاوس فتایذ بر گردید از این خلاصه مطالب بخوبی برمیآید که در اوستای عهد ساسانیان مفصلاً از کیکاوس صحبت میشده و از عصیان وی نیز سخن رفته بوده است از این خلاصه نیز برمیآید که کیکاوس پس از سیر آسمان و گسستن فرایزدی از او مادر سیاوش را بزنی گرفت اینک شرح این میوند بنا بشاهنامه: روزی درشکار گاهی پهلوانان ایران طوس و گیو و گودرز بدختر خویجهری که از بیم خنجر آخته پدر هست خویش سر بدشت و مبابان نهاده بود برخوردند این دختر از خاندان کرسیوز برادر افراسیاب بود و نسبش بفریدون میرسید دل پهلوانان بدو گرم شد طوس گفت این دختر بمن میرسد زیرا که من او را یاقم گیو گفتم از آن من است برای اینکه اسب من تخت باین جا رسید سخنشان بتندی بجائی رسید که بناچار داوری نزد کاوس بودند و او را میانجی برگزیدند کاوس چون

آن دخترک بدید شیفته گشته اورا برانیده خود دیده بزمی گرفت از او
 پسری آمد که اورا سیاوش نام کردند چون سیاوش بزرگ شد سودابه
 بدو عاشق گشت پس از برانگیختن و سایل و کاهی نیافتن از او نومید
 شده کین او در دل گرفت و اورا نزد کیکاوس منتهم ساخت از اینکه او
 دست خیانت بسوی وی دراز نمود کیکاوس از پسرش خواست که از برای
 اثبات بیگناهی خود بمیان آتش برود از این محاکمه و قضاء عهد قدیم که
 در اوستا و رگه هاسدوس و در بهلوی و در اکنون باید سوگند بگوئیم در
 جلد اول صحبت داشته ایم^۱ سیاوش از این سوگند از آتش گزندگی نهد
 اما سودابه جرأت نکرد که با آتش نزدیک شود بنا برنتی که یاقوت در
 معجم البلدان در ماده ابرقوه ذکر میکند: «ابر قوه محلی بود که در آن جا
 کیکاوس از برای آزمایش آتش افروخته بود و در آنجا هنوز تپه که از
 خاکستر آن آتش تشکیل یافته موجود است» اما اشتباهها در این سنت کیخسرو
 بجای سیاوش ذکر شده سودابه عاشق کیخسرو شده و کیخسرو در آتش رفت
 در اقلیم سوم از کتاب هفت اقلیم تپه مذکور بنا بر وایت دیگری سیاوش منسوب
 شده است سیاوش برای اینکه از نهمت و افتراء نا هادری خود سودابه دور
 باشد همراهی رستم بجنگ افراسیاب رفت و او را شکست داد و صد تن
 از خاندان و بستگان افراسیاب را کروی گرفته بنای صلح نهاد کیکاوس از خبر
 صلح بر آشفته سیاوش پیام فرستاد که صد تن گروی را کشته باز با نورانیات
 بجنگد اما سیاوش نخواست که برخلاف قولش رفتار کند بناچار کس بنزد
 افراسیاب فرستاده از او در خاک توران پناه خواست پس از داخل شدن
 بتوران پیران و سه سیهبد افراسیاب دختر خود جریره را بدو داد از او پسری آمد
 موسوم به فرود پس از چندی سیاوش بمیل خود پیران دختر افراسیاب را موسوم
 به فرنگیس بزمی گرفت و نزد پادشاه توران منزلی یافت و گنگ دژ را بنا نهاد
 در آنجا بسر میبرد گنگ دژ ظاهراً در خوارزم بوده و ابوریحان بیرونی

مینویسد که ورود سیاوش مبدأ تاریخ سال خوارزمیان بوده است^۱ سران و ناموران توران هنرهایی که از سیاوش دیده بودند بدو رشك بردند بخصوصه کرسیوز برادر افراسیاب که همواره او را متهم میساخت از اینکه او با ایرانیان در رابطه است و خیال تسخیر توران دارد بالاخره بسعادت کرسیوز پادشاه توران فرمان داد که دامادش را بکشند^۲ فرنگیس را که از سیاوش آستان بود به پیران سپرد که اگر پسری زاید آن سر را بکشد اتفاقاً فرنگیس پسری زاد و او را کیخسرو نام کردند اما پیران را دل نشد که او را بکشد افراسیاب که پس از چندی از وجود چنین پسری آگاهی یافت به پیران گفت که او را بشبانان بسپرد تا در میان آنان بزرگ شود تا حسب و نسبش را نداند و بکینخواهی پدرش قیام نکند بنا به مندرجات بلعمی کیخسرو تا هفت سالگی در میان شبانان بود روزی افراسیاب به پیران گفت که امشب در اندیشه کودک بودم که چگونه پادشاه زاده در میان شبانان تواند ماند برو او را نزد من آر پیران رفته او را از شبانان برگرفت و در راه باو بیاوخت که آنچه افراسیاب از تو میپرسد جواب غیر آن بده که من از او بر تو همی فرسم

۱ رجوع شود به آثار الباقی ص ۳۵ و به چهار مقاله نظمی العروضي السمرقندی به حواشی میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۴۷ - ۲۴۸
رجوع شود جلد اول بشما مقاله وسه و کنگک دز ص ۲۱۹
۲ فردوسی میگوید که از خون سیاوش گاهی روئید که آن را خون سیاوش نامزد کرده اند:

بساعت گاهی از آنخون برست جز ایزد که داند که او چون برست
گیارا دم من کنوت نشان که خوانی همی خون سیاوشان
سی فایده خلق را هست از او که هست آن گیا اصلش از خون او

در بحر الجواهر و تحفه حکیم مؤمن مندرج است که خون سیاوشان فارسی دم الاخوین است و آن عصاره ماصغی است سرخ رنگ که از گیاه یا درختی استخراج میشود گاهی موسوم به یوساوشان که در ایران در جاهای تناک میروید معروف است آن را در لاتینی *Capillus veneris* یا *Capillus muliebris* و در زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانس *Adiantum* نامیده میشود *Frauen Capillaires de Montpellier* و *hasz, cheveux de venus* و غیره میگویند این گیاه در طب قدیم یونانی و ایرانی دوائی معروفی بوده و امروزه نیز در طب جدید مورد استعمال دارد بخصوصه دوائی است مسکن و بعضی سرفه بکار میرود

بنابستور پیران سئوالات افراسیاب را کیخسرو بعکس پاسخ گفت افراسیاب تصور کرد که این کودک کم مغز کسی نخواهد شد که باندیشه خوانخواهی پدرش اقتدا و اسباب زحمت توران فراهم آورد به پیران گفت این را برگیر بهادرش سپار از اوکاری نباید من از سومی برسم او پاسخ از بامیدهد پیران کودک را بهادرش سپرد ما بقی حکایت را در مقاله کیخسرو ذکر خواهیم کرد

در خصوص حسن جمال سیاوش که سودا به را گرفتار ساخت و بالاخره سبب کشته شدن وی گردید در تاریخ بلعمی مندرج است: «کیکائوس را سری آمد او را سیاوش نام کردند و در همه جهان ازین سیاوش بیکو روی تر کس بود» در آفرین بیغمبر زرتشت در فقره ۳ بیغمبر ایران بگشتاسب دعا کرده فرماید: «بکند که تو مانند کی سیاوش زیبا بیکرو و بی آلابش شوی» سیاوش در اوستا سیاوَرْتَن *Syāvartan* و در پهلوی و گاهی هم در فارسی سیاووش گویند این اسم مرکب است از سیاو *Syāva* که در جزو اسمی مرکب صفت است بمعنی سیاه و ارشن که آن را در مقاله کیقباد معنی کرده ایم این اسم بجزو بمعنی دارنده اسب سیاه چنانکه سیاوسی *Syāvusi* که در فقره ۱۱۴ فروردین یشت آمده و اسم یکی از پارسایانی است که فروهرش ستوده شده در معنی با سیاوش یکی است از گنگ دژ که ساخته سیاوش است در جلد اول (ص ۲۱۸-۲۲۱) صحبت داشته ایم در مقدمه کتاب هفتم دیگر در فقره ۳۸ و در مینوخرد فقرات ۵۷-۵۸ نیز این بنا منسوب باوست در این جا بیش از این محتاج بذکر سیاوش نیستیم چه در مقاله کیخسرو خواهیم دید که غالباً در اوستا سیاوش و کیخسرو یکجا ذکر شده اند

اینک برگردیم بر سر کیکائوس این اسم در اوستا گوی «اوسن» *Ushan* یا «اوسدن» *Ushdan* میباشد در آبان یشت فقرات ۴-۵ و در بهرام یشت فقره ۳۹ و در آفرین بیغمبر زرتشت فقره ۲ «اوسن» و در فقره ۱۳۲ فروردین یشت و در فقره ۷۱ زامیاد یشت «اوسدن» آمده گذشته از این فقرات دیگر در اوستا از کائوس سخن ارفته است در فقرات مذکور

آبان یشت کاوس از برای فرشته آب ناهید نذر نموده خواستار است که بزرگترین شهر یار مالک نردد و بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کریانها چیر نردد در فقره مذکور بهرام یشت کاوس آرزومند است که پیروز گشتود در فقره مذکور آفرین بیغمبر زرنشت که از قطعات متأخر اوستا بشمار است زرنشت یکی گشتاسب دعا کرده فرماید: "بکند که تو مانند مزدایک کنش شوی، مانند فریدون پیروز مند گردی، مانند جاماسب نیرومند شوی، مانند کاوس بسیار توانا (یا سوار) شوی، مانند آئوشنر بسیار بزرگ شوی، مانند طهمدرث مسلح (زیناوتد) نردی" در فقره ۱۳۲ فروردین یشت و در فقره ۷۱ زامیاد یشت که دانش در مقاله کیقباد گذشته در اوئی فروهر کاوس در ردیف پادشاهان و شاهزادگان گیانی ستوده شده و در دومی باز در ردیف پادشاهان و شاهزادگان گیانی کاوس دارند؛ ترکیبی شمرده شده است در فقره ۱۲۱ فروردین یشت از یک اوسدن (اوس) نامی که یکی از پارسایان و پسر مزد بسناست یاد گردیده بفروهرش درود فرستاده شده است چنانکه ملاحظه میشود اسم کاوس بدین عنوان کی در اوستا اوسن یا اوسدن میباشد و در فارسی باستانی اوس باشد در جز و اسامی قدیم ایرانی نیز در طی تاریخ با اسم اوس بر مبحوریم کاوس اسمی است که با عنوان کی ترکیب یافته اما یکبار دیگر هم این عنوان را با و اضافه نموده گفته اند کی کاوس بنابر این در کی کاوس دوبار کلمه کی موجود است قابوس معرب کاوس است و بعدها همین اسم معرب اسم ایرانیان قدیم شده چنانکه قابوس بن وشمگیر زیاری (۴۵۵-۴۰۴ هجری) اوسن (Ussn) نیز در اوستا اسم مجرد استعمال شده بمعنی لوده و میل و آرزو چنانکه در گاتها: یسنا ۴۵ قطعه ۹ این کلمه در تفسیر پهلوی (زند) خرسندی ترجمه شده است بارتولومه اسم خاص اوسن را از کلمه اوس (Uss) مشتق میداند بنابر این "دارای چنمه ها" ۱

اما اشیپکل و یوستی آن را آرزوهند، با اراده، توانا ترجه کرده اند بنا بر این مشتق است از کلمه 'اوسن' که یعنی اراده و آرزو است^۱ برخی از مستشرقین خواسته اند که میان 'کوی' 'اوسن' اوستا و 'اوسنس' کاویه Uśinas Kāvaya ریگ وید ارتباطی قرار بدهند اما وجه مناسباتی که ذکر کرده اند طوری نیست که خواننده قانع شود^۲ کاوس که کاوس و کاووس هم نوشته میشود بسا در بهلوی کی هوس و کا هوس نیز خوانده شده است^۳ در فقره ۳۴ دیباچه هفتمین کتاب دینکرد مندرج است: فرمدت زمان به کی آرش و برادرانش که از پشت کیباد بودند تعلق داشت که همه چالاک و بهلوان و پرهیزکار و شگفتگردار بودند بزرگترین برادر آنان کیکاوس بیادشاهی رسید^۴ در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ۵۴-۵۵ آمده: "و از کا هوس سوذ این بوذ چون کی سیاوخش از تن او برهیند (بوجود آمد)"

اما اشتر که در این مقاله مکرراً از او اسم برده ایم و در بندهش بزرگ دیده ایم که او با کاوس یکجا ذکر شده و در فقره ۳ آفرین بیغمبر زرتشت پس از کاوس یاد شده در اوستا آئوشنر^۵ می باشد^۶ اشتر و زیر کاوس بوده که بفریب اهریمن فرمان کاوس گشته شد^۷ در مقدمه کتاب هفتم دینکرد در فقرات ۳۶-۳۷ راجع با و مندرج است: "اشتر بسیار زیرک در همان زمان کیکاوس از فرزند ایزدی، هر مند بود اشتر پیش از تولدش در شکم مادرش اعجاز و کرامات از برای مادرش ذکر میکرد و در هنگام تولدش اهریمن را بحجاب ساخت اشتر فرماندار (صدر اعظم) و در هفت کشور مستشار کیکاوس بود مردی بود فرارانه و خردمند و دانا"

در فقره ۱۳۱ فروردین یشت راجع با آمده: "فروهر پاکدین آئوشنر بسیار زیرک را ما میستائیم"

۱ Arische Perioda von Spiegel S. 282.

۱ رجوع شود به

۲ Iranisches Namenbuch von Justi.

و

۳ رجوع شود بکتاب مذکور اشیپکل س ۲۸۱ - ۲۸۷

۴ Vedische Studien von Geldner p. 166.

و

مدت سلطنت کیکاوس در شاهنامه و غالب کتب تواریخ صد و پنجاه سال ذکر شده در آثار الباقیه (ص ۱۰۴) و در بندهش فصل ۳۴ فقره ۷ نیز همین مدت ذکر شده جز اینکه هفتاد و پنج سال پس از سیر آسمان و هفتاد و پنج سال پس از سیر آسمان قید گردیده است^۱

کیخسرو

تکیه بر اختر شب دزد مکن کابین عیار تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو (حافظ)
پس از چندی خبر کشته شدن سیاوس در توران بایران رسید. سراسر کشور در ماتم و سوگواری نشست. آتش کین افراسیاب در دلها زبانه کشید. رستم که سیاوش را پروریده بود از بی کینهخواهی برخاست نخست سودابه را که سبب مهاجرت سیاوش شده بود کشت. و پس از آن لشکر آراسته با پسرش فرامرز بتوران زمین روی نهاد. سرخه پسر افراسیاب و ییلسم برادر پیران در این جنگ کشته شدند. افراسیاب شکست دیده از میدان روی برفت از بیم اینکه مبادا کیخسرو بدست ایرانیان افتد به پیران گفت که او را بکشد. اما پیران او را نکشت و با آنطرف دریای چین آرام داد. رستم مندرجا ممالک توران را فرا گرفت. ولی چون پادشاه بی فرو گناهکاری مثل کاووس شهردار ایران بود در نیک بختی و خوشی بروی ایرانیان بسته شد. خشکسالی و خطی همه را ستوه آورده بود. آشی سروش گو درز را بخواب آمده بدو گفت که چاره درد ایران در این است که کیخسرو پسر سیاوش را بایران آورند و جز از گویو پسر تو کسی این کار را نتواند ساخت. گویو با سر پدرش گو درز رهسپار دیار توران شد. پس از چندی تفحص بتفصیلی که در شاهنامه مندرج است کیخسرو را پیدا کرده با مادرش فرنگیس بایران آورد. اما کیخسرو پس از ورود به شاهی برگزیده نشد زیرا که طووس با سران دیگر همدستان نبوده میخواست که فریبرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردند. نه کیخسرو نه کیکاوس که از طرف ما در بافراسیاب تورانی منسوب است.

۱ در جلد اول یشتها نیز از کیکاوس صحبت داشه ایم از برای مزید اطلاعات رجوع شود

گیو در این مناقشه بطوس گفت که تاج و تخت ایران بکسی میرسد که داری
قر ایزدی باشد اگر نه با بودت نوچرا کیتباد را از البرز آورده پادشاهی بدو
برگذار کردیم

ترا کردی قر و رای درست ز البرز شاهی نبایست جست
کسی را دهد تخت شاهی خدای که با قر و برز است و با هوش و رای

پس از گفتگوها و پرخاشها قرار شد که فربرز و کیخسرو باردبیل رفته
دژ بهمن را که مقر اهریمن بوده تسخیر کنند و هر کدام که بگرفتن آن قلعه
کامیاب گشت پادشاه شود نخست فربرز با طوس لشکر کشیده بتسخیر دژ بهمن
رفتند چون بنزدیک قلعه رسیدند زمین همچو آتش بردمید سناها از گرمی
بر فروخت و بدن در میان زره بسوخت در مقابل گرما تاب نیاورده برگشتند
و یقین کردند که کسی در مقابل جادوی اهریمنی تاب چنین گرمای سوزان
را نخواهد داشت پس از آن کیخسرو با گودرز و سپاهیان بسوی دژ بهمن
شتافتند چون کیخسرو بنزدیک دژ بهمن رسید در نامه ای ستایش و درود
خداوند نوشته آن را بنیزه بلندی بست و بگیو گفت بزدان را باد نموده این نامه را
بدیوار دژ نه وقتی که نامه بدیوار دژ نهاده شد خروش از دشت رکوهسار
برخاست جهان بیر و نار شد پهلوانان جانی را نمیدیدند کیخسرو امشب سیاه
خود برانگیخته بیاران گفت که دژ را تیر باران کنند گروهی از دیوهای قلعه
هلاک شدند

و زانپس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگی سر بسر ناپدید

در دژ نمودار گشته کیخسرو داخل دژ شد

یکی شهر دید اندران دژ فراخ	یر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجا که آن روشنی بردمید	شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
بفرمود خسرو بدانجا بگاه	یکی گنبدی نما بابر سیاه
در از او پهنای او ده کند	بگرداندوش طاقهای بلند

ز بیرون چونیم از تگ نازی اسب بر آورد و بنهاد آذر گشسب
 نشستند گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان
 کی خسرو پس از يك سال درنگ در آن آتشکده بنزد پدر برگشت و همه
 دانستند که فر ایزدی یار و همراه اوست او را بشاهی برگزیدند

کی خسرو و آذر گشسب

اینک در این جا از آتشکده آذر گشسب که در تاریخ ما بسیار معروف
 و محل آن را در شهر شیز نوشته اند صحبت میداریم و ضمناً اشتباهی را که
 متأسفانه بشکارنده در تفسیر گانه‌ها روی داده خرابه تخت سلیمان حالیه را
 بنا به عقیده راولنسن Rawlinson خرابه آذر گشسب نگاشته‌ام اصلاح و جبران میکنم
 و بهمین ملاحظه مندرجات شاهنامه را راجع به دژ هسن از برای روشن نمودن
 مطالب ذیل مفصلاً نگاشته‌ام

آتشکده آذر گشسب که در شاهنامه و کتب پهلوی آغاز داستانی دارد
 در ایران قدیم از امکنه بسیار متبرکه و در عهد ساسانیان زیارتگاه خاص و عام
 بوده و چندین سال پس از استیلای عرب و منقرض شدن دولت زرتشتی باز برپا
 و مورد توجه بوده است بدینجمله امروزه این پرستشگاه که در پارینه دارای
 آن همه عظمت و جلال و تقدس و شهرت بوده چنان با خاک یکسان است که در
 تعیین محل آن هم که شهر شیز باشد عاجزیم مطابق مندرجات شاهنامه راجع
 به آذر گشسب در فصل ۱۷ بندهش که از اقسام آتشیها صحبت شده در قمره ۷
 مندرج است: «آذر گشسب ناهنگام پادشاهی کی خسروب همواره پناه جهنم بود
 وقتی که کی خسروب بتکده دریاچه چچست را ویران کرد آن آتش بیال اسب او
 فرو نشست سیاهی و تیرگی را بر طرف نموده روشنائی بخشید بطوری که او توانست
 بتکده را ویران کند در همان محل در بالای کوه استوند Asmuvand
 دادگاهی (معبدی) ساخت و آذر گشسب را فروشاند» چنانکه ملاحظه میشود
 در شاهنامه فروغی که تیرگی را بر طرف نموده روشنی نامیده شده است

اما در بندهش این فروغ موسوم به آذرگشسب یکی از سه شراره مینوی بوده که بجهان خاکی از برای امداد جهانیان فرود آمده در آذر بایجان قرار گرفت دو شراره دیگر را یکی موسوم به آذر فرو با و دیگری آذر برزین مهر نیز مانند آذرگشسب سرگذشتی است که در فصل مذکور بندهش از آنها سخن رفته است در عهد ساسانیان آتشکده آذر فرو با در کاریان (فارس) و آتشکده آذر برزین مهر در ریوند (خراسان) در مقابل آذرگشسب آذر بایجان بسیار معروف و زیارتگاه بوده اند اما ظاهراً بعظمت و جلال آذرگشسب نبوده اند زیرا که آذرگشسب آتش پادشاه و سپاهیان بوده و آذر فرو با با آذر فروغ به پیشوایان دینی و آذر برزین مهر به برزیکران اختصاص داشت در شاهنامه این سه آتش چنین نامیده شده: چو آذرگشسب و چو خرداد و مهر فروزان چو هرام و ناهید و مهر^۱ در مقدمه کتاب هفتم دینکرد (زرتشت نامه) در فقره ۳۹ نیز تأسیس آذرگشسب بکیخسرو منسوب است از این قرار: «فر بکیخسرو پسر سیاوختی رسید از پرتو آت او بافراسیاب جادوی نورانی و یاران بدکنش وی چیرگشته شکست داد چنانکه کرسیوز و سایر یاران جهان ویران کن وی را راوکامیاب گشته بتکده کنار دریاچه چچست را که آرامگاه دروغ سهمکین بوده ویران کرد در باداش اعمال نیکش اینک بر نخنی نشسته ستوده است در محلی بنهان یک جاودانی تا روز رستاخیز تن او را پاسبانی میکند»^۲ همچنین در فصل ۲۷ مینو خرد فقرات ۵۹-۶۳ مندرج است: و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و در کنار دریاچه چچست بتخانه را ویران کرد و گنگ دیز را بیاراست و سوشیانت بیروزگر را در روز وایسین یاری

۱ رجوع شود بهلد اول بشها ص ۵۱۳

۲ معانی جلات اخیر درست معلوم نیست مدانی فوق تقریبی است از مجموع آنها مفهوم میشود که کیخسرو نمرده و جاودانی است و بعد ما هم خواهیم دید که در کتب دینی مزدستان مکرراً به جاودانی بودن کیخسرو اشاره شده است

خواهد نمود^۱ یا قوت در ماده شیز نقل از بودلف مسعر بن المهلهل که ذکرش بیاید مفصلاً از آتشکده شیز صحبت میدارد همچنین در ماده جزئقی مینویسد که این شهر در آذربایجان نزدیک مراغه واقع است و در آنجا آثار ابنیه پادشاهان قدیم ایران و ویرانه يك آتشکده موجود است و باز یا قوت در ماده گزن مینویسد که این شهر کوچک در شش فرسخی مراغه واقع است و در آن جایك پرستشگاه و يك آتشکده قدیمی که نمای آن بکیخسرو منسوب است دیده میشود گروهی از مورخین و جغرافی نویسان مثل ابن خردادبه و ابن الفقیه و طبری و مسمودی و غیره کم و بیش از آتشکده آذرگشسب و شیز و گنجک ذکر کرده اند با وجود وفور اخبار باز تعیین محل آتشکده معروف آذرگشسب دشوار است بنا به مندرجات شاهنامه دژ بهمن که بدست کیخسرو بآتشکده تبدیل یافته در ولایت اردبیل واقع بوده، در بندهش دیده ایم که محل آذرگشسب در کوه اسنوند میباشد در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲۶ مندرج است که کوه اسنوند در آتروپاتکان است

از این کوه در فقره ۵ زامیاد بشت اسم برده شده بجای خود از آن صحبت خواهیم داشت امروزه بطور تحقیق نمیدانیم که این کوه در کجای آذر بایجان واقع است در زادسیرم نیز در فصل ۶ فقره ۲۲ مندرج است «آذرگشسب بیروزگر در کنار دریاچه چچست واقع است» باز در زادسیرم در فصل ۱۱ فقره ۹ مندرج است: «آذرگشسب در کوه اسنوند در آتروپاتکان است» در دو سیروزه کوچک و بزرگ در فقره ۹ و در آتش نیایش فقرات ۵-۶ از

۱ در شاهنامه دژ بهمن که کیخسرو بگرفت آن کامیاب گشته بر و بوم اهریمن خوانده شده در کتب پهلوی مذکور اوزدیزار uzdaizār نامیده شده این کله که از لغات منروکه فارسی است باید بشکده ترجمه شود در کتب پهلوی و یازند این کله بمعنی مطلق بشکده استعمال شده است اوزدیسار Uzdistār بمعنی محله بت اوزدست بر منشتی بمعنی بت پرستی این کلمات از لغت اوستایی اوزداز ~~اوزداز~~ uzdaaza مشتق شده که بمعنی پشه و ته و بلندی است و نیز بمعنی دیوار و برج و بارو آمده از ریشه فعل داز ~~داز~~ که بمعنی انباشتن و چیدن است مثل انباشتن سنگ و گل لغت دز یا دیر و دژ در فارسی که بمعنی قلعه و حصار است با لغت اوستایی داز ~~داز~~ که بمعنی سنگ یا گِل انباش و رو بهم گذاشته است یا بعبارت دیگر بمعنی پشته و تپه ~~تپه~~ تل است یکی است

کوه استونند (اسنونت سورو سپور) و کوه ربوند که در نیشابور محل آتشکده معروف آذر برزین مهر بوده یکجا ذکر شده است شکی نیست که از این دو کوه در فقراتی که مختص باذر است بمناسبت آتشکده‌های آنها ذکر شده است همچنین در فقرات مذکور از فر ایرانی و فرکیانی و کیخسرو و دریاچه خسرو یاد گردیده بنا بر این میتوان گفت که از اوستا نیز برمیآید که کوه استونند محل آذر کشسب بوده است احتمال دارد که این کوه سهند حالیه باشد که در طرف مشرق دریاچه ارمیه (چچست) و در جنوب شهر تبریز واقع است باقوت در معجم البلدان در ماده شیز مینویسد: «شیز ولایتی است در آذر بایجان این اسم در فارسی جزن یا گزن میباشد عربها آن را معرب کرده شیز گفته اند» اما عبیداله بن خردادبه که در حدود سنه دروست هجری میزیسته در کتاب خود موسوم به المسالك والممالك^۱ از شهرهای مهم آذر بایجان صحبت داشته جنزمه (گنجه) را شهر خسرو پرویز و ارمیه را شهر زرتشت و شهر شیز را محل آتشکده آذر جشنس شمرده میگوید این آتشکده نزد مجوسان محترم است و رسم پادشاهان بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده از مداین بزیارت این آتشکده میآمدند چنانکه ملاحظه میشود این خردادبه برخلاف باقوت گنججک و شیز را دوشهر مختلف مینماید ابن الفقیه همدانی در کتاب البلدان که در حدود سنه ۲۹۰ هجری تألیف شده همان مطالب ابن خردادبه را تکرار کرده آتشکده آذر جشنس را در شیز قرار میدهد

و در جای دیگر کتابش مینویسد که آذر جشنسف در (برزه) آذر بایجان بوده اما انوشیروان آن را به شیز نقل داده است^۲ در تاریخ قم همین روایت مفصل تر از همدانی نقل شده اما آذر جشنسف در فردجان که یکی از دههای قم است قرار داده شده ولی موقی بنا بر روایتی در عهد قباد باذر بایجان نقل گردیده و پس از کشته شدن مزدك دو باوه به فردجان برگشته است و آتش

۱ المسالك والممالك چاپ دخوه De Goeje ص ۱۱۹

۲ کتاب البلدان چاپ دخوه ص ۲۸۶ و ۲۸۷

معروف شیز که با اتفاق اکثر مورخین آذرگشنسب بوده و مغرب آن بایستی جشسف باشد در تاریخ قم نقل از همدانی ما جشسف نامیده شده است عین عبارت تاریخ مذکور این است: "و اما آتش ما جشسف که آتش کیخسره است بموضع برزّه آذر بیجان بود انوشروان در حال آن نظر و فکر فرمود آن را بشیز که اولین مرضی است از مواضع آن ناحیت نقل کرد زیرا که این آتش بتزویک ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است" ^۱ از مؤلفین متأخر امین احمد التّرازی در هفت اقلیم مینویسد: شیز نام شهری است میان مراشه و زنجان در آنجا آتشکده بزرگی موسوم به آذر جشسف واقع بوده پادشاهان ایران آن را بسیار محترم میداشته پیاده یا آنجا میآمدند و زرتشت از همین شهر بود از ابن جابکوه سیلان رفت و در آنجا کتاب ابستا را تألیف نموده نزد کیکاووس آورد ^۲ یکی از قدیمترین مؤلفین عرب که از شیز و آتشکده آن اسم برده ابوسعید عبد الملک بن قریب معروف به اصمعی است که در سال ۱۲۲ هجری در بصره تولد یافت و در ۲۱۳ هجری در هانجا درگذشت و چندی در بغداد در دربار هرون الرشید مربی پسرش الامین بود ^۳ اینک اصمعی گوید: "پادشاه (خسرو پرویز) بیشتر رفت تا بشیز رسید در آنجا آتشکده بزرگی است که تا باسروز بریاست خسرو در این معبد پیوسته ستایش نمود و سپاه خود را بیمار است در مدت یک ماه باسپاهش در آنجا بیاسودند و آذوقه فراهم کرد و بازارها مرتب ساخت" خبر

نگارنده نسخه خطی فارسی تاریخ قم را در سال ۱۳۰۴ شمس هجری در طهران نزد آقای سید عبد الرحیم خاخالی دیده ام و چند نسخه سواد از آن برداشته ام از آنجمله آنچه راجع به آتشکده است کتاب مذکور را حسن بن محمد بن الحسن القتی در سال ۳۷۸ زبان عربی تألیف نموده و در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ حسن بن علی بن الحسن بن عبد الملک القتی آن را به فارسی ترجمه نموده از این ترجمه نیز در طهران نزد آقای اقبال آشتیانی موجود است مقاله آتشکده فردجان قم را آقای مجتبی مینوی از روی نسخه آقای خاخالی استنساخ نموده از برای توضیحات لغت آذر برزین در دیوان ناصر خسرو درج شده است رجوع شود به دیوان ناصر خسرو چاپ طهران ۱۳۰۷-۱۳۰۸ ص ۶۵۷-۶۵۸

۲ رجوع شود به Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes 12. 238.

Persia Past and Present by Jackson p. 136.

۳

■ رجوع شود به ابن خلکان و به Geschichte der Arabischen Literatur von Brockelmann I. 104.

فوق را راولنسن Rawlenson از اصمعی ذکر کرده^۱ و جکسن Jackson این خبر را از راولنسن گرفته در کتاب خود نقل کرده است^۲ از برای نگارنده ممکن نشده که تحقیق نموده بدانم این خبر از کدام کتاب اصمعی استخراج شده و اول و آخر آن چه بوده است ولی چنان بنظر میرسد که این خبر راجع باشد بجنگ خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) و بهرام چوینیه زیرا که خسرو پرویز پیش از اینکه بجنگ بهرام چوینیه در آید بآتشکده آذرگشسب رفت و در آنجا نماز و ستایش بجای آورد و از خداوند پیروزی و یاری در خواست نمود در شاهنامه راجع بآن آمده

وزاندشت بی بر برانگیخت اسب همیاخت تا پیش آذر گشسب
بباز اندر آمد بآتشکده دلش بود بکسر بدرد آزده
بشد هیرید زند و استا بدست به پیش جهاندار ایزد پرست
کشاد از میان شاه زرین کمر بر آتش بر آکند چندی گهر
نبایش کفان پیش آتش بگشت بنالید و از هیرید بر گذشت
همیگفت کای داور داد پاک سر دشمنان اندر آور بخاک

لابد همین آتشکده است که در اواخر سلطنت خسرو پرویز در سال ۶۲۴ میلادی پس از شکست یافتن ایرانیان امپراطور هراکلیوس Heraklius (هرقل) آن را غارت و خراب کرد^۳ و گنج و ثروت هنگفت این پرستشگاه که بقول ثوفانس Theophanes (۷۵۰-۸۱۷ میلادی) مورخ بیزانس شبیه گنجهای کرزوس بود دستبرد رُمهاشد^۴ بملاحظه اینکه آذرگشسب آتش پادشاهی بوده، گذشته

Journal of the Royal Geographical Society 10. 76.

Persia Past and Present p. 135.

Aufsätze zur Persischen Geschichte von Noldeke S. 127. رجوع شود به

Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Irani. Philolo. II و به
S. 544.

۴ روت هنگفت پادشاه لیدی (Lydie) ملکی بوده در سواحل غربی آسیای صغری (کرزوس Kroesus که در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پیش از مسیح از کوروش هخامنشی شکست یافته در قدیم ضرب النشل بوده است و حاله هم نزد اروپائیان

از نذورات معمولی مردم، از طرف پادشاهان هدایای گرانبها باین پرستشگاه تقدیم میشده. رفته رفته ثروت هنگفتی در آن جمع شده بوده است از مندرجات شاهنامه و تاریخ طبری راجع به جنگ بهرام گور (۴۲۰-۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) با خاقان (پادشاه هیتال) بخوبی میتوان دریافت که گنج و خزینه آذرکشی بچه اهمیت بوده است

فردوسی میگوید که بهرام گور پیش از بمیدان جنگ خاقان رقتن در آذربایجان با تشکده آذرکشی رفت و پس از آن به جنگ شتافته دشمن را شکست داده پیروزمند دوباره با آذربایجان برگشت و در آتشکده با سران و بزرگان بستایش ایستادند پرستش گنان پیش آذر شدند همه موبدان دست بر سر شدند بعد از آنکه بهرام گور در پرستشگاه مراسم سیاسکاری بجای آورد و خداوند را از فتح و پیروزی که نصیب وی شده بود بستود با سطر رفت اموال و غنائمی که با خود از جنگ آورده بود به بینوایان و لشکریان و غیره بخشید همچنین ارمغانی که بابستی با آذرکشی بدهد فراموش نکرد

بفرمود تا تاج خاقان چین به پیش آورد موبد پاکدین
گهرها که بود اندران آرد بکنند دیوار آتشکده
بژر و بگوهر پیار استند سرتخت آذر به پیراستند
یقیناً از آذر در شعر فردوسی همان آذرکشی اراده شده زیرا که طبری همین خبر را ذکر کرده صراحتاً از این آتشکده اسم میبرد طبری نیز مانند فردوسی مینویسد که بهرام گور پیش از جنگ خاقان رقتن در آذربایجان با تشکده آنجا بستایش پرداخت و در چند سطر بعد مینویسد پس از شکست دادن و گرفتن مملکت وی و بدست آوردن تاج و دیهیم وی با آذر بایجان برگشت و امر کرد که یاقوت و سایر جواهرات دیهیم خاقان را در آتشکده آذر بایجان بیاویزند در چند سطر بعد دیگر نیز مینویسد: بهرام گور در وقت مراجعت از این جنگ با آذر بایجان رفت یاقوت و جواهرهای تاج خاقان را همچنین شمشیرش را که بمروارید و جواهرات دیگر در نشانه بود و بسیاری از زینتهای دیگر او را

با تشکده شیز بخشید. خاتون، زن خاقان را (ملکه هیاطله را) خدمتکار آن پرستشگاه نمود^۱. بمناسبت این قبیله نروت‌ها و انشیاء فیسۀ که در شیز جمع شده بوده آن را گنجک نام داده‌اند در واقع این کلمه بهلولی که امروزه در فارسی گنج میگوئیم عنوان شهر شیز بوده^۲ در ایران زمین قدیم اسم گنجک تخصیصی بیک شهر معین آذر بایجان نداشته بسا از شهرهای دیگر هم چنین نامیده می‌شده‌اند از آن جمله است گنجه در اران (در قفقاز) و غزنه یا غزنین در زابلستان (در افغانستان) گنجه و غزنه نیز اصلاً گنجک بوده است^۳ بنابر این برخلاف آنچه ابن خردادبه نوشته و ذکرش گذشته شیز و گنجک دو شهر مختلف آذر بایجان نبوده بلکه این هر دو اسم بیک شهر اطلاق می‌شده است گنجک را که یکی از شهرهای بسیار قدیم ایران و پایتخت آذر بایجان محسوب می‌شده غالباً مورخین و جغرافی نویسان یونان و روم با اسم غزکا Ghasaka یا گنزکا Gansaka ■ با اشکال مختلف دیگر ذکر کرده‌اند^۴ آذر بایجان در قدیم دو پایگاه داشته یکی همین گنجک بوده که معرب آن جزن یا جزنق است اسم پایگاه دوم آذر بایجان از قلم استرابون Strabon اقتاده در کتابش ذکر شده است

Tabari, übersetzt von Noldeke S. 100-101.

۱ رجوع شود به

Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Irani. Philolo. II. B. ۵۶

S. 527.

نظامی شاعر که مکرراً در اسکندر نامه از گنج و نروت آتشکده یاد می‌کند و میگوید آنها را اسکندر غارت کرد و بعد خراب نمود ضمناً از یک آذرگشسب اسم می‌برد که در بلخ واقع بوده و پسرمان اسکندر تاراج و ویران شد

بطوفان شمشیر چون آب کشت	بیلخ آمد و آتش زرد هشت
کزو نازه گلرا دهن تلخ بود	بهار دلفروز در بلخ بود
صنجانهای جو خرم بهار	روی یکرانی درو چون بهار
نهاد بهر گوشه بی دست رنج	درویش از اندازه دینار و گنج
شده نام آن خانه آذر گشسب	زده موبدش نعل زرین براسب

۲ رجوع شود. مجمع البلدان بکلمه غزنه و غزنین

Zand-Avesta par Darmesteter vol. 2. p. 155.

۳

Erinfahrt von Marquardt S. 39.

۴

۳ در شصوس اشکال مختلف این اسم رجوع شود به ترجمه تاریخی طبری نوله که ص ۱۰۰

مورخین ایرانی و عرب پس از استیلای اسلام کرسی نشین اولی را شیز ■ کرسی نشین دومی را اردبیل نوشته اند. محققاً اردبیل پایگاه نایستانی بوده چه ابن الفقیه آن را سردترین دشت ایران شمرده (ص ۹ = ۲) بلاذری صراحةً اردبیل را پایگاه مرزبان نوشته است (ص ۳۲۵) ^۱ گروهی از دانشمندان مثل دارمستتر و تولدک و جکسن و مارکوارت گمان کرده اند که کلمه شیز باید از يك کلمه ایرانی چس ^۲ یا چیس ^۳ یا چیز ^۴ معرب شده باشد استاد مارکوارت بنا بر تحقیقی که نگارنده شخصاً از او شنیده ام بمقیده قدیم خود باقی نیست برخی از این دانشمندان نیز آنچه بنظر نگارنده رسیده مثل دارمستتر و جکسن شیز را بالاخره بکلمه اوستائی چچست ^۵ Caecasta که اسم دریاچه ارمیه است مربوط دانسته اند ^۶ هرچند که این اسم بدریاچه مذکور ■ نواحی آن اطلاق میشده اما ارتباط لفظی و لغوی این کلمه با شیز بسیار بعید بنظر میرسد احتمال قوی دارد و بتکارنده تا ماندازه یقین شده که شیگان ^۷ Šapigan یا شسپگان ^۸ Šaspigan که مکرراً در کتاب دینکرد آمده همان شیز باشد مگر اینکه این اسم را در بهلوی بدخوانده بهیئت مذکور در آورده اند و در نتیجه در سر تعیین چنین شهری در ایران قدیم عاجز مانده اند سابقاً دارمستتر در ترجمه اوستای خود (vol. III p. XXI) نوشته که ممکن است شیگان یا شسیگان را نیز شیز یگان ^۹ Šstigan خواند و شهر معروف شیز را از آن مقصود دانست بنظر نگارنده این حدس همیشه درست میرسد تا اینکه از استاد دانشمند مارکوارت ^{۱۰} Marquart شنیده ام که او خود این اسم را در دینکرد شیچیکان ^{۱۱} Šickan خوانده یعنی شیز بنا بر این معنایی حل شده و میتوان گفت که بنا بر تدرجات دینکرد در قدیم یک جلد اوستا در شهر شیز در آذربایجان لابد در خورد آتشکده معروف آنجا در آذرگشسب محفوظ بوده و جلد دیگر در دفتر خانه دولتی در فارس (پرسپولیس) اینک

^۱ Eränfahr von Marquart S. 108.

رجوع شود به

^۲ Eränische Alterthumskunde von Spiegel I. B. S. 133-134.

و به

^۳ Zand-Avesta par Darmesteter vol II, p. XXI.

رجوع شود به

^۴ Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 197.

و به

^۵ Past and Present p. 78.

■ باز بکتاب همین مؤلف

از برای روشن نمودن مسئله مندرجات کتب سوم دینکرد: "بیست و یک نیک (کتاب) اوستا را که اهورا مزدا بعد کلمات یثا اهو وئیریو^۱ آفریده و بواسطه زرتشت نزد گشتاسب آورده شده بود بفرمان گشتاسب در دو نسخه کامل نوشتند بنا بر سنت دیگر بفرمان آخرین دارا، دارا پسر دارا - یکی از آن دو نسخه را در گنج شیپگان Sapigān yšd-wy گذاشتند و نسخه دیگر را در دژپشت در هنگام استیلای اسکندر نسخه ای که در دژپشت بود سوخت نسخه دیگر را که در گنج شیپگان بود یونانیها برداشته بزبان خود ترجمه کردند پادشاه اشکانی ولخس^۲ امر کرد تا قطعات باقی مانده اوستا را که پراکنده و پریشان شده بود خواه آنچه مدون باقی مانده بود و خواه آنچه بیادها مانده بود، جمع آوری کنند پادشاه بزرگ اردشیر یاپکان (۲۲۴-۲۴۱ یا ۲۴۲ میلادی) هیربدان هیربد تنسر را بدربار خود خوانده بدو گفت که مابقی مانده اوستا را گرد آورده در یکجا مدون سازد شاپور پسر اردشیر (۲۴۲-۲۷۲) فرمان داد تا قطعات راجع بطب و نجوم ■ جغرافیا و فلسفه را که نزد هندوان و یونانیان پراکنده بود بدست آورده جزو اوستا سازند و نسخه از آن در گنج شیپگان گذاشتند بالاخره شاپور (دوم) پسر هرمزد (۳۱۰-۳۷۹) از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی که در میان فرق مختلف برخاسته بود آذربید مهراسیند را بر آن داشت که باوستا مرور نموده سند و حجتی بر صحت آن بدست بدهد^۳ دژپشت که بمعنی قلعه نوشته

۱ دعای معروف یثا اهو وئیریو . . . که قریب ۱۳ یسائی ۲۷ را تشکیل میدهد و در یسائی ۱۹ از فضیلت و تأثیر آن سخن رفته نیز اهو وئیریو سهواً وادداده Abuna vairya گفته میشود این دعا که در قدیم همیشه در سر زبان ایرانیان و حالا هم در سر زبان مزدتشی است مرکب است از ۲۹ کلمه

۲ ولخس = بلاش احتمال کلی دارد که بلاش اول (۵۱-۷۸ میلادی) اشکانی باشد که بخصوصه در تاریخ ایران خدا پرست و پرهیزگار تعریف شده و احتمال هم دارد که بلاش سوم (۱۴۸-۱۹۱ میلادی) باشد رجوع شود بگاتھا تفسیر نگارنده ص ۵۲

۳ مدت سلطنت پادشاهانی که نگارنده در میان ابروان در جزو مندرجات دینکرد افزوده ام از تاریخ ایران نولدکه Aufsätze zur persischen Geschichte von Noldeke استخراج شده مورخین دیگر کم و بیش در این تاریخها باهمدیگر اختلاف دارند

۱. دفترخانه است محققاً در پارس جزو قصر سلطنتی بوده که حالیه تخت جمشید کوریم (پرسپولیس) در تاریخ ایران نیز مشهور است که این قصر را اسکندر در سال ۳۳۱ پیش از مسیح غارت کرد و بعد آتش زد در سنت قدیم ایرانیان و در کتب پهلوی است که اسکندر ملعون یک جلد اوستا را نیز که در دفتر خانه کوشک شهر ماری پارس بود بسوخت. تسر هیربدان هیربد اردشیر پایکان در جزو کاغذی که به جشنشاه یا شاه طبرستان نوشته و او را باطاعت اردشیر دعوت کرده میگوید «میدانی که اسکندر کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو، بسوخت با صطخر»^۱ در ارداویرافنامه فصل ۱ مندرج است: «زند اوستا که در روی پوستهای گاو بخط زر نوشته شده بود در ستخر پایکان بود در دفترخانه، اهریمن بتیاره شوم اسکندر بدکنش را بر آن داشت که آن را بسوزاند» غرض از ذکر این دو فقره این است که هیچوقت شکی در میان نبوده که در پشت دینکرد همان دفترخانه یا بقول اروپائیها archives ارگ دولتی پارس باشد^۲ ابداً غریب نیست که شبیکان که بنا با اختلاف املاء در نسخه بدلها سسبیگان و شبان و شیزیکان هم خوانده شده همان شهر معروف شیز باشد که از زمان بسیار قدیم یکی از پایتختهای ایران و در عهد ساسانیان مخصوصه اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز بوده است. بنابر این میتوان گفت که یک جلد اوستا در آذر بایجان در شهر شیز در خود آشکده آذرکشی محفوظ بوده است اینک باید دید که شهر گنجک با شیز که محققاً آذرکشی در آنجا بوده در کجا واقع است. امروز محلی که گنجک یا شیز نامیده شود یا اسمی که یادآور این شهر قدیمی باشد و یک شباهت لفظی با کلمات گنجک و شیز داشته باشد در آذر بایجان سراغ نداریم جز اینکه در شمال خرابه تخت سلیمان حالیه محلی موسوم است به گنج آباد خرابه هائی هم که در آن سر زمین واقع است دارای

۱. در خمیس کاغذ تسر رجوع شود به Journal Asiatique Mars-Avril 1894 p. 212.

۲. حداله مستوفی در تذه الفلوب (ص ۲۰۰) مینویسد: «کوه نقش در فارس نامه آمده که محدود اصطخر است و صور همه چیز و همه حیوانات به تازی بر آن نگاریده اند و آثار عجیب در آن نموده چنانکه صانعان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد اکاسره کتاب زند را بر آن کوه داشتندی»

کتیبه و خطوط و علاماتی نیست راولنسن Rawlinson خرابه تخت سلیمان را در آذربایجان خرابه شهر قدیم شیز تصور نموده^۱ یوستی Justi نیز او را پیروی کرده^۲ و جکسن هم این عقیده را تقویت کرده است^۳

نگارنده را پس از چندی که دانشمندان فوق را پیروی نموده آذرگشسب را در همین خرابه های معروف به تخت سلیمان حالیه می پنداشته ام تردیدی روی داده باستاد مارکوارت متوسل شده ام ایشان بنگارنده نوشته اند: «کنجک یا الشیز اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز اما اقامتگاه زمستانی شهریاران سابق اتریات بود» اقامتگاه تابستانی این شهریاران اخیر موسوم بوده به فراذه اسپ یعنی اسپ خیز که در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده میشود برخلاف گنجک یا الشیز بنا با آنچه در سیاحتنامهها مندرج است باید در نواحی دریاچه ارمیه در سر راه مراغه و تبریز در نزدیک لیلان باشد نظر بتمریف مفصلی که مسمر بن المهلل کرده در نزدیک آن معدنها و چشمه نفتی بوده که آتشکده آذرگشسب بواسطه آن روشن بوده است چنانکه در «باکو»^۴ مفصل ترین و موثق ترین خبری که از شیز و آتشکده آن بمارسیده همان خبر ابو دلف مسمر بن المهلل است که در اواسط قرن چهارم هجری چندی در دربار ساهانیان میزیسته ■ بچین هم سفر کرده بوده است سفرنامه داشته که بدبختانه از دست رفته است باقوت غالباً مطالب آن را در مواقع مختلفه نقل کرده است از آنجمله آنچه در ماده شیز مینویسد از آن کتاب است مسمر بن المهلل از برای بدست آوردن جواهرات و فلزات قیمتی بشیز رفته بود و بقول خود او این شهر در کوه در میان مراغه و زنجان بنزدیکی شهر زور و دینور واقع است در آن کوه معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و زربخ و جیست موجود است مسمر پس از ذکر اقسام طلا و کیفیت و کمیت سایر معادن آنجا مینویسد: «دیوارهای شهر

Journal of the Royal Geographical Society X.

Beiträge I. 20.

Persia Past and Present p. 124—143.

■ آتشکده معروف باکو که حالیه در دهی موسوم به سوراخ خانه در نزدیک شهر واقع است همیشه بواسطه چشمه نفت در آنجا روشن بوده هنوز هم بنای آن برپا است

دریاچه عمیقی را احاطه کرده است . . . در شیز آتشکده بریاست که نزد اهالی بسیار مقدس است تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش برافروخته میشود در بالای گنبد آن هلال نقره نصب است که طلسمی تصور میشود چندین تن از امراء خواستند که آن را بکنند اما موفق نشدند بخصوصه چیزی که در این جا جالب دقت است این است که این آتش مدت هفتصد سال است که مشتعل است نه خاکتری از آن میبند و نه خاموش میشود میگویند که این شهر را پادشاه هرمز از سنگ و آجر بنا نهاد این آتشکده و عمارات بلند و باشکوه اطراف آن را او برپا ساخت " این است مختصراً آنچه مسمر بچشم خود در اواسطه قرن چهارم در شیز دیده و يك افسانه محلی هم راجع بتأسیس این آتشکده بتوسط هرمز نقل کرده که چندان دارای فائده نیست و از ذکر آن در این جا صرف نظر میکنیم مسمر راجع بمعادن و عمق دریاچه شهر باندازه مبالغه کرده که با قوت صحت حکایات گراف و دروغ آمیز او را بعهدہ نگرفته و در انجام می افزاید: "مؤلف دیگری مینویسد که نار درخش آتشکده معروف مضها در شیز واقع است و پادشاهان ایران در هنگام بتخت نشستن پیاده بزیارت آن می آمدند اهالی مراغه این ناحیه را کزن مینامند" هر چند که مسمر بن المهلل نمیگوید که اسم آتشکده شیز چه بوده ولی جز باذر گشسب خیال کسی با آتشکده دیگری متوجه نمیشود همچنین آتشکده نار درخش (آذر درخش) شیز که با قوت از مؤلف دیگری نقل میکند باید اسم دیگر آذر جننس (یعنی آذر گشسب) این خرداذ به باشد که گفتیم بقول او در شیز واقع و نزد مجوسان بسیار محترم است و پادشاهان ایران را رسم بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده از مداین بزیارت آن می آمدند

چنانکه ملاحظه میشود گذشته از تخت سلیمان حالیه که چند تن از دانشمندان محل آذر گشسب در آنجا تصور نموده اند اردبیل که در شاهنامه محل دژ بهمن و بعد آذر گشسب شمرده شده کوه اسنوند که در بندش آمده

و شاید کوه سیلان با سولات حالیه نزدیک اردبیل باشد؟ و بخصوصه مراغه و اراضی نزدیک آن نیز قابل توجه است در انجام باید بگوئیم که تعیین محل شهر شیز یا گنجک و پرنشگاه با شکوه آذر گشسب بسته به تحقیقات و کشفیات آینده است عجله چنان بنظر میرسد که آذر گشسب مانند بانی خود کیخسرو از جهان روی برناخته باشد چه دشتها و کوهها و دره‌های آذر بایجان نیز از در بر داشتن سنگهای فرو ریخته آن کاخ مقدس نیز بی بهره مینماید

گذشته از آذر گشسب آشکده دیگری نیز در بالای کوه کوشید میان فارس و اصفهان منسوب بکیخسرو و نار کوشید موسوم بوده است^۱ حمداله مستوفی قزوینی همین آشکده را اسم برده دیر کوشید نامیده است^۲



اینک برگردیم بسر کیخسرو:

فرازنده جوشن و زین اسب فروزنده فترخ آذر گشسب

کیخسرو چندی پس از مراجعت از آذر گشسب لشکری آراسته بسر کردگی طوس از برای خوتخواهی پدرش سیاوش بتوران فرستاد از خیره سری طوس مراد کیخسرو (پسر سیاوش و جربره) فرود گشته شد ایرانیان روی رستگاری ندیده برگشتند کیخسرو بار دوم طوس را بچنگ افراسیاب فرستاد پس از چندی زد و خورد در يك جنگ تن بن گروهی از ناموران توران بدست بهلوانان ایران گشته شد از آنجمله پیران بدست کیو گرفتار گشته بفرمان کیخسرو بند از بندش جدا کردند افراسیاب بگریخت و تورانیان زهار خواستند خبر مرگ پیران در یکنند با افراسیاب رسیده دیگر باره بایران تاخت یسروی شیده بدست

۱ رجوع شود به سنی ملوک الارض چاب برلین ص ۲۷

۲ ترجمه القلوب ص ۶۹ رجوع شود به Iranian Influence — Moslem Literature
Part I. Translated from the Russian of M. Inostranzev with supplementary appendices from Arabic sources by G. K. Narinun; Bombay 1918. p. 204.

کیخسرو کشته شد بناچار پادشاه توران از میدان روی گردانیده به بهشت کنگ پناه برد کیخسرو از بی اورفت جهن و کرسیوز گرفتار ایرانیان شدند افراسیاب خود را رها کرده فرار کرد تمام خاک توران بدست کیخسرو افتاد اما لشکر فغفور چین بیاری افراسیاب شتافت دو باره آتش جنگ زبانه کشید افراسیاب زخم برداشته بناچار از میدان برگشت و با آنطرف دریا در کنگ دز که سیاوش ساخته بود پناه برد کیخسرو نیز برای دستگیر نمودن او از بی رفت در هیچ جا اثری از او نیافته تا امید برگشت فقط امیدش در این بود که با توجه ایزدی کامیاب خواهد شد و انتقام پدرش را از افراسیاب خواهد کشید از برای رسیدن باین آرزو باجدش کیکاوس با دژ بایجان بیرستگاه آذر گشسب رفتند چون باد هردو باسب دمان تا در خان آذر گشسب

در آنجا بستایش و نماز پرداختند و از خداوند یروزی و کامیابی خواستند افراسیاب از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا اینکه در بالای کوه بنزدیک بردع (برده) در غاری پنهان شد هوم پارسا که در همان کوه منزوی بود او را شناخته در بند نموده خواست بنزد کیخسرو به برد اما در راه افراسیاب از بند او رهائی یافته در دریای خنجست فرو رفته پنهان شد کیکاوس و کیخسرو واقعه را باز یافته از آذر گشسب بکنار دریاچه آمدند بتدبیر هوم برادر افراسیاب کرسیوز را که اسیر ایرانیان بود در کنار دریا پالهنک بگردش انداخته بخروش در آوردند افراسیاب را مهر برادری بقرار ساخته از آب بیرون آمد آنگاه او را دستگیر نموده هردو را از برای انتقام خون سیاوش کشتند^۱ کیکاوس نیز چندی پس از کشته شدن افراسیاب از جهان در گذشت کیخسرو پس از شصت سال

۱ در جلد اول ص ۲۰۹-۲۱۰ مفصلاً از هوم و گرفتار شدن افراسیاب صحبت داشته ایم در این جا یاد آور میشویم که برده در جایی که افراسیاب پنهان بوده نزدیک گنجک یا شهر شیر بوده که کیکاوس با نوه اش در آنشکده آذر گشسب آنجا بیادت مشغول بود (رجوع شود بمعجم البلدان به کلمه برده) دیگر اینکه دریاچه خنجست همان جیجست اوستاست که دریاچه ارمیه باشد و در کنار آن افراسیاب و کرسیوز پرا رسیدند بنا بمندرجات شاهنامه این دریاچه ده نایب چندان در آذر گشسب دور پنداشت

پادشاهی از دنیا دل سرد شد يك هفته بنهار و ستایش ایستاد ■ فرمان داد که کسی را نزد او بار ندهند در روز هشتم یلان و ناهوران از او سبب دلتنگی و گوتہ گیری پرسیدند کیخسرو در پاسخ میگوید که از کسی آزردہ و دلتنگ نیست فقط او را آرزوی سفر اخروی است بزرگان ایران چنان پنداشتند که در کیخسرو نیز مانند کیکاویس اهریمن رخنہ نموده او را باندیشه خام انداخت گیو بفرمان پدرش کودرز بزابلستان شتافته تازال و رستم را از بدبختی آبدہ ایران آگاہ سازد کیخسرو دوبارہ و سہ بارہ بغلوت نشست و در بروی دیگران بسته بستایش پرداخت رکی را بخود راه نداد شبی سرورش را در خواب دید کہ باو مزدہ کامیابی و نوفیق سفر مینوی داد و گفت لهراسب را جانشین خود گردان زال چون بایران رسید سبب رخ پنهان داشتن کیخسرو پرسید شاه در پاسخ گفت کہ آنچه او از هرمزد خواستار بود باو مزدہ کامیابی داده شد و گناہان او بخشیدہ شدہ از این سرای خاکی رستہ بجهان مینوی جاودانی روی خواہد نہاد سران و بزرگان باو شوریدہ یرخاش کردند و سخنان وی را باوہ و ناسزا پنداشتہ و او را فریفتہ اهریمن انگاشتند اما از صبر و ملایمت و متانت کیخسرو دانستند کہ در شاه یزدان برست اهریمن راہ نیافتہ بلکہ پرتو ایزدی رهنمون او ست کیخسرو سران و بزرگان ■ لشکریان را در دشق گرد آورده ہر يك را بارمغان و بخششی بخواخت و لهراسب را جانشین خود خواند زال گفت چنین بی نام و نشانی را بیادشاهی نخواہیم آنگاہ کیخسرو درخصوص لهراسب گفت

نیبرہ جہاندار ہوشنگ هست همان راد و مینا دل و پاکدست
ز تغم پیشین است و از کیقباد دلی پر ز دانش سری پر ز داد
مرا گفت یزدان بدو کن تورو نکردم من این جز بفرمان اوی

ناہوران پس از شنیدن این سخنان او را بیادشاهی پذیرفتہ برانندہ تاج و تخت و دارندہ قز ایزدی دانستند پس از آن کیخسرو کسان خود را بدرود گفته بآہنگ سفر مینوی باستان و رستم ■ کودرز و گیو و ییزب و گستہم ■

فریبرز ■ طوس و صد هزار ابراییان باخروش و ناله بکوه و دشت روی نهادند
ناله و خروش سودی به بخشید آنچه سران ■ بزرگان التماس نمودند که کیخسرو از
خیال خود منصرف شود اثری نکرد و بیاران و مهتران گفت که او را تنها
گذاشته برگردند زیرا که بالاتر راه سخت و بی آب و علف است کسی که دارای
فرّ ایزدی نیست از آن ریگ زار تواند گذشت سه تن از ناموران که زال ■ رستم
و گودرز باشند برگشتند اما طوس و کیو و فریبرز ■ بیژن برگشتند يك شبانه روز
با کیخسرو رفتند پس از پیمودن بیابان به چشمه رسیدند شب را در آنجا ماندند
کیخسرو بیاران گفت فردا صبح کسی مرا نخواهد دید و شما هم این جا نمائید
زیرا که برف خواهد بارید و شما دچار خواهید شد

همراهان کیخسرو بختنند چون در باعداد بیدار شدند شاه را ندیدند چندی
پس او گشتند از گردش بسیار خسته شده دوباره بهمان سرچشمه باز آمدند و
کان نمیکردند که در هوای خوش برف نا هنگام آنان را دچار سازد در آنجا
چیزی خورده بخواب رفتند ناگاه باد و دمه برخاست چندان برف بارید که
همه را هلاک کرد

اینک به بینیم از کیخسرو از این پادشاه پارسا و پرهیزگار که آغاز و انجام
شکفت آمیزی داشته و کارش همه دین پروری و دادگستری بوده و در داستان ملی
ما بسان پیغمبری تعریف شده در کتاب مقدس ایرانیان تا بچه اندازه سخن
رفته و بکدام يك از اعمالش اشاره شده است

خسرو که معرب آن کسری^۱ و در یونانی خسروئس Σαρροος شده در اوستا
هئوسرو ه Haosravah آمده لفظاً یعنی نیکنام یا کسی که بخوبی
مشهور است و دارای آوازه و شهرت يك است هئوسرونگه ه Haosravah
اسم مجرّد است یعنی شهرت خوب و آوازه نيك در سانسکریت سئوسروئس
Sausravasa میباشد این کلمه بمعنی مذکور در تشریشت فقره ۴ و در مهریشت
فقره ۳۳ استعمال شده است هئوسرونگه ه Haosravah صفت است یعنی
دارنده شهرت خوب یا نامور در بهرام یشت فقره ۳۹ استعمال گردیده است^۲

۱ Lommel در ترجمه پشتهای خود آن را اسم خاص پادشاه گرفته یعنی کیخسرو

هوسرویه به سوسیوسه گذشته از اینکه اسم کسی است اسم دریا چه ای
(وئیری مایه‌داد) نیز میباشد در زامیادیشْت فقره ۵۶ که بزودی بآن خواهیم
پرداخت آمده همچنین در آتش بهرام نیایش فقره ۵ و در دوسیروزه کوچک ■ بزرگ
فقره ۹ اول بکیخسرو و بعد بدریاچه خسرو درود فرستاده شده است در فصل ۲۲
بند هش فقره ۸ آمده: «دریا چه هوسرو (خسرو) در ینجاه فرسنگی دریاچه
چپست (ارمیه) واقع است ■ در دو فقره مذکور فقط بکیخسرو درود
فرستاده شده و با عنوان کی آمده است گذشته از این دو فقره در جاهائی که
از بکیخسرو اسم برده شده بحسب ترتیب یشتها از این قرار است:

(نخست) در آبان یشت در فقرات ۴۹-۵۰ آمده: "یل مالمک ایران
و متحد سازنده کشور خسرو از برای فرشته آب ناهید رو بروی دریاچه ژرف
و بهن چنچست (ارمیه) صد اسب و هزار گاو ده هزار گوسفند قربانی کرده از او
درخواست که او را در همه ممالک بزرگترین شهریار گرداند و بدبوها و سردمان
و جادوان و یریها ■ گاویها و گریانهای ستگار چیر سازد که گردونه اش در نکاپو
بیش از گردونه دیگران باشد و در کینگاه گرفتار نشود ناهید حاجتش را بر آورده
او را کامر و ساخت" در این جا خسرو بدون عنوان کی آمده است
معنی که غالباً در اوستا از برای کیخسرو آورده شده اولی آرتشن^۱ میباشد
یعنی دلیر و بل و بهلوان دومی هن^۲ کرم^۳ han-karoma که آن را
میتوان استوار سازنده یا متحد کننده ترجمه کرد لابد این صفت باین مناسبت است
که او استحکام و اتحادی بممالک ایران بخشید و دشمن دیرینه ایران افراسیاب
را شکست داده کشت و دست نوریان را از ایران دور داشت در فقره فوق
نیز کیخسرو همان طوری که در داستان ملی ماست بسیار توانا و زبردست و در همه
جا پیروزمند و همه فرمانبردار او و در میدانهای جنگ کامروا تعریف
شده است

۱ West احتمال میدهد که این دریاچه ران یا سوان باشد

S.B.E. Vol. V. p. 80.

رجوع شود به

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II. p. 881.

و

دیگر اینکه در این فقره می بینیم که کیخسرو در کنار دریاچه چنچست
 از برای ناهید نذر نموده و بعدها هم خواهیم دید که در نزدیک همین
 آب از پدر خود انتقام کشیده افراسیاب را کشت همین اسم است که در شاهنامه
 تحریف شده خنجست شده بجای اینکه مثل کتب پهلوی چچست باشد
 یعنی دریاچه ارمیه

(دوم) در فقرات ۱۷-۱۸ گوش یشت (درواسپ یشت) در این جا
 هوم در بلندترین قله کوه هرا از برای درواسپ فرشته نگهبان ستوران نذر نموده
 خواستار است که افراسیاب نابکار نورانی را در بند آورد و او را دست بسته بنزد
 کیخسرو برد تا او را روبروی دریاچه ژرف و پهن چنچست بکشد آن پسر
 کیفر کشنده از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریزث دلیر
 و ایزد دواسپ هوم را کامروا ساخت

هئوم هسپهد Haoma در اوستا همان هوم نامور شاهنامه است که
 در کوه منزوی بوده خدای را میپرستید^۱ کوه هرا هسپهد Bara نیز در آنجائی
 که هوم نذر نموده همان است که امروزه هربرز یا البرز گوئیم^۲ اما اغریزث که در فقره
 فوق و در قترائی که بعد خواهد آمد در اوستا اغریزث^۳ Aghraeratha
 میباشد^۴ برادر افراسیاب و کرسیوز است و برخلاف دو برادرش دو مزدیسنا از
 نیکان شمرده شده و در فروردین یشت فقره ۱۳۱ فروهر پاکش در ردیف
 نامرانی مانند جم و فریدون و اشتر و زوو منوچهر و پادشاهان کیانی ستوده
 شده است اغریزث با اینکه برادر پادشاه توران و سپهد سپاه افراسیاب است
 اما محبت مخصوصی بایران داشته و بهمین جرم فرمان افراسیاب کشته شد زیرا که
 او ناموران ایران را که پس از شکست یافتن نوذر پسر و جانشین

۱ رجوع شود مجلد اول ص ۲۱۰

۲ رجوع شود مجلد اول ص ۱۳۱

۳ رجوع شود مجلد اول ص ۲۱۱

منوچهر (پادشاه پیشدادی) گرفتار تورانیان شده بودند از بند رها نموده آزاد ساخت *

(سوم) باز در گوش یشت فقرات ۲۱-۲۲ از این قرار: * از برای درواسپ یل ممالك ایران و متحده سازنده کشور خسرو (بدون کی) روبروی دریاچه ژرف و مهن چنچست صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرده و آب زور نذر نموده از او درخواست که او را بکشتن افراسیاب نابکار تورانی در روبروی دریاچه ژرف و مهن چنچست کامروا سازد آن پسر کفر کننده از سیاوش دلیر که بخیات کشته شد و از برای (کین) اغریهرث دلیر درواسپ او را کامیاب ساخت *

(چهارم) در فروردین یشت فقره ۱۳۲ پس از یاد کردن قروهر کیقباد و کی اییوه و کیگوس و کی آرش و کی پشین و کی وبارش و کی سیاوش

۱ در فصل ۳۱ بندهش در فقرات ۲۰-۲۲ مندرج است: * از اغریهرث گویت شاه بوجود آمد. وقتی که فراسیاه منوچهر را با ایرانیان در کوه بدشخوارگر اسیر نمود و در میان آنان یریشانی و یرانی و قحطی افکند اغریهرث از درگاه ایزدی خواستار شد که او را کامیاب گرداند تا سباه و ناموران ایران را از تنگنا برهاند. فراسیاه اغریهرث را از این کار ناصوابش کشت اما در پاداش (عمل نیک) پیری مثل گویت شاه از او بوجود آمد. * در فصل ۲۹ بندهش فقره ۵ اغریهرث پسر یشتک یکی از جادوئیها و شهریار مملکت ساوکوستان Saukuvastau شمرده شده. در فقره ۱۳ همین فصل مندرج است: مملکت ساوکوستان در طرف شمال در سر راه ترکمنان و کنسان واقع است. بوسیله Justi در ترجمه بندهش خود (ص ۱۷۳) این مملکت را کاشغر تصور کرده است. اغریهرث همیشه در اوسا با صفت نَرَوَ Narava آمده نظر بر ترکیب کلمه باید اغریهرث یکی از اعضاء خاندان نَرَوَ Naru باشد اما بنا به تدریجات بندهش و شاهنامه اغریهرث پسر یشتک و برادر کرسپوز و افراسیاب است در سلسله نسب این خاندان نَرَو نام وجود ندارد. باوجود این گروهی از دانشمندان مثل اشپگل و دارمستتر و بارتولومه و لومل نَرَو را اسم خانوادگی اغریهرث گرفته اند اما دُهارله De Harlez آن را Valoureux و گلدنر held ترجمه کرده اند یعنی دلیر و بهلوان رجوع شود بترجمه اوسنای این مستشرقین بفرقه ۱۸ گوش یشت نگارنده آن را دلیر ترجمه کرده ام. نظر باین است که در اوستا کلمه نَرَو گذشته از اینکه در مقابل ماده استعمال شده بمعنی دلیر و جنگی هم آمده است مستشرقین هیچ دلیلی ندارند که (نَرَو) را اسم خانوادگی بدانند فقط ترکیب کلمه آنان را باخبار کردن این معنی گاشته است. نگارنده در معنی مذکور منطبق رأ رعایت کرده ام. * صرف و نحو را

فروهر پاکدین کیخسرو ستوده شده و فقرات بعد که ۱۳۳-۱۳۵ باشد نیز متعلق است بکیخسرو یعنی در این فقرات سبب ستایش فروهر کیخسرو و منتهای این ستایش ذکر شده است

(پنجم) در رام یشت فقرات ۳۱-۳۳: «آئوروسار سوده سوده»
 Aurvasāra بزرگ مملکت در پیشه سفید در روی تخت زرین و بالش زرین و فرش زرین و نزد برسم گسترده ■ با کف دست سرشار ایزدهوا اندروای را بستود و از او درخواست که او را بدست کیخسرو یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور گرفتار نسازد و کیخسرو بکشتن وی کامیاب نگردد و که او بتواند خود را از دست کیخسرو برهاند اما اندروای درخواست او را پذیرفت و نذرش مقبول نیفتاده کامروا شد برخلاف کیخسرو کامیاب گشته آئوروسار را در تمام پیشه های ایران شکست داد در این فقرات یک بار خسرو بی عنوان و دو بار با عنوان کی آمده است در شاهنامه که سرچشمه عمده داستان ملی ماست از این آئوروسار که یکی از رقبای کیخسرو است یاد نشده است

(ششم) در ارت یشت فقرات ۳۷-۳۸ در این فقرات مثل فقرات ۱۷-۱۸ گوش یشت که ذکرش گذشته از کیخسرو یاد شده جز اینکه در این جا هوم بفرشته توانگری ارت هموسل شده و از برای او نذر نموده خواستار است که او را بدستگیر نمودن افراسیاب و دست بسته بنزد کیخسرو بردن کامیاب سازد

(هفتم) باز در ارت یشت فقرات ۴۱-۴۲ از این فقرات: خسرو (بی عنوان کی) یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور فرشته توانگری ارت را ستوده خواستار است که وی را کامیاب سازد تا اینکه او روبروی دریاچه ژرف و پهن چشمت افراسیاب نابکار تورانی را تواند کشت او پسر کفر کشنده از سیادش دلیر که بخیمانت کشته شد و از برای (کین) اغریث دلیر

(هشتم) در زامیاد یشت فقرات ۷۴-۷۷: در این فقرات آمده که فریانی چندی بکیخسرو متعلق بوده است مندرجات این فقرات همان است که

در قفۃ ۵۰ آبان یشت ■ در فقرات ۱۳۳-۱۳۵ فروردین یشت ذکر شده
جز اینکه در این جا کیخسرو از پرتو فریانی افراسیاب و برادرش کرسیوز را
در زیر بند آورده از سیاوش دلیرو اغریرث دلیر انتقام کشید

(۴م) باز در همین یشت در قفۃ ۹۳ آمده: "از پرنوگرز پیروزمندی
بوده که افراسیاب تورانی بکشتن دروغپرست زئینگو ^۱ Zainigu^۱ کامیاب شد
و کیخسرو بکشتن افراسیاب کامروا گردید" در هردو جای زامیاد یشت کیخسرو
با عنوان کی آمده است: کرسیوز برادر افراسیاب که در اوستا ^۲ کرسیوزد
و ^۳ Keresvazda مکرود می باشد همان است که بسعایت وی افراسیاب داماد خود
سیاوش را کشت این اسم لفظاً یعنی لاغر (کم) دوام

(۵م) در آفرین ییغمبر زرتشت قفۃ ۷ در این جا ییغمبر یکی گشتاسب
آفرین خوانده فرماید "بکند نو مانند کیخسرو از نا خوشی و مرگ ایمن
کردی" در این قفۃ مجاودانی بودن کیخسرو اشاره شده است چنانکه در شاهنامه
دیده ایم که کیخسرو شصت سال پس از پادشاهی از دنیا دل سرد شده خدای را
ستایش نموده درخواست که وی را بسوی خود خواند آرزویش بر آورده شد
از نظرها ناپدید گردید در سنت و کتب پهلوی هم خواهیم دید که کیخسرو از
جاودانیهاست ■ از برای او مرگ طبیعی قائل نشده اند این است آنچه در اوستا
راجع بکیخسرو آمده چنانکه ملاحظه میشود آنچه در شاهنامه و کتب تواریخ
در خصوص او گفته شد در کتاب مقدس ایرانیان نیز این سنتهای کهن یاد شده است
از رقیب وی افراسیاب پادشاه توران زمین که در اوستا ^۴ فرنگرستین
Frangrasyan آمده و از هنگ وی در اوستا ^۵ هنگن Hankana
در جلد اول در مقاله افراسیاب (ص ۲۰۷-۲۱۴) صحبت داشته ایم ^۲

۱ راجع به زئینگو = زنگیاب با آغاز مقاله کیکاوس و توضیحات قفۃ ۹۳ زامیاد یشت
ملاحظه شود معنی لفظی این اسم معلوم نیست رجوع شود به Iran. Namenbuch von Justi S. 485
۲ کلمه افراسیاب را مورخین مشرقی جناح الطاحونه یعنی پره آسیا معنی کرده اند
البته این معنی درست نیست رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۱

گفته ایم کیخسرو در سنت ایرانیان از جاودانیهاست و يك فقره از مندرجات دینکرد را راجع باین موضوع در آغاز این مقاله ذکر کرده ایم (ص ۲۴۰) در کتاب نهم دینکرد نیز در فصل ۱ فقره ۱۱ کیخسرو در جزوهفت جاودانیها شمرده شده است در مینوخرده فصل ۲۷ فقرات ۵۹-۶۳ پس از ذکر اینکه کیخسرو افراسیاب را کشت و بتخانه کنار دریا چة چچست را ویران کرد او از پرتو کردار نیکش در روز واپسین برانگیخته و از یاوران سوشیانت پیروزگر شمرده شده است همچنین نامورانی که در سفر اخیر با کیخسرو همراه بودند و بقول فردوسی پس از غایب شدن شاه در زیر برف ماندند هلاک شدند در مزدیسنا از جاودانیها میباشند و در روز واپسین ظهور کرده سوشیانت را در تو نمودن جهان یآوری خواهند کرد در فصل ۲۹ بندهش فقره ۶ از توس پسر نوذر و گویو پسر گودرز در جزو جاودانیهای دیگر اسم برده شده است در صد در بندهش فصل ۳۵ کیخسرو و طوس و گویو و پشوتن و سام فریماف از جاودانیهایی هستند که در روز واپسین از یاوران اوشیدرماه خواهند بود از طوس که در اوستا توس Tush yasa آمده و در آبان یشت فقرات ۵۳-۵۴ و ۵۷-۵۸ از او و رفبای وی پسران ریس و کارزار وی با تورانیان سخن رفته در جلد اول (ص ۲۱۶-۲۱۸) از همه آنان صحبت داشته ایم

همانطوری که داود و سلیمان از پادشاهان بنی اسرائیل در ادیان سامی از پیغمبران شمرده شده اند کیخسرو پادشاه ایران نیز در مزدیسنا مقام تقدس و جنبه روحانی دارد چنانکه حمزه اصفهانی نوشته (ص ۲۷): ایرانیان کیخسرو را پیغمبری دانسته اند

در انجام متذکر میشویم که برخی از مستشرقین بیهوده بخود زحمت داده که ثابت کنند کیخسرو همان کورش سراسله هخامنشی (۵۵۹-۵۲۹ پیش از میلاد) است این عقیده باندازه نامربوط و بی اساس و غیر منطقی است که بهیچ وجه بآن نمی ارزد کسی وقت تلف نموده چیزی در خصوص آن بگوید یا بنویسد راست است برخی از اعمال کیخسرو آلت طوری که در

داستان ملی ماست شبیه است برخی از اعمال کورش هخامنشی از آنجمله بزرگ شدن کورش در میان شبانان آن طوری که هرودت ■ مورخین دیگر یونانی ذکر کرده اند بخوبی باد آور داستان کودکی کیخسرو است قسمتی از اخبارات این مورخین راجع به هخامنشیان افسانه‌ها و داستانهای بوده که در همان عهد در میان ایرانیان رایج ■ بگوش یونانیها رسیده بوده است

اینکه از برای مزید اطلاع مندرجات هرودت (1. 107-180) راجع بولادت کورش بطور اختصار نقل میشود: «استیاج آخرین پادشاه ماد در خواب دید که از دخترش مند^۱ چندان آب فرو ریخت که شهر و همه آسیا را غرق کرد موبدان این خواب را چنین تعبیر کردند که از این دختر پسری بوجود خواهد آمد که تاج ■ تخت استیاج را خواهد برد انداخت بنابر این استیاج دخترش را بیک ایرانی در فارس موسوم به کبوجیا برفی داد تا از مملکت ماد دور باشد و فرزندش نتواند بتاج و تخت استیاج دست اندازی کند دگر باره استیاج در خواب دید که از شکم دخترش شاخه رزی روئیده سراسر اسب را فراگرفت باز موبدان تعبیر کردند که از دخترش فرزندی بوجود خواهد آمد که بجای استیاج پادشاهی خواهد کرد استیاج دخترش را که آبستن بود از فارس بنزد خود خواند و میخواست که بچه اش را بکشد وقتی که کورش متولد شد استیاج او را بوزیرش هارپکوس Harpagos داده که او را بخانه خود برده بکشد^۲ اما هارپکوس او را نکشت و یکی از شبانان استیاج موسوم به مهر داد سپرد که او بچه را در بالای کوه گذاشته تا تلف شود مهر داد بنا بخواهش زنش بچه را نکشت و بجای بچه خود نگهداری کرد تا اینکه کورش بپس دوازده سالگی رسید و در میان بچه‌گان شبانان رشد نمود روزی در هنگام بازی منازعه میان او و یکی از پسران اشراف روی داد و بنزد استیاج شکایت کردند از اینکه بچه شبانی بشریف زاده برتری جسته است کورش را پیش استیاج بردند و او بقبافه و حرکات

■ اسم این دختر را هرودت Mandane ضبط کرده این اسم باید حالبه در فارسی مند باشد که در فرهنگها متبر سیاه ضبط شده است

۲ ترکیب فرس اسم هارپکوس Harpagos معلوم نیست

کودک دریافت که او باید از خاندان پادشاهی باشد ■ بعد بنا برتقریر شیان حدسش بیقین پیوست موبدان باستیاج گفتند که خواب تو تعبیر شد دختر زاده تو در بازی پادشاه شد و بکودکان دیگر در ده فرمان راند دیگر احتمال خطری نمی‌رود کورش را با مادرش بفارس روانه کرد اما از برای انتقام کشیدن از هاریگوس که حکم او را مجری نداشته بود امر کرد در پنهانی پسر بیچه هاریگوس را گرفته بکشند و از گوشت او طعمی بپزند پس از آن هاریگوس را مهمانی خوانده غذای مذکور را بار خوراند و بعد از اتمام غذا سرواعضاء بیچه را بار نمود هاریگوس دانست که گوشت پسر بیچه خود را خورده است کورش وقتی که بزرگ شد بدستگیری همین هاریگوس که همیشه کین استیاج در دلش بوده تاج و تخت ماد را بدست آورد

قسمت اخیر این خبر باندازه پست و زشت و مخالف دین و آئین و رسم ایرانیان قدیم است که ابداً نمیتوان احتمال داد که چنین داستانی در ایران ساخته شده بیونانیان رسیده باشد گذشته از اینکه مؤرخ دیگر یونانی کتزیاس Ktesias طبیب اردشیر هخامنشی (۴۰۴-۳۶۹ پیش از میلاد) مینویسد که این خبر هرودت دروغ است، خود این داستان تنقیر انگیز بهترین دلیل است که از مآخذ ایرانیان نیست چه تنقیر فوق العاده که ایرانیان قدیم بلاشه داشته اند و تنقیری که بخصوصه از آئین ایران سرایت کرده ابداً مجال ساختن چنین داستانی بایرانیان نمیداده آنهم خوراندن لاشه بکسی و آنهم از طرف پادشاهی که بگلی ضد مردانگی و بزرگی منشی ایرانیان قدیم است سراسر داستانهای ما بر از پهلوانی و مردانگی و بزرگی و جاه و جلال است

حتی دشمنان را هم که تورانیان باشند پست بقلم نداده اند آنان نیز پهلوان و جنگجو و غیرت مند و راد مرد و با داد و دهش و دانا و هوشیار تعریف شده اند جز از جادوئی عمل پست و زشت دیگری از برای آنان نه پسندیده اند سلوك افراسیاب تورانی با وزیرش پیران در سر دختر زاده اش کب خسرو ابداً شبیه سلوك استیاج پادشاه ماد با وزیرش هار بگورس در سر دختر زاده اش کورش نیست افراسیاب پس از آنکه دانست پیران کب خسرو را

نکشت شاد شد و از یران خوشنود گردید و سپاس گفت و یران هم با وجود محبتی که بکیخسرو داشت بمملکتش خیانت نه نمود بلکه در جنگ بصد کیخسرو خود و کانش را فدای افراسیاب و وطنش توران کرد

کی لهراسب

کنون تاج و اورنگ لهراسب شاه بیادایم و بر نشانیم بگاه (فردوسی)
کی لهراسب پس از کیخسرو بتخت نشست گفته ایم بقول شاهنامه لهراسب از خانواده کیان از پشت یشین و کیقباد است در تاریخ بلعمی مندرج است که کیخسرو پیش از غیبت همه سپاه و رعیت را گرد کرد و گفت این مملکت و حکومت هرکرا خواهید بدهید "گفتند پس ما را مردی نامزد کن تا این مملکت بدو دهیم لهراسب آنجا نشسته بود از اهل البیت ملک برد و کیخسرو انگشت بسوی او فراز کرد و خاموش گشت " حمزه اصفهانی مینویسد کیلهراسب پسر عموی کیخسرو بوده زیرا که لهراسب بن کیاوجان بن کیمنش بن کیفشین ابن کیا فوه بوده است

ابورحمان مینویسد کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش بن قیقباد بوده است مسعودی نیز سلسله نسب لهراسب را مثل حمزه نوشته است همچنین در محل التواریخ جز اینکه در این کتاب اخیر کیاوجان یا کیوجی اقتاده است ابن الاثیر مثل حمزه اصفهانی لهراسب را پسر عموی کیخسرو نوشته است محمد بن جریر طبری در آغاز تاریخ ساسانیان نسب ساسانیان را بیادشاهان کیانی رسانده در سلسله نسب اردشیر بابکان مینویسد: "اردشیر پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر مهر مس^۱ پسر ساسان پسر بهمن

۱ در من تاریخ طبری مهر مس آمده استناد نولدکه Nöldeke احتمال میدهد که تلفظ درست این اسم مهرسان باشد بنظر نگارنده (گذاشته از اینکه چنین اسمی در جای دیگر در جروسلسله ساسانیان دیده نشده) این اسم تحریف شده نیست مس در پهلوی که اکنون در فارسی ما کوئیم یعنی بزرگ است مثل مسغان در لهجه دری که مصطلح زرتشتیان ایران است ما مس یعنی مادر بزرگ و با مس یعنی پدر بزرگ بنابر این مهر مس درست اسمی است مثل بزرگهر و بزر جهر مرپ از وچورک متر Vachnigmitr پهلوی است که وزیر خسرو انوشیروان بوده این اسم را نیز بوذرجمهر گویند

پسر اصفندیار پسر بشتاسب پسر لهراسب پسر کی اوکی پسر کی مانوش^۱ بوده است در بندهش فصل ۳۱ فقره ۲۸ مندرج است: "لهراسب پسر اوزاو (زاو) پسر مانوش پسر کی پیشین پسر کی ایوه پسر کی کواد بود" چنانکه ملاحظه میشود لهراسب از خاندان قباد است پسر باقوه و پیره کیخسرو نیست در فروردین یشت فقره ۱۳۷ از آخر *سکاهدم* *Asrura* نامی اسم برده شده که از خاندان یا پسر خسرو است با بودن چنین سری وجه مناسبت پادشاهی رسیدن لهراسب معلوم نیست جز اینکه تصور کنیم که این پسر پیش از غیبت کیخسرو مرده بوده یا اینکه این خسرو در فقره مذکور غیر از کیخسرو پادشاه است و این شق اخیر بیشتر احتمال دارد

از لهراسب به بعد اوضاع کیانیان رنگ و روی دیگری بخود گرفته دیگر صحبت از پایتخت استخر نیست بلکه بلخ پایتخت ایران است و در آثار الباقیه همین مناسبت لقب لهراسب بلخی ضبط شده است دیگر اینکه در عهد او دین یکتا پرستی در ایران رواج گرفت جنگهایی که میان ایرانیان و تورانیان واقع شده جنگهای دینی است برخلاف جنگهای پیش که از برای خونخواهی بود مثل جنگ کینخواهی ایرج در عهد پیشدادیان و جنگ کیخسرو و افراسیاب از برای انتقام خون سیاوش ره و رسم یکتا پرستی که بواسطه پیغمبر زرتشت اسپنتمان در میان ایرانیان رواج گرفته بود سبب ناخوشنودی تورانیان دیوسنا گشته جنگهای سخت برانگیخت فردوسی میگوید که لهراسب در بلخ آشکده بر زین ساخت و در شاهنامه دو سر منسوب باوست یکی گشتاسب و دیگری زریز مدت پادشاهی او ۱۲۰ سال بود بندهش در فصل ۳۱ فقره ۲۹ مینویسد: "از لهراسب گشتاسب و زریز و برادران دیگر بوجود آمدند" در فصل ۳۴ بندهش فقره ۷ مدت پادشاهی او نیز ۱۲۰ سال معین شده

۱ کیاجان و کجوجی و اوکی هر سه يك اسم است که تحریف شده باهمدیگر فرنی زده کرده است ترکیب اصلی و قدیمی این اسم معلوم نیست ولی احتمال برده میشود که همان اسم زاو یا *اوژو* *Uzava* باشد که باین هیشا در آمده است

Tabari übersetzt von Noldeke S. 2.

رجوع شود به

Irani. Namenbuch — Justi S. 281.

کلیه مورخین هم همین مدت را ذکر کرده اند بقول دقیقی در شاهنامه
 لهراسب از تاج و تخت چشم پوشیده در آشکده نوبهار جای گزید و در آنجا
 بستایش و پرستش خدای پرداخت^۱ و پسرش گشتاسب را جانشین خود گردانید
 در قمره ۱۳۲ فروردین یشت که از کلیه پادشاهان و شاهزادگان کیانی
 یاد شده از لهراسب اسمی نیست همچنین در قمره ۷۱ زامیاد یشت در جزو
 پادشاهان و شاهزادگان کیانی اسم او ذکر نشده پس از ذکر اسم کیخسرو
 در فقرات ۷۴-۷۷ در زامیاد یشت از زرتشت در فقرات ۷۹-۸۲ یاد شده
 و پس از آن از کی گشتاسب در فقرات ۸۳-۸۷ سخن رفته بدون اینکه در میان
 کیخسرو و کی گشتاسب ذکری از لهراسب شده باشد عجب در این است که در
 فهرست بسیار بلند فروردین یشت که از کلیه پادشاهان پیشدادی و کیانی و گروهی
 از ناموران و دلیران و بزرگان و پادسایان اسم برده شده از لهراسب سخنی نیست
 فقط در يك قمره اوستا اسم او موجود است آنهم بواسطه پسرش گشتاسب
 از او اسم برده شده و آنهم بدون عنوان کی و آن قمره ۱۰۵ آبان یشت است
 از این قرار: "زرتشت در آریا ویم در کنار رود دائیتیا باهوم و برسم و با بندار
 و گفتار و کردار و با آب زور فرشته آب ناهید را ستوده از او درخواست
 این کامیابی را بمن ده ای اردویسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر
 لهراسب را همراه بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد بحسب دین سخن گوید
 بحسب دین رفتار کند نذر و ستایش زرتشت بذیرفته شده کامروا گردید"
 لهراسب در اوستا آاوروت^۲ اسپ^۳ Anvut-aspe^۴ آمده
 لفظاً یعنی تیزاسب تنداسب مکرراً همین که صفت از برای خورشید استعمال گردیده
 خورشید تیزاسب گفته شده است^۵ و بسا هم این صفت از برای آب^۶ نیات که
 یکی از ایزدان آب است آمده است^۷

۱ رجوع شود مقاله گشوتم در همین جلد ص ۳۲-۳۴

۲ رجوع شود به خورشید یشت فقرات ۱ و ۶ ■ مهر یشت فقرات ۱۳ و ۹۰
 و فروردین یشت فقره ۸۱ و بسا ۱۶ فقره ۴ و دیداد فرگرد ۲۱ فقره ۵ و غیره
 ۳ رجوع شود به زامیاد یشت فقره ۵۱ و بسا ■ فقره ۵ و بسا ۶۵ فقره ۱۲ و غیره

از کی لهراسب اطلاعات زیادی در دست نداریم بیشتر وقایع عهد او متعلق است به عهد کی گشتاسب که در مقاله بعد در ذکر پادشاهی او بیاب خواهیم کرد در مینوخرّد فصل ۲۷ فقرات ۶۴-۶۷ مندرج است و "و از کی لهراسب سوژ این بود: کوش خدائی خوب کرده و اندر یزدان سیاستدار بود و دین پذیرفتار کی گشتاسب از تن او برهینیهست (پیدا شد)"

کی گشتاسب

بگشتاسب گفت ای جهان کدخدای رسولم بنزدیک تو از خدای (دروشت بهرام پژدو)

کی گشتاسب پس از کوشه گیری کی لهراسب بجای پدر بتخت نشست زن او در شاهنامه دختر قیصر روم (یونان مقصود است) تصور شده است دقیقی گوید:

پس از دختر نامور قیصرا که ناهید بُد نام آن دخترا
کتایونش خواندی گرانمایه شاه دو فرزند آمد چو تابنده ماه
یکی نامور قَرّخ اسفندیار شش کارزاری برده سوار
یشون دگر کرد شمشیر زن شه ناهیددار لشکر شکن

بعد فردوسی میگوید دو تن از شاهزادگان کیکاوسی نزد لهراسب بوده و توجه شاه را بخود کشیده بودند دست گشتاسب از کار کوتاه شده رنجیده خاطر از ایران بیرون رفت و بالاخره بروم (یونان)^۱ رسید بتفصیلی که در شاهنامه مندرج است کتایون دختر قیصر شیفته حسن جمال گشتاسب گشته زن وی شد چنین بنظر میرسد که این داستان نسبتاً نو باشد و بعدها بدستان گشتاسب افزوده شده باشد زیرا در اوستا و کتب پهلوی ذکری از کتایون نشده ناهید و کتایون

۱ کَلَبه ایرانیان یونان را به روم تغییر کرده اند اسکندر نیز روی نامیده شده است

هر دو اسم ایرانی است در فصل ۳۱ بند هش فقره ۸ کتابوت و برمایون دو برادران فریدون هستند^۱ گذشته از اینکه بهیچ وجه در کتب دینی ایرانیان کتابوت یا کی تابون نامی زن گشتاسب ذکر نشده و این خود دلیل نو بودن این داستان است، در عروسی کتابوت با گشتاسب و دو خواهر دیگرش با شاهزادگان دیگر از اسقف (Episcopus) سخن رفته که مراسم عقد و نکاح بجای آوردند لابد بایستی این داستان پس از نفوذ دین عیسی بوجود آمده باشد که پیشوایان این دین مراسم زناشویی بجای آوردند فردوسی نیز مانند دقیقی کتابوت را مادر اسفندیار خوانده است بنا برندرجات اوستا و باتفاق کلیه کتب پهلوی^۲ بازند زن گشتاسب موسوم است به هوتس که در اوستا هوتوسا Hutaosa هوتاسا^۳ میباشد^۴ و این زن مانند خود گشتاسب از خاندان نوذر که ذکرش بیاید بوده است شاید همین اسم باشد که نزد یونانیان آتسا Atossa شده و شاعر یونانی اشبلس Aeschylus (۴۵۶-۵۲۵ پیش از میلاد) در کتاب تياتر خود "ایرانیان" و هرودت از او اسم میبرند که دختر کورش^۵ زن داریوش بزرگ (۴۸۵-۵۲۱ پیش از میلاد) بوده است در کتب دینی مزدیسنا از کی گشتاسب بیش از پادشاهان دیگر کیانی سخن رفته برای اینکه پیغمبر ایران حضرت زرتشت اسپنتهان در عهد او و پدرش ظهور نموده در هرجائی که از زرتشت ذکر شده بناچار از گشتاسب که دوست و پشتیبان و مروج دین و بقول خود اوستا پناه و بازوی کیش زرتشتی بوده نیز سخن رفته است وقایع مهم عهد این پادشاه کلیه مربوط است بمزدیسنا گرویدن این شاه بزرتشت سبب شد که تورانیان دیویسنا بایران ناخشنود وقایع این جنگ را دقیقی در هزار بیت در شاهنامه بیادگار گذاشته و پس از کشته شدن او فردوسی آن را بانجام رسانیده است بنا باتفاق مورخین کی گشتاسب ۱۲۰ سال پادشاهی کرد طبری مینویسد که سال سی ام سلطنت گشتاسب بود وقتی که زرتشت دین خود بدو نمود حمزه اسفهان مینویسد که سال

۱ رجوع شود بحلله اول ص ۱۹۴

۲ رجوع شود بحلله اول ص ۲۸۷

سی ام سلطنت گشتاسب و سال پنجاهم عمرش بود وقتی که زردشت از آذربایجان بسوی وی آمد و دین خود را با و آشکار ساخت ابوریحان در آثار الباقیه مینویسد مدت سلطنت کی گشتاسب بن لهراسب تا ظهور زردشت سی سال و پس از آن نود سال بود مسعودی در مروج الذهب نقل میکند: سی سال از پادشاهی کی گشتاسب گذشته بود وقتی که زردشت دین خود بار اظهار کرد در فصل ۳۴ بندهش فقره ۲ مندرج است کی ویشناسپ تا هنگامی که او دینش پذیرفت سی سال و روزیهمرفته صد و بیست سال پادشاهی کرد در اوستا مکرراً از جنگ دینی ایرانیان ■ تورانیان سخن رفته همچنین از یاران و بستگان گشتاسب و دلیران و پهلوانانی که در جنگ مقدس جانفشانی کردند در کتاب مقدس یاد شده است گشتاسب در اوستا ویشناسپ *vištašpa* آمده و چندین اشخاصی نامی در قرون تاریخی ایران چنین نامیده میشده اند که نزد یونانیان هیستاسپس *Hystaspes* ضبط شده اند بسا از مورخین ایرانی و عرب این اسم را بشتاسب و بشتاسف ضبط کرده اند این اسم لفظاً یعنی دارنده اسب جمش و رمو در کاتها چهار بار پیغمبر ایران از این پادشاه دوست و یشتیبن خود نام میبرد: (نخست) در یسنا ۲۸ قطعه ۷ در این جا زردشت خواستار است که گشتاسب با رزوی خود رسیده کامروا گردد (دوم) در یسنا ۴۶ قطعه ۱۴: زردشت کی گشتاسب را پیرو و دوست خود خوانده از مزدا اهورا خواستار است که او را در فردوس با خود او محشور بگرداند (سوم) در یسنا ۵۱ قطعه ۱۶ ■ زردشت کی گشتاسب را شهریار مزدا اهورا پرست و پیرو منش یاک و راستی میشارد (چهارم) در یسنا ۵۳ قطعه ۲: پیغمبر کی گشتاسب را با یکی از پسرانش که اسمش را نمیرد و با فروشتر (و زبر گشتاسب) یکجا نام میبرد و آنان را یاوران دین اهورا مینامد و خواستار است که آنان با یندار و گفتار و کردار مزدا را از خود خوشنود سازند

در سایر قسمتهای اوستا غالباً با اسم این پادشاه معاصر پیغمبر بر میخوریم از آنجمله در یسنا ۱۲ فقره ■ که کی گشتاسب مزدیسنا کیش خوانده شده

و در یسنا ۲۳ فقره ۲ و یسنا ۲۶ فقره ۵ فروروی ستوده گردیده است
 در آبان یشت فقره ۹۸ گشتاسب دارند: اسبهای تیز تك از خاندان نوذر که
 ذکرش بیاید خوانده شده و در فقره ۱۰۵ همین یشت که ذکرش در مقاله
 لهراسب گذشت زرتشت خواستار است که کی گشتاسب از پیروان وی گردد
 باز در فقرات ۱۰۸-۱۰۹ همین یشت کی گشتاسب بلند همت (برزئیدی
 (برزئید) رو بروی دریاچه فرزندان او برای اردویسور ناهید قربانی نموده
 خواستار است که بدشمنان خود تریاوت و دیو و دهر و ریش و ریش و
 وارجاسب (آرجت اسب) ظاهر یابد^۱ باز در فقره ۱۳۲
 همین یشت کی گشتاسب از جمله دلیرانی که پیروزمند بخان و هانشان
 برگشته اند محسوب شده است در این جا لابد اشاره است به برگشتن
 گشتاسب از جنگ تورانیان در گوش یشت (درواسپ یشت)
 فقرات ۲۹-۳۱ کی گشتاسب بلند همت از برای درواسپ فرشته موکل
 چارایان در کنار رود داییتیا قربانی کرده آرزومند است که به آشت ائورونت
 و پسر ویسپ^۲ تئورواشتی و دیو و دهر و ریش و ریش و وارجاسب
 از قبیله خیون و به دَرشینیک و دیو و دهر و ریش و ریش و تریاوت و
 به سپینج آورو شک و دیو و دهر و ریش و ریش و دیو و دهر و ریش و ریش و
 و وارید کنا و دیو و دهر و ریش و ریش و دیو و دهر و ریش و ریش و
 در فقرات ۹۹-۱۰۰ فروردین یشت فروهر با کدین کی گشتاسب دلیر کسی
 که از پیروی گرز خود مروج راسنی و بازو و یشت و پناه دین زرتشت بوده و
 کیش اهورائی را که در بند و زنجیر دشمنان بوده رها نموده مقام شایسته خود
 رسائیده درود فرستاده شده است

در رام یشت فقره ۳۵ که ذکرش بیاید هئوس آرزومند است که زن
 کی گشتاسب گردد در فقرات ۴۹-۵۱ اوت یشت بهینه مثل فقرات ۲۹-۳۱
 گوش یشت باز یکی گشتاسب بر میخوریم اما در این جا کی گشتاسب فرشته توانگری

۱ رجوع شود مجلد اول ص ۲۸۵

۲ رجوع شود مجلد اول ص ۳۸۹-۳۹۱

ارت را ستوده خواستار کاهبائی و دست یافتن بدشمنان است در قرة ۶۱ همین یشت نیز کی گشتاسب بر سوم و عادات مزدیسنا فرشته توانگری ارت را ستوده است در زامیادبشت فقرات ۸۴-۸۷ آمده که کی گشتاسب دارای فرّ کبائی بوده و از پرنو آن بحسب دین اندیشید و سخن گفت و رفتار نمود و بدین مزدیسنا گروید و بدخواهان و دیوها را برانداخت و از نیروی کرّز خویش مروج راستی گشته و بازو و پشت و پناه دین زرتشت شده و دین اهورائی را از بند رها نموده بمقام برآزنده جای داده و به تزییلات و به آشن و به ارجاسب و بسایر خبونیهای نابکار چیر گشت در یکی از قطعات اوستا موسوم به «آفرین بیغمبر زرتشت» که دارای ۹ فقره است و در متن اوستای وسترگارد Westergaard یشت ۲۳ محسوب شده حضرت زرتشت یکی گشتاسب آفرین خوانده باو درود میفرستد یکی از قطعات دیگر اوستا منسوب بخود گشتاسب و موسوم است به ویشناسپ یشت این قطعه نیز در متن اوستای وسترگارد یشت ۲۴ شمرده شده و دارای هشت فرگرد یا فصل است فرگرد اول آن مثل آفرین بیغمبر زرتشت است در سایر فرگردها نیز زرتشت بیادشاه معاصر خود دعا میکند و باو بند و اندرز میدهد و او را بپرستش خداوند و نیایش ایزدان میخواند و با جرای وظایف دینی و مراسم آئینی تشویق میکند چنین مینماید که اساساً آفرین بیغمبر زرتشت وقتی سر آغاز ویشناسپ یشت بوده و بعدها از آن منفصل شده باشد ویشناسپ یشت نظر بقواعد صرف و نحوی نو مینماید این یشت نیز ویشناسپ نسک نامیده شده است شکی نیست که در ویشناسپ یشت کنونی بقایائی از دهمین نسک اوستای عهد ساسانیان موجود است بنا بمندرجات فصل دهم از هشتمین کتاب دینکرد دهمین نسک اوستا موسوم بوده به ویشناسپ ساست یعنی آموزش گشتاسب این نسک راجع بوده بتعلیماتی که یکی گشتاسب داده شده بوده است همچنین از نمودار شدن اساسیندان بگشتاسب از طرف اهورا مزدا و بدو بشارت دادن پیامبری زرتشت سخن رفته بوده است و راجع بوده بجنک ارجاسب خیون که بتحریک دیو ختم بضد گشتاسب جنک برانگیخته بوده است بدبختانه این نسک که ظاهراً مفصلاً از گشتاسب صحبت میداشته از دست رفته است در ویشناسپ

یشتی که اسروزه در دست داریم. مطالبی بر نمیخوریم که شرح حالی از خود گشتاسب بدست بیاید. بسا از مندرجات آن از سایر اجزاء اوستا برداشته شده بخصوصه قسمتی از آن در فرکرد ۱۹ و ندیداد موجود است و فرکرد دوم ویشناسپ یشت که به فروشتر وزیر کی گشتاسب خطاب شده خلاصه است از فرکرد دوم ها دخت نسک که در جزو دین یشت آن را تفسیر کرده توضیحات لازمه داده ایم^۱

در فقرات مذکور در فوق دیدیم که از چندین رقیب و همورد نامی کی گشتاسب مثل نژیروئت و یشن و آنت و آئوروت و درشینک و سپینج اوروشک در اوستا اسم برده شده اما در شاهنامه و سایر کتب نامی از آنان نیست و از مذکنا که با همای در فقره ۳۱ گوش یشت آمده و کی گشتاسب آرزو مند است که آنان را از مملکت توران دگر باره بخانه شان برگرداند بی شک همان به آفرید و همای دو دختر کی گشتاسب میباشند که پس از افتادن بلخ بدست تورانیان و کشته شدن لهراسب که ذکرش بیاید این دو خواهر اسیر ارجاسب شدند و بعد برادرشان اسفندیار آنان را نجات داده از توران بایران برگردانید^۲ اینک نوذریان که در آغاز این مقاله گفتیم هوتس و شوهرش گشتاسب هر دو در اوستا باین خاندان منسوب اند در مقاله کیقباد دیدیم که سر سلسله کیانیان کیقباد بنا. مندرجات بندهش پسر خوانده زاب پسر تهاسب بوده چون زاب از خاندان نوذر پسر منوچهر است باین مناسبت کیانیان از خاندان نوذر بشمار رفته اند گشتاسب در آبان یشت فقره ۹۸ از نوذریان (نوئیترمه و سده سده) اوذری) شمرده شده از این قرار: هو و ها و نوذریها ناهید را ستوده دولت و اسپهای تندرو خواستند هو و ها^۳ کامیاب گشته از ثروت بی نیاز شدند و گشتاسب کامرا گردیده با اسپهای تندرو رسید همچنین هوتس زن کی گشتاسب

۱ بجلد اول ص ۲۷ نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۳۹۱

۳ جاماسب و برادرش فروشتر از خاندان هو و ها هستند رجوع شود بجلد

از خاندان نودر (نَوْتَرُ) خوانده شده چنانکه در رام یشت فقره ۳۵ آمده: هونس از خاندان نودر در روی تخت و بالش و فرش زرین فرشته هوا «اندروای» را ستوده از او درخواست که چنان سازد او در خانه کی گشتاسب خوب پذیرفته شده عزیز و محبوب گردد

دیگر اینکه کلیه پادشاهان کیانی نودریان نامیده شده اند چه در فقرات ۵۵-۵۶ اوت یشت نودریان را در مقابل تورانیان نامیده اند لابد در این جا از نودریان همان پادشاهان کیانی اراده کرده اند در فقره ۷۶ آبان یشت و در فقره ۱۰۲ فروردین یشت و یسئور و وادود و نیز بخاندان نودر منسوب شده است^۱

فقراتی که راجع بگشتاسب ذکر شده بخوبی حاکی جنگ دینی است و مکرراً از ارجاسب برادرزاده افراسیاب که پس از کشته شدن افراسیاب در جنگ کیخسرو بتاج و تخت توران رسیده نیز یاد شده است و از فقرات مذکور همینقدر برمیآید که از گشتاسب شکست یافته است بنامندرجات شاهنامه ارجاسب بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است ارجاسب در اوستا چنانکه در یادگار زریران قید شده از قبیله خیون (خوینون) توران است^۲ و بصف دروت و درگاهها در گوشت (و دیو) یعنی دروغپرست و شیریه و دروت یعنی فریقتار و نابکار متصف شده است همچنین از اندریمان (در اوستا و ندرمیشیش) برادر ارجاسب که یکی از پهلوانان توران و در جنگ دینی بدست اسفندیار کشته گردید در اوستا یاد شده است^۳ در آبان یشت فقرات ۱۱۶-۱۱۸ آمده: اندریمان (برادر) ارجاسب تزدیک دریای فراخکرت مداسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده از او درخواست که یکی گشتاسب و زریر چیر شود و ممالك ایران را براندازد اما ناهید او را کامروا نساخت از ناموران ایران

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۵-۲۶۷

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۲-۲۸۹

۳ رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۹

باز با او صحبت خواهیم داشت^۱ (سوم) فرشیدورد در اوستا فرش^۲ هم^۳ ورت^۴ در فقرة ۱۰۲ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است بنا به شاهنامه فرشیدورد در جنگ دومی تورانیان بدست کهرم سپید توران^۵ کشته شد و پس از آن برادرش اسفندیار از او انتقام کشیده کهرم را کشت (چهارم) فرنو^۶ کر^۷ در اوستا فرنو^۸ که ایزد در فقرة ۱۰۲ بهروهرش درود فرستاده شده است هر چند که در شاهنامه از او اسم برده نشده اما بطور یقین میدانیم که او پسر گشتاسب است زیرا در یادگار زیران مکرراً از او یاد شده و در همین جنگ دینی بدست ناخواست پسر هزار سردار تورانی کشته شد^۹ دقیقی در شاهنامه گذشته از اسفندیار و پشوتن که در آغاز این مقاله متذکر شدیم از چهار پسر دیگر گشتاسب که اردشیر و شیرو و شیداسب و نیوزلو باشند نام میبرد از هیچکدام این چهار پسر اخیر در اوستا اسمی نیست برخی از مستشرقین گمان کرده اند که سیزده تن از یارسانی که در فقرات ۱۰۲-۱۰۳ فروردین یشت فروهرهایشان ستوده شده از فرش^{۱۰} هم^{۱۱} ورت^{۱۲} گرفته تا خود اسفندیار^{۱۳} از پسران گشتاسب باشند فردوسی در شاهنامه مینویسد که سی و هشت تن از پسران گشتاسب در جنگ تورانیان کشته شدند

پسر بود گشتاسب راسی و هشت دلیران کوه و سواران دشت

بکشتند بکسر بر آفت رزمگاه یکبارگی تیره شد تخت شاه

همچنین در یادگار زیران بنا به پیشگویی جاماسب بیست و دو تن از پسران گشتاسب در جنگ کشته خواهند شد و در جای دیگر یادگار زیران گشتاسب از سی دختر و پسرش که از هوتس داشته اسم میبرد^{۱۴} دیگر از کسان گشتاسب گرزم است که در اوستا کوارسمن^{۱۵} نامیده شده است در شاهنامه مندرج است که پس از زد و خورد بسیار و کشته شدن گروهی از ماهوران^{۱۶}

۱ رجوع شود به توضیحات فقرة ۱۰۳ فروردین یشت مجلد اول ص ۷۰ نیز ملاحظه شود

۲ راجع باین دو اسم به توضیحات فقرة ۱۰۲ فروردین یشت ملاحظه شود

۳ به توضیحات فقرات ۱۰۲-۱۰۳ فروردین یشت ملاحظه شود

ایران ■ توران در انجام اسفندیار در میدان کار زار کامروا گشته نورایان را شکست داد پس از این پیروزی و گریختن دشمنان گشتاسب به بلخ برگشت و اسفندیار را از برای رواج دادن دین زرتشت برگرد جهان فرستاد چندی بعد یکی از ناموران نامزد به گرزم از خویشان گشتاسب که کین اسفندیار در دل داشت اسفندیار را نزد پدرش مهتم ساخت از اینکه او لشکری گرد آورده خیال دارد تو را از تخت براندازد ■ خود شهریار گردد گشتاسب از سعایت گرزم بدگمان شده جاماسب را بی او فرستاد وقتی که اسفندیار بنزد پدر آمد او را بزنجیر بسته بزدان گنبدان دژ افکندند در برهان قاطع ضبط است که گرزم برادر اسفندیار بود و از يك شعر فردوسی هم این طور برمیآید از این قرار: در هنگام جنگ دومی وقتی که ایرانیان در کوهی محاصره شده در تنگنا افتاده بودند گشتاسب پس از مشورت با جاماسب او را به گنبدان دژ فرستاد تا اسفندیار را از زندان رها کند بیاری ایرانیان آورد: اسفندیار یک آه از جاماسب میگوید: مرا بند کردند بر بیگناه آهانا گرزم است فرزند زرتشت کسان که در این جرگه اسفندیار بطور شکوه و طعنه گرزم را پس گشتاسب رفت فوئده باشد چه دقیر صراحتاً در خصوص او میگوید: شنیدم که گشتاسب را خویش بود پسر را همیشه بداندیش بود بقول فردوسی گرزم (در تاریخ طبری قرزم) در همین جنگ دومی بدست تورانیان کشته شد^۱ در اوستا کوارسمن (گرزم) از پارسایان شمرده شده و در فقره ۱۰۳ فروردین یشت پس از اسفندیار و بستور فروهر پاکش ستوده شده است^۲ در این جا فقط یاد آور میشویم که از دو وزیر کی گشتاسب که جاماسب و فروشتر باشند غالباً در اوستا سخن رفته و مکرراً از آنان در طی تفسیر یشتها صحبت داشتیم^۳

Yātkār-i Zaurān von Geiger S. 76.

۱ رجوع شود به

Neupersische Schriftsprache von P. Horn im Grundriss der Irani. Philolo. I. B. II. Abt. S. 24.

بتوضیحات فقره ۱۰۳ فروردین یشت نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد اول مقاله جاماسب ص ۲۲۷-۲۳۰ و بتوضیحات فقره ۱۰۳ فروردین یشت همچنین بتوضیحات فقره ۱۰۴ فروردین یشت که از اولاد و احفاد جاماسب و فروشتر یاد شده نیز ملاحظه شود

پس از اینکه دانستیم تا بچه اندازه در کتاب مقدس ایرانیان از گشتاسب و ناموران زمان وی و از جنگ دینی و از دلیران آن رزم چه از تورانیان و چه از ایرانیان سخن رفته اینک از برای روشن نمودن برخی از وقایع این سبب مندرجات شاهنامه را مختصراً مینگاریم و پس از آن بذکر يك دو قمره توضیحات می پردازیم. دقیقی در شاهنامه گوید: ارجاسب پادشاه توران از گرویدن گشتاسب بزرگشت بر آشفته بایران تاخت پس از چندی زد و خورد تورانیان شکست یافته برگشتند گشتاسب پسرش اسفندیار را برای هویدا کردن دین زرتشت بگرد جهان فرستاد و خود از برای روا کردن دین یزابلستان رفت پس از اندك گشتاسب بمحایت گرزم از اسفندیار بدگمان شده او را بزنندگان افکند ارجاسب از بند شدن اسفندیار و رفتن گشتاسب بیستان و نهی ماندن بلخ از سپاه آگاه شده موقع را غنیمت شمرده با صد هزار جنگی بسرکردگی پسرش کهرم دگر باره بایران هجوم آورده بسوی بلخ رو نهاد فردوسی پس از درگذشتن دقیقی مابقی وقایع این جنگ را چنین مینگارد: سپاه توران داخل بلخ شد لهراسب بر از پرستگاه بیرون آمده سلاح برگرفت ■ بجنگ تورانیان شتافت دشمنان او را احاطه نموده از پای در آوردند و پس از آن داخل آشکده شده زند او ستارا با پرستگاه بسوختند و هیر بدان را کشتند زن گشتاسب با لباس تبدیل خود را یزابلستان رسانیده واقعه را از برای گشتاسب نقل میکنند:

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ	بگشتند و شد روز ما تار و تلخ
و ز آنجا بنوش آذر اندر شدند	رد و هیر بد را همه سر زدند
ز خونشان فروزنده آتش بمرد	چنین بدکش خوار توان شمرد
ببردند پس دخترانت اسیر	چنین کار دشوار آسان مگیر

هشناد هیر بد که بخدمت آشکده گماشته بودند کشته شدند گشتاسب پس از شنیدن این سخنان از زابلستان سپاهی آراسته بی رزم برخاست میمنه لشکر را به پسر خود فرشید و سیرد و میسر را به نستور پسر زویر داد و خود

در قلعه ماند ارجاسب نیز سپاه آراسته بمیدان جنگ ایرانیان در آمد سه شبانروز جنگ طول کشید فرسید و در جزوسی و هشت برادرش کشته شد گروهی از سران و ناموران ایران از پای درآمدند بناچار گشتاسب روی از ممر که بگردانید از تورانیان گریزان بکوهی پناه برد

یکی کوهش آمد بره بر گیا بدو اندرون چشمه و آسیا
که بزکرد آن کوه یک راه بود وز آنرا گشتاسب آگاه بود
سپهدار ایران بر آن کوه شد ز پیکار ترکان بی اندوه شد

ارجاسب با سپاهش از پی تاخته بآن کوه رسیدند چون راه آن کوه نیافتند چهار سوی آن را گرفته محاصره کردند گشتاسب در آن محاصره چاره کار از وزیرش جاماسب خواست جاماسب گفت که باید اسفندیار را از زندان کنبدان دژ بخواهی در صفحه پیشی گفتیم که جاماسب با لباس مبدل خود را با سفندار رسانیده او را بسوی کوه مذکور رهنمون گشت پس از آمدن اسفندیار ایرانیان دل گرفتند ■ تورانیان بهراس افتادند پهلوانان توران مثل کهرم و کرگسار و اندریمان بدست اسفندیار کشته شدند سپاه توران براکنده و پریشان شد و ارجاسب چاره جز این ندید که از کارزار روی بگرداند و بروئین دژ برگردد آنکه اسفندیار باندیشه رها شدن دو خواهرش افتاد بهمرای پشتون کالا برگرفته بلباس بازارگانی بسوی روئین دژ رفت باین حیل که از برای داد و ستد آمده داخل قلعه شد شبی بر بام قلعه بعنوان جشن آتش ابوهی افروخته اشکریانش را که دور از قلعه با برادرش پشتون نگاهداشته بود بهجوم اشاره کرد ارجاسب در آن گرو دار بدست اسفندیار کشته شد روئین دژ بدست ایرانیان افتاد همای و به آفرید دو دختر گشتاسب از اسارت نجات یافتند

چنانکه دیدیم همین مطالب عمده در اوستا هم ذکر شده مگر اینکه در کتاب مقدس اشاره نشده که حضرت زرتشت هم در هجوم دومی تورانیان در شهر بلخ بالهراسب شهادت یافته باشد در صورتی که بنا بر سنت کهن و بشهادت کتبه کتب دینی پهلوی پیغمبر ایران در همین جنگ در آتشکده بلخ بدست

یک نورانی موسوم به "برات روکوش" *Bratrokoš* در روز خرداد از ماه اردیبهشت در سن هفتاد و هفت سالگی شهید گردید. ■ ناآن روز شهادت چهل و هفت سال از رسالتش گذشته بود هرچند که در شاهنامه نیز صراحتاً نیامده که حضرت زرتشت هم در همان روز در میان گروه هیربدان در بلخ شهادت یافته باشد اما قریب یقین است که از کلمه "رد" در شعر:

وز آنجا بنوش آذر اندر شدند
ردو هیر بد را همه سرزدند
همان پیغمبر ایران اراده شده که در آتشکده نوش آذر در هنگام پرستش با هشتاد تن از هیربدان و موبدان یعنی پیشوایان دینی کشته شدند

نخست چند سطر در خصوص کلمه هیربد نگاشته بعد کلمه رد را معنی خواهیم کرد و بقرائن خواهیم دانست که رد اسم برازنده و مناسبی است از برای پیغمبر و در خود اوستا هم غالباً این کلمه از برای زرتشت آمده است هیربد در اوستا *اثریشیتی* *aethrapaiti* آمده معنی آموزگار (معلم) این کلمه مرکب است از دو جزء: اولی که *اثر* *aethra* باشد یعنی آموزش و تعلیم است و جزء دوم که *یشیتی* باشد معنی مولا و صاحب ■ دارنده است که در فارسی "بدا" شده و در آخر یک دسته از لغات مرکبه مانند موبد و سپهبد دیده میشود اثریه *اثریشیتی* *aethrya* معنی شاگرد و آموزنده است کلمات اثریشیتی و اثریه معنی استاد یا آموزگار و شاگرد یا آموزنده در اوستا بسیار استعمال شده چنانکه در مهریشت فقره ۱۱۶ و در فروردین یشت فقره ۱۰۵ و یسنا ۲۶ فقره ۷ در هیچ جای اوستا کلمه اثریشیتی یا هیربد معنی آثریان یا موبد نیامده بعدها این معنی بر آن اطلاق شده است در فقره ۵۹ *آتو کد آنجا* کلمه اثریشیتی استعمال شده و در توضیحات آن افزوده اند *هنویتان* *هنویت* (موبدان موبد) اما بدون شک بعدها از کلمه هیربد همیشه پیشوای دینی اراده میکرده اند چون در ایران قدیم پیشوایان دینی استاد و آموزگار بودند یا بصارت دیگر تربیت و تعلیم مردم با آنان بوده بی مناسبت نبوده که آنان در آن واحد که آثریان نامیده میشده اند هیربدان هم خوانده شوند

تسریبشوی معروف عهد اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ یا ۲۴۲ میلادی)
که هیربدان هیربد بوده در تاریخ ایران مشهور است. کلمه در ادبیات فارسی
هیربد کلمه مترادف موبد است چنانکه در شاهنامه آمده:

چو برداشت یرده ز در هیربد سیاوش همی بود ترسان ز بد

نظامی گفته: اگر راهیم بنند از راه دور برد سجده چون هیربد پیش نور
در فرهنگها "هیر" بمعنی آتش ضبط شده البته این اشتباه از این جا برخاسته
که هیربد را درست بمعنی آتربان و مترادف آن یتداشته اند چون جزء اولی
این لغت آتَر سده بمعنی آذر و آتش است کلمه هیر را نیز بمعنی آتش گرفته اند
ولی در اوستا ائَر سده بمعنی است که ذکر کردیم نه بمعنی آتش

اما کلمه رد که در اوستا رَتَوَده آمده و بمعنی سرور روحانی
و بزرگ مینوی است غالباً با کلمه اَهَوَده wbu که بمعنی مطلق سرور
و بزرگ است یکجا استعمال شده است

در گاتها رد بمعنی داور از برای خود زرتشت آمده چنانکه در یسنا ۲۹
قطعات ۲ و ۶ در قطعه اولی مزدا اهورا از اشا فرشته راستی میبرد: آبا داوری
(رَتَوَ) از برای گوش (ایزد یا روانی که تکمیل جانداران است) میشناسی که
بدو آسایش بخشد در فقره ۶ اشا در پاسخ گوید: جز دهقان چاربایان پرور داوری
از برای او نیست و بعد از قطعه ۸ برمیآید که خود زرتشت رد جهان است و آسایش
نوع بشر و کلیه مخلوقات بسته بآئین اوست یا بعبادت دیگر بجات و خوشی جهان
بسته بکشت و کار است زراعت و پرورش ستوران مایه زندگانی است نه غارت
و جنگ و دستبرد که عادت اقوام چادر نشین و تورانیان دیویسنا بوده است
در سایر قسمتهای اوستا غالباً زرتشت سرور جسمانی (اهو) و بزرگ روحانی
(رَتَوَ) خوانده شده است چنانکه در تشریشت فقرات ۱ و ۴ و و سپرد
کرده ۲ فقره ۴ و فروردین یشت فقره ۱۵۲ و غیره در این فقره اخیر آمده:
زرتشت بزرگ جهانی (اهو) و سرور مینوی (رَتَوَ) و نخستین آموزگار دینی
سراسر جهان خاکی را ما میستائیم کلمه رد در فرهنگها بمعنی دانا و بخرد ضبط شده

پوشید درع میاوش رد زره را گره بر کمر بند زد^۱

نظر بمعنی کله رد در اوستا و نظر بطرز استعمال این کله با هیرید در اشعار فردوسی راجع بکشته شدن موبدان و پیشوایان در آتشکده نوش آذر بلخ باید از هیرید مطلق پیشوایان و از رد خود بیغمبر اراده شده باشد که بزرگ و سرور موبدان بوده زیرا که فقط از يك رد سمن رفته ولی مکرراً از هشتاد هیرید یا موبد یاد شده نخست در شرح کشته شدن این پیشوایان آمده:

نهادند سر سوی آتشکده بدانکاخ و ایوان زرآزده
همه زند و استا بر افروختند همی کلخ و ایوان همی سوختند
ورا هرید بود هتتاد مرد زبانان زیزدان پر از یاد کرد

در جای دیگر وقتی که جاماسب به گنبدان در از برای آوردن اسقندبار رفته
 ملو شکست ایرانیان و پد بختیهای که روی داده چنین نقل میکند :

که بودند با ژند و استا بدست
برستند و پاک دل بخردان

اینک رسیدیم به آن کوهی که کی گشتاسب با آنجا بنام برد اسم این کوه در شاهنامه ذکر نشده و در اوستا اصلاً باین واقعه اشاره نگردیده اما در بندهش

۱. متنبه نشود با کلهٔ راد که بمعنی سخی و محشده و جوانمرد است چنانکه معزی گفته آن کامکار محمل نیکو خصال ■ نیکدل شادی بطبعش مصل رادی بدستش مقترن در اوستا رانا لاهه نیز بمعنی جود و بخشش است چنانکه در زامیادیشْت قمره ۵۳ آمده و همین کلمه نیز گاهی اسم فرشتهٔ مخصوص جود و بخشش است چنانکه در وندیداد نرگرد ۱۹ قمره ۱۹ آمده ■ کلهٔ رالبتی لاهه یعنی سخی ■ محشده و با حرف «ه» که ادوات نفی است رالبتی لاهه شده یعنی بخیل واثیم چنانکه در فروودینِشْت قمره ۱۳۷ آمده است در تفسیر قمره ۳ هفتینِشْت کوچک، جلد اول ص ۱۰۱، بنگارنده در انتخاب کلمهٔ سبوی روی داده بجای هروئات رد و امرتات رد هروئات راد و امرتات راد نگاهشتم از خوانندگان این نامه خواهش نمودم که آن را اصلاح کنند در قمرهٔ مذکور از برای کلمهٔ رد در هین رتو لاهه آمده که از رتو (ret) = رد مشتق است و جوم شود جلد اول ص ۱۰۱ ■ ۲۳۹

فصل ۱۲ که از کوهها سخن رفته در فقرات ۳۲-۳۳ راجع بآن مندرج است و از همین کوه بدشخوار گرنا کوه کورمش که آن را کوه "مدو فریاد" مینامند، همان کوهی که در آنجا گشتاسب بارجاسب شکست داد، "کوه میان دشت" است که پاره ای از آن کوه است. میگویند در هنگام جنگ دینی ایرانیان در آنجا بتنگنا افتاده بودند، آنگاه لختی از کوه شکسته در میان دشت بغلطید و چون سبب رستگاری ایرانیان شد، آن را "مد و فریاد" نامیدند، مدو فریاد در پهلوی یعنی بیاری آمد و فریاد رسید. قومس که معرب کومش است، بنا بر برف یا قوت دامغان و سمنان و بسطام امروزی است^۱

بنامندرجات شاهنامه گشتاسب چندین بار باسفندیار وعده داد که تاج و تخت باو برگذار کند و خود مثل پدرش لهراسب منزوی شود در بار اول قرار بود که اگر اسفندیار از گنبدان دژ بیاری ایرانیان آید و نورانیان را شکست دهد تاج و تخت او را باشد پس از شکست بافق نورانیان گشتاسب باو گفت باین شرط بوعده خود وفا خواهم کرد که دو خواهرت را از اسارت ارجاسب نجات داده از روئین دژ بایران برگردانی پس از انجام این کار هم گشتاسب بوعده خود وفا نکرد و شرط کرد که اگر رستم را دست بسته بنزد من آوری پادشاهی تو را باشد. بهانه ستیزگی با رستم این بود که او پس از خدمت شایانی که بکیکائوس و بکیخسرو نموده از زمان لهراسب کناره جوئی کرده بجنگ دینی شرکت نه نمود و بدین زرنشت نگرید. اسفندیار با صبر پدر او برای انجام تکلیف دشوار بزا بلستان رفت یعنی است که یل ناموری مثل رستم چنین توهینی بخود نمی پسندید و دست بسته بنزدکی گشتاسب نمیرفت تا اگر برگاز بمبارزه کشید رستم با تیری از چوب گز اسفندیار روئین تن را کور کرد که از اثر آن جان سپرد^۲ دو پسر اسفندیار نیز که نوش آذر و مهر نوش باشند در همین مبارزه کشته شدند

۱ رجوع شود. معجم البلدان و ... Branische Alterthumskunde von Spiegel

B, 3: 8. 715.

۲ رجوع شود مجلد اول ص ۷۰.

چندی پس از کشته شدن اسفندیار گشتاسب مرد نظر بمندرجات کتب پهلوی کی گشتاسب ده سال پس از شهادت حضرت زرتشت از جهان درگذشت بهمن پسر اسفندیار جانشین وی شده پادشاه ایران گردید از رستم و واقعه کشته شدن اسفندیار و از جا نشین گشتاسب در اوستا ذکری نشده پس از گشتاسب اصلاً از پادشاهان دیگر کیانی نامی در اوستا نیست از اسفندیار که هنوز پادشاهی نرسیده کشته شد فقط دو بار در فروردین یشت و ویشتاسپ یشت که ذکرش نگذشت یاد شده است

در آغار مقاله گفتیم که بملاحظه معاصر بودن کی گشتاسب بایغمبر ایران او غالباً در کتب پهلوی صحبت شده تاگزیر از ذکر آن مطالب که مناسب تر است در جزو سیرت خود پیغمبر گفته آید در این جا صرف نظر میکنیم در انجام می افزائیم که کی گشتاسب را بهیچ وجه نمیتوان يك شهریار داستانی پنداشت آن طوری که زرتشت از او و دو وزیرش جاماسب و فرشوشتر درگاهها اسم میبرد ابتدا جای نزدیک نیست که او يك شهریار یا امیر واقعی و تاریخی بوده است در صورتی که این مسئله مسلم باشد که زرتشت پیغمبر مؤسس دین مزدیسناست و گاتها از سرودهای خود این پیغمبر است باید بتصریح این کتاب کی گشتاسب را معاصر و دوست و پشتیبان و مردج دین زرتشت بشماریم البته همان اشکالی که در سر تعیین زمان پیغمبر داریم در سر تعیین عهد شهریار معاصر وی نیز داریم در سنت اواسط قرن ششم پیش از میلاد زمان پیغمبر معین شده ولی ظهور زرتشت در این عهد ما را باشکالات حل نشدنی تاریخی میکشاند امید است سبب اختیار کردن این عهد را در سنت در موقع دیگر بیان کنیم گروهی از دانشمندان و مؤرخین و مستشرقین عقیده دارند که زرتشت پیش از سلطنت ماد که در مغرب ایران در حدود سال هفتصد و سیزده (۷۱۳) پیش از میلاد تشکیل یافته میزیسته است از آنجمله ائد: تیل 'Tielو هاگ 'Haug, وندیشمان Windischmann و بلهم گیر Wilh. Geiger اولدنبورگ Oldenburg, ادوارد میتر Edward Meyer میلز Mills, مولتون Moulton, بار تولومه Bartholomae

ریخلت Reichelt, هورن Horn, کلن Clemen, کریستنسن Christensen, مارکوارت Marquardt و غیره این دانشمندان بتفاوت آراء زمان زرتشت را میان هشتصد و هزار و دوست سال پیش از مسیح میدانند بنابر این کی گشتاسب نیز در میان قرون ۸۰۰-۱۲۰۰ پیش از مسیح میریسته است

✱

✱

✱

بهمن، همای، دارا، دارا پسر دارا، اسکندر

- در مقاله پیش گفتیم که در اوستا از اسفندیار پسر کی گشتاسب نیز اسم برده شده اما از پادشاهان دیگر این سلسله که بهمین و هما و دارا و دارا پسر دارا باشند در کتاب مقدس نامی نیست بنابر این وقایع سلطنت آنان بیرون از موضوع این کتاب است در این جا فقط بذکر ملاحظیات چندی اکتفاء میکنیم
- از این پادشاهان در کتب پهلوی چنانکه در شاهنامه و کتب تواریخ کم و بیش سخن رفته اما داستان سلسله کیانیان پس از گشتاسب رنگ و روی دیگری گرفته باین میباید که از سیر خود منحرف گشته و تصرفانی در آن شده باشد در کتب پهلوی از اردشیر بهمین جانشین کی گشتاسب بیش از پادشاهانی که پس از او بسرکار آمده اند سخن رفته است و مخصوصه پادشاه پارسا و دینداری تعریف شده است در فصل ۳ کتاب پهلوی زند بهمین یشت در فقرات ۲۰-۲۹ مندرج است که اهورا مزدا درختی بزرگتر نشان داد و گفت: «این درخت عبارت است از کیتی و هفت شاخه فلزی که از آن سرزده عبارت است از هفت دوره آینده» بهان شاخه زرین آن اشاره است به عهد زرتشت و گشتاسب، شاخه سیمین آن اشاره است به عهد ارتخشتر (اردشیر) کی که و هومن سپند دانان خوانندش، شاخه های دیگر این درخت که شاخه های رویین و برنجین وار زرین و یولادین و آهن آلوده و نیره (آهن کوه میخت) باشد بحسب ترتیب متعلق است به عهد های اودشیر، بایکان و بلاش اشکانی و بهرام گور و خسرو پسر قباد و آخرین شاخه که آهن آلوده و نیره باشد عبارت است از عهد سلطنت

دیوهای ژولیده موی خشم نژاد (آئتم نخمک)^۱ لاید از این عهد خشم و کین عهد زشت و شوم استیلای عرب اراده شده است در کتاب مذکور بهمن چندین بار کی شاه خوانده شده است در کتاب هبتم دینکرد فصل ۶ فقره ۴ (چاپ سنجانا) آمده: « در میانت شهریاران و یارسیان که پس از زرتشت میزیسته اند وهومن سپندداذات از برای مزدبستان شهریار راستکردار و عامل بود » مدت پادشاهی اردشیر بهمن و دخترش همای معروف بجهر آزاد که پس از او پادشاهی کرد و جانشینان دیگر وی در فصل ۳۴ بند هشت فقره ۸ از این قرار است: « وهومن پسر سپندداد صد و دوازده سال، همای دختر وهومن سی ساله دارای پسر چهار آزاد که دختر وهومن باشد دوازده سال، دارای پسر دارای ۱۴ سال و اسکندر ارومک (یونانی) ۱۴ سال » همین ترتیب با اندک تفاوتی در مدت پادشاهی آنان در شاهنامه و کتب تواریخ نیز مندرج است از اینکه گفتم چنین مینماید که در سلسله گیانیان پس از گشتاسب تصرفاتی شده باشد از این جهت است که این اردشیر بهمن ملقب به دراز دست و بقول مورخین عرب طویل الباع بخوبی یادآور اردشیر اول (۴۶۴-۴۲۴ پیش از میلاد) پنجمین پادشاه هخامنشی است که نزد یونانیان ماکروخیر Makrocheir و نزد مورخین رُم لنگی مانوس Longinamus نامیده شده است^۲ اتفاقاً این شاهنشاه نیز در تاریخ ایران خدا پرست و پارسا تعریف گردیده است بخصوصه دو پادشاه اخیر که دارا و دارا پسر دارا باشند و پس از آنان اسکندر رومی (یونانی) ابتدا جای شک و شبهه نمیکذارند که چندتن از پادشاهان اخیر هخامنشی را بسلسله گیانی پیوسته اند زیرا که داریوش سوم (۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد) آخرین پادشاه سلسله هخامنشی نبیره داریوش دوم (۴۲۳-۴۰۴) در اول ماه اکتوبر سال ۳۳۱ پیش از میلاد از اسکندر شکست فاحش دیده و در راه ژوئیه یا اوت سال ۳۳۰ در مشرق ایران در خاک پارتها بدست مرزبان بلخ

Zand-i-Vohistan Yoon by B. T. Anklesuria.

۱ رجوع شود بمن

۲ رجوع شود بتوضیحات فقره ۲۲ اذیت

کشته شد تاج و تخت ایران بی مدعی مانده با سکندر و بعد بجا نشینان یونانی وی رسید^۱

از تاریخ پادشاهان هخامنشی چیزی بیاد ایرانیهای قدیم نمانده بود اسم این پادشاهان اخیر در قرون بعد از یونانیان بایران رسید داستان اسکندر آن طوری که در شاهنامه و تاریخ طبری آمده و در قرون وسطی در نزد سایر اقوام نیز شیوع یافته از يك رُمات یونانی است که به کالپستنس Kallisthenes منسوب است^۲ پیوستن سلسله ای بسلسله دیگر باز در تاریخ ایران نظیر دارد: اشکانیان به دارا منسوب شده اند و سلسله ساسانیان را نیز مصنوعی به هخامنشیان و کیانیان پیوسته اند در دینکرد فصل ۲۲۹ فقره ■ (جلد ۶ ص ۳۷۶ چاپ پشتون سنجانا) مندرج است: «شهرباران نیک از خاندان جمشید پس از فریدون، نخست اعقاب هئوچهر بودند دو کیانیان بودند سوم به آفریدگانی که از اعقاب همین کیانیان بودند و آنان را ساسانیان مینامند»^۳ در آغاز کار تا مکه از تخشیر پاکان آمده:

«پس از مرگ اسکندر ارومیک (یونانی) ایرانشهر دو بست و چهل کدخدای داشت، سیاهان و پارس و کُشقی (اطراف) نزدیک آن بدست اردوان بود پایک مرزبان شهر پارس بود، گاشته اردوان بود، اردوان در ستخر می نشست و پایک را هیچ فرزند ناهبردار نبود و ساسان شپان پایک بود و همواره نزد

۱ رجوع شود به Aufsätze zur Persischen Geschichte von Noldeke s. 57 und 81 und 83-84.

۲ کالپستنس Kallisthenes (۳۲۸-۳۶۵ پیش از میلاد) مورخ یونانی در هنگام لشکر کشی اسکندر همراه او بایران آمد و بعد طرف غصب اسکندر واقع شده کشته گردید در جز و تالیفات او تاریخی راجع باسکندر اما تا تمام از او مانده است بعدها رمانی بزبان یونانی ظاهراً در قرن سوم میلادی راجع باسکندر ساخته شده باین نویسنده نسبت داده اند آنچه در داستانهای ایران در خصوص اسکندر نقل شده از همین رمان یونانی است رجوع شود به Geschichte des Artachšir i Pāpakān ■ Noldeke s. 36.

۳ ترجمه فوق از روی انتقادی است که وست West برجه نادری پشتون سنجانا کرده است بدیخناه نمیتوانم معین کنم که این انتقاد در کدام مجله منتشر شده است در جزو رسالات خود رساله از وست در زیر دست دارم که در آن مندرج است

Notices of Books: The Dinkard Vol. VI by West

انتقاد مذکور در صفحه ۱۷۱ آن مجله مندرج است

کله بود و از تخمه داراب دارایان بود، هنگام دُش خدائی (پادشاهی زشت) اسکندر او بگریخت و باشپانان کرد بدر رفت، پایک نمیدانست که ساسان از تخمه داراب دارایان است. . . . در بندهش فصل ۳۱ فقره ۳۰ آمده است: «مادر اردشیر دختر پایک بود، پسر ساسان، پسر وه آفرید و وزیر، پسر اردشیر و هومن پسر اسفندیار بود»^۱ سامانیان نیز که دولت آنان در اواخر قرن دوم هجری تشکیل یافته بنوبت خود سلسله نسب خود را بسامانیان پیوستند^۲

کوه نفشت

در یاورقی صفحه ۲۴۹ آنچه حمداله مستوفی در کتاب تزهة القلوب در خصوص کوه نفشت از فارس نامه نقل نموده نگاشته ایم اینک که فارس نامه را در زیر دست داریم لازم دانسته عین عبارت آن را راجع بابین کوه که در کتاب بهلولی دینکرد دژنشت نامیده شده و در آنجا يك جلد اوستا محفوظ بوده بنگاریم فارس نامه دو قرن پیش از تزهة القلوب در آغاز قرن ششم هجری نوشته شده و مؤلف آن ابن البلخی آن را سلطان غیاث الدین محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۹) تقدیم کرده است اینک ابن البلخی گوید: «و چون زردشت بیامد ■ شتاسف او را با بتدا قبول نکرد و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب زند آورده بود همه حکمت و بردوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود بز و شتاسف ۱ در شاهنامه ساسان پدر اردشیر بابکان نسب خود را ■ بابک کسی که درد او ساسان تنائی میکرد ■ در آغاز نزاد خود را پنهان میداشت چنین میگوید:

بیایک چنین گفت از آن پس جوان که من پور ساسانم ای بهلوان
نیره جهاندار شاه اردشیر که بهنش خواندی همی یادگیر
سر افراز یسود یسل اسفندیار ز کتاسب اندر جهات یادگار

در شاهنامه بداسان اردشیر بهمن و ولعهد شدن همای و رقتن ساسان پسر اردشیر به نشاپور نیز ملاحظه شود

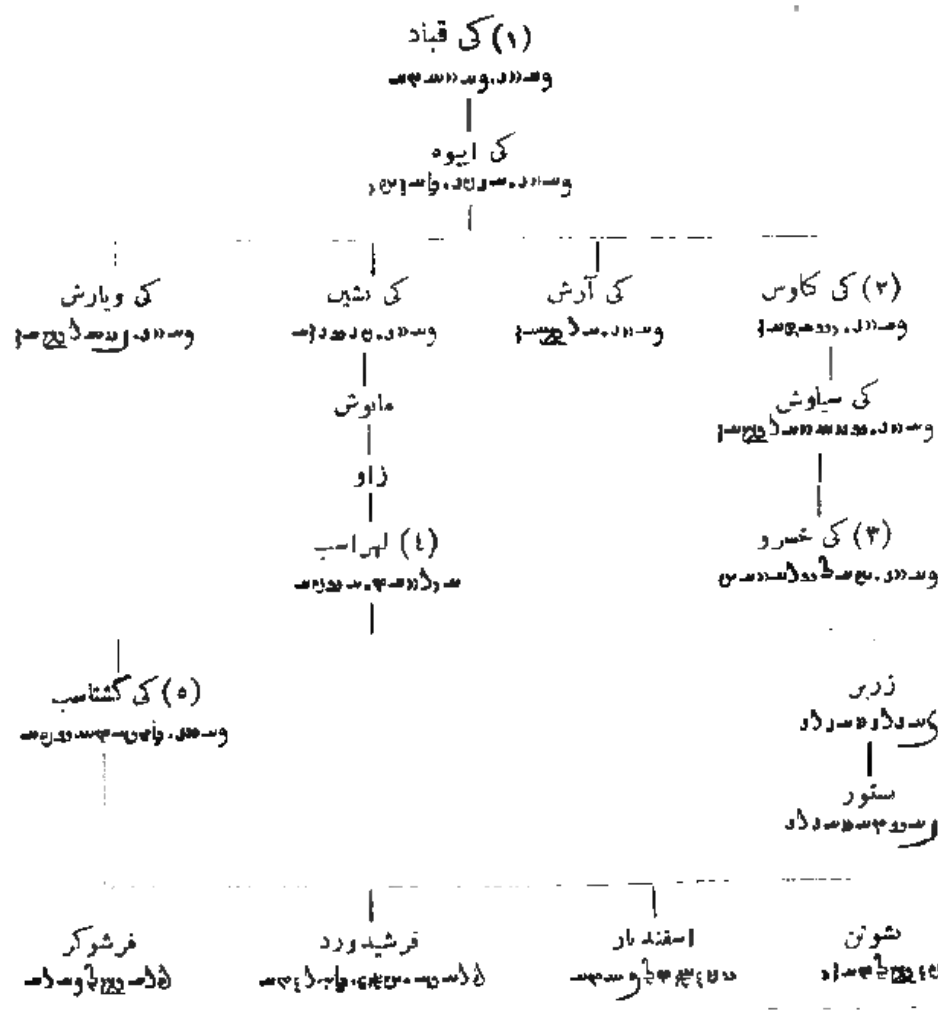
دومقاله لهراسب گفتیم که در تاریخ طبری سلسله اردشیر بابکان به مانوش نیره کیباد منبیه شده است

Geschichte Irans in islamischer Zeit von P. Horn im Grundriss der Iran. Philolo. II B's. 681.

راجع سلسله نسب سامانیان به زین الاخبار گردیری چاپ برلین سنة ۱۳۲۷ س ۱۹

نیز ملاحظه شود

اینک سلسلهٔ کتایان آن طوری که در اوستا آمده و در این مقاله شرح داده شده است آنانی که شماره دارند پنا بدستان ملی ما پادشاه بوده اند



۱. قیمت بدل نقیشت

۲. کنده گری، حتکاری

۳ رجوع شود صفحات ۱۹-۲۰ فارس نامه تألیف ابن البیاضی بسعی و اهتمام استقراچ Le stange و نیکسون Nicholson چاپ کبرج ۱۳۳۹ هجری صفحات ۵۱ و ۱۶۸ این کتاب غیر ملاحظه شود

هامون

در این مقاله از برای تفسیر و توضیح چندین فقرات اوستا و از برای روشن نمودن برخی از مطالب مقاله پیش (کیایان) از هامون و از سیستان سرزمینی که این دریاچه در آن واقع است بحث میکنیم و بنا بر رویه ای که در تفسیر بشته‌ها برگزیده ایم يك رشته مسائل دینی و تاریخی و لغوی را با هم ذکر میکنیم گذشته از اینکه هامون ورود هلمند که در آن میریزد مکرراً در کتاب مقدس یاد شده نیز بواسطه اهمیتی که این دریاچه در سنت مزدیسنان دارد سزاوار است که مفصل‌تر از آن سخن بداریم و از آبی که کنار آن محل ظهور موعودهای زرنشتی شمرده شده و از سرزمینی که بنا بداشان ملی ما مقر بهلوانان بوده و بتصریح اوستا و کتب بهلوی وطن پادشاهان کیانی بوده اطلاعی بهمرسانیم اینک گوئیم: دریاچه هامون در مشرق ایران مانند دریاچه اُرمیه در مغرب شمالی ایران مقدس است نظربست کهن پیغمبر ایران حضرت زرتشت در نواحی دریاچه اُرمیه که در اوستا چنچست *Čaēcāsta apas-paē*^۱ و در کتب بهلوی چچست^۲ و در شاهنامه خنجست^۳ و در نزهة القلوب چچست^۴ نامیده شده بوجود آمد

■ رجوع شود به آبان یشت فقره ۴۹ ■ گوش یشت فقرات ۱۸ ■ ۲۱-۲۲ و اרת یشت فقرات ۳۸ و ۴۱ ■ سیزده فقره ۹

۲ بندهش فصل ۷ فقره ۱۴ و فصل ۲۲ فقرات ۲ و ۳ ■
 ۳ در این آب خنجست ینات شده است بگفتیم بتوراز جوانان که هست احتمال دارد که اصلاً در شاهنامه چچست بوده و بعدها بقلم نسخین تحریف شده باشد ■
 ۴ حذاله مسوقی در نزهة القلوب می‌نویسد: «بحیره چچست بولایت آذر بایجان آنرا دریای شور گویند بلاد ارمیه و اشتریه و ده غوزقان و طروج و سلجاس بر ساحل او است و در میانش جزیره و بر آنجا کوهی است که مدین پادشاهان منول است آبهای تنغو و جنو و سان و سرا و رود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد ■
 رجوع شود به نزهة القلوب بمی و اهتمام استرجح Strange چاپ لندن ۱۹۱۵

شرافت ارمیه در این است که در بارینه از سرزمین آن پیغمبری برانگیخته شده که بایرانیان دین یکتا پرستی بخشید و بواسطه مواعظ خود آنان را بکشت و کار گماشت و آباد داشتن خانه فردای قیامت را منوط بآباد نگه داشتن خانه جهانی نمود. شرافت هامون در این است که در آینده سه پسر از پشت پیغمبر از کنار آن ظهور خواهند کرد که هر يك بفاصله هزار سال از همدیگر یا برصه وجود خواهند گذاشت در ظهور پسر آخری که غالباً کله سوشیانت بر او اطلاق میشود لشکر دروغ اهریمنی یکسره نابود خواهد شد، سپاه راستی درفش پیروزی خواهد برافراشت، جهان از گزند اهریمن رسته نو و خرم خواهد گردید، دوستانان راستی کامروا گشته، زندگانی روحانی و جاودانی خواهند رسید برخلاف دریایچه ارمیه که بسیار تلخ و شور است و ۳۷ در صد نمک است و هیچ جاننداری جز يك قسم کرم ربزی که مخصوص همان آب است در آن نمیتواند زندگی کند، آب هامون شیرین است و انواع ماهیها و مرغابیها در آن بسر میبرند و مایه تغذیه صیادان سواحل آن هستند باوجود این در فصل ۱۳ بندهش فقرات ۱۶-۱۷ راجع بهامون مندرج است «درمیان دریایچه خرد، دریایچه کیانسیه Kyänsih (هامون) از همه سالم تر بود، آن در سیستان است، جانوران زیان رسان مثل مارها و وزغها در آن نبودند و آبش از دریایچهای دیگر شیرین تر بود، بعدها شور شد بالاخره چنان گندیده شد که بیک فرسنگی آن هم نزدیک نمیتوان شد بواسطه وزش باد بگندیدگی و شوری آن افزود در هنگام رستاخیز (ظهور سوشیانت) دیگر باره شیرین خواهد شد» این تعریف بندهش بهامون که گفتیم آبش شیرین است مصداق نمیباید و نه بدریایچه دیگری در سیستان که در جنوب هامون، در جنوب غربی خاك افغانستان است و موسوم است به گودی زره هرچند که آب گودی زره بواسطه همسایگی بازمین شوره زار بسیار شور است اما «سون هدین» آن را در صافی به بلور و در رنگ بزمرد تشبیه کرده است^۱ شکی نیست که مقصود

■ رجوع شود به Zn Land nach Indien durch Persien, Seistan, Belutschistan von Sven Hedin; Leipzig 1920 II B. S. 840

بندش همان دریاچه هامون است که اطرافش در تابستان از شدت گرما دوزخی است و از هجوم پشه سرزمینی است طاقت فرسا و گذشته از این ها باد کرم معروف سیستان که (باد صد و بیست روز) نامیده میشود و تقریباً در انجام دومین ماه بهار شروع بوزیدن میکند و در تمام تابستان طول میکشد طوری است که در نزدیک دریاچه کسی را از آزار ریگ (ریگ روان) یارای اقامت و خود داری نیست ایالتی که این دریاچه در آن واقع است موسوم است به سیستان که اصلاً سگستان بوده و سجستان مغرب آن است چندین از دانشمندان و سخن سرائان قرون وسطی باین ایالت منسوب اند آنان را سگری یا سگری خوانده اند از آن جمله است شاعر معروف ابوالحسن علی بن جولرخ فرخی سگری که در سال ۴۲۹ هجری در گذشت^۱ آنچه حمزه راجع بوجه اشتقاق کلمه سگستان ذکر کرده و در معجم البلدان تکرار شده از اینکه این کلمه مثل کلمه اصفهان بالغت سپاه مناسبتی دارد بکلی بی اساس است سگستان یعنی سرزمین ساک ساک، قومی که غالباً داریوش در کتیبه های میخی خود چه در بهستان (بیستون) و چه در تخت جمشید (پرسپولیس) و نقش رستم یاد کرده است ساکا ساکا جزو ممالک هخامنشی است و در نقش رستم از سه قبیله ساک اسم برده شده از این قرار: ساکهای هوم و رک Hamavarka^۲ و ساکهای دارنده^۳ خود سرتیز و ساکهای آن طرف دریا لابد از این قبیله اخیر ساکهای بوسفور و دریای سیاه مقصود است^۴ ظاهراً ساکها در سال ۱۲۸ میلادی بسیستان دست اندازی کرده و اسم خود را بآن مملکت داده اند^۵ ساکها یکی از قبایل ایرانی بودند همانند که مورخین قدیم یونان آن را اسکیت Skyth ضبط کرده اند پیش از

۱ رجوع شود به چهار مقاله عروضی ص ۴۰۰ و به باب الالباب عوفی ج ۳ ص ۱۷

Neupersische Literatur von Ethel im Grundriss der Iranischen Philologie II B. S. 224

۲ یوستی Justi میگوید هوم و رک Hamavarga قبیله بوده از ساکها که برکهای گیاه هوم را میجوشانیدند رجوع شود به Geschichte Irans im Gir Ph. Band II S. 401

Die Keilinschriften der Achaemeniden von Weissbach S. 153

Encyclopédie de l'Islam; Sotün par Buchner p. 478 ۴ رجوع شود به

دست اندازی ساکها این ایالت با اسم بومی خود زرنك Karanka نامیده میشده
اسمی که در کتب متأخرین هم ضبط شده است^۱ داریوش در کتیبه بیستون
و تخت جمشید در میان سه مملکت شرقی خود از پارناو Parthava (خراسان)،
زرنك (سیستان) و هرئو Haraiva (هرات) بکجا اسم برده و در کتیبه
نقش رستم همین سه مملکت با سایر مملکت شرقی ایران که بلخ و سغد و خوارزم
و قندهار و غیره باشد با هم نامیده شده است اسم مملکت زرنك و اسم کرسی نشین
آن زرنج که در کتب جغرافیون عرب و ایرانی ضبط شده و شهری که امیر تیمور
گورکان در سال ۷۸۵ خراب کرده و هنوز آثار قدیم و خرابیهای زیاد در آن جا
موجود است نیز مناسبتی با دریاچه هامون دارد زیرا که زرنك یعنی مملکت
آبی و دریائی و این اسم بمناسبت دریاچه هامون باین سرزمین داده شده
است در اوستا زریه Zrayah یا Zrayah کلمه ای که زرنك از ماده آب است
بمعنی دریاست و در فرس هخامنشی دریه Drayah میگفتند بنا باختلاف لهجات
ایران قدیم زاء و دال بهم دیگر مبدل شده است لغت دریا در فارسی نیز از
همین ریشه است از این اختلاف لهجات ایران قدیم است که این اسم را قدماء
از یونانیان Sarangoi یا Zarangoi و Drangiana نوشته اند گذشته از زرنك یا زرنج
کلمه ای که امروزه یاد آور اسم قدیم این مملکت باشد همان کلمه زره است که
در شاهنامه و در کتب جغرافی نویسان ایرانی و عرب اسم دریاچه هامون است
بقول فردوسی افراسیاب از میدان کیخسرو روی گردانده از آب زره گذشته
به کنگ دژ پناه برد و کیخسرو از پی او شتافته پس از شش ماه از آب
زره گذشته خود را به گنگ دژ رسانید

شش ماه کشتی برقی بر آب کز و ساختی هر کسی جای خواب

۱ حداده مستوفی در زمره القلوب ص ۱۴۲ مینویسد: ولایت سیستان را جهان پهلوان
گرشاف ساخت و زرنك نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریک روات نزدیک بحیره زره
بتدی عظیم بست تا شهر از آسیب ریک روان این شد بعد از آن بهمن تحدید عمارتش کرد
■ سگان خواند عوام نیز سگسنان گفتند و عرب معرب کردند سگسنان خواندند و مرور
سیستان شد

بی شک کلمات زره و زریه که ذکرش گذشته هر دو بمعنی دریاست
این دریاچه را در قدیم زره کیانیسه میگویند و میگویند بمرور کلمه کیانیسه
از استعمال افتاده فقط زره که در پهلوی بمعنی دریاست بجا مانده است
گفتیم که امروزه آبگیری در جنوب غربی خاک افغانستان کودی زره
نامیده میشود سیستان در شاهنامه و در کتب جغرافی نویسان قدیم نیز نیمروز
که بمعنی جنوب است نامیده شده

دوئند همتاخذ تا نیمروز چو آمد بر زال گیتی فروز

وجه مناسبی که در معجم البلدان و در فرهنگهای فارسی برای این اسم
ذکر شده اساسی ندارد نامیده شدن سیستان به نیمروز از این جهت است که
این سرزمین در جنوب خراسان که یکی از بزرگترین ایالت ایران بوده واقع است
در روی مسکوکات ملوک کیانی یعنی امرائی که در عهد سلجوقیان
وصفویان حکومت سیستان میرائی آنان بوده و خانواده خود را بیادشاهان
کیانی داسانی منسوب میداشتند^۱ نیمروز نقش شده است بنا بمندرجات
اوستا که بزودی بذکر آن خواهیم پرداخت سر زمین رود معروف سیستان
مانند خود رود هلمند نامیده میشده است سیستان از همان آغاز جهانگشائی
ایرانیان جزو ممالک کورش هخامنشی بوده^۲ و در عهد داسانی نیز خاک جهان
پهلوانان زال و رستم شمرده شده است از زمان قدیم تا با امروز راجع
بشهرها و اقلیه سیستان داستانهای سیستانیها نقل میکنند و وقایع شاهنامه
در سر زبانهای آنان است در معجم البلدان در ماده کلمه سجستان مندرج است
که کیکاوس زمین داور را خاص رستم قرار داد و در بست خرابه طویل اسب رستم
موجود است در شهر کرکویه در شمال زرنج آشکده برپا بوده که بخصوصه
نزد زرتشتیان محترم بوده در نزد اهالی چنین شهرت داشته که رستم کنبدش را
ساخته است کوه خواجه را که ذکرش بیاید اهالی نیز کوه رستم مینامند

۱ رجوع شود به: Iranische Alterthumskunde von Spiegel I. B. S. 565
Geschichte des Alten Persiens von Justi a. 28

گذشته از اینکه این گونه اسامی در سیستان یادآور پهلوانان و بسا یادآور داستان پادشاهان کیانی است خرابهای بسیار که در سراسر این خاک و درکنار رود هلمند موجود است نیز یادآور عهد کهن و قدمت تمدن آن سرزمین است سیستان بخصوصه در تاریخ مذهبی ایران مانند آذربایجان دارای مقام ارجمندی است این سرزمین وطن اصلی کیانیان شمرده شده در بندهش فصل ۲۱ فقره ۷ مندرج است: «کیانیسه (هامون) محل خاندان کیانی است» از اوستا هم چنین برمیآید زیرا در آبان یشت فقره ۱۰۸ آمده: «کی گشتاسب بلند همت و بروی آب فرزندانو» *Fravdānavu* از برای ناهید نذر نموده خواستار شد که بارجاسب و تورانیان دیگر چیر شود، در بندهش فصل ۱۲ فقره ۵ آمده که دریاچه فرزندان در سیستان است^۱ در زامیاد یشت هم سیستان وطن کیانیان شمرده شده است در کرده ۹ فقره ۶۶ این یشت مندرج است «قر بکسی متعلق است، که سلطنت خود را در آنجائی که رود هلمند دریاچه هامون را تشکیل میدهد، بر انگیزد» صراحتاً در این جا سلطنت سلسله کیانی اراده شده و سیستان یا پیرامون هامون وطن اصلی آنان معین شده نظری بمندرجات کرده قبل و کرده بعد از کرده ۹ این مسئله را بخوبی ثابت خواهد کرد زیرا در فقرات کرده ۸ از این سخن رفته که چگونه افراسیاب تورانی از برای بدست آوردن قر یا شکوه پادشاهی ایران خود رنج نمود و از کوشش بسیار خود سودی نبرد و دستش «دامن فر» نرسید و در فقرات کرده ۱۰ از پادشاهان کیانی یاد شده که بقر ایزدی رسیدند و از پرتو آن بهره کامروا و پیروزمند بودند در کتب جغرافی نویسان قرون وسطی قسمتی از خاک هرات و قندهار حالیه نیز جزو سیستان شمرده شده است امروزه مساحت سیستان عبارت است از ۷۰۰۶ میل مربع از

۱ در زند بهمن یشت فصل ۷ فقره ۲ آمده که هوشیدر در کنار دریاچه فرزندان متولد خواهد شد و بعد از زاده: برخی گفته اند از زره کیانیسه (دریاچه هامون) و برخی دیگر گفته اند از کاباستان رجوع شود بحث و ترجمه بهرام گور انکلیساریا

این خاک ۲۸۴۸ متعلق است بایران و ۴۱۵۹ متعلق است بافغانستان، جمعیت آن به ۲۰۵۰۰۰ نفر میرسد^۱ بی شک سیستان در قدیم بخراپ و بیچارگی و کم جمعیتی امروزه بوده جمعیت سیستان نسبت بایالت‌های دیگر ایران بسیار کمتر شده است یکی از دلایل این انحطاط همان است که از برای کلبه ممالك ایران میتوان ذکر کرد ■ آن عبارت است از جنگ‌های بی دری، هجوم و غارت بیگانگان و بی لیاقتی حکومت سابق دلیل دیگری که بخصوصه از برای تنزل سیستان میتوان اقامه نمود این است که ترتیب آبیاری سابق در این سر زمین از دست رفته امروزه از رود هلمند کمتر از پارینه استفاده میشود جویها و قنات‌ها که در قدیم از برای آبیاری کشت و ورز از هلمند کشیده بودند اکنون در کار نیست زمین‌های خشک و تقبیده دیگر بکار زراعت نیامد ناگزیر گرسنگی و بیچارگی و در اثر آن آسیب‌های دیگر فرا رسید مشی ساکنین آن خاک از میان رفتند و لختی از آن خاک غیر قابل سکنی گردید خرابی عمده سیستان در عهد استیلای نیمور لنگ (۷۷۱-۷۰۸ هجری) روی داد این درنده مغولی جویها و بندهای سیستان را ویران نمود از آن جمله است بند معروف رسم

هولدیچ Holdich مینویسد: «سیستان در پارینه انبار گندم آسیا بود و ممکن است هم دیگر باره چنین بشود در صورتی که طرز آبیاری بسیار عالی آن را که در قدیم معمول بود سرکار آورند» سون هدین هم که خود این مملکت را دیده و تحقیقات عالمانه در آنجا کرده در این موضوع دانشمند فوق را تصدیق میکند^۲ در عهد هخامنشیان در میان ممالك شرقی ایران بخصوصه سیستان مالیات هنگفتی میرداخت و این نیز دلیل ثروت آن خاک است هرودت در کتاب سوم خود که از مالیات ممالك هخامنشی صحبت میدارد در فقره ۹۳ مینویسد: «سیستان با خاک‌های همسایه خود هر سال شصت تالنت Talenta بخزانة دولتی میردازد» گذشته از اینها چیزی که امروزه در سیستان دلیل آبادی و ثروت و جمعیت انبوه قدیم آن است همان آثار و خرابی‌های فراوان است که از قرون‌های مختلف در همه جای

Encyclopédie de l'Islam: Sistan par Büchner p. 476

۱

Zu Land nach Indien von Sven Hedin II B. 8, 220

۲

آن خاک برآکنده و گواه عهد بزرگی و سرافرازی است. پس از بیاد آوردن عهد آبادی سیستان ابتداً عجیب بنظر نخواهد آمد از اینکه در مزدیسنا بخصوصه دریاچه آن مورد توجه شده باشد هامون بآن وسعتی که در شاهنامه آمده و ذکرش گذشته نیست باقوت طول آن را ۳۰ فرسخ و عرضش را یک روز راه نوشته است^۱ نظر بتعریف جغرافی نویسان قدیم وسعت آن در قدیم بیش از آنچه امروزه هست بوده حالیه هم عرض و طول این دریاچه که ۴۸۶ متر بلندتر از سطح اقیانوسهاست در عرض سال یکسان نیست در وقت آب شدن برفهای سرچشمه هلمند این دریاچه بسیار بزرگ میشود و گودیهای اطراف را فرامیگیرد و سراسر نزار جنوب هامون را آب گرفته بواسطه جوئی موسم به شله یا شلاق به گودی زره پیوسته میشود تقریباً در هر ده سالی طغیان بزرگی روی میدهد و یک دریای نسبتاً بزرگی تشکیل مییابد در اوقات معمولی آب گودی زره از هامون نیست بلکه از رودهای کوههای جنوبی است در هنگام ازدیاد آب گرداگرد کوه خواجه را که پشته ایست به بلندی چهار صد پی آب گرفته مثل جزیره میشود در انتهای حدود شمالی این پشته مقبره ایست که باین مناسبت آن را کوه خواجه نامیده اند اهالی آنجا در نوروز جشنی یاد این خواجه می آرایند که بقول سیکس Sykes بسیاری از عادات و رسوم پیش از اسلام در آن دیده میشود البته در وقت طغیان باثلاقیهای بسیاری در آن سرزمین بوجود می آید هرودت در کتاب هفتم درجائی که از لشکر کشی شاهنشاه هخامنشی خشیارشا بضد یونان صحبت میدارد و وضع لباس ■ اسلحه هر دسته از سپاهیان او را شرح میدهد در فقره ۶۷ مینویسد: «سیستانیا جبه رنگین و موزۀ که نابزانو میرسید داشتند کمان و نیزۀ آنان بطرز ماد (مد) بود» لابد چکمه بلند سیستانیا بمناسبت خاک آبگیر آنان بود^۲ آبادی سیستان در قدیم و حالیه زراعت آنجا از پرتو رود هلمند است و آب عمده دریاچه

۱ حمداله مستوفی در زرهه القلوب ص ۲۴۱ مینویسد: بحیره زره بمحدود سیستان طولش سی فرسنگ است و عرضش شش فرسنگ آب هر مند و آب قره درو میریزد

Ostiranische Kultur von Geiger S. 105

هامون نیز از همین رود است این رود مقدس ایرانیان در شاهنامه هیرمند نامیده شده
 سرآبرده زد بر لب هیرمند بفرمان پیروز شاه بلند^۱ جغرافی نویسان ایرانی
 و عرب قرون وسطی هند مند و مورخین قدیم یونان انیاندروس Etymandros
 یا اریاندروس Erymandros نوشته اند سرچشمه آن از سلسله غربی کوه پهمان،
 سلسله کوهی که نزدیک کابل و هندوکش و کوه بابا پیوسته است، میباشد
 احتمال دارد که کوه اوشیدرن دیرینه ویدایا Uti-darena یا اوشیدتم (دیرینه)
 Utidam که هردو یکی است و مکرراً در اوستا یاد شده^۲ همان سلسله کوهی
 باشد که رود هلمند از آن میخیزد بسیاری از مستشرقین بکوه بابا که ۵۴۹۰
 متر ارتفاع آن است متوجه شده اند در فصل ۱۲ بندهش فقره ۱۵ این کوه
 اوش تا شمار Uti-dana نامیده شده و فید گردیده که در سیستان است اما تعیین
 چنین کوهی در دشت بهمن سیستان آسان نیست بناچار باید بکوههای سرچشمه
 هلمند متوجه گردیم و فقره ۶۶ زامیادشت نیز نمذ در این است زیرا که در فقره
 مذکور آمده «قر کیانی از آن کسی است که شهر یاری وی از آنجائی است که
 رود هلمند دریاچه هامون را تشکیل میدهد، برخاسته در آنجائی که کوه
 اوشیدم واقع است و از گرداگرد آن آب بسیار از کوهها آمده با هم سرا زیر میشود»
 در بندهش فصل ۲۰ فقره ۱۷ مندرج است: «رود هلمند در سیستان است
 و سرچشمه اش در ابارسن Aparsan میباشد» ابارسن در فقره ۳ زامیادشت
 اویائییری سنن دیرینه ویدایا Uti-dana نامیده شده است این کوه را نیز
 میتوان شعبه ای از هندوکش تصور نمود^۳ بقول گیگر طول رود هلمند از
 سرچشمه اش تا هامون هزار کیلو متر است^۴ این رود از دُرّه های باریک گذشته

■ در کتاب نزهة القلوب صفحه ۲۲۰ مندرج است: آب هیرمند آنرا آب زره خوانند
 از جبال غور برمیخیزد و بر ولایت بست گذشته چند نهر که هر يك گذار آب بدشواری دهد
 ازو بر میگيرند و ولایات بسیار بر آن مزروع میکنند و چون بسپان میرسد آن ولایت را
 سفي کرده فواضلش در بحيرة زره میریزد و طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد

۲ راجع به اوشیدرن بنوضیحات سرآغاز زامیادشت ملاحظه شود ص ۴۲۲

۳ راجع به اویائییری سنن بنوضیحات فقره ۳ زامیادشت ملاحظه شود

■ رجوع نمود به Geographie von Iran von Wilh. Geiger im Grundriss der
 Iranischen Philologie II. B. S. 879

تقریباً در وسط خط سیرش میرسد بدشتهای سرزمینی که در قرون وسطی زمین داور میگفتند در آنجا ارغنداب از جمله رود مهمی است که بآن می پیوندند و این رود اخیر و مملکتی که گذرگاه آن است نزد مورخین و جغرافیون قدیم یونان ارخوزیا Arachosia نامیده شده، در کتیبه‌های داریوش هر اوونی Parauvati نام دارد و در اوستا هر خوانی Paraxvati آمده در وندیداد فرگرد اول فقره ۱۲ هر خوانیتی دهمین مملکتی است که اهورا مزدا بیا فرید و در آنجا اهریمن عادت زشت لاشه و مردار بخاک سپردن بوجود آورد اسم این مملکت لفظاً یعنی رودمند یا جوی مند و امروزه قندهار مینامند در فصل ۱۰ بند هشت فقره ۳۴ رود هلمند نیز زرین مند نامیده شده است^۱

هلمند و هیلمند یا هرمند و هیرمند و یا هندمند در اوستا هئومنت Parbumit نامیده جزء اول این اسم که هئو Parbu باشد معنی پل و سد و بند است چنانکه در وندیداد فرگرد ۱۹ فقره ۳۰ استعمال شده است هئومنت یعنی بند و سد مند یا دارای پل و بست در فقرات ۶۷-۶۹ زامیاد یشت هلمند باشکوه و باقر و اعواج سبب برانگیزاننده و طغیان کننده تعریف شده است و رودی است که نیروی آبی در آن است و نیروی شتری در آن است و نیروی مرد دلیری در آن است فرکیانی همراه آن است باندازه دارای فرکیانی است که ممالک عبر ایرانی را غرقه تواند ساخت دشمنان را سرگشته و پریشان و دچار گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما تواند نمود هئومنت نیز در اوستا اسم سرزمینی است که این رود از آن میگذرد یعنی که سیستان در کتاب مقدس هئومنت نامیده شده است چنانکه در فرگرد اول وندیداد فقره ۱۳ آمده: "باز دهمین کشوری که من اهورا مزدا بیا فریدم هلمند باشکوه و فراست اهریمن برگزید در آنجا جادویی زشت بدید آورد" در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ۳۹ باز از مملکت هئومنت یاد شده است گذشته از هلمند در فقره ۶۷ زامیاد یشت از هشت رود دیگر سیستان اسم برده شده که همه بدریاچه هامون میریزد در میان این رودها فقط تعیین چهار رود ممکن است

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۶۷ زامیاد یشت

و بجای خود ذکر خواهیم کرد^۱ اینك مصب این رودها که هامون باشد
هامون که بمعنی دشت و بیابان است، چنانکه فردوسی گفته

مر آن تخت را دیو برداشتی ز هامون بابر اندر افراشتی .

اسی است که بعدها باین دریاچه داده شده چندین آبگیر با تالاق
در بلوچستان و کرمان و صحرای لوط نیز با اضافه و قیدی هامون
نامیده میشود گودی زره که ذکرش گذشته، تالاق هامون هم گفته میشود هامون
معروف همان دریاچه است که موضوع مقاله ماست و از برای امتیاز هامون
نهلند خوانده شده است این دریاچه در اوستا کنس اوید و هندوستان
Kasaoya نامیده شده^۲ و در بهلوی کیانسیه Kānsi و در کتب فارسی
مثل صد در بندهش و روایات هرزد یار کافسه ضبط شده است^۳ بنا برآیات
دیگری در اوستا نیز کنسو و هندو Kāsu خوانده شده و در بهلوی و یازند کانیسه
این اسم در اوستا گاهی با کلمه زریه و زریه قید شده یعنی که دریای کیانسیه
نامیده شده چنانکه در فقرة ۶۶ زامیادیش و گاهی با کلمه سه (a) ذکر
گردیده یعنی که آب کیانسیه چنانکه در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرة ۵

موجودهای زرتشتی از کنار همین دریاچه ظهور خواهند کرد در فقرة ۶۲
سوشانت
فروردین بشت آمده که نود و نه هزار و نهصد و نود و نه
(۹۹۹۹۹) فروهرهای نیک و نوابای یازسایان نطفه اسپتمان
زرتشت پاك را پاسبانی میکنند لابد این فروهرها از برای پاسبانی نسل آبتده
پیغمبر بدریاچه هامون گماشته شده اند زیرا بنا بفصیلی که در کتب بهلوی
مندرج است ایند نریوسنگ سددهندو Nairyaohind^۴ نطفه پیغمبر را
بفرشته آب ناهید سیرد تا نگهداری کند^۵ گذشته از کتب بهلوی مگر در خود

۱ رجوع شود بنوشتهات فقرة ۶۷

۲ رجوع شود به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae S. 471

۳ رجوع شود به Brünfahr von Marquart S. 120 A 3

۴ و

۵ رجوع شود به سد در سر و سد در بندهش بمی و اءام دهبر Dhuhar فصل ۳۵

چاپ یمنی ۱۹۰۹

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۸ و ۵۲۹

۲ بندهش فصل ۲۲ فقرة ۹-۸

اوستا کنس نویه (هامون) محل ظهور سوشیانت خوانده شده در فقره ۹۲ زامیادیشت آمده: استوت یارت *Asvat-oceta* (آخرین موعود مزدیسنا) پیک مزدا اهورا با گرز پیروزمندی از آب کیانسیه بدر خواهد آمد در فقرات بعد همین یشت که فقرات ۹۳-۹۶ باشد از اثر این ظهور سخن رفته مندرج است: "استوت یارت (سوشیانت) جهان را از دروغ پاک خواهد نمود سراسر جهان مادی را با دیدگان خرد خواهد بگریست و گیتی را فنا ناپذیر خواهد نمود یاران سوشیانت که با وی ظهور خواهند کرد همه نیک پندار و نیک گفتار و نیک کردار و نیک دین اند، آنان هرگز دروغ بزبان نیاورند، در مقابل آنان خشم روی بگریزند، راستی بدروغ چیر گردد منش زشت از منش خوب شکست یابد خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی را نابود سازند اهریمن از کیتی سرنگون گردد" همچنین در فرگرد ۱۹ و ندیداد فقره ۱۱ مندرج است: "زرتشت آگاه نمود اهریمن را، ای اهریمن زشت من آنچه آفرینش دیو است خواهم برانداخت من نسا را خواهم برانداخت،^۱ من خنشیتی بری را خواهم برانداخت^۲ تا اینکه سوشیانت (استوت یارت) پیروزگر از طرف مشرق از آب کیانسیه تولد گردد" در کتب پهلوی مفصلاً از کیفیت تولد موعودهای مزدیسنا که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت یاسند سخن رفته که چگونه مادرهای آنان در هامون بن شسته بارور خواهند شد در فقره ۱۲۸ فروردین یشت اسامی موعودها و در فقرات ۱۴۱-۱۴۲ اسامی مادرهای آن ضبط شده است^۳ بنا بر مندرجات کتاب هفتم دینکرد در فصول ۷-۱۰ سی سال بیش از سپری شدن دهمین هزاره دختری در آب (هامون) بن شسته بارور خواهد شد و نخستین موعود که هوشیدر باشد او متولد خواهد گردید سی سال مانده هزاره هوشیدر، بهمان ترتیب، هوشیدر ماه دومین موعود از دوشیزه یا بهر صه وجود خواهد گذاشت در پایان هزاره هوشیدر ماه، باز بهمان ترتیب، سوشیانت آخرین آفریده اهورا مزدا تولد خواهد یافت مادرهای هر سه موعود از خاندان پروچ

۱ در اوستا *Nasu* دیوالاشه و سردار

۲ *Xnathaiti* بری عابده بت پرستی

۳ رجوع شود به توضیحات فقرات مذکور

(بهروز) هیباشند و بشن پانزده سالگی حامله خواهند گردید^۱ و پسرانشان در هوس سالگی از طرف اهورا مزدا از برای رهنمائی جهانیان بر انگیزند خواهند شد گذشته از دینکرد در فصل سوم بهمن یشت نیز مفصلاً از موعودها و از مجزئات و علائم ظهور آنان سخن رفته در این جا باید از ذکر آنها صرف نظر کنیم و در موقع دیگر از ظهور سوشیانت و رستاخیز صحبت بداریم^۲ هر یک از موعودها وقتی از طرف اهورا مزدا فرستاده خواهد شد که جهان دچار گردد و آسیب شده و نیکان در جنگال ستم و بیداد اهریمنی بسته آمده باشند از بر تو ظهور موعودها یا رهاندگان مندرجاً آسیبها بر طرف خواهد شد در هزاره هوشیدر ماه زمینه از برای ظهور سوشیانت حاسر خواهد گردید جهان رو بکمال خواهد گذاشت مندرجاً از مادیات رهایی یافته به عالم روحانی نزدیک خواهد شد در فصل ۳۰ بندهش که از رستاخیز و برخاستن مردگان سخن رفته مندرج است: همانطوری که مشیا و مشیانه (آدم و حوا) پس از فرود آمدن در بهمن نخست از آب و پس از آن از گیاهها و پس از آن از شیر و پس از آن از گوشت تغذیه نمودند و همانطوری که مردمان پس از فرا رسیدن مرگ نخست از گوشت و پس از آن از شیر و پس از آن از نان امساک میکنند و تا برسیدن دم آخر و جان سپردن « آب میسازند همینطور خواهد شد در هزاره هوشیدر ماه نخست میل و رغبت بتغذیه کم شود و مردمان از غذای نذر خود ناسه شبانروز سیر خواهند ماند پس از آن از خوردن گوشت خود داری کنند و با گیاهها و شیر بسازند پس از آن از شیر نیز امساک کنند و از آب تغذیه یابند بالاخره چنان شود که ده سال پیش از ظهور سوشیانت مردمان را بعداً حاجت یغند

۱ راجع بسن پانزده سالگی بتوصیحات فقره ۹ هادخت سنک در صفحه ۱۶۸ و صفحه ۲۳۰ در همین جلد ملاحظه شود

۲ در این جا یاد آور میشویم که در عهد هوشیدر پادشاهی پسرکار خواهد آمد که او را بهرام ورجاوند خوانند این پادشاه که ایران را جاب خواهد داد و در داد کسری هوشیدر را یاری خواهد نمود نیز از پشت پادشاهان کیانی است چرا که ملاحظه میشود در مزدیسنا همیشه و در هر زمان و هر حال دین زرتشتی ارتباط تنائی با سلسله کیانی دارد

رجوع شود به فصل سوم بهمن یشت فقره ۱۳ در ترجمه وست S.B.E. vol. 6 by West و فصل هفتم فقره ۱۱ در متن و ترجمه بهرام کور اکلبسریا چاپ بمبئی ۱۹۱۹

و لسی از گرسنگی نمیرد^۱ اینک در انجام مقال می افروشم: چون در گذشته دین مزدیسنا از بادشاه کیانی گشتاسب که سلسله وی از سیستان بود رونق گرفت از برای آینده نیز رونق مزدیسنا را از رهاوندگانی داشته اند که از کنار دریاچه همین خاک ظهور خواهند نمود همچنین یاد آور میشویم که یکبار وطن ما از یونویکی از راد مردان آن سرزمین نجات یافت این راد مرد یعقوب پسر لیت صتاری است (۲۵۳-۲۶۵) که از ده قرنین برخاست و بنای استقلال گذاشت و ایران را تقریباً پس از دویست و چهل سال اسارت از چنگال ستم عربها برهائید پس از اینکه دست این دشمنان فرو مایه از ایران کوتاه شد ملت ما دیگر باره جانی گرفت و زبان منسوخ شده ما بدوران آمد یعقوب پس از راندن بیگانگان و پاک کردن خاک نیاگان قصد تسخیر بغداد و برانداختن خلیفه معتمد نمود گرچه بآرزوی خود نرسید اما بکلی عربها را از ایران نومید و ایرانیان را از بیم و هراس آنان آسوده ساخت^۲ نظر باینکه در مزدیسنا نومیدی راد ندارد و در سراسر اوستا روزنه‌ای امیدگشوده، همواره بر سنگاری بشارت داده شد «ما نیر امیدواریم که دیگر باره خاک پاک پیغمبر ایران روی دستگاری بیند و ار تمام جهات خواه از بیرامون دریاچه هامون و ارمیه و خواه از کنار دریای خزر و فارس درهای دانش و هنر بروی ما گشاده گردد و اهریمن جهل و تعصب از سر زمین ایران رخت بر بندد و فرزندان آن از فتر ابزدی و اخلاق نیک نیاگان خود بهره مند گردند

۱ رجوع شود بر سالة سوشیانس تألیف نگارنده چاپ عیسی ۱۹۲۷ در فصل ۳۵ حد در بدنه مندرج است: «دختران مهدبنای که در الای کوه خدا بتزیدی کافسه (هامون= کیاسیه) منزل دارند در هنگام جشن نودوز و مهرگان در آن آب خود شوبند و هریک بتوبت خود یکی از موعودها بارور گردند» شاید در اس جا کوه خدا همان کوه خواجه باشد که ذکرش گذشته زیرا که در دشتهای هموار اطراف هامون رشته و نه ای جز همین کوه خواجه وجود ندارد

در زامیاد بشت فقره ۵ در جزو کوهها از کوهی موسوم به آهورن یاد شده که نامی کوه خداست از کله امورا رجوع بقدره مذکور

۲ رجوع شود به زین الاخبار تألیف ابوسعید عبدالحی بن الصالح بن محمود گردیزی پسعی و اتمام محمد ناظم چاپ برلین ۱۳۴۷ هجری م ۱۰-۱۴

بشت نوزدهم معمولاً زامیاد نامیده میشود اما نظر بمندر جانش باید آن را
 کیان یست نامید چنانکه در يك نسخه خطی قدیم که شرحش بیاید
 زمین چنین نامزد شده است زامیاد یعنی زم نزد یا بعبرت دیگر فرشته زمین
 زمین در اوستا زَم آمده، در پهلوی زمبکس و در فارسی زمی نیز گفته میشود
 چنانکه نظامی گفته

اساسی که در آسمان و زمی است بانداره قدرت آدمی است^۱

زمین مانند آسمان (آسمان سده سدر asman) در مزدسنا مقدس است هر دو
 در اوستا یکجا نامیده شده اند چنانکه در سیم یست فقره ۸ و مهر یست فقره ۹
 و فروردین یست فقره ۱۳ و غره بسا از زمین و آسمان ایزدانی اراده شده که
 بنگهبانی سپهر و خاک گماشته شده اند و نیز رورغای بیست و هشتم و بیست
 و هشتم ماه موسود باسم این دو ایزد است

چون روز زامیاد نیازی زمی تو ند زیرا که خوشتر آید می روز زامیاد

مسعود سعد

در یسنا ۱۶ فقره ۶ و در دو سپروژه کوچک و بزرگ در فقرات ۲۷ و ۲۸
 هر دو ایزد در ردیف سی فرشتگان ماه یاد شده اند^۲ در ابران قدیم
 عمق زمین را سه طبقه میدانسته اند چنانکه در یسنا ۱۱ فقره ۷
 آمده است و سطح آن را بهفت پاره یا کشور تقسیم کرده اند چنانکه در یسنا ۵۷
 فقره ۲۳ و در اشهنگاه فقره ۵ ذکر شده است^۳ ایزد زمین غالباً با صفت
 هوذاه بهمنوس یعنی نیک کنش یاد شده است گذشته از اینکه بتوسط
 ۱ مشنه نشود بگامه زم که در پهلوی و فارسی معنی سرما و زمسان است و در اوستا
 زم کرسه آمده

۲ راجع بوظیفه زامیاد که در بندهش بزرگ ذکر شده بهمن جلد ص ۲۰۲ ملاحظه شود

۳ رجوع شود فقره ۲ و وردین یست و بوضاحت آن در ص ۶۰ در همین جلد

مورخین قدیم یونان میدانیم که این عنصر نزد ایرانیان مقدس بوده ^۱ از خود اوستا نیز سبب مقدس بودن آن را میتوان دانست خاک مانند سه عنصر دیگر که آب و آتش و هوا باشد ملاحظه فوایدی که آدمی از آنها دارد در مزدیسنا ستوده شده است عنصری در فواید این عناصر گفته

ز آذر آید تور و زیاد زاید جان ز آب خیزد دُر و ز خاک زاید زر ^۲ در فروردین یشت فقره ۹ راجع بسود زمین که موضوع مقاله ماست مندرج است: «زمین فراخ اهورا آفریده بلند و پهن حامل چیزهای زیبا و سراسر جهان مادی است چه جاندار و چه بیجان و کوههای بلند و چراگاههای بسیار و آب فراوان بر آن است» یکی از اسباب ترقی ایران قدیم محترم داشتن همین خاک بوده که مهد آسایش ما و آنچه از برای زندگانی ما باید از اوستا آبادانی و کشت و ورز را ثواب می‌شمردند ^۳ هنوز زرتشتیان پیروان آئین کهن زراعت را از اعمال بیک می‌شمردند و آن را بکارهای دیگر برتری میدهند بی شک در آینده هم ایران باید بتوسط خاک وسیعش ترقی کند و از یرتو زراعت روی بهبودی بیند دستگیری وطن ما در دست کشتا ورزانی و برزیگراف است هر آفریزی که دامن خاک ما از گندم سبز و از گله و رمه برخوردار بود خود را نیکبخت توانیم خواند اگر به بند نیاکان خود گوش داده فرشته زمین را در آباد کردن خاک و افشاندن تخم و بروراندن گاو و گوسفند و کندن جوی و کاریز خوشنود کرده بودیم و شخم و شیار را یگانه مایه روری خود میدانستیم هر آینه وطن ما چنین گرفتار بنجه دیو در یوزی و بیچارگی نمیشد و یک مشت فرزندان آن خاک از برای بدست آوردن لقمه نانی سرزمین فراخ و پهناور خود را بدرود نرفته در کال ذلت مهاجرت اختیار نمی نمودند و باطراف و اکناف عالم پناه نمی بردند و خانه نیاکان خود را نمی و بیکس نمی گذاشتند از برای اینکه بخوبی دریابیم که تا بجه اندازه

۱ رجوع شود به Die Religion und Sitte der Perser und übrigen Iraner nach den Griechischen und Römischen Quellen von Rapp s. 76

۲ باب الاالیاب جلد دوم ص ۳۰ چاپ لیدن

Edited by Bamanji Nasarvanji
Dhahhar; Bombay 1909 p. 17

۳ رجوع شود به «صند در نثر» باب نوزدهم

نیاکان ما بخاك اهميت ميداده و كشت و ورز را نيك ميشمرده. مضمون چند فقره از فرگرد سوم و نديداد را در اين جا مينگاريم: فقره ۱ ای آفريدگار پاك جهان مادّی در كجا زمين نخست بيش از همه جا شاد است؟ - آنگاه گفت اهورا مزدا براسق ای سينتمان زرتشت در آنجائی که مرد باكدینی هيزم و برسم و شیر و هاون در دست گیرد^۱ و سرود دینی بلب رانده مهر و رام را بستاید^۲ فقرات ۲-۳ دوم در كجا زمين بيش از همه جا شاد است؟ - در آنجائی که مرد باكدینی خانه برپا کند و آن خانه از آتش و شیر رزن و فرزند و گله برخوردار باشد و گاو و راستی و علوفه و سگ و آنچه از برای زندگانی خوش بايد در آنجا فراوان باشد فقره ۴ سوم در كجا زمين بيش از همه جا شاد است؟ - در آنجائی که بيشتر از همه جا گندم و گياه و درختهای میوه بکارند، در آنجائی که زمين خشک است آب رسانند و در آنجائی که آبگیر است خشک کنند. فقرات ۵-۶ چهارم و پنجم در كجا زمين بيش از همه جا شاد است؟ - در آنجائی که کله و رمه خرد و بزرگ پرورانده شود و در آنجائی که گله و رمه فراوان باشد فقره ۷ زمین ناشاد است اگر مدت زمانی شيار نشده بائر بماند مانند زن زیبا اندامي که مدتها از فرزند بي بهره مانده آرزومند مردی است زمین بائر نیز آرزومند شخم^۳ شيار برزیکری است فقره ۸ ای سينتمان زرتشت کسی که در روی زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت و کار کند و آن را باور سازد چنان است که مرد عزیزی به بستر زن عزیزی در آید، اين يك از فرزند باور گردد و آندگري از خرمن فقرات ۹-۲۷ ای سينتمان زرتشت اگر مردی

۱ در اين فقره مانند فقره ۹۱ مهریشت از لوازم عمده مراسم دینی اسم برده شده و هيزم از برای سوزانیدن در آتشدان، برسم از برای بدست گرفتن و شیر از برای آمیختن با هوم و هاون از برای فشردن گياه هوم مقصود از ذکر اين لوازم اين است: زمین نخست در جائي شاد و خوشنود است که در آنجا مردمان خدای پرست باشند و بستایش و نیایش پردازند. صفحه ۴۷۵ جلد اول نیز ملاحظه شود راجع به آتش و برسم و هوم صفحات ۵۰۴-۵۱۰ و ۵۵۶-۵۶۰ و ۴۷۱-۴۷۳ ملاحظه شود

۲ از آنکه در اين جا درمیان فرشتگان بخصوصه خوشنود ساختن ایزد مهر و ایزد رزم قيد شده یاد آور ميشويم که همیشه در اوسا مهر «صفت «دارنده دشتهای فراخ» و رام با صفت «چراگاه خوب بخشنده» آمده اند رجوع شود جلد اول ص ۴۲۳ و بهين جلد ص ۱۳۰

در روی این زمین بادت چپ و راست و بادت راست و چپ کشت و کار کند
این زمین چنین باو گوید: ای مردی که در روی من بادت چپ و راست
و بادت راست و چپ کار کردی، هماره من در آینده بارور خواهم بود همیشه
بهره بخش خواهم ماند، گذشته از خرمن خوب همه گونه روزی از من برگیرید
فقرات ۲۸-۲۹ اگر کسی در روی زمین بادت چپ و راست و بادت راست و چپ
کشت و کار نکند این زمین چنین باو گوید: تو ای کسی که بادت چپ و راست
و بادت راست و چپ در روی من کار نکردی تو باید در آینده پشت در دیگران
تکیه زده بپا ایستی و روزی خود را از آنان گدائی کنی آری خوراک پس مانده
و ریزهائی که از دهان دیگران افتاده نصیب تو خواهد شد و از خوان کسانی
که بفرآوانی و آسایش و خوشی اندر اند چنین چیزی بتو خواهد رسید
فقرات ۳۰-۳۱ ای آفریدگار پاک جهان مادی تغذیه دین مزدیسنا از چیست؟
آنکه گفت اهورا مزدا ای سپنتهان زرتشت دین مزدیسنا وقتی تغذیه یابد که مردم
با غیرت و کوشش گندم بکارند، کسی که گندم میکارد باین میباید که راستی
می افشاند و دین مزدیسنا را پیش میبرد گذشته از این فقرات در سراسر اوستا
بآباد کردن زمین و محترم داشتن خاک توصیه شده است کلیه ایرانیان آنچه را
که نیک سودمند است میستودند و زمین را که در سود سرآمد همه است
بکشافائی نمی آلودند اقوام دیگر نیز همین احترامات را از برای زمین منظور دارند
نزد چینیها آسمان و زمین پدر و مادر کلیه موجودات میباشند. هودها هم زمین را
مادر خوانده اند لابد از این جهت که در تورات آدم از خاک آفریده شد^۱
در سفر پیدایش باب دوم فقره ۷ آمده: «و خداوند سرور آدم را از یک پارچه
خاک بساخت و نفس زندگی در بینی وی بدمید و این چنین آدم جان زنده ای شد»
بخصوصه سپندارمذ فرشته نگهبان زمین شمرده شده^۲ و بسا از کلمه سینت
آرمیشیتی (سپندارمذ) همان زمین اراده شده است^۳ در بند هش

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheffelewicz; Giessen S. 100

۲ رجوع شود بگانه یسنا ۴۷ قطعه ۳ به یسنا ۱۶ فقره ۱۰ و ونیدادفرکرد ۲ فقره ۱۰

۳ رجوع شود بجلد اول یسنا ص ۹۲-۹۴

فصل ۲۷ فقره ۲۴ يك قسم نعناع گیاه مخصوص ایزد آسمان و گل زعفران (کرکم)^۱ گل مخصوص زامیاد شمرده شده است^۱ بدبختانه امروزه در اوستا یشتی از برای ایزدزم در دست نداریم احتمال دارد که در عهد ساسانیان یشتی را برای این فرشته داشتند و از اسم زامیاد یشت نیز چنین برمیآید

نظر باسم زامیاد یشت بایستی در آن از ایزد زمین سخن رفته باشد اما مندرجات آن راجع است به قَر فقط هشت فقره آن مناسبتی کوه با زمین دارد باین معنی که در این فقرات از پنجاه و سه کوه یاد شده بدون اینکه از زمین اسمی برده شده باشد این کوههای ستوده نشده فقط بذکر امای آنها اکتفاء گردیده است کوههای این فقرات باید کوههای عمده باشد و کوههای دیگر از آنها منشعب شده باشد مطابق هشت فقره اولی زامیاد یشت در فصل ۱۲ بندهش نیز از کوهها یاد شده و اکثر کوههای زامیاد یشت در آنجا هم موجود است احتمال دارد که این هشت فقرات بعدها باین یشت افزوده شده باشد نظر بزبان هم باید آنها نوتر باشد اساساً نیز این فقرات مثل سایر فقرات زامیاد یشت منظوم بوده اما بواسطه تصرّفات و اضافات از ترکیب اصلی خود بیرون رفته امروزه نمیتوان آنها را بهیئت اصلی در آورد در صورتی که باوجود تصرفاتی که در فقرات دیگر این یشت نیز شده میتوان دانست که چه لغاتی بعدها افزوده گردیده و وزن شعری آنها را خراب کرده است و ممکن است آن اضافات را خارج کرد و دوباره فقرات را بترکیب قدیمی خود در آورد و از مجموع آنها فصیله کاملی ساخت چنانکه بارتولومه این کار را کرده است^۲ نظر بفقرات اولی این یشت را بدو قسمت غیر متساوی میتوان قسمت نمود: هشت فقره اولی

۱ زعفران را در لاتینی *Grocus Sativus* گویند در فرهنگهای فارسی کرکم کله فارسی زعفران پنداشه شده اما احتمال دارد که این کله اصلاً سایی باشد یوستی در ترجمه بندهش خود در ص ۲۰۶ کرکم را کله هندی و وطن اصلی این گیاه را نیز که زعفران باشد هندوستان دانسته است و رجوع شود *

Kulturpflanzen und Haustieren von Hehn, achte Aufgabe: Berlin 1911 S. 270

Neupersische Schriftsprache von Harn im Gir Ph. B. I S. 6

۲ Ariische Forschungen von Chri. Bartholomae, erstes Heft; Halle 1882 ۷

■ 99-147

آن راجع است بکوهها و هشتاد و هفت فقره دیگر متعلق است به قَرّ امروزه نمیدانیم که چه ارتباطی میان کوه و قَرّ میباشد لابد وجه مناسبت میان این دو در قدیم معلوم بوده چه در اوستا مکرراً هردو باهم یاد شده از آنجمله در یسنا ۱ فقره ۱۴ و یسنا ۲ فقره ۱۴ و یسنا ۳ فقره ۱۶ و غیره در دو سیروزه کوچک و بزرگ در فقره ۲۸ زمین ایزد بیک کنش و کوه اوشیدرن و همه کوههای رفاهیت راستی بخشنده و قَرّ کیانی مرزا آفریده یکجا ذکر شده است در این هشت فقره کله گری کاوی (= گئیری کاوی) از برای کوه استعمال شده که در پهلوی گر (کا) گویند در مقاله نیومرث صفحه ۴۰ گفتیم که کیومرث را نیز در فارسی گرشاه یعنی پادشاه کوه نامند در اوستا نیز مکرراً چنانکه یکبار در فقره ۳ زامیادیش از برای کوه کثوف و سکاوا (در فرس هخامنشی کوف (Kaufa) هم استعمال شده است این کله در جزو لغات مرکبه بمعنی کوهه نیز آمده مثل سنی کثوف و سکاوا و سکاوا که در فقره ۱۳ اوت یشت از برای شتر استعمال شده یعنی شتر بلند کوهان

غالباً در اوستا کوه با صفات آتش خوانند و در اوستا $afra \Delta^v \bar{a}hra$ و پورو خوانند $pouru \Delta^v \bar{a}hra$ آمده که در پهلوی اهرایکیه خواریه $ahrākih \Delta^v \bar{a}rh$ و برخواریه $pur \Delta^v \bar{a}rh$ رجه شده یعنی خواری و آسانی یا سهولت و رفاهیت راستی بخشنده و بسیار (بر) خواری و آسانی و خوشی دهنده^۱ کوه مانند زمین نزد ایرانیان یک جنبه تقدسی داشته در وندیداد فر کرد ۲۲ فقره ۱۹ اشاره شده که اهورا مزدا و زرتشت در بالای کوه و در بیشه باهم مکالمه کردند در سنت نیز حضرت زرتشت در بالای کوه بالهام غیبی رسید زکریا بن محمد قزوینی در آثار البلاد می نویسد « زرتشت از شیز آذر با بجان بود و چندی از مردم کناره کشیده در کوه سیلان بسوی بزد و از آنجا کنایه آورد نامزد به بستا^۲ » در مقاله آذر کشب گفتیم که بنا بر مندرجات شاهنامه در همین در بالای کوه بلندی نزدیک اردبیل بوده که خسرو پس از کشتن آن

۱ توضیحات سر آغاز زامیادیش نیز ملاحظه شود ص ۲۲۲

۲ چاپ و سنگینه Wustenzfeld ص ۲۶۷

قلعه در آنجا آتشکده معروف آذر گشسب را ساخت بنابراین باید این کوه سبلان باشد که اردبیل در پای آن افتاده است. حداله مستوفی نیز مینویسد که قلعه کوه سبلان را دز بهمن یا روپین دز خوانده اند^۱ هردوت مینویسد که ایرانیان در بالای کوه بلند ار برای خداوند قربانی میکنند و بعد از زمین هم اسم میبرد که در جزو خورشید و ماه و آتش و آب و باد نزد ایرانیان ستوده هستند^۲ نزد بنی اسرائیل نیز کوه محل فیض رحمانی است در تورات سفر خروج در باب ۱۹ و ۲۰ مفصلاً مندرج است که یهوه خدای قوم بنی اسرائیل در کوه سینا موسی را ندا داد و ذکر کوه سینا در آتش نجی نمود و بقوم اسرائیل سخن گفت

مردم چو ز فر دین فرو ماند دنیا ندهش زیب و نه قره
ناصر خسرو

در آغاز مقاله گفتیم که در يك نسخه خطی قدیم بشتهای زامیاد پشت کیان پشت نامیده شده است در این نسخه که قدیم ترین و درست ترین نسخه ایست که از بشتهای باقی مانده یشت نوزدهم کیان برن نامزد گردیده است این نسخه بسیار گرانها که دارای ۲۱ یشت و پنج نیایش (خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردویسور نیایش، آتش و هرام نیایش) است در روز دین از ماه اردیبهشت سال ۹۶۰ یزد کردی مطابق ۲۱ ژانویه ۱۵۹۱ میلادی بدست يك پارسی موسوم به آسدين کا کا دهنپال حمدهر از خانواده هر مزیار را مبار در شهر نوساری از بلاد هندوستان نوشته شده است^۳ البته مناسب تر است که یشت نوزدهم را کیان یشت بنامیم زیرا که در این یشت از فر کیانی یا شکوه و شوکت پادشاهی ایران سخن رفته است در مقاله پیش از کیانیان صحبت داشتیم اینک در این جا از فر بحث میکنیم این کله را هنسرين اروپائی اوستا در زبانهای مختلف اروپا مطابق لغات لاتینی به Potentia, maiestas, gloria, splendor, magnificentia ترجمه کرده اند، ما در ترجمه فارسی خود محتاج

۱ رجوع شود به نامه القلوب ص ۸۱ Edited by G. Le Strange. Leyden 1915

Herodotos I, 131

Asim Kaka Dhanpal Lakshmidhar

Avesta, herausgegeben von Geldner Band I s. 111

رجوع شود ۹

بترجه نمودن این کله بیستیم زیرا که این لغت در فارسی موجود و معنی آن آشنا هستیم فر و مشتقات آن فرّه و فرهی و فراغت و فرزند و فرهمند و فروهیده و فرهومند کلیه در ادبیات ما مستعمل است همچنین از برای هیئت دیگری از این کله خرّه یا با واو معدوله خوره و مشتقات آن خرهمند و خرهناک شواهد بسیار داریم این لغات در فرهنگها بمعانی شان و شوکت و شکوه و هنگ و برازندگی و زیندگی و شکوهنده و غیره ضبط است ■ نیز بکلماتی مثل فرکیانی و قرّه ایزدی و کیاب خرّه و خرّه پادشاهی غالباً در ادبیات برمیخوریم از همین ماده است کله قرخ که بمعنی مبارک و نیکبخت است^۱ و مشتقات آن فرخنده و فرخندگی که بمعانی سعید و سعادت گرفته اند قرخ نیز از اسامی خاص از زمان بسیار قدیم تا باسروز بسیار معمول بوده و هست گزنفون Xenophon در کتاب کوروش (Kyropædie) در کتاب ششم فصل ۳ از فرنوخس Pharnuches نامی اسم میبرد که در هنگام لشکر کشی کوروش بصد کروزوس Kroisos پادشاه لیدی از سرداران ایران بود هرودت در کتاب هفتم قرّه ۸۸ مینویسد که یکی از سرداران سپاه ایران موسوم به فرن رخس Pharnuches در هنگام لشکر کشی خشایارشا بصد یونان در شهر سارد از اسب بزمین افتاده مُرد (در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح) اشیلس Aischylos در کتاب "ایرانیان" (Persae) از یکی از سرداران خشایارشا موسوم به فرنوخس اسم برده که در جنگ بصد یونانیان در سالامیس Salamis کشته شد فرنوخس یا فرن رخس مؤرخین یونانی همان قرخ است در عهد ساسانیان هم در تاریخ ایران چند تن از نامداران قرخ و خرّه نام داشتند از آنجمله اند قرخ هرمز که یکی از بزرگان ایران و سپهبد خراسان بود و خواست که آذر میدخت را بزنی بگیرد اما بفرمان این ملکه کشته شد و بعد پسرش دستم فرخزاد سردار معروف که در جنگ قادسیه در سر لشکران یزدگرد سوم کشته شد از برای خونخواهی پدرش از خراسان بمداین شتافت و آذر میدخت را بسزا رسانید^۲ بنامند درجات حزه اصفهانی در میان

۱ بر آمد بر آن تخت فرخ پدر رسم کیان بر سرش تاج زد فردوسی

۲ رجوع شود به طبری ترجمه فولد که Nöldeke ص ۳۹۲-۳۹۴

هجده تن از پسران خسرو پرویز که بدست برادرشان شیرویه کشته شدند سه تن از آنان خرّه و مرد خرّه و زادان خرّه نام داشتند^۱ محمد بن جریر طبری مینویسد که بنا بر وایتی پس از آذر میدخت یکی از باز ماندگان خسرو پرویز موسوم به خرّه زاد خرفو پیداشاهی رسید و چند روز شهر بار ایران بود^۲ همین پادشاه در تاریخ بلعمی فرخزاد ذکر شده که پس از شش ماه پادشاهی کشته شد در شاهنامه آمده که فرخزاد پس از آذر میدخت يك ماه پادشاهی کرد و بدست بنده خود سیه چشم نام کشته گردید^۳ گذشته از اسامی اشخاص بسا از شهرهای ایران قدیم نیز دارای کلمه خرّه بود از آنجمله است اردشیر خرّه اسمی که اردشیر پایکلن بشهر گور (مترج جور) و بایالت آن داد استخري اردشیر خرّه را دومین ایالت بزرگ ایران شمرده و کرسی نشین آن را جور نامیده است در تاریخ بلعمی مندرج است: «این شهر خوره شهرست اندر پارس از او خرم تر نیست با سیر غمها و درختان و میوه های بسیار و این گلاب که از پارس آرند ازین شهر خوره آرند اردشیر آرزو کرد که آن شهر را نشستگاه خویش کند . . .»^۴

اردشیر خرّه بسیار معروف است و محتاج شرح دادن آن نیستیم فقط یاد آور میشویم که پس از استیلای عرب شیراز بجای اردشیر خرّه کرسی نشین فارس گردیده^۵ و عندالدوله (۳۳۸-۳۷۲ هجری) که از سلاطین آل بویه بود کور را که اسم اردشیر خرّه بود تغییر داده فیروز آباد نامیده است دیگر از شهرهای معروف ایران قدیم خرّه شاپور است که بقول حمزه اصفهانی از بناهای شاپور ذوالاكتاف است^۶ و دیگر کواذ خرّه یا قباد خرّه است در پارس و شهر کاوژین

۱ رجوع شود بکتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ۴۲

■ ترجمه نولدکه ص ۳۹۵

■ ز جهره فرخزاد را خواندند بر آن تخت شاهیست بنشانند

■ رجوع شود بتاریخ بلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان ص ۲۸۳

۵ رجوع شود به Ariachfir i Pāpukān libersezt von Noldeke s. 48

۶ و Iran im Mittelalter nach den Arabischen Geographen von P. Schwarz

II s. 48.

۶ تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ۳۷

کرسی نشین آن بود و قباد پدر نوشیروان یابی آن بود معلوم است که از این اسمی قَر یا شکوه اردشیر و شاپور و قباد اراده شده است در معجم البلدان بخط قباد خرم به "قرح قباد" ترجمه شده اما اردشیر خرم بنابر صواب "بهاء اردشیر" معنی شده است چندین ولایت دیگر ایران نیز دارای اسم خرم بوده که از برای اختصار از ذکر آنها صرف نظر میکنیم^۱ در این جا نیز یادآور میشویم که فرن بنغ یا فروبا آتشکده معروف کابیان در فارس که آتش پیشوایان دینی شمرده میشده و در عهد ساسانیان زیارتگاه بوده دارای کله قَر میباشد مؤلف کتاب معروف پهلوی، دینکرد، آتَر فرن بنغ پسر قرح زات بوده در اسم این پسر و پدر نیز کله فر موجود است^۲ پس از ذکر مطالب فوق تاریخی که فقط از برای نمونه بچند فقره آن اکتفاء گردیده بخوبی میتوان دانست که تا بجه اندازه ایرانیان بکلمه قَر مانوس بودند با این همه شیوع بسیار شکفت آمیز است که در کتیبه های میخی پادشاهان هخامنشی با اینکه غالباً در آنها از جاه و جلال سخن رفته از قَر ذکر نشده اما نظر باساحی خاصی که در کتب مورخین یونان راجع بعهد هخامنشیان ذکر شده و در فوق بآنها اشاره کردیم ابدأ شکی نمی ماند که این کله در آن عهد شهرت تام داشته است و بعلاوه در کتیبه بهستان (بیستون) نیز با اسم خاصی که دارای کله قَر باشد برمیکشوریم و آن اسم وِندَ فرناه Vindafarnah میباشد در کتیبه مذکور دوبار این اسم یاد شده نخست داریوش میگوید "وِندَ فرناه را که از سرداران من بود با لشکری از برای فرو نشاندن شورش بابل فرستادم در آنجا يك ارمني موسوم به آرک Amaka دروغ گفته بخود اسم بخت النصر (Nabu-Kuduri-ugur) داد و مدعی شد که پسر نبونائید (Nabunaid) میباشد و بابل را گرفته پادشاه شد وِندَ فرناه او را در ۲۲ ماه سرک جن (Margažana)

۱ رجوع شود به: Kārnāmāk-i-Artakhshtir Pāpakān by Eḏalji Kerašpji Āntiā ;
Bombay 1900 P. 20

و به ترجمه القلوب حمداله مسنوف فروینی ص ۱۱۳

■ رجوع شود بجلد اول پشته ص ط

(مطابق ۲۷ نوامبر ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست داده با چندتن از همراهان یزیدکش بدار زد.

در جای دیگر، باز در همان کتیبه، داریوش از يك و نندفرناه دیگر اسم میدهد که یکی از شش یاران وی بود و در برانداختن گوماتای Gaumata^۱ منع که باسم بردیا پسر کبوجیا تخت و تاج هخامنشیان را غصب کرده بود با او همدستان و همراه بود دانشمند آلمانی ویسباخ این دو و نندفرناه را یکی دانسته؛ اما ظاهراً اولی از ماد و دومی از فارس بود.^۲ هرودت نیز از و نندفرناه صحبت میدارد. اما او را انتافرس Intaphernes ضبط کرده در کتاب سومش در فقره ۲۰ او را در هنگام برانداختن گوماتای^۳ منع از یاران داریوش شمرده و در فقره ۲۸ نوشته که يك چشمش در جنگ گوماتا کور شد و بعد در فقرات ۱۱۸-۱۱۹ مفصل تر از او سخن رانده که چگونه پس از چندی بفرمان داریوش گشته شد.^۴ مطابق اسم و نندفرناه در اوستا و یدت^۵ خوارنه یا به ۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰ Vidhat. X^Varenah آمده که یکی از پارسایان است و بفروهرش در فروردین بشت فقره ۱۲۸ درود فرستاده شده و در دادستان دینیك فصل ۳۶ فقره ۴ در هنگام رستاخیز یکی از یاوران سوشیانت شمرده شده است.^۶ این اسم یعنی از قر بر خوردار در رام بشت فقره ۴۴ وندی خوارنه یا به ۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰ Vindi X^Varenah صفت است از برای ویو (فرشته هوا) یعنی یابنده^۷ قر. بشابر آنچه گذشت در فارس هخامنشی نظر باسم خاص و نندفرناه در کتیبه بیستون فرناه لغت معمول آن عهد بوده مطابق لغت اوستائی خوارنه یا به ۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰ دو لغت مصطلح فارسی که

Die Keilinschriften der Achameniden von Weissbach ۱ رجوع شود به
■ 55-57 und 60-71

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae s. 1442. ۲ رجوع شود

۳ خبر همدرد داجع بکشته شدن اتانفرنس (روند فرنام) فرمان داربوش افسانه بنظر میرسد. مخالف گفته خود داربوش است که در کتیبه مذکور در فوق بخصوصه سیاهاریش یادداشت بود زیرا که در کتیبه یستون شاهنشاه هخامنشی پس از ذکر اسامی آنان میگوید:

■ ای کسی که پس از این شده خواهی شد بازماندهگان این مردان را نیکودار

۱۰۰ رجوع شود به توضیحات قرة ۱۲۸ فروردین بشت جلد دوم ص ۱۰۰

قَر و خَره باشد اولی نزدیک است بلهجه فرس هخامنشی ■ دومی بلهجه اوستایی
در کتب پهلوی بجای کَله فر چنانکه از برای بسیاری از کلمات، (هزواران)
یک کَله ساسی استعمال شده گدمن Gadman گفته اند گدمن
از لغات ادرای است. یعنی مجد و جلال و شکوه در کارنامک اردشیر پاپکاب
فصل ۷ فقرات ۶-۹ آمده: "اما چون گدمن کیان (قَرکیانی) با ارتخشیر
(اردشیر) بود ارتخشیر پیروزی یافت، او اردوان را کشت و همه بارو بُنه و خواسته
او بدست ارتخشیر آمد و دختر اردوان را بزنی گرفت و دیگر باره پیارس برگشت
او شهری ساخت نامزد به ارتخشیر گدمن (اردشیر خَره) در آنجا دریاچه (وَره)
در اوستا و بُری و سَدَد) کند از آن آب را با چهار جوی روان ساخت و آشکده
برپا نمود" ۲۰

در روی مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری صورتی شبیه به تیحه Tyche
که نزد یونانیان الهه نیکبختی است و بمنزله فورتونا Fortuna رمهاست نقش بسته
شده و در زیر آن فرو Pharro نوشته شده است

هرچند که در سانسکریت کَله ای مطابق فر موجود نیست اما شکی نیست
که ریشه این کَله در سانسکریت سور svar میباشد که معنی خورشید است
و در اوستا هور hvar dān (در گاتها خوانان xvan dān) و در فارسی هور و خَر
با خورشید گوئیم در گاتها کَله خوارنه xvar dān بمعنی ای که معمولاً در سایر
قسمتهای اوستا استعمال شده بیامده بلکه صفت است از برای جاهاسب ■ بمعنی
درخشان و نیکبخت یا سعادتمند است پس از بیاد آوردن چند قهره از مسائل تاریخی
و لغوی که بذکر آنها پرداخته ایم و پس از قرائت زامیاد یشت که در واقع
ناربخچه فر است میتوان دانست که فر چیست و میتوان آن را چنین تعریف نمود:
فر فردی است ایزدی بدل هر که بنابد از همکنان بر نری یا بد از بر تو این
فروغ است که کسی بیادشاهی رسد بر ازنده تاج و تخت گردد و آسایش گستر

Hvaran by Dr. Eugen Wilhelm in Sir Jamsetjee Jeejeebhoy Madressa ۱

Jubilee Volume: Bombay 1914 p. 159-166

۲ رجوع شود بتن و ترجمه آنجا Auna

و داد گر شود و همواره کامیاب و پیروز مند باشد همچنین از نیروی این نور است که کسی در کالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند از برای رهنمای مردمان برانگیخته گردد و بمقام پیغمبری رسد و شایسته الهام ایزدی شود عبارت دیگر آنکه مؤید بتائید ازلی است خواه پادشاه و خواه یارسا و خواه نیرومند و هنر پیشه دارای فرّ ایزدی است چون فرّ پرتو خدائی است ناگزیر باید آن را فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان برست و پرهیزگار و دادگر و مهربان باشد بهمین جهت در اوستا ضحاک بیدادگر و افراسیاب ستمکار دارنده فرّ خوانده نشده اند هر آن پادشاهی که از راه راستی برگشت و سر از فرمان بیپسید فرّ از او روی بر تافت و تاج و تختش بباد رفت جشید نامانی کامکار بود که زبان بدروغ نیالوده بود یا بنا باندراجات شاهنامه خود ستائی نکرده بود همینکه دروغ بزبان راند فرّ از او بگست و ضحاک ایران را دچار ستم نمود و بالاخره جشید گرفتار و کشته شد همچنین پس از آنکه کیکاوس بفریب مریمن یا دیو خشم بخیال آسمان پیمائی افتاد و نسبت بساحت قدس دلیری و گستاخی نمود فرّ ایزدی از او جدا شد و ایران از وجود چنین پادشاه بی فرّ و گناهکاری گرفتار بدبختی و خواری و پریشانی و خشکسالی گردید و بزرگان ایران چاره در این دیدند که نوه اش کیخسرو کسی که دارای فرّ ایزدی بوده بیادشاهی بگزینند

معمولاً در اوستا دو فرّ نامیده شده یکی فرّ ایرانی یا ائیر یَنیم خوارنو *Airyānəm Xvarenō* و دیگری فرّ کیانی یا کَوَئَنم خوارنو *Kavānəm Xvarenō* در دو سیروزه کوچک بزرگ فرّ ایرانی و فرّ کیانی هر دو با هم ذکر شده است در فقرات اول و دوم اشتادیش دیدیم که فرّ ایرانی از ستور و رمه و ثروت و شکوه برخوردار و بخشنده خرد و دانش دولت و در هم شکننده غیر ایرانی تعریف شده است و در زامیادیش خواهیم دید که چگونه فرّ کیانی نو بنوبه نصیب ناموران و پادشاهان و یارسایان گردید از پرتو آن دستگار و کامروا شدند این فرّ همیشه از آن ایرانیان بوده و تا ظهور سوشیانت و دامنه رستاخیز از ایران روی برنخواهد تافت

در آغاز این مقاله گفتیم که در فقرات ۱-۸ زامیاد یشت از کوهها
 مندرجات سخن رفته و مربوط بمطالب مابقی فقرات آن نیست در این
 زامیاد یشت یشت گرانها که آن را قدیمترین قصیده رزمی ایران میتوان
 نامید از فقره ۹ تا انجام که فقره ۹۷ باشد از فر صحبت شده از این قرار:
 در فقرات ۹-۲۴ از فر اهورا مزدا و امشاسپندان و ایزدان باد شده
 در فقرات ۲۵-۲۶ از فر هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته پس از
 آن در فقرات ۲۷-۲۹ از فر نهمورت صحبت شده و پس از آن در فقرات ۳۰-۴۴
 شرحی راجع بفر جمشید مندرج است که چگونه از پرتو فر کامیاب میبود
 و چگونه پس از دروغگوئی فر در سه بار از او روی گردانده در بار اول به مهر
 ایزد فروغ رسید و در بار دوم بفریدون شکست دهنده ضحاک روی آورد
 و در بار سوم به گرشاسب پل نامور رسید چنانکه ملاحظه میشود در زامیاد یشت
 درست بهمان ترتیبی که در داستان ملی ماست از پادشاهان پیشدادی اسم برده
 شده است

بنابر صواب هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی شمرده شده نه کیومرث
 که نخستین بشر است^۱ و بعد هم خواهیم دید که از پادشاهان سلسله کیانی
 نیز مرتباً یاد گردیده گرشاسب یکی که در سومین بار یک ثلث از فر
 جمشید رسید در داستان ملی ما آخرین پادشاه پیشدادی است^۲ پیش از
 اینکه مندرجات فقرات دیگر را بر شمردیم و از نامورانی که پس از
 گرشاسب از فر بهره مند بوده نام بریم بذكر توضیحاتی ناگزیریم: بنا به فقره ۳۵
 فر پس از دروغگوئی جمشید تخت بمهر پیوست چنانکه میدانیم این
 ایزد فرشته فروغ است ■ فرشته ایست که بخصوصه دشمن دروغگو بان
 و بیماشکنان است و در روز کارزار یشت و ینا پادشاهان است بنا بر این بسیار
 منطقی است که فر این فروغ ایزدی بسوی فرشته نگهبان فروغ برگردد و پادشاه

۱ رجوع شود بمقاله کیومرث در همین جلد ص ۲۱-۲۵
 ■ رجوع شود بمقاله گرشاسب در جلد اول ص ۱۹۰-۲۰۷

پادشاهی بود و بعدها همین 'مرغ' علامت اقتدار 'رمها' گردید و در قرون متأخر نشانه علم برخی از ممالک اروپا شد در شاهنامه مکرراً از علم عقاب ایران یاد شده است^۱ کزنوفون Xenophon در کتاب کورش (Kyrupédie) در جزو هفتم از فصل اول در فقره ۴ در وقایع لشکر کشی کورش بضد آشوریها مینویسد: "علم پادشاهی ایران یک عقاب زرین بود که بر روی یک نیزه نصب کرده بودند" در سطر بعد می افزاید: "امروزه نیز علم پادشاهی ایران این است" همین مؤلف در کتاب دیگرش موسوم به انا بازیس (Anabasis = لشکر کشی یا جنگ آرائی) در جزو اول از فصل دهم در فقره ۱۲ در وقایع جنگ کورش صغیر بضد برادر خود اردشیر دوم (۴۰۴-۳۶۱ پیش از مسیح) مینویسد: "علم پادشاهی ایران عقاب شهری کشوده از زر میباشد که بر روی نیزه نصب است" هرودت در کتاب سومش فقره ۶۷ میگوید: "پیش از آنکه داریوش و شش همراهانش به گوماتای 'مغ' حمله برند به برخی از آنان تردیدی روی داد و خواستند که جنگ را بتأخیر اندازند و باهم در این خصوص مشورت میکردند که ناگاه دیدند هفت جفت باز در جفت کرکس را پی کردند این را بفال نیک گرفتند و علامت پیروزی دانستند آنگاه 'مهیائی' هجوم شدند و کامیاب گردیدند" کزنوفون در کتاب کورش در جزو دوم از فصل اول در فقره اول نقل میکند هنگامی که کورش از فارس لشکر آراسته بیاری کیا کزارس Kyaxares (در فرس

۱ در این جا متذکر میشوم که هلال و ستاره که امروزه نقش برق ضماینها و بسیاری از ممالک آفریقا است نیز در قدیم نشان ایران بود (رجوع شود بحلد اول پشپا ص ۲۱۸) همچنین متذکر میشوم که برخی خواسته اند بنا بشعار فردوسی که مکرراً از رنگهای درفش سخن رانده از آنجمله گفته:

فرو هشت از زرد و سرخ و بنفش می خواندش کاپیائی درفش ز
هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش ز نمایدت^۱ کاپیائی درفش ز
میان اندرات کاپیائی درفش جہات زو شده سرخ و زرد و بنفش
رنگهای برق ایران قدیم را معین کنند البته این اشعار را نمیتوان دلیل گرفت زیرا که دقیقی در شاهنامه همین رنگها را از برای درفش تورانیان شمرده:
بدادند شان کوس^۲ بیل و درفش یار آراسته سرخ و زرد و بنفش
(رجوع شود بلشکر کشی از جاسب بختک گشتاسب جلد سوم ص ۱۱ چاپ یونہ)

هووخشتر (Huvasātra) پسر استیاج پادشاه ماد (مد) بضد آشوریها میرفت و فتحی که با پدرش کمبوجیا که از برای بدرقه وی آمده بود تا بسزحد خاک فارس رسیدند در آن جا عقابی را دیدند که از پیش آنان در پرواز بود آن را بفال نیک گرفتند و کمبوجیا با اطمینان خاطر فتح را از پسر خود کورش دانسته او را بدرود گفته بفارس برگشت^۱

از این اخبارات بخوبی میتوان دانست که شاهین در ایوان قدیم مورد توجه بوده و مرغی خوش بمن و نیرومند شمرده میشده و بهمین ملاحظه در اوستا قر در بیکر مرغ وارغن جلوه گر شده است کلبه اینگونه تعبیرات در اوستا ارتباط تامی با خصلتهای ایرانی نژاد دارد چون ایرانیان توانا و دلیر و پهلوان بودند قر ایزدی نیز در اوستا بصورت مرغ نیرومند و پرزوری بسوی ناموران آنان در پرواز است اما در انجیل روح خدا بشکل کبوتری در عیسی^۱ حلول میکند چنانکه در انجیل متی در باب سوم فقره ۱۶ آمده: «و چون عیسی^۱ غسل تعمید یافت قوراً از آب برآمد و سنگر آنگاه آسمان بر وی گشاده شد و او دید که روح خداوند مانند کبوتری فرود آمد و بر وی در آمد» در انجیل مرقس در باب اول فقره ۱۰ آمده: «و چون او (عیسی) از آب برآمد و دید که آسمان شکافته شد و روح مانند کبوتری در وی فرود آمد»

اینک برگردیم بسر نامورانی که پس از کرشاسب بقر رسیدند پس از این نامور قر فوراً بکسی نه پیوست اهریمن موقع را غنیمت دانسته خواست بایران آسیب فرود آورد اما اهورا مزدا همواره این خاک را رستگار میخواست بمناسبت ییصاحب ماندن قر است که در آغاز کرده های ۹-۷ زامیاد یشت قر باصفت بدست نیامدنی آورده شده است^۲ در فقرات کرده های ۸-۷ که از فقره ■ ■

۱ - مناسب است یاد آورد شوم از آنکه مندرجات کز قانون راجع بکورش در بسیاری از موارد برخلاف مندرجات مورخین دیگر است این خبر هینقدر میرساند که ایرانیان با این مرغ آشنا بحکم عزت و احترام در او مینگریستند
■ رجوع شود بتوضیحات فقره ۴۰

تا خود فقره ۶۴ باشد قرّ موضوع ستیزه است در میان خرد مقدس (سپنت مینو) و خرد خبیث (انگرمه مینو = اهریمن) از طرفی خرد مقدس گاشنگان خود منش پاک و بهترین راستی و آذر را برای بدست آوردن قرّ برانگیخت. از طرف دیگر خرد خبیث گاشنگان خود منش زشت و خشم و ازدهاک (ضحاك) و سپینور کشنده جمید را از پی فرستاد^۱ آنگاه آذر و ازدهاک بهم در افتادند هر يك از برای گرفتن قرّ بتکاپو درآمدند قرّ از تعاقب هموردان خود بدریای فراخکرت افکند، فرشته آب آیم پات^۲ آن را در حمایت خود گرفت تا آنکه نوبت زور آزمائی با فراسیاب تورانی رسید این پادشاه آزمند بامید یافتن قرّ و شکوه پادشاهی ایران سه بار خود بدریای فراخکرت انداخت هر چند در پی آن از هرسو شنا نمود سودی نبرد و دستش از دامن شوکت و جلال که فقط بایرانیان و زرتشت پاک براننده است کوتاه ماند پس از آنکه افراسیاب نومید گشته دست از کوشش برداشت، در فقرات ۶۵-۶۹ از کرده^۳ ۹ بشارت داده شده که قرّ در آینده نصیب کیانیان خواهد شد سلسله ای که از نواحی دریاچه هامون سلطنت خواهد برانگیخت در فقرات ۷۰-۸۷ از شهریاران کیانی: کیقباد و کی ایوه و کیکاوس و کیبارش و کی بشین و کی بیارش و کی سیاوش و کی خسرو و کی گشتاسب نام برده شده که هر يك بنوبت خود دارای قرّ بودند در جزو کیانیان پیش از ذکر کی گشتاسب، معاصر بیغمبر ایران، از قرّ زرتشت پاک سخن رفته که از یرتو آن بندار و گفتار و کردارش از روی دستور دین شد و در جهان مادی در راستی و توانائی و شکوه و پیروزی سر آمد موجودات گردید و دیوها یعنی پروردگاران باطل از ظهور وی بهراس افتادند و گیتی از دست تمدی آنان رهائی یافت از سرود ستایش^۴ نماز بیغمبر از برای دیوها بارای خود داری نمادنا کزیر عرصه را تهی نموده پنهان شدند در فقره ۲ بهرام یشت دیدیم که بهرام، فرشته پیروزی در کالبد باد تندی بسوی زرتشت بوزید^۵ باو قرّ بیک مرزا آفریده

۱ راجع به سپینور کشنده جمید بجلد اول ص ۱۸۷ ملاحظه شود

۲ رجوع کنید بجلد اول ص ۱۰۲ و ۱۰۹

پس از سپری شدن روزگار شهر یاری کی گشتاسب دیگر فرّ بکسی نه پیوست
و چنانکه در مقاله کیانیان گفتیم دیگر پادشاهی بد داشتن فرّ سرافراز نگردید
اما اهورا مزدا آن را تا دامنۀ رستاخیز از برای ایرانیان ذخیره نمود. است
در فقره ۸۸ تا آخر یشت که فقره ۹۷ باشد از آخرین جلوه آن سخن رفته
سوشیانت یعنی موعود مزدیسنا پیش از سپری شدن دوره زندگانی مادی و جهانی
از فرّ ایزدی برخوردار، از کنار دریاچه هامون خواهد برخاست و کیتی را بر از
فروغ راستی خواهد نمود و سپاه دروغ اهریمنی را نابود خواهد ساخت

[illegible]

نسخ خطی زامیاد یشت نسبت به کم است و آنچه از آن موجود است در بسیاری از جاها خراب شده اما رشته ارتباط در میان فقرات آن نگسته مطالب روشن است تفسیر پهلوی این یشت بسیار سخت که ممکن بود امروزه اسباب سهولت ترجمه آن شود از دست رفته است با وجود این از پیرو کوشش دانشمندان اوستا شناس کاملاً میتوانیم بمعانی آن پی ببریم گذشته از اوستای

۱ در قره ۶ ارث یشت، ارث قره نیک بخشیده خوانده شده و در قره ۱۰ آمده که
بقی ارث قره داده شده است

■ رجوع به هرمزدیشت قمره ۲۲ ■ ماهیشت قمره ۵ و نشتیشت قمره ۲۲ و رامیشت قمره ۴۲ و زامیادیشت قمره ۶۷

۳ رجوع کنید جلد اول ص ۱۲ و ۱۳

انکیل دوپرون Anquetil Duperron که اصلاً زامیادبشت در آن موجود نیست
 در ترجمه اوستای مستشرقین دیگر مثل اشپیکل Spiegel و دهارله DeHarlez
 و دارمستر Darmesteter و ولف Wolf و لومل Lommel و گلدنر Geldner
 و بارتولومه Bartholomae موجود و هریک از این ترجمه‌ها بملاحظه‌ای
 قابل استفاده است^۱ همچنین ترجمه ریخات^۲ و ترجمه چند فقرات از آن
 در کتاب دیگر گلدنر^۳ بسیار گرانها و از برای تفسیر این بشت راهنمای
 بسیار خوبی است

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۸-۴

Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt; ■

Straasburg 1911 S. 127-132

Religionsgeschichte Lesebuch, herausgegeben von Bertholet ■

I Die Zoroastriische Religion (Das Avesta) von Karl F. Geldner; Tübingen 1926

S. 44-47

قر مزدا آفریده بدست نیامدنی ۱ ۵۵

۱ نخستین کوهی که از این زمین برخاست، ای سینتمان زرتشت، هرئیتی^۱ بلند است که همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است دومین کوه زرد ز^۲ میباش که از آن طرف مانوش^۳ نیز همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است ۵۵

رود هلمند و رود های دیگر سیستان است باشد یعنی کوه با با کوه سیاه و ضمناً هم بکوه خواجه موجه شده (۱) یشته ای که مکرراً در مقاله هامون یاد کرده ایم و در نزدیک دریاچه است بنظر بگر این کوه باید در نزدیک هامون باشد، شاید نهیبدان که در ساحل غربی دریاچه واقع است (۲) ۱ لغت که بدست نیامدنی ترجمه شده در متن آشوارت^۴ ex Varela آمده

و در پهلوی آ گرفت ترجمه شده یعنی نگرفتنی رجوع شود بتوضیحات قمره ۴۵ ص ۳۳۹

۲ هرئیتی^۵ Harati به معنی هرا^۶ Harā و سا هرا^۷ Harā herazāni آمده، اساساً یک کوه مینوی و مندی بوده باشد این اسم را بکوه معروف ایران اطلاق کرده البرز یا هریرز گفته اند در جلد اول یشته از آن صحبت داشتیم اینک در این جا افزوده گوئیم: بقول دینکرد سری از یل جنوب (یل صراط) بالبرز پیوسته است در فرکرد ۱۹ و ندیداد قمره ۳۰ نیز بیان اشاره شده است بر زئیتی که معنی بلندی و یشته و کوه است در اوستا مشقات زیاد دارد و از همین ماده است کله^۸ برز که در فارسی بمعنی بلندی و بزرگی و شکوه است چنانکه عنصری گفته

فرو کوفسته آت بنانرا بگز ه شان رنگ ماند و ه فر و ه برز و نیز جدا گانه بمعنی البرز کوه آمده چنانکه فردوسی گفته

چو خورشید برزد سر از برز کوه میانها به بستند بکسر گروه

در او-۱ مکرراً از این کوه یاد شده از آنجمله است در آبان یشت قمره ۲۱ و مهریشت فقرات ۱۳ و ۵۱ و ۵۱ و ۹۰ و ۱۱۸ و رشن یشت قمره ۲۵ و رام یشت قمره ۷ و یسنا ۱۰ قمره ۱۰ و یسنا ۴۲ قمره ۳ و یسنا ۵۷ قمره ۱۹ و فرکرد ۲۱ و ندیداد قمره ۵ و غیره از فقرات فوق بخوبی بر میآید که از هرئیتی یک کوه مدوی اراده شده است

۳ زرد ز^۹ Zeredhān بنا بقمره فوق بایستی سلسله جبال باشد در مقابل البرز در فصل ۱۲ بندهش قمره ۲ این کوه زردید^{۱۰} Zarid نامیده شده و با کوه مانوش یکی دانسته شده است

۴ مانوش^{۱۱} Manuša در فصل ۱۲ بندهش قمره ۱۰ مانوش خوانده شده و آن کوه بزرگی است که منوچهر در آنجا نوآید یافت رجوع شود بمقاله منوچهر در همین جلد ص ۵۰

(۱) Zend-Avesta par Darmesbeter vol. 2 p. 684

(۲) رجوع شود بکتاب مذکور بگر ص ۱۳۰ بکتاب ذیل نیز ملاحظه شود،

Zoroastrianische Studien von Windischmann S. 2-7

Heiligen Schriften der Parsen von Spiegel 2 B. S. 41-42.

۲. از این کوههای اوشیدم، اوشیدرن، سلسله ارزیتیته، سرزد و
 ششمین ارزور، هفتمین بومیه، هشتمین رارذبت، نهمین
 مزیشونت، دهمین اتر دنگهو، یازدهمین ارزیش، دوازدهمین
 وائینی گنش.

۱. ارزیتیه (Erezitya) در آبان یشت فقره ۱۵ بزرگ باد شده و آن کوهی است
 که یکاوس در بالای آن از برای ناهید قربانی نمود در فصل ۱۲ بندهش از آن اسمی نیست
 این کله بهین املاء در جزو اسماء مرکبه یعنی عقاب است چنانکه در ارزیتیه
 (Erezitya) یعنی پرنی پرنهین رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۵
 ۲. ارزور (Erezura) در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۶ ارزور Arezūr نامیده
 شده. آن کوهی است که در طرف ارم Avōm (روم) واقع است در فقره ۳ بین فصل
 بندهش این کوه با کوه بومیه که در فقره فوق زامیاد یشت هفتمین کوه شمرده شده یکجا
 نامیده گردیده. ارزور بوم خوانده شده است اسم این کوه با اسم دیوی که در مینو خرد
 فصل ۲۷ فقره ۱۴ ارزور نامیده شده و بدست کیوسرشت گشته گشته مناسبتی ندارد لابد کوه
 ارزور (Arezūra) که در فرگرد ۳ و نندیداد فقره ۷ و در فرگرد ۱۹ فقرات ۴۴
 و ۴۵ آمده با اسم همین دیو نامیده شده گردیده و سره این کوه اخیر محل اجتماع دیوها خوانده
 شده در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۱ قله ارزور Aezur در دوزخ است در داستان
 دینکبند فصل ۳۳ فقره ۵ ارزور در طرف شمال واقع و مقر دیوهاست

۳. بومیه (Bumya) ترکیب صفتی دارد یعنی خاکی و زمینی باید از کله بومی (Būmā)
 که یعنی بوم و خاک است مشتق باشد در توضیحات شماره ۲ گفتیم که بقول بندهش
 ارزور بوم در حدود روم واقع است.

۴. رارذبت (Raodhita) (یا رارذبت) در بندهش فصل ۱۲
 فقره ۲۷ رویشنومند Rōdhitānūmand نامیده شده و لفظاً آن را یعنی کوهی که از آن
 گیاه فراوان روید گرفته است دارمسترگان کرده که این کوه همان روایت جغرافیه
 عرب باشد که در طبرستان است (Z. A. vol. 2 p. 416 et 418)

۵. مزیشونت (Mazishant) لفظاً یعنی دارنده بزرگی است از کله
 مزیشونت که یعنی بزرگتر یا مهت میباشد احبالب داده اند که این کوه مزیس Masia باشد
 اسمی که ارمنها در قدیم بکوه ازاراط داده اند کوهی که در ارمنستان است و بنا بر تدرجات
 تورات در سفر پیدایش باب هشتم کشتی نوح پس از طوفان در بالای آن فرونشست (کوه نوح)
 ۶. اتر دنگهو (Autare danhu) این کله نیز جداگانه صفت است
 یعنی واقع در میان مملکت و بهین معنی در مهر یشت فقره ۱۴۴ آمده است

۷. ارزیش (Erezifa) یعنی راست برافراشته

۸. وائینی گنش (Vaiti Gausn) در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۱
 وائیکس نامیده شده در فقره ۱۹ آن چنین شرح داده: «وائیکس کوهی است در سرزد
 وائیکسان جایی است پر از دار و پر از درخت» این محل همان است که به نام بادغیس

از برف است فقط مقدار کمی از آن آب میشود^۱ دو سلسله کوه
 ۲. همنکون^۲، هشت سلسله کوه وشن^۳، هشت قلعه آئور وشت^۴
 ۳. چهار کوه وید وَن^۵

۴. آئزخ^۶، میئخ^۷، واخدریک^۸، آسیه^۹، توژسک^{۱۰}، ویشو^{۱۱}، درویشوشوشت^{۱۲}
 سائیر یوشت^{۱۳}، تنکوشوشمت^{۱۴}، ککپیو^{۱۵}، آنترکنگه^{۱۶} ۲

که ظاهراً عقاب باشد چه در سانسکریت سین Syen نیز بمعنی شاهین است (۱) او پائیری سن
 یعنی برتر از برش سبرغ یا عقاب مقصود این است که آن کوه چندان بلند است که عقاب
 بلند پرواز هم برآرز آن نتواند رسید فردوسی نیز در تعریف کوه بلند میگوید:

یکی کوه بینی سر اندر سحاب که بر وی نبرید پیران عقاب

حداله مستوفی در تذهیب القلوب صفحه ۱۹۹ در خصوص رجه تسبیح کوه کرگی چنین میگوید:
 «کوه کرگی در مغازه است محدود شهر نظار و باهیج کوه یوسه نیست دورش ده فرسنگ باشد
 کوهی سخت بلند است از بلندی کرگی برآرز می برد و بدان سبب ندان نام مشهور است...»

۱. معنی این جمله اخیر تقریبی است

۲. همنکون Hamankuna

۳. وشن vashan

۴. آئور وشت aurant در اوستا چندین معنی دارد: نخست یعنی تند و نیز
 و دلیر و پهلوان این صفت بخصوصه از رای اسب استعمال شده چنانکه در مهر یشت فقره ۴۲
 دوم اسم مجرد است معنی اسب چنانکه در مهر یشت فقره ۱۲۵، سوم اسم کوهی است این کله
 در پهلوی چه در تفسیر اوسا (زند) و چه در کتب دیگر پهلوی ارونند ضبط شده و امروزه
 ارونند گوئیم و آن اسم کوهی است در همدان که همه جغرافیون نیز آن را ارونند نامیده اند
 همین اسم نیز به دجله داده شده است (۲) کله ای که به قله ترجمه شده در من فائکو
 faoniku آمده که بمعنی سره و تغه کوه است

۵. وید وَن vidhvana

۶. آئزخ Aszaxa، میئخ Maenaxa، واخدریک vaxdriyaka

۷. آسیه varedhrika، توژسک Asaya، ویشو Tudhaska، درویشوشوشت varedhrika

۸. سائیر یوشت Vifava، تنکوشوشمت Drachivant، ککپیو Kakhiyu

۹. آنترکنگه Antare kanha، یعنی کوهی که در میان گنگ است

۱۰. در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲ سیجی دار Sieldiv کوهی است در گنگ دیز بنابر این

سیجی داو که در آغاز فقره ۵ زامیاد یشت سیجی داو Sieldiv نامیده شده

شبه است از کوه آترکنگه (رجوع مجلد اول ص ۲۲۰-۲۲۱)

(۱) Encyclopédie de l'Islam, livraison H, à l'article Simurgh par Buchner p. 445-6

(۲) رجوع شود مجلد اول بنها ص ۲۲۳-۲۲۵

Eräufabr von Marquart S. 150

برن ۱ کوه فرایته ۲ اودر به ۳ کوه زرنوت ۴ و کوههای (دیگر) که

صفت گرفته اند از برای کله تتر tuera که برعم آمان کوهی است ولی این اشتباهی است صواب در این است که کله تتر را معنی قله با کوه سرو تفته کوه بگبریم (Albira, Wunterbuch von Bartholomae S. 949 n. Die yafte des Avesta von Lommel S. 176) این کله مکرراً در اوستا آمده و مخصوصه از آن تفته کوه البرز اراده شده است در یسنا ۴۲ فقره ۳ قله (تتر) کوه مرا سوده شده و در رشن هشت فقره ۲۵ آمده: «اگر تو ای رشن (فرشته عدالت) در قله (تتر) هریتی (البرز) باشی رانجائی که گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید دور میزنند باز ما ترا بیاری میخوانیم» در رام هشت فقره ۷ آمده که هرشنگ پیشدادی در بالای قله (تتر) هریتی (البرز) فرشته هوا اندروای را بسود و از او کامیابی و رستگاری و شکست دیوهای مازندران و دروغبرستان ورن (دلم = کبلان) درخواست نمود این کله در تفسیر پهلوی تیرک tirk شده در بندهش فصل ۵ فقره ۴ مطابق فقره ۲۵ رشن یشت مندرج است: در تیرک هرپورز (قله البرز) خورشید ماه و ستارگان دور میزنند (رجوع بجلد ۱ ص ۱۴۱ و توضیحات فقره ۱ همین یشت)

۱ برن رانجوت Barana یعنی برنده

۲ فرایته فرایته Frāyayahi

۳ اودریه اودریه udrya ممکن است که معنی لفظی این کله چنین باشد: «کوه میان آب» یا کوه اودر اودر udra که معنی سگ آبی است و در وندیداد فرگرد ۱۳ فقره ۵۱ و فرگرد ۱۴ فقره ۱ و غیره از آن سخن رفته و در سانسکریت udra مطلق جانور آبی است ۴ زرنوت زرنوت Rarvant این کله صفت است بمعنی یا شکوه بسا در اوستا صفت مردمان یا ایزدان آمده غالباً با صفت فره مند یا خره مند یکجا استعمال شده چنانکه در ماه یشت فقره ۵ و تشریشت در تمام فقرات و زامیادیش فقره ۶۷ و غیره در پهلوی رایومند گویند کوه معروف زرنوت که جغرافیون ربوند ضبط کرده اند در خراسان است در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۸ آمده: «کوه ربوند در خراسان است در بالای آن آذر برزین برقرار شده است اسم ربوند بمعنی رایومند (شکوهنده) باز در فقره ۳۴ همین فصل از بندهش مندرج است: کوه گشاود (گشا باد) در نه فرسنگی طرف غربی یسنا ویشلسان واقع است در آنجائی که محل آذر برزین مهر است» در فصل ۱۷ بندهش فقره ۸ آمده: «آذر برزین مهر تا زمان گشتاسب در گردش بوده یناه جهان میبود تا اینکه زرنشت انوشه روان دین آورد و گشتاسب دین پذیرفت آنگاه گشتاسب آذر برزین مهر را در کوه ربوند که آن را نیز یشت ویشناسان خوانند فرو نهاد» بنابر این یشت ویشناسیان که معنی یشت و یناه گشتاسب است اسم دیگری است از برای کوه ربوند

ربوند یکی از شهرهای معروف نیشابور یا ابر شهر بوده این رُسه (ص ۱۷۱) متوسله ابر شهرداری ۱۳ رستاق (مغرب از دوساک پهلوی) چهار طسوج (مغرب از تسوک پهلوی در فارسی تسو) یعنی محل است ربوند یکی از آن چهار طسوج است (رجوع به Brānšahr von Marquart S. 74) این شهر بخصوصه بواسطه آذر برزین مهر که یکی از سه آتشکدهای معروف ایران قدیم بوده شهرت داشت مانند آذر گشتاسب شیز (در آذربایجان)

بیش از این مردمان بآنها نام دادند، از آنها گذشته بیندیشیدند؟ ■

۷ پس این چنین ای سپنتمان زرتشت در هزار و دویست و چهل و چهار کوه ۲ %

۸ بهر اندازه که این کوهها امتداد یافته بهمان اندازه او (آفریدگار) آنها را بهره پیشوایان و رزمیان و بزرگبران گله پرور بخش نمود ۳ ■

﴿کرده ۱﴾

۹ فر کبانی نیرومند مرزا آفریده را ما هیستام (آن فر) بسیار بستود ۴

زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برار از سایر آفریدگان است ۵

و آذر فرن یخ کاریان (در فارس) بسیار مبارک و زیارتگاه بود آذر برزین مهر آتش طبقه بزرگبران و کشاورزان شمرده میشد در توضیحات فقره ۱۱ همین بشت از طبقات سه گانه ایران بدیم صحبت خواهیم داشت در فقره ۹ دوسیزده و در فقره ۱۱ آتش نباش نیز از کوه ربوند یاد شده لابد ذکر اسم ربوند در این دو فقره باین مناسبت است که آتشکده آذر برزین مهر در آنجا بود زیرا که در همین فقره سیزده مناسبت همین روز ماه (آذر روز) با آذر درود فرستاده شده چنانکه ذکر کوه اسوند که جمل بندهش محل آذر گشسب است در فقره ۱۱ سیزده و فقره ۵ آتش بایش همین جهت است

۱ معنی این جمله اخیر درست معلوم نیست

۲ در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ البرز اساس شمرده شده و دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه دیگر از آن سرزده است بفصل ۸ بندهش نیز ملاحظه شود

۳ کلمات پیشوایان و رزمیان و بزرگبران بحسب ترتیب بجای کلمات آژون و vāstrya رنشترا rathuastar و واستریه vāstrya ترجمه شده که در پهلوی آتوربان، ارتشداران، واستریوشان گویند در یسا ۱۹ فقره ۱۷ یک طبقه دیگر که بیشتر پیترا پیترا باشد (پیشه ور) و در پهلوی و بازند هتخشان گویند و از آن اهل حرفه و صنعت اراده کنند افزوده اند ولی اساساً مردم به طبقه منقسم شده هتخشان را جزو واستریوشان میشمرند

۴ به آتشکده معروف همه ساسانیان که آذر گشسب ۱۱ آذر فرن یخ و آذر برزین مهر باشد بحسب ترتیب آتش پادشاهی و رزمیان و آتش آتوربانان یا پیشوایان دینی ۱۱ آتش کشاورزان شمرده میشد در گاتها ص ۸۵-۸۹ از طبقات سه گانه صحبت داشتیم در این جا محتاج بفصل بنسب توضیحات فقره ۱۱ شماره ۳ نیز ملاحظه شود

۵ راجع فقره فوق در بندهش بزرگ مندرج است: ۱۱ این کوهها آفریده شده تا نماینده آتوربانان و ارتشداران ۱۱ واستریوشان باشد ۱۱ یعنی همه مردمان که به طبقه منقسم هستند ۱۱ در واقع این بشت از فقره ۱۱ شروع میگردد و آغاز کرده اول شمرده میشود

۱۰ (قری) که از آن اهورا مزد است، با آن اهورا مزدا آفریدگان را
پدید ساخت^۱ بسیار و خوب، بسیار و زیبا، بسیار و دلکش، بسیار
و کار آمد، بسیار و درخشان^۲ ۵۵

۱۱ تا که آنان گیتی را نو سازند^۳ (یک گیتی) بیرشدنی، نمردنی،
نکندیدنی، نبوسیدنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا،
در آن هنگامی که مردگان دگر باره برخیزند (و) بزدگان بيمرگی
روی کند پس آنگاه او (سوشیانت) بدر آید و جهان را بآرزوی خویش
تازه کند ۵۵

۱۲ پس جهانی که فرمانبردار راستی است فنانا پذیر گردد، دروغ دیگر
باره بهمان جایی رانده شود که از آنجا برای آسیب رسانیدن بر راستی

۱ مقصود از این آفریدگان، سوشانت و یاران وی میباشند، که در کرده ۱۱ همین
یشت از آنان سخن رفته از ربو ظهور آنان رستاخیز برانگیخته جهان مینوی جاودانی روی
خواهد نمود از رستاخیز در هیچ یک از قطعات اوستا روشن تر و مفصل تر از زامیاد یشت
صحبت نشده در فصل ۳۰ پندش موصلاً از ظهور سوشانت و رستاخیز سخن رفته لابد
مندرجات آن از روی یکی از شکهای مفتوح شده عهد ساسانی است که بخصوصه از رستاخیز
صحبت میداشت کلمه رستاخیز مرکب از راست و خیز چنانکه مضامین ذات هدایت در فرهنگ
انجمن آرای ماضی پنداشته نیست بلکه از لغت ایرست *irista* (داده شده) و
irista زامیاد یشت قمره ۱۱) که در پهلوی رستاک *restak* رسته *restel* داده شده
و یاربست *restet* داده شده و معنی مرده و درگذشته است ترکیب یافته و بنابر این رستاخیز
یا رستاخیز یعنی برخاستن مردگان در اوستا کلمه فرشو *frašo* کُری *kereti* و *frašo kereti*
که در پهلوی فرشکرت *fraskart* و در یازند فرشکرد گویند، معنی قیامت است
چنانکه در سنا ۶۲ قمره ۳ و ویدداد فرگرد ۱۸ قمره ۱۵ استعمال شده است چون سوشانت
رستاخیز خواهد برانگیخت از این جهت او و یارانش فرشو *frašo* جرت *kereti* و *frašo*
caretan نامیده شده اند چنانکه در فروردین یشت قمره ۱۷ در زامیاد یشت قمره ۲۲
در هر جای این یشت، چنانکه در فقرات ۱۱ و ۸۹، که نگارنده سوشانت را به نوکشد، یا اینکه
او چهارا نو خواهد کرد ترجمه کرده ام معنی لفظی همین کلمات فوق است که تعبیر بسیار
دلکشی است از برای رستاخیز یعنی روزی که جهان از پرتو سوشانت که دارای
فر ایزدی است نو خواهد شد و گیتی تازه خرم خواهد گردید

■ این صفات منطبق است با آفریدگان که سوشانت و یاران وی باشند

۳ «آنان» راجع است به سوشانت و یاران وی

پرستان و نژاد و هستی وی آمده بود، نپاهکار نابود خواهد گردید
فریفتار رانده خواهد شد. انا رتوش ۱

۱۳ برای شکوه و قش من او را با ستایش بلند میستایم آن قز کیانی
نیرومند مزد آفریده را با آب زور قز کیانی نیرومند مزد آفریده را
هامیستایم با هوم آمیخته بشیر، با برسم، با زبانت خردم و کلام مقدس،
با گفتار و کردار و آب زور و کلام راستین
ینکبه هاتم ۲

﴿کرده ۲﴾

۱۴ قز کیانی نیرومند مزد آفریده را ما میستایم (آن قز) بسیار ستوده
زبردست، پرهیزکار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۳

۱۵ (فری) که از آن امشاسپندان است (آن) شهریاران، تند دیدگان
بزرگواران، بسیار توانایان، دلیران، اهورائی، زوال ناپذیر مقدس ۴

۱ انا رتوش سلسله این کلمات که در این فقره در انجام فقره ۹۰ نیز دیده
میشود جزء دعای معروف یثا اهور و ویر یو انا رتوش
سلسله Yatha ahū vairyō atihā ratuš میباشد که
در آخر فقرات یشتها تکرار شده است ولی معمولاً در هر جایی که آمده با کلمات آغازش که
یثا اهور ویر یو باشد شروع شده نه با چهارمین و پنجمین کلماتش که انا رتوش باشد شاید این
سبب از این جا برخاسته باشد که کلمه بیش از انا رتوش را سهواً ویر یو vairyō خوانده و نوشته اند
بجای اینکه بنابر صواب مئیر یو mairyo (مئیر یو) که معنی فریفتار و ناپاک
و بزهکار است بخوانند و بنویسند و بعد بدون اینکه ملتفت باشند کلمات انا رتوش را که در دعای
معروف بعد از کلمه ویر یو میآید اضافه کرده اند در نسخ خطی یشتها در برخی مئیر یو نوشته شده
و در برخی دیگر ویر یو مسلم است که مئیر یو درست و مناسب است بهر حال از انا رتوش
همان یثا اهور . . . اراده کرده اند این دعا اصلاً جزو این یشت نیست بعدها این دو فقره
Die Drei Yasht von Geldner S. 41
افزوده شده است رجوع شود به
Die yashts des Avesta von Lommel S. 177

۲ این فقره در انجام کردهای دیگر تکرار میشود

۳ این فقره و در فقره بعد بینه مثل فقرات ۸۲-۸۴ فروردین یشت است تمام فقرات

کرده ۲ راجع است بامشاسپندان

۱۶ که هر هفت هماندیشه اند، که هر هفت همگفتار اند، که هر هفت همکردار اند
 آنان را یک پندار، یک گفتار، یک کردار است، آنان را یک پدر
 و یک سرور است، اوست دادار اهورا مزدا °

۱۷ یکی از آنان بروان دیگران نگران است (روانی که) پندار نیک اندیشد
 بگفتار نیک اندیشد، بکردار نیک اندیشد، بگزشتان (بهشت) اندیشد،
 راه آنان روشن است هنگامی که بسوی آب زور پرواز میکنند ■

۱۸ که آفرینش اهورا مزدا را، دادار، 'مصور' سازند، نگهبان را باور
 و یناه هستند °

۱۹ اینا نندگدانی که گیتی را بنا بخواش شاف نو سازند (یک گیتی) پیر
 نشدن، نمردن، نگسندیدن، نیوسیدن، جاودان زند، جاودان بالنده
 و کامروا در آن هنگامی که مردگان برخیزند (و) بزرگان بیمرگی روی کنند
 بس آنگاه او (سوشیانت) بدر آید، و جهان را بارزوی خویش تازه کند ۱ ☞

۲۰ جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد
 برای شکوه و قرض . . . ☞

﴿کرده ۳﴾

۲۱ قر کیانی نیرومند مزدا آفریده را هامیستائیم (آن قر) بسیار ستوده،
 زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ■
 ۲۲ (قری) که از آن ایزدان مینوی و جهانی است و بسوشیا انتهای زائیده شده
 و (هنوز) زائیده نشده که نو کنند گانند متعلق است ۲ ☞

■ فقرات ۱۹-۲۰ مثل فقرات ۱۱-۱۴ میباشد

۲ در این جا سوشیا شایسته جمع آمده و از آنان مطلق سود رسانندگان و رها نندگان
 که تجدیدی جهان بخشنند اراده شده خواه سوشیانهای زائیده شده (زات = زاده)
 یعنی آنانی که بوده و هستند و خواه سوشیانهای که هنوز زائیده نشده (آزات = سربسته)
 ■ بعدها یا برعه وجود خواهند گذاشت

۲۳ اینانند کسانی که گیتی را بنا بخواهش شان نوسازند ۱۰

۲۴ جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد

برای شکوه و قرض ۱۰

﴿کرده ۴﴾

۲۵ قز کیانی نیرومند مرزا آفریده را مامیسنائیم (آن قز) بسیار ستوده،
زبردست، پرهیزگار، کارگر چیست را که برتر از سایر آفریدگان است ۱۰

۲۶ (قزی) که دیر زمانی از آت هوشنگ پیشدادی بود ۲ چنان که
او بهفت کشور (بوم) پادشاهی کرد، به دیوها، مردمان، جادوان،
پریها، کایهای ستمگار و کریانها (دست یافت) که دو نلث از دیوهای
مازندران و دروغپرستان تورن (دیلیم = گیلان) را برانداخت
برای شکوه و قرض ۳

﴿کرده ۵﴾

۲۷ قز کیانی نیرومند مرزا آفریده را مامیسنائیم (آن قز) بسیار ستوده،
زبردست، پرهیزگار، کارگر، چیست را که برتر از سایر آفریدگان است ۱۰

۲۸ (قزی) که از آن تهمورث زیناوند بود ۴ چنان که او بهفت کشور
پادشاهی کرد به دیوها، مردمان، جادوان، پریها، کایهای ستمگار
و کریانها (دست یافت) ۱۰

۲۹ چنان که او بهمه دیوها و مردمان، بهمه جادوان و پریها چیرگشت که
او اهریمن را بمیکر اسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه
(اتنها) زمین همیراند

برای شکوه و قرض ۳

۱ فقرات ۲۳-۲۴ مثل فقرات ۱۱-۱۲ میباشد

۲ راجع بهوشنگ پیشدادی بجلد اول ص ۱۷۸-۱۸۸ ملاحظه شود

۳ مثل فقره ۱۳

۴ راجع به تهمورث زیناوند یعنی مسیح بهین جلد ص ۱۳۸-۱۴۴ ملاحظه شود

﴿کرده ۶﴾

۳۰. قز کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن قز) بسیار ستودم.
زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ☪

۳۱. (قزی) که دیر زمانی از آن جشید دارنده کله خوب بود چنان که
او بهمت کشور پادشاهی کرد، به دیوها، مردمان، پریها، کاوبهای ستمکار
و کربانها (دست یافت) ■

۳۲. کسی که برگرفت از دیوها هر دو را: ثروت و سود را: هر دو را
فراوانی و کله را: هر دو را: خوشنودی و سرفرازی را در هنگام
پادشاهی او خوراک و آشام فاسد نشدنی بود، جانوران و مردمان هر دو
فتنا نایز بر بودند، آبها و گیاهها هر دو خشک نشدنی بود ☪

۳۳. در هنگام پادشاهی او نه سرما بود نه گرما، نه ییری بود نه مرگ (و)
نه رشک آفریده دیو (این چنین بود) پیش از اینکه او دروغگو بد،
پیش از اینکه او بسخن نادرست دروغ بپردازد ☪

۳۴. پس از آنکه او بسخن نادرست دروغ پرداخت قز از او آشکارا بپیکر
مرغی بیرون شتافت وقتی که جشید دارنده کله خوب دید که قز بگست
افسوده (و) سرگشته همگشت در مقابل دشمنی فرومانده زمین
پنهان شد ☪

۳۵. نخستین بار قز بگست، آن قز جشید (و) قز جم پسر و یونگهان بپیکر
مرغ و ایرغن^۲ بیرون شتافت، این قز را مهر دارنده چراگاههای فراخ
برگرفت، آن مهر نیز گوش هزار چالاکي دارنده، مهر شهریار همه ممالک را
ما میستائیم که او را اهورا مزدا فرهمندترین ایزدان مینوی بیافرید ☪

■ درخصوص جشید پسر و یونگهان مجلد اول ص ۱۸۰-۱۸۸ ملاحظه شود

۲. واج مرغ و ایرغن (شاهین) صفحه ۱۱۳ ■ بوضیحات نقره ۱۹

بهرام پست و مقاله «مندرجات زامیاد پست» ص ۳۱۷ ملاحظه شود

۳۶ دومین بار فرّ بگست، آن فرّ جشید (و) فرّ جم پسر و بونگهان بیبکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فرّ را پسر خاندان آبتین، فریدون بر گرفت^۱ چنان که او در میان مردمان پیروزمند پیروزمندترین بود - گذشته از زرتشت -

۳۷ که اژی دهاک (ضحاک) سه پوزمه سه کله و شش چشم هزار دستان را شکست داد، این دروغ بسیار قوی دیو آسا (و) خبیث فریفتار جهان این دروغ بسیار زورمند را که اهریمن بر ضد جهان مادی بیا فرید از برای فناء جهان راستی^۲ ☞

۳۸ سومین بار فرّ بگست، آن فرّ جشید (و) فرّ جم پسر و بونگهان بیبکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فرّ را گر شاسب دلیر (نرمش) بر گرفت^۳ زیرا که او از پرتو رشادت مردانه در میان مردمان رورمند زورمندترین بود - گذشته از زرتشت - ☞

۳۹ زیرا که زور (و) رشادت مردانه بدو پیوست رشادت مردانه را ما میستائیم (آن رشادتی) که بر پا ایستاده، بیخواب و نیز در تخت آرمیده بیدار است (آن رشادتی) که بگر شاسب پیوست ☞

۴۰ کسی که از در شاخدار را کشت، که اسبها را فرو میبرد، مردمان را فرو میبرد (آن ازدر) زهر آلود زرد رنگ را که از او زهر ار شکم، بینی^۴ کردن روان بود، که از او زهر زرد بیلندی یک ارش روان بود

۱ راجع بریدون پسر آبتین جلد اول ص ۱۹۱-۱۹۰ ملاحظه شود

۲ این فقره مثل فقره^۳ یسای ۹ میباشد که در فقره ۳۴ آبان یشت و فقره ۱۴ گوش یشت و فقره ۲۴ رام یشت نیز تکرار شده است در خصوص ضحاک جلد اول ص ۱۸۸-۱۹۱ ملاحظه شود

۳ راجع بگر شاسب و ازدر شاخدار^۴ رقبای وی که در فقرات ۴۰-۴۴ در آنان سخن رفته جلد اول ص ۱۹۰-۲۰۷ ملاحظه شود

که بر او گرشاسب در (دیک) فلزی خوراک نيمروز (ظهر) ميبخت
این زيانکار از کرمانافته عرق کرد از زیر دیک بجست و آب جوشان
فروريخت و گرشاسب دلير را هراس فرا گرفته خود بکنار کشيد ۵۵

۴۱ کسی که کندرب زرین پاشنه را کشت، که با پوزه گشوده از برای
تباه کردن جهان مادی راستی بر خاسته بود، کسی که نه سر پشیه را کشت
و پسران نيويک را و پسران دانشياني را، کسی که هيتاسپ
زرین تاج را کشت و ورشو از خاندان داني را و ييتون بسيار
پری دوست را ۵۵

۴۲ کسی که آرزوشمن رشادت مردانه دارنده را کشت (آن) دلير، . . . ۱
زيرك، كجروش، بيدار، پيش نمازنده را که بازينت . . . ۲
در هنگام رزم (بود) ۵۵

۴۳ کسی که سناويذك را کشت که شاخدار (بود) و دست سنگين داشت
او در انجمن چنين ميگفت: من (هنوز) نابالغ (ناپرونا) هستم نه برنا
وقتي که من برنا شوم زمين را چرخ (خود) کنم، آسمان را
گردونه کنم ۵۵

۴۴ من سينت منيو را از گرزمان روشن بزر خواهم کشد. اهريمن را
از دوزخ تيره بيالا خواهم برد اينان: سينت ميتو و اهريمن بايد
گردونه مرا بکشند، اگر گرشاسب دلير مرا نکشد، او را گرشاسب
دلير کشت جان از او بگرفت و قوه زندگانش را نابود ساخت
برای شکوه و فرش . . . ۳ ۵۵

۱ بجای قاط از دو کله معنی اي بر نياید

۲ در این جا سه کله خراب شده است بواسطه این کلمات خراب شده از سایر کلمات
معنی مناسبی بدست نیاید

۳ مثل قمره ۱۲

﴿کرده ۷﴾

۴۵ فر بیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی^۱ را اها میستائیم (آن فر) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزکار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ☞

۴۶ از برای این (فر) بدست نیامدنی سینت مینو و آنکره مینو (اهریمن) کوشیدند هریک از دو چالاک ترین بیک از پی فرستاد سینت مینو بیک (خود) وهومن (منش بیک) و اردیبهشت (بهترین راستی) و آذر اهورا مزدا را فرستاد اهریمن بیک (خود) آک من (منش زشت) و خشم خونین سلاح و ازدهاک (ضحاک) و سیتیور ازم کنندۀ جم را فرستاد^۲ ☞

۴۷ پس آنگاه آذر مزدا اهورا بیش خرامید و این چنین اندیشه کنان؛ این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت اما از پس او ازدهاک سه روز زشت نهاد بشتافت این چنین ناسزا گویان *

۴۸ پس روز این را دانسته باش تو ای آذر مزدا اهورا، اگر تو این (فر) بدست نیامدنی را بچنگ آوری هر آینه من ترا بکوه نابود سازم بطوری که تو توانی در روی زمین اهورا آفریده روشنائی دهی؛ از برای نگهداری کردن جهان راستی آنگاه آذر در اندیشه از خطر زندگی دستها و بس کشید چه ازدهاک سهمکین بود ☞

|| در آغاز فقرات کرده ۷-۹ برخلاف آغاز فقرات کرده های دیگر این پشت فر با صفت کیایی نبوده بلکه با صفت آشوبناک axvairya-masda که در پهلوی آگرفت ترجمه شده آورده شده است این صفت که معنی بدست نیامدنی || اگرقتنی است باین مناسبت است که در کرده های ۷-۹ موضوع سبزه خواستاران است و هنوز پس از گرشاسب بکسی نعلق پیدا نکرده

|| راجع به سیتیور کسی که چشید را با ازم بدونیم نمود بجلد اول ص ۱۸۷

ملاحظه شود

۴۹ پس از آن اژدهاك سه پوزه زشت نهاد بشتافت این چنین اندیشه كننان .
این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت اما از پس او آذر مزدا اهورا
برخاست باین سخنان گویا ■

۵۰ پس روز این را دانسته باش تو ای اژدهاك سه پوزه اگر تو این (فر)
بدست نیامدنی را بچنگ آوری هر آینه من ترا از بی بسوزانم^۱
در روی پوزه تو شعله بر انگیزم بطوری که تو نتوانی در روی زمین
اهورا آفریده خروج کنی از برای تباه کردن جهان راستی آنگاه
اژدهاك در اندیشه از خطر زندگی دستها را پس کشید چه آذر
سهمکین بود ☸

۵۱ این فر بدریای فراخکرت جست آنگاه آیم نیات^۲ نیز اسب فوراً او را
دریافت ایم نیات نیز اسب آرزوی داشتن آن نمود این فر بدست
نیامدنی را من خواهم گرفت از تك دریای ژرف از تك دریاهای
ژرف ■

۵۲ سرور بزرگوار شهریار شیدور آیم نیات نیز اسب را ما میسنائیم^۳ آن دلیر
استغاثه اجابت کننده را

(و آن) کسی که بشر را بیا فرید که بشر را ساخت و آن ایزد آب را
که نیکو بشنود هر آنگاه وی را بستانند ☸

۵۳ پس باید هر يك از شما مردمان چنین گفت اهورا مزدا ای زرتشت ياك^۴
خواستار فر بدست نیامدنی باشد او او بخشش یاداش درخشان آتربانی
بهره مند گردد^۵ او از بخشش یاداش فراوان آتربانی بهره مند گردد
او از بخشش آتربان (بهره مند گردد) ☸

۱ در خصوص آیم نیات و فرشته آب رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۲ و ۱۰۹

۲ یعنی کسی که دارای فر ایزدی گردد یاداش درخشانی که از برای يك آتربان
یا پیشوای دینی مفرد گردیده خواهد رسید

۵۴ او از اوت^۱ بسیار رفاهیت بخشیده^۲ بهره مند گردد
 که ستور و علوفه ارزانی دارد پیروزی همه روزه از آن او شود که بانیرو
 شکست دهد و بیش از سالی (طول کشد) و از این پیروزی برخوردار
 او بشکر خونین چیر شود، و از این پیروزی برخوردار او همه دشمنان را
 شکست دهد برای شکوه و فرش من او را بانماز بلند و آب زور
 میستایم آن فرورمند مزدا آفریده بدست نیامدنی را فر نیرومند
 مزدا آفریده بدست نیامدنی را ما میستایم باهوم آمیخته بشیر،
 با برسم، بازبان خرد و کلام مقدس، با گفتار و کردار و کلام راستین
 ینگه ها نام

﴿کرده (۸)﴾

۵۵ فر نیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی را ما میستایم (آن فر) بسیار
 ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۵۵
 ۵۶ که افراسیاب تورانی نابکار از دریای فراخکرت آرزوی داشتن آن
 میکرد، برهنه (شده) رختها را او بدر کرده خواستار گرفتن این فر
 شد (فری) که با قوام ابرائی کنونی و بعد و بزرگشت پاک متعلق است
 او شناور بسوی فرشتافت این فر ناختن گرفت، این فر بدر رفت از آنجاست
 که این آبشار^۳ نامزد بدریاچه خسرو^۴، از دریای فراخکرت برخاست ۵۶

۱ اوت فرشته توانگری است رجوع شود بمقاله اوت ص ۱۷۹-۱۸۵

۲ بجای نقاط از کلمه که سیار داشت در متن معنی ای بر نیاید

۳ کلمه که به آبشار ترجمه شده در متن آب غزار *ghāra* آمده

در آبان یشت فقره ۱۰۱ و تیر یشت فقره ۴۶ و رام یشت فقره ۲۷ نیز همین کلمه برخوردیم
 این کلمه را که مرکب است از آب (آب) و غزار *ghāra* = زغر *ghar* یعنی
 ریختن و روان شدن مینوات به دود و جویبار هم ترجمه نمود اما آبشار درست معنی
 تحت اللفظی آب غزار میباشد. بحال از این کلمه در فقره فوق شعبه آنها اراده شده که از
 دریای فراخکرت آمده دریاچه خسرو را ساخته است رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۷ و بتوصیحات
 فقره ۲۷ رام یشت در صفحه ۱۵۰ همین جلد

■ دریاچه خسرو بقول بندهش فصل ۲۲ فقره ■ در پنجاه فرسنگی دریاچه چچست

(ارمیه) است رجوع بمقاله کیشرو ص ۲۵۶

۵۷. آنگاه، ای سپنتهان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد سخن ناسزا بزبان راند: ایت، ایت، ایت ویشن، آههائی! من نتوانستم این فردا برابیم (فری) که با توام ایرانی کنونی و بعد و بزرشت پاك متعلق است ۵۵

۵۸. من اینك همه تو و خشك را (از) بزرگ (و) نيك و زیبا بهم در آمیزم. اهورا مزدا بتنگنا در آید ۲. آنگاه، ای سپنتهان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند خود را بدریای فراخکرت انداخت ۵۵

۵۹. پس دومین بار برهنه (شده) رخنهها را او بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) که با قوم ایرانی کنونی و بعد و بزرشت پاك متعلق است او شناور بسوی فرشتافت این فر ناخن گرفت این فر بدر رفت از آبجاست که این آبشار نامزد بدریاچه و نکهزده^۳ از دریای فراخکرت برخاست ۵۵

۶۰. آنگاه ای سپنتهان زرتشت افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد سخن ناسزا بزبان راند: ایت، ایت، ایت ویشن، آههائی! اوت ایت ویشن، آههائی! من نتوانستم این فردا برابیم (فری) که با قوم ایرانی کنونی و بعد و بزرشت پاك متعلق است ۵۵

۱. این کلمات باضافه چند کلمه دیگر در فقرات ۶۰ و ۶۳ دارای معنی ای نیست مسا در نسخه بدلتها باعلا، غنائف ضبط شده اصلاً از این کلمات که بایستی ناسزاهاى افراسیاب تورانی باشد معنی ای اراده نکرده اند در هر بار که افراسیاب از گرفتن فرومید گشت از شدت غضب چنین وهومات و مهملاتی بزبان راند و فر را تخرین نمود رجوع شود به Arianische Forschungen von Bartholomae I Heft; S. 122

۲. بجای نقاط از چند کلمات معنی درستی برمیآید

۳. ونگهزده، جامه‌ی دگر و دگر Vānhaždāh صفت است معنی «بهتر دهنده» و «بیکوترن بخشنده» بهین معنی در یسنا ۶۵ فقره ۱۲ استعمال شده و در پهلوی وه دهك ترجمه گردیده است در فقره فوق اسم دریاچه است اما تعیین آن غیر ممکن است با هیچیک از اسمانی دریاچه‌ای که در اصل ۲۲ بندهش ضبط شده شباهتی ندارد

■ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۷

۶۱ من اینک همه نروخشک را (از) بزرگ (و) نیک و زیبا بهم در آمیزم
 اهورا مزدا بشتگنا در آید^۱ آنگاه ای سپنتمان زرتشت افراسیاب
 تورانی بسیار زورمند خود بدریای فراخکرت انداخت^۲ ۰

۶۲ پس سومین بار او رختها را بدر کرده خواستار گرفتن این فرشد (فری).
 که باقوام ایرانی کنونی^۳ بعدو زرتشت ياك متعلق است او شناور بسوی فر
 شتافت این فرناختن گرفت، این فر بدر رفت، از آنجا است که این
 آبشار نامزد دریایچه آوژ^۴ دان^۵ و^۶ از دریای فراخکرت برخاست ۰

۶۳ آنگاه ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند باز دریای
 فراخکرت بیرون آمد، سخن ناسزا بزبان راند: ایت^۷ ایت^۸ یشن^۹ آهمائی
 آوژ^{۱۰} ایت^{۱۱} یشن^{۱۲} آهمائی آو^{۱۳} به^{۱۴} ایت^{۱۵} یشن^{۱۶} آهمائی^{۱۷}

۶۴ او نتوانست این فر را برآید (فری) که باقوام ایرانی کنونی و بعد^{۱۸} زرتشت
 ياك متعلق است

برای شکوه و قزس ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰

﴿کرده ۹﴾

۶۵ فر نیرومند مزدا آفریده بدست نیامدنی را ما میستائیم (آن فر) بسیار
 ستوده، زبردست، پرهیزگار کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۰

۶۶ که از آن کسی است که شهر یازی وی از آنجائی که رود هلند
 دریایچه کیانسه^{۱۹} را تشکیل میدهد برخاسته، در آنجائی که کوه
 اوشیدم^{۲۰} واقع است و از گردا گرد آن آب بسیاری از کوهها آمده
 بام سرا زیر میشود ۰

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۸
 ۲ آوژدان و^{۲۱} «س» Awzdanvan تمین محل این دریایچه غیر ممکن است
 بقول بارنولومه یعنی «دارنده رود آب»؟
 ۳ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۷
 ۴ مثل فقره ۵۱
 ۵ راجع^{۲۲} رود هلند و دریایچه کیانسه که آبش از هلند است و کوه اوشیدم که
 ظاهرأ سرچشمه هلند است بمقاله هامون ملاحظه شود

- ۶۷ بآن (دریاچه کیانیسه) فرود ریزد، بسوی آن روان گردد: خواسترا^۱
 هوسپا،^۲ فردنا،^۳ و آن خوارنگهیتی^۴ زیبا، و آن اوشتویتی^۵ تولنا^۶.

۱ خواسترا در این فقره از هشت رود دیگر اسم برده شده که مانند هلمند به هامون میریزد برخی از آنها را اشنین Stein با اسامی حالی رودهای افغانستان که به هامون میریزد مطابق کرده است (Mark Aurel Stein: Academy 1885, 18 Mai) اینک خواسترا $\text{X}^{\text{v}}\text{astara}$ این کلمه صفت است یعنی دارنده چمن خوب یا دارای چراگاه خوب چنانکه در سنا ۶۸ فقره ۱۵ آمده غالباً این صفت از برای ایرد رام آورده شده و در مقاله ویواندروای (فرشته هوا) صفحه ۱۳۰ از آن صحبت داشتیم خواسترا در این فقره ترکیب تألیف اسم رودی است که حاليه خاش رود گویند از طرف شرقی بدریاچه هامون میریزد از سر چشمه اش که کوههای ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۳۸۰ کیلومتر است

Geogra. von Iran von Geiger im Gir. Phil. II B. S. 370

۲ هوسپا Hvaspa این کلمه نیز صفت است یعنی کسی که اسبش خوب است در فقره ۷۶ مهر بشت باین معنی استعمال شده و در فقره ۱۲۲ فروردین بشت اسم یکی از یارسلایان است که بفروهرش درود فرستاده شده در فرس هخامنشی نیز هواسپ (hvaspa) آمده داریوش در کتیبه خواجه تخت جمشید میگوید یارس دارای اسبهای خوب (هواسپ) و سردمان خوب است هوسا در این جا اسم رودی است بطلمیوس یونانی جغرافی نویسنده قرن دوم میلادی آن را خواسپ Xosapa ضبط کرده حاليه خوس یا س گویند رودی است که از طرف شرقی به هامون ریخته میشود

۳ فردنا Fradatha این کلمه یعنی فرازش و بالش یا ترقی و نمو است مکرراً باین معنی در اوستا استعمال شده از آنجمله در اشادیشت فقره ۱۱ در ترجمه بهلوی اوستا قراخ دهشتی ترجمه شده است در این جا رودی است که از طرف شمال شرقی بدریاچه هامون میریزد اینک فراه رود گویند طول این رود از سرچشمه اش که کوههای ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۵۰۰ کیلومتر است شهر نره یا فراه که در کنار همین رود واقع است معروف است کلبه جغرافی نویسان کا بیش از آن ذکر کرده اند این شهر پس از غرایهای چنگیز دیگر بآبادی اهمیت قدیمش نرسید

۴ خوارنگهیتی $\text{X}^{\text{v}}\text{arenahaiti}$ این کلمه هم مانند کلمات پیش مؤنث است ترکیب مذکر آن خوارنگهونت $\text{X}^{\text{v}}\text{arenahavont}$ یعنی فرهنگند و شکوهند است پلینیوس رومی Plinius (۷۹-۲۳ میلادی) آن را فرنکوئیس Phraeothis ضبط کرده امروزه هر رود یا هاروت نامیده میشود طول آن از سرچشمه اش که سیاه کوه باشد تا هامون ۳۵۰ کیلومتر است

۵ اوشتویتی Uxtavaiti ترکیب مؤنث کلمه ایشونت Uxtavaiti میباشد که صفت است یعنی «دارنده آنچه آرزو شده بود» اوشتویتی نیز اسم زن یارسانی است که در فقره ۱۳۹ فروردین بشت از او یاد شده است در این جا رودی است که به هامون میریزد تمییز آن ممکن نیست

و اوروذا^۱ دارند؛ چرا که بسیار و بارزی^۲ زرنومیتی^۳ .
 بآن فرودیزد، بسوی آن روان گردد هلمند باشکوه و فرهمند که امواج
 سفید بر انگیزد که طغیان کند ۵۵

۶۸ نیروی اسبی از آن اوست، نیروی شتری از آن اوست، نیروی مردی از آن
 اوست، فرکیانی از آن اوست، چندان فرکیانی در آن است، ای زرتشت
 پاک، که اینجا ممالک غیر ایرانی را کدده و غرقه تواند ساخت ۴ ۵۵

۶۹ پس آنگاه در آنجا آمان (ممالک یا اقوام) سرگشته گردند، گرسنگی و
 تشنگی دریابند، سرما و گرما دریابند، اینچنین فرکیانی، پناه اقوام
 ایرانی و جانوران پنجگانه است ۵ از برای یاری مردان پاک و دین
 مزدیسنا

برای شکوه و قزش ۶

﴿کرده ۱۰﴾

۷۰ قر کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده،
 زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که مرتز از سایر آفریدگان است ۵۵

۱ اوروذا Urvadha رودی است که به هامون میریزد؟

۲ ارزی Erezi رودی است که به هامون میریزد؟

۳ زرنومیتی Zarenumaiti ترکیب مؤنث صفت زرنومت
 که معنی زرنده یا دارای زراست میباشد از زرنومت در خورشید نیایش فقره ۸
 یاد شده و آن اسم دریاجه با آبگری است در بندمش فصل ۲۲ فقره ۶ آمده که دریاجه
 زرنمت در همدان است در فصل ۲۰ بندش فقره ۳۴ آمده هلمند را زرنمت مینامند
 شکی نیست که این دو رود یکی در همدان ۱۱ دیگری در میستان، مربوط همدگر نیست
 جداله مستوفی در ترجمه القلوب صفحه ۲۱۶ مینویسد که آب زنده رود یا زاینده رود اصفهان
 را نیز زرین رود گویند شاید که زرنومشی در فقره فوق زامیادشت رودی باشد مثل
 ارغنداب که برود هلمند پیوسته بدریاجه هامون میریزد و بهین مناسبت در بندش رود هلمند
 زرنومت خوانده شده است

۴ این فقره راجع است به رود هلمند

۵ راجع به جانوران پنجگانه بتوضیحات فقره ۱۰ فرودین شت درس ۶۱-۶۳ همین
 جلد ملاحظه شود

۱۱ مثل فقره ۱۳

۷۱ که به کیغباد پیوست و به کی ابیوه و به کیکاوس و به کیارش و به کی پشین
و به کی بیارش و به کی سیاوش تعلق داشت ۱ .

۷۲ بطوری که همه آمان کیانیان چالاک، همه یهلوان، همه پرهیزگار،
همه بزرگ منش، همه چست، همه بیباک شدند
برای شکوه و فرّش ۲

﴿کرده ۱۱﴾

۷۳ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده،
زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۵

۷۴ که به کیخسرو تعلق داشت از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش، از برای
پیروزی اهورا آفریده اش، از برای برتری فائخش، از برای حکم خوب
مجری شده اش، از برای حکم تغییرناپذیرش، از برای حکم مغلوب نشدنش
و از برای شکست فوری دشمنان از او .

۷۵ از برای قوّت سالم و از برای فرّ مزدا آفریده و از برای تقدّستی،
از برای فرزندان ایک باهوش، دانای زبان آور، مقتدر، روشن چشم،
از احتیاج رهاانده، دلاور، از برای آگاهی درست از آینده ■ از بهترین
زندگی (بهشت) غیر قابل تردید .

۷۶ از برای سلطنت درخشان، از برای مدّت زندگانی بلند، از برای همه
خوش بختیها، از برای همه درمانها ۳ .

۷۷ بطوری که کیخسرو به (دشمن) نابکار مسلط شد، در طول میدان تکاپو
بکمینگاه دُچار نگردید در هنگامی که (دشمن) زیانکار مگذار سواره بصدّش

۱ راجع باین ناموران بقائے کیانیان ص ۲۲۴-۲۲۶ ملاحظه شود

۲ مثل فقره ۱۳

۳ فقرات ۷۴-۷۶ مثل فقرات ۱۳۳-۱۳۵ فرودین یشت است رجوع شود بنویسندگان

آنها در صفحات ۱۰۳-۱۰۴

میجنگید در همه جای خسرو سرور پیروزمند افراسیاب زیانکار (و برادرش)
 کرسیوز را به بند در کشید، آن بر انتقام کشته شده سیاوش دلیر که بخیانت
 کشته شد و (و انتقام کشته) اغریوت دلیر
 برای شکوه و فرش . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۱۲﴾

۷۸ فرکیانی نیرومند مرزا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده
 زبردست پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ■

۷۹ که زرتشت پاک تعلق داشت کسی که بحسب دین اندیشید بحسب دین
 سخن گفت بحسب دین رفتار کرد بطوری که او در سراسر جهان مادی در
 راستی راست ترین، در یادشاهی بهترین شهریار، در شکوه شکوهمندترین
 در قو فرمندترین، در پیروزی پیروزمندترین بود ■

۸۰ آشکارا پیش از او دیوها در گردش بودند، آشکارا لذات آنان بوقوع میپیوست
 آشکارا آنان زنان را از مردان میبردند و دیوها بآن ناله و زاری
 کنندگان اجحاف میکردند ۰۰

۸۱ آنگاه از یک اهنون و تیربه^۱ که زرتشت پاک چهار بار با مراعت درنگ
 و در قسمت نیمه دومی باوازی بلند تر سرود همه دیوها بهراس افتادند
 بطوری که آن (دیوهای) غیر قابل ستایش، غیر قابل نیایش در زیر زمین
 پنهان شدند ۰۰

۸۲ از او (از زرتشت) افراسیاب تورانی زیانکار در روی همه هفت کشور آرزوی
 داشتن فر نمود افراسیاب زیانکار با آروزی فر زرتشت همه هفت کشور را
 بیمود او بسوی فرشتافت . . . ۲ مردود خود را پس کشیدند ■

۱ مثل فقره ۱۳

۲ آهون و تیربه ~~مردود~~ Ahuna Vairya نام معروف پناه و . . .

۳ بجای نقاط از کلمات ~~مردود~~ معنی ای بر نیاید

■ شاید از «مردود» زرتشت ■ تر مقصود باشد

و بکام خواستار در آمدند چنانکه اراده من اهورامزدا
و دین مزدیسنا بود

برای شکوه و قرض . . . ۱ ۰۰

﴿کرده ۱۳﴾

۸۳ فرکیانی نیرومند مردا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده
زبردست، برهیزکار کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۰۰

۸۴ که بکی گشتاسب تعلق داشت، کسی که بحسب دین اندیشیده، بحسب دین
سخن گفت، بحسب دین رفتار کرد بطوری که او این دین را بستود،
دیوهای دشمن را از پاکان (مقدسین) براند ۰۰

۸۵ کسی که باگز سخت از برای راستی راه آزاد جست که با گرز سخت از برای
راستی راه آزاد یافت که بازو و یناه این دین اهورائی زرتشت بود ۰

۸۶ کسی که آن را (دین را) که در بند بسته بود پایدار ساخته از بند برهاند
آن را در میان جای داد (آن دین) فرمانگزار بزرگ بلغزیدی پاک را
که از ستور و چراگاه برخوردار است که ارستور و چراگاه آراسته است ۲ ۰۰

۸۷ کی گشتاسب دلیر به تریاوت بد آئین چیرشد و به پشن دیویسنا و به ارجاسب
دروغیرست (دروند) و بسایر خبیوئهای منفد و بد کنش ۳ ۰۰
برای شکوه و قرض . . . ۱ ۰۰

۱ مثل فقره ۱۳

۲ فقرات ۸۵-۸۶ مثل فقرات ۹۹-۱۰۰ فرودین یشت است رجوع شود بتوضیحات
آنها در صفحه ۸۴ در همین جلد

۳ راجع گشتاسب و ربای وی تریاوت و ریش و ارجاسب و قبیله خیون توران بتوضیحات
فقره ۱۰۹ آبان یشت در جلد اول و بمثاله کی گشتاسب در همین جلد ملاحظه شود «دین را
در میان جاداد» یعنی مقام برانده خود رسانید و سر آمد سایر دینها ساخت

﴿کرده ۱۴﴾

۸۸. فر کیانی نیرومند، زدا آفریده را ما میسنائیم (آن فر) بسیار ستوده،
زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۵۵

۸۹. که به سوشیانت پیروزمند و بسایر دوستانش تعلق خواهد داشت^۱ در هنگامی
که گیتی را نو سازد (یک گیتی) پیر نشدنی، نمردنی، نکندیدنی،
نیوسیدنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کاسروا، در آن هنگامی که
مردگان دگر باره برخیزند (و) بزندگان بیمرگی روی کنند پس آنگاه
او (سوشیانت) بدر آید و جهان را بآرزوی خود نازه کند ۵۵

۹۰. پس جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد، دروغ دگر باره همان
جائی رانده شود که از آنجا از برای آسیب رساندن بر راستی یرسنان و نژاد
و هستی وی آمده بود، نباهکار نابود خواهد گردید فریفتار رانده خواهد شد
آنانا توش^۲

برای شکوه و قرش ۲ ۵۵

﴿کرده ۱۵﴾

۹۱. فر کیانی نیرومند، زدا آفریده را ما میسنائیم (آن فر) بسیار ستوده
زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ۵۵

■ دوستان و باران سوشانت جاودانیهای هستند که در روز واپسین بر شاسب رستخیز
خواهند برانگیخت و سوشانت را در کار نو نمودن جهان و نازه ساختن گیتی یاری خواهند کرد
و از بر تو فر ایزدی که با آنان است دروغ رخت پرست، زندگی راستی جاودانی و مینوی
روی خواهد نمود در بندهش فصل ۴۰ فقره ۱۷، بازده تن مرد و بازده تن زن از یاران
سوشانت شمرده شده اند. اسامی برخی از آنان در کتب پهلوی ذکر شده از آنجمله اند کبشرو
و نرسی و طوس و گودرز و یشتون و افریث و کرشاسب سام و غیره.

■ فقرات ۸۹-۹۰ مثل فقرات ۱۱-۱۲ همین یشت است از برای توصیحات آنانا توش^۳

فقرات مذکور ملاحظه شود ص ۳۳۳

۳ مثل فقره ۱۳

۹۲ درهنگامی که استوت اِرت، پیک مزدا اهورا، پسر ویسپ تنور^۱ نیری^۲ از آب کیانیسه بدرآید، گرز پیروزمند آژنده، (گرزی) که فریدون، طیر داشت در هنگامی که اژی دهاک (ضحاک) کشته شد.

۹۳ که افراسیاب تورانی داشت در هنگامی که زکیای^۲ دروغگو کشته شد، که کبخسرو داشت در هنگامی که افراسیاب تورانی کشته شد، که کی گشتاسب داشت (آن) آموزگار راستی از برای سپاهش، با این (گرز) او (استوت اِرت) دروغ را اینجا از کیتی راستی بیرون خواهد کرد.

۹۴ او (استوت اِرت) با دیدگان خرد بنکرده، همه آفریدگان او نگاه خواهد کرد. آنچه زشت نژاد است، او با دیدگان بخشایش سراسر جهان مادی را خواهد نگریست و نظرش سراسر جهان را فنا نایزیر خواهد ساخت.

۹۵ یاران استوت اِرت پیروزمند بدر خواهند آمد، نیک پندار، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین اند و هرگز سخن دروغ بر زبان نیاورند در مقابل آنان خشم خوین سلاح بی قر و بگریز نهد راستی بدروغ زشت نیرو بد نژاد غلبه کند.

■ در خصوص استوت اِرت که آخرین موهود مزدیسناست و دو برادر دیگرش که یش ازاو ظهور خواهند نمود در توضیحات فقره ۱۱۰ فروردین بشت و از مادهای آنان در توضیحات فقره ۱۴۲ همان بشت صحبت داشیم ■ علاوه در صفحات اخیر مقاله هامون و در توضیحات فقره ۱۰ همین بشت باز از سوشیانت و دستخیز بحث نمودیم فقط در اینجا یاد آور میشوم که مادر استوت اِرت به ایردژت زندی موسوم است و ویسپ تنور و نیری عنوان اوست یعنی همه را شکست دهنده رجوع شود بصفحه ۱۰۸ در همین جلد

۲ در متن زنبیگار (Zainigao) یکی از دشمنان ایران بوده که بدست افراسیاب کشته شد معنی لفظی آن معلوم نیست اما یوستی Yusti چنین معنی کرده؛ دارنده گاو زنده Iranischen Namenbuch S. ۲۲۸ این کتاب نیز ملاحظه شود

۹۶. منش بد شکست خواهد یافت منش خوب بآن چیر شود. (سخن) دروغ گفته شده شکست خواهد یافت سخن راست گفته شده بآن چیر خواهد شد. خرداد و امرداد هر دو را شکست دهند: گرسنگی و تشنگی را، خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند. اهریمن ناتوان بد کنش رو بگریز خواهد نهاد

برای شکوه و قزتی ۲ ۵۵

یتا اهر و ئیریو (دوبار)

درود میفرستم بکوه مزدا آفریده سهولت اشا (رفاهیت راسی) بخشیده اوشیدرن و بفر کیانی مزدا آفریده و فر مزدا آفریده بدست نیامدنی^۳

اشم و هو

اهمائی ریشچه ۴ ۵۶

۱. امشاسپند خرداد در جهان خاکی نکهبان آب و امرداد پاسبان گیاه است دیو تشنگی توروئی Taurvi endر رقب خرداد و دیو گرسنگی زئیریچ (Zairica رقب امرداد) شمرده شده اند رجوع شود بجلد اول ص ۹۵-۹۶

۲. مثل فقره ۱۳

۳. رجوع شود بنوضیحات سر آغاز این یشت

■ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها در جلد اول ص ۲۲ ■ فقره ۲۲ هر مزد یشت

هوم

در سراسر اوستا غالباً از هوم *haoma* که در وید کتاب مقدس برهمن سوم *Roma* میباشد سخن رفته در یشتها مکرراً بآن برخوردیم از آن جمله در مهر یشت فقرات ۸۸-۹۰ و بهرام یشت فقره ۵۷ و ارت یشت فقره ۴ در جلد اول یشتها در صفحات ۴۷۱-۴۷۳ از این گیاه که نزد ایرانیان و هندوان مقدس شمرده میشود تا باندازه که از برای فهم برخی از فقرات یشتها لازم بوده صحبت داشتیم، همچنین در گوش یشت فقره ۱۸ و در ارت یشت فقره ۳۷ از هوم یارسا که در شاهنامه نیز از او اسم برده شده یاد گردیده است در جلد اول یشتها در جزو مقاله افراسیاب در صفحه ۲۱۰ از هوم یارسا که او را میتوان یکی از پیامبران پیش از عهد زرتشت شمرد ذکر کردیم

هر چند که بیستمین یشت هوم یشت نامیده شده و بایستی در این جا مقاله مفصّلی راجع به هوم که بخصوصه در مزدیسنا دارای اهمیت است بنگاریم ولی هنوز موقع آن نرسیده این کار را باید در تفسیر یسنها در جلد دیگر انجام بدهیم زیرا که در واقع هوم یشت در میان یسنها جای داده شده و آن عبارت است از فقره اول یسنای ۳۴ تا فقره دوازدهم یسنای یازدهم که مجموعاً هوم یشت نامیده شده و سه کرده تقسیم گردیده است در این سه فصل از یسنا مفصّلاً از هوم یارسا و گیاه هوم سخن رفته است دو فقره یشت بیستم نیز از یسنای ۹ و ۱۱ برداشته شده و خود دارای مطالب مستقلّی نیست

عجالتاً بذکر تألیف چند تن از دانشمندان پارسی راجع به هوم یشت

(یسنا ۹-۱۱) اکتفاء نموده امیدواریم در آینده از عهده و عده خود بر آئیم

Haoma in the Avesta by Jivanji Jamshedji Modi; Bombay 1907.

Zoroastrian Sanitary Code by Sorabji Edalji Dubash; Bombay 1906 p. 163-167.

Selections from Avesta and old Persian, Part I Edited with Translation and Notes by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Calcutta 1923 p. 2-50.

Neryosangh's Sanskrit Version of the Hum Ya'ti (Yasna IX-XI) with the Original Avesta and its Pahlavi Version by Jamshedji Maneckji Unvala; Vienna 1924.

هوم یشت

بخوشنودی هوم راستی افزا

۱ هوم زرین (زرد رنگ) بلند را ما میستائیم^۱ هوم^۱ فزاینده کیتی را
ما میستائیم هوم دور دارنده مرک را ما میستائیم^۲ ای (هوم) زرین
من بیائین میخوانم (خواستارم) نشاء ترا، بیائین نیروی (ترا)
بیائین پیروزی (ترا)، بیائین درستی (صحت ترا)، بیائین درمان (ترا)،
بیائین فزاینده گی (ترا)، بیائین بالندگی (ترا)، بیائین زود (از برای) همه تن،
بیائین همه گونه فرزاندگی این را بیائین از اینرو (خواستارم) نامن در کیتی
مانند شهریار مطلق در گردش توانم بود، بدشمن شکست دهنده (و)
بدروغ ظفر یابنده بیائین از اینرو (خواستارم) نامن همه ستیزگی
بدخواه را شکست توانم داد (چه) دیوها و مردمان، (چه) جادوان
و یرها، (چه) کاویها و کریانهای ستمکار و زیانکاران دویا (و) راستی
تباہ کنندگان (گمراه کنندگان) دویا و کرکهای چهارپا و لشکر دشمن
فریفتار (و) تازنده، باسنکر فرابخ^۳ ۵۵

۲ هوم زرین بلند را ما میستائیم، هوم^۱ فزاینده
کیتی را ما میستائیم هوم دور دارنده مرک را ما میستائیم.

۱ بجای قاط در متن کلمه فراشی *frāmi* آمده که صفت است از برای هوم
■ مستشرقین آن را بزبانهای مختلف اروپائی *Invigorant, labend, increasing* و غیره ترجمه
کرده اند در تفسیر پهلوی اوستا (زند) این کلمه ترجمه نگردیده بهیث فراشم *frāṣm* باقی
مانده است رجوع شود بجلد اول ص ۳۵۷ و ۲۸۳

■ این سه جمله از فقره ۲۱ یسنا ۱۰ برداشته شده است

{ ۲ } یعنی مثل فقرات ۱۷-۱۸ یسنا ۹ میباشد

همه هرمها را ما میسنائیم اینک بخشایش و فروهر زرتشت سپنتان پاک را

ما میسنائیم^۱

بنگه هاتم

بتاهو . . .

آفرین (درود) میفرستم به هوم راستی افزا

اشم وهو . . .

اهمائی رنشیجه . . . ۲^{oo}

۱ بعینه فقره ۲۱ بسنا ۱۰ بانجائتل داده شده است

■ رجوع شود بقالہ ملحقات بشتها در جلد اول ص ۲۲ و بققره ۳۳ هرمزد بشت

و ن د

آخرین یشت که یشت بیست و یکم شمرده میشود و نند نامزد شده است از این
یشت بسیار کوتاه که بیش از یک فقره نیست اطلاعی از ستاره و نند بدست نمیآید
در اوستا مکرراً به و ننت *vananti* بر میخوریم، این کلمه نیز همین املاء
صفت است بمعنی چیر شوند و شکست دهنده و دست یابنده از فعل *van* و ن
که بمعنی غلبه نمودن و پیروزی یافتن است مشتق است در هر جائی از اوستا که
از ستاره و نند یاد شده فقط بذکر اسم آن اکتفاء گردیده در کتب پهلوی هم مختصراً
از آن ذکر شده بطوری که امروزه دائرة اطلاعات ما در خصوص این ستاره مزدا
آفریده مقدس که سرور (رد) راستی و درمان بخش خوانده شده بسیار تنگ است
در میان ستارگانی که در اوستا نام برده شده فقط از تشریه *Tisriya* که
شعری یمانی (Sirius) است در یشت متعلق بآن مفصلاً سخن رفته است در طی
تشریشت از ستارگان دیگر هم ضمناً یاد شده است و نند که باقوی احتمال
یکی از ستارگان نسرالواقع (Vega) میباشد در فقره ۱۲ تشریشت
با هیتوایرنگ *Haptairinga* یعنی هفتورنگ و پئوایزیه *Paoiryasini* یعنی پروین یاد گردیده و در همین فقره نیز به ستوئس
که ظاهرأ «آبران» است اشاره شده است در روشن یشت
در فقرات ۲۶-۲۸ و نند و تشر و هفتورنگ یکجا نامیده شده اند
در خورشید نیایش فقره ۸ به و نند و تشر یکجا بر میخوریم همچنین در سیروزه
کوچک و بزرگ در فقره ۱۳ تشر و ستوئس و و نند و هفتورنگ باهم ستوده
شده اند گذشته از این چند فقرات دیگر جائی در اوستا بنظر نگارنده نیامده که نامی
از و نند برده شده باشد در فصل ۲ بندش فقره ۷ آمده که و نند در عالم بالا
در میان اجرام سماوی سپید فیمردز (جنوب) است در فصل ۵ همین کتاب

نیز در فقره اول برجیس رقیب و تند شمرده شده چنانکه هر یک از سبعة ستاره بضد یکی از سبعة ثابته در تکابو است مثلاً تیرهاورد نشتر و بهرام هاورد هنتورنگ و ناهید هاورد ستوبس و غیره پنداشته شده است در فقرات ۱۲-۱۵ مینو خرد مندرج است که ستاره و تند از برای تکبانی درو کذر کوه البرز گذشته گردیده است^۱

یگانه مطلبی که در فقره منحصر بفرد و تند یشست میتوانیم بدست آوریم این است که این ستاره بخصوصه از برای دفع زیان حشرات موزی (خر فستر) ستوده و استعمال میشود گذشته از دعا و نماز عملاً هم در مزدیسنا نابود کردن حشرات توصیه شده و کشتن کلیه جانوران زیانرسان از اعمال نیکو و ثواب شمرده شده است

کلمه ای که ما به حشره موزی ترجمه کرده ایم در اوستا خرفستر *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬭𐬀* Xrafstra آمده که بمعنی کلیه جانور موزی و درنده است در کتابها این کلمه بصیغه جمع از برای بدخواهان مزدیسنا و دشمنان بیابان نورد و راهزنان و زیانکاران و نابکاران چادر نشین استعمال شده چنانکه حضرت زرتشت در یسنا ۲۸ قطعه ۵ خواستار است که این خرفستران (بزهکاران و راهزنان) را براه راست هدایت کند و در یسنا ۳۴ پیغمبر ایران بدرگاه مزدا نالیده و بمنش پاک و راستی روی نموده خواستار است که بیچارگان را پناه دهند زیرا که آنان از خرفستران (زیانکاران و بزهکاران و راهزنان) و دیوها و از این گونه مردمان نیستند در سایر قسمتهای اوستا خرفستر از برای جانوران اهریمنی زیانرسان و بخصوصه جانوران خرد مضریا حشرات موزی استعمال گردیده و نابود کردن آنها نیک شمرده شده است از این حشرات اند آژی سده *𐬀𐬵𐬀* (مار) کسپ *𐬕𐬀𐬎𐬀* Kasyapa = 𐬕𐬀𐬎𐬀 (کف = سنگپشت)

۱ در جلد اول یشتها در صفحات ۳۲۴-۳۳۶ مفصلاً از تشریح ستاره باران است و در جزو همان مقاله (ص ۳۲۶-۳۲۹) کلیش از ستارگان دیگر: و تند و ستوبس و هنتورنگ سخن داشتیم

وزغ *Vazagha* (وزغ) مؤنثی *Maoizi* (مورچه)، یزدو
Pazdu (یزدک = نیشه گندم، سوس) مخشی *Maxti* (مکس)^۱
 و سپیش *Spi* (شیش) ■

در صد در نثر باب چهل و سوم کشتن حشرات ذیل ثواب شمرده شده:
 وزغ و مار و گزدم و مکس و مورچه و موش عقیده ایرانیان راجع بحشرات
 موزی در قدیم در همه جا شهرت داشته هرودت نیز در کتاب اول فقره ۱۴
 مینویسد: مفا کشتن مورچه و مار را ثواب بزرگ میدانند^۲ در خصوص چوبدستی
 سر سیخ که در اوستا خرفسترغن *Xrafstragha* نامیده شده یعنی حشره کس که
 آریایان (موبدان) بایستی از برای کشتن حشرات موزی همیشه باخود همراه

ج

داشته باشند بجلد اول یسناها ص ۳۲ به ملاحظه شود

■ رجوع شود به و نندباد فرگرد ۱۴ فقرات ۶-۵ و فرگرد ۱۶ فقره ۱۲ و فرگرد ۷
 فقره ۲

■ به و نندباد فرگرد ۱۷ فقره ۳ ملاحظه شود در این فقره مندرج است که سیش
 خرفستری است (حشره است) که گندم مردم را در انبار و رخت آنان را در جامه دان میخورد
 از این تعریف فهمیده شد و شبیه گندم منتقل میشود

۳ در این جا مدکر میشود که مورچه همیشه در اوستا با صفت دانوش *danush* و *danush*
danush یعنی دانه کش آمده و همین صفت در شاهنامه از برای مورچه محفوظ
 مانده است: میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
 و از همین صفت میتوان دانست که چرا کشتن مورچه حشره ای که گندم را از خرمن بتاراج
 میرد و در هر خوردی در آمده میآید نزد ایرانیان بزرگوار^۳ یا کیزه ثواب شمرده شده است
 راجع بقفس بودن خاك و اهمیت فلاحه نزد ایرانیان قدیم بصناعات اولیه مقاله فر « زمین »
 ملاحظه شود ص ۳۰۲-۳۰۶

و نند یشت

بخوشنودی ستاره مزدا آفریده و نند

۱ ستاره مزدا آفریده مقدس (و) سرور راستی و نند را ما میستائیم
و نند در همان بخش را نام گفته^۱ میستائیم، از برای مقاومت کردن بصد
حشرات (خرفسترها) مردود زشت اهریمن که یکسره باید راند
(سه بار) ॐ

آفرین (درود) میفرستم بستاره مزدا آفریده و نند

اشم وهو

اهمائی راشچیه ۲ ॐ

۱ «نام گفته ما نام برده» در متن آگوشونا من^۲ *aoxtō nīnru* آمده و صفت است یعنی کسی که برازنده است از او در نماز نام برده شود و باسم مخصوص
خود ستوده گردد این صفت غالباً از برای ایزدان آمده چنانکه در فقرات ۱۱ و ۲۳ و ۲۵
تشریفات و در فقرات ۳۰ و ۲۱ و ۵۱ و ۵۶ مهریشت و غیره در تفسیر پهلوی (ژند) «گفت نام»
شده است

۲ رجوع شود مقاله ملحقات شتها در جلد اول ص ۳۲ و بقره ۳۳ هر مرد یشت
در خصوص و نند باج رجوع شود به

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi,
p. 866.

فرهنگ لغات اوستا

(لغاتی که در این کتاب معنی شده است) *

۱ = ۱۰۰

۲۷۹	آموزش و تعلیم	۲۷۹	آموشتر
۲۷۹	شاگرد و آموزنده	۲۷۹	آموشتریه
۲۷۹, ۸۹	هیریدر استاد, آموزگار	۲۷۹, ۸۹	آموشتریشیتی
۳۲۷	کوهی است	۳۲۷	آنزخ
۲۰۰	بخ	۲۰۰	آنخ
۱۰۰	یکی از رقیبای کرشاسپ	۱۰۰	آنو کفیه
۱۰۰, ۴۰	دیو خشم, رقیب ایزد سروش	۱۰۰, ۴۰	آنشم
۵۰	اسم خاندان منوچهر	۵۰	آنیریاو
۳۱۰, ۲۰۲	فر ایرانی	۳۱۰, ۲۰۲	آنیریتم خوار تو
	(در گاتها آئیدئو شده بود)		آئیدئو
۶۱	سودمند, مفید	۶۱	آئیدئو
	کسی که بر ازنده است از او		آئیدئو
۳۵۸	نام برده شود	۳۵۸	آئیدئو
۱۳۶, ۱۰۳	وزیر کیکاؤس	۱۳۶, ۱۰۳	آئوشتر
۳۲۷	شد و تیز و دلیر و پهلوان	۳۲۷	آئوروت
۳۲۷	اروند = الوند	۳۲۷	آئوروت
۳۲۷	اسب	۳۲۷	آئوروت

* از برای معانی مفصلتر و اشتقاق کلیات و ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع شود
 بصفحاتی که با اعداد مدین شده است فرهنگ لغات اوستا در جلد اول یشتها
 صفحات ۶۰۲-۶۲۶ نیز ملاحظه شود

صفحه

۲۶۶	آتوروت اسپ (آاوروت) اسم	نیز اسب
۲۸۸, ۲۶۶	آتوروت اسپ اسم	لهر اسب
	آتوروت سار اسم	امیری است که از کیخسرو
۲۵۹, ۱۵۱		شکست دید
۹۹	آپخشیرا اسم	اسم مملکتی است
۲۵	آپرزات اسم	بعد زائیده شده، متأخر
۱۹۷	آپرنایو اسم	نابرنایا، نابالغ
۲۰۵	آپشوش اسم	آپوش، دیو خشکی
۳۴۱, ۱۵۰	آپ غزار اسم	آبشار، جوی
۳۲۰, ۵۹	آپم نیات اسم	فرشته آب
۳۳۱	آنروتن اسم	آتورنان، آذربان
۳۲۹	آدو توه اسم	کوهی است
۳۳۹, ۳۲۴	آخوارت اسم	نگرقتی، بدست نیامدنی
۲۸۱	آراتیچی اسم	بخیل، لثیم
۹۰	آر اسم	یکی از پارسایان است
۹۰	آر اسم	اسم یک قسم ناخوشی است
۳۲۵	آرزور اسم	کوهی است
۲۲۰	آرجت اسپ اسم	ارجاسب
۲۰۱	آرشنات اسم	ایزد اشناد
۲۰۱	آرشتی اسم	ترکیب دیگری از ارشنات
۲۰۱	آرشتی اسم	قبزه
۲۰۱	آرش نکشن اسم	راست کیش
۲۰۱	آرش مننگه اسم	راست منش و راست پندار
۲۰۱	آرش و چنگه اسم	راست گفتار
۲۰۳	آوشوخد اسم	راست گفته شده

صفحه

آردینه	راست و درست و نام یکی	۹۰
آرشن	نر (آدمی یا جانور) راسب نر	۲۳۴, ۲۲۷
آرشن	دلیر و پلر، بهلوان	۱۵۶
آزات	هنوز زائیده نشده	۳۳۴
آزینوت	زینا و نده، مسلح	۱۴۰
آزی	مار	۳۵۶
آستوت ایرت	سوشیات	۴۰۴, ۴۰۵, ۴۰۶, ۴۰۷
آستوینونو	آخرین موعود مزدیستا	۳۰۰, ۱۰۲, ۱۰۰, ۹۱
آستوینونو	دربازند است و هاف	
آستوینونو	است و هاف، دیومرک	۱۳۷, ۱۱۶
آستی کتیه	یکی از رقبای گرشاسب	۱۵۰
آستوینونو	یکی از نخستین پیروان	
آستوت	زوتشت	۸۱
آستوت	کوهی است	۲۴۱, ۲۳۹
آستوت		۳۲۸, ۲۴۲
آسمن	آسمان	۳۰۳
آسته	کوهی است	۳۲۷
آش	راستی	۳۲۳
آش خوان	آشایش راستی بخشنده	۳۲۳, ۳۰۸
آشت	یسر و یسر و نور و آشت	یکی
آشت	از رقبای کی گشتاسب است	۲۷۰
آشتو	یسر هدیوماه	۸۰

صفحه

۳۲۸	آش ستمین	کوهی است
	اشنوخوانوت	یکی از نخستین میروان زرتشت رجوع شود به اشنوخوانوت
	آشور توج	پسر فرایه
		یکی از پارسایان است ۸۲
۱۷۹	اشی و نکوهی	ایزد ایت
۲۵۲	آغز قوت	آغز برادر افراسیاب
۱۲۱	آم	جرات وقوت و فرشته است ۱۱۹
۱۲۹		
۱۱۹	آموات	باجرات زورمند
۲۷۴	آمهرک	بیمبرک
۱۸۰	آفر رتوچاو	ایران فروغ بی پایان ۷۲
۱۷۰	آفر تمکه	نیرکی بی پایان، مقراهرمین
۹۹	انگموی	اسم ملکی است
۱۷۰	انگهو و هیشت	بهترین جهان، بهشت
۲۰۵	آن ائیریه	نه ایران، ایران، خارجه
۳۲۵	آتردنگهو	کوهی است
۳۲۷	آترکنکه	کوهی است
۶۲	آنومیه	چارپایان خرد
۳۴۳	آوژدان و ن	اسم دریاچه ایت
۲۸۰	آهو	سرور، بزرگ
۳۲۸	آهورن	کوهی است
۳۴۷، ۲۴۸	آهورن و تیریه	(رجوع شود به ینا هو)
۲۷۴	آبک	بی ناخوشی

صفحه	آ = ا		
۱۹۰	آورنده	ا۱۳۳۳۱	آبَرَنَر
۲۹۹	آب	ا۱۳۳۳۲	آبَ
۲۸۰	آذر، آتش	ا۱۳۳۳۳	آزَر
	یکی از ناموران و اردوستان	ا۱۳۳۳۴	آخَرَوَر
۲۶۵، ۱۰	گرشاسب از خاندان خسرو		
	پاداش اخروی و اسم فرشته	ا۱۳۳۳۵	آدا
	نواکری، اسم دیگری است		
۱۸۳	از برای ایزد ارت		
۳۲۶	کوهی است	ا۱۳۳۳۶	آدَرَن
	عموی زرتشت، پدر مدهو ماه ۸۰	ا۱۳۳۳۷	آداسی
		ا۱۳۳۳۸	آرمتی
۱۸۳، ۱۰۶	اهنا اسپند سپندار مذ	ا۱۳۳۳۹	
	آزاد و اسم یکی از پارسایان	ا۱۳۳۴۰	آرات
۹۰	است		
۲۰۴	آز، دیو حرص و طمع	ا۱۳۳۴۱	آزی
۱۹۷	زبان، مذت	ا۱۳۳۴۲	آیو

ا = ۴

۱۸۶	فرشته ایست	ا۱۳۳۴۳	ایرث
۲۲۶	آرض نیز انداز	ا۱۳۳۴۴	ایرخش
۱۰۸	مادر سوشیانت	ا۱۳۳۴۵	ایردت فذری
۳۲۵	کوهی است	ا۱۳۳۴۶	ایرزور
	رودی است که بدریاچه	ا۱۳۳۴۷	ایرزی
۳۴۵	هامون میریزد		

صفحه

۳۲۵	اِرِزیشَ	اِرِزیشَ	کوهی است
۳۲۵	اِرِزیشَ پَرِنَ	اِرِزیشَ پَرِنَ	پر شاهین
۳۲۵	اِرِزیشَه	اِرِزیشَه	کوهی است
۲۰۱	اِرِشَ	اِرِشَ	راست
۲۰۱	اِرِشَوَ	اِرِشَوَ	راست
۲۰۱	اِرِشَه	اِرِشَه	راست

ای = د

۲۳۲	اِبرِستَ	اِبرِستَ	سُمرده، در گذشته
	اِستَ و اِسترَ	اِستَ و اِسترَ	ایستد و استرد بزرگترین
۸۳	اِستَوَتَ	اِستَوَتَ	پسر زرتشت
	اِستَوَتَ	اِستَوَتَ	پسر زرتشت از یکی
۸۱	اِشکَتَ	اِشکَتَ	نخستین پیروان زرتشت
۳۲۶	اِشکَتَ	اِشکَتَ	سنگ خارا ؟
	اِشکَر (اِندر)	اِشکَر (اِندر)	نزد مندوان از پروردگاران بزرگ
			بشمار است اما در مزدیسنا
			دیوی است رقیب امشاسپند
۱۱۵, ۳۹			اردیبهشت

او = ۱

۶۱	اَوَیَپَ	اَوَیَپَ	جانور آبی
۳۲۶, ۲۹۷	اَوَیَپَری سَنَ	اَوَیَپَری سَنَ	کوهی است
۱۱۹	اَوَیَپَراتَ	اَوَیَپَراتَ	فرشته برتری و زبردستی
۶۱	اَوَیَپَسمَ	اَوَیَپَسمَ	جانور خزنده
۱۳۷	اَوَیَپَری کُتِیَپَ	اَوَیَپَری کُتِیَپَ	در بالا کارگر

۱۰۰ موعود مزدیسنی

۱۰۰ مزدبشنا

کوکھی است ۳۳۰

اُور وَا «سے» رودی است کہ بدریاچہ

اوزونیواتیذیمیک (اوزونیواتیذیمیک) کوهی است ۳۲۸

اُور و اخشیہ (۱) «بی بی» دوسد
برادر گرشاسب، بدست

اُور وازيشت داسين داسين آتشي که در چوہا

۱۹۶ خود سر تیز اُوروی خنڈہ دا اودھ بھگت

اوزنداز • دوست • پشته پلندی دال ۲۴۱

260

۹۷ کاوس

۶- یوسف در راه {۱} (مزدایرست)

یکی از پارسیان است ۹۷

صفحه			
۲۱۸	مخالف مزد بسنا بودند	طَبَقَه ای از پیشوایان دیویسنا که	اَوَشیج
۳۲۸	کوهی است		اَوَشْتَوَم
	نخستین کله از		اَوَشْتا
۱۶۷	یسنای چهل و سه		
۳۲۸	کوهی است		اَوَشْت خوارنه
۳۴۴	دارنده آنچه آرزو شده بود		اَوَشْتَوَت
	رودی است که بدریاچه		اَوَشْتَویتی
۳۴۴	هامون میریزد		
۳۲۳، ۲۹۷	کوهی است		اَوَشْتیرِن
۳۲۳، ۲۹۷	کوهی است		اَوَشْتیدَم
۳۲۴			
۳۲۳	هوش		اَوَشی
۳۲۳	سپیده دم		اَوَشَه

ب = ل

۳۳۰	کوهی است		بَرَن
۳۲۹	کوهی است		بَرَو سَرین
۲۷۰	بلند همت		بَرز بُندی
	بست و تیری		بَسْت و تری
۲۸۸، ۲۷۴، ۸۷	در شاهنامه نستور پسر زریر برادر زاده که تاسب		
۱۴۵	برخ و بهره و بخش		بَخ
۱۴۵	ایزد، خدا		بَخ
	از طرف بَغ مقرر شده، بخت		بَغو بخت
۱۴۵	خدا داده		

صفحه

بنفودات	بنفودات	بنفودات	بنفودات
بنگه	بنگه	بنگه	بنگه
بوشینسا	بوشینسا	بوشینسا	بوشینسا
بوتیتی	بوتیتی	بوتیتی	بوتیتی
بوتیدی	بوتیدی	بوتیدی	بوتیدی
بوتیدیرا	بوتیدیرا	بوتیدیرا	بوتیدیرا
بومی	بومی	بومی	بومی
بومنه	بومنه	بومنه	بومنه
بیاردراجه	بیاردراجه	بیاردراجه	بیاردراجه
بیتن	بیتن	بیتن	بیتن

پ = ۴

بارندی	بارندی	بارندی	بارندی
بشیتیش	بشیتیش	بشیتیش	بشیتیش
پیشیشتا	پیشیشتا	پیشیشتا	پیشیشتا
پیدا	پیدا	پیدا	پیدا
چرنو ویر	چرنو ویر	چرنو ویر	چرنو ویر
پرذات	پرذات	پرذات	پرذات
پرشت گشو	پرشت گشو	پرشت گشو	پرشت گشو
پرین	پرین	پرین	پرین

برنا یو	برنا، کسی که بسن بلوغ	۱۹۷
پز دؤ	پزدك، شیشه گندم، سوس	۳۵۷
پز دبه	راندن، رماییدن	۱۹۸
پسو	چارپایان اهلی	۶۲
پسوك	چرندۀ اهلی	۶۱
پشن	یکی از رقبای کی گشتاسب	۲۷۰
پشو تنو	پشوتن پسر کی گشتاسب	۲۷۴
پشویر یوتکش	پشویر یوتکش	۵۹
پشورو چستا	(بنا با اهلا، کانگا Kanga)	
پشورو خوانر	کوچکترین دختر زرتشت	۱۰۶، ۱۰۷
پشوایر به ائینی	بسیار سهولت بخشنده	۳۰۸
پوئر	پروین	۳۵۵
پیشتر	پور، پسر	۶۲
	هتخش، پیشور	۳۳۱

ت = ۴۰

تشر یاوت	تشر یاوت	۲۷۰
تشم	تشم، دلیر، بهلوان	۱۳۹، ۲۷۴
تخمو	تخمو، اوروپ	۱۳۹
تنیه	اسم مملکتی است	۹۸
تشر	قله کوه	۳۳۰
تئوروی	تئوروی (تئوروی) دیوی که آب را مسموم	
	کند دیو تشکی رقیب امشاسپند خرداد	۳۹، ۳۵۱
نود سکت	کوهی است	۳۲۷

صفحه			
۹۳۰	تورانی	۴۴۴	نورۑ
۲۶۱	طوس	۴۴۵	نوسۑ
۱۸۳، ۱۰۶	سفنندارمذۑ	۴۴۶	نوشنامشیۑ
۱۰۶	زن یارسائی است	۴۴۷	نوشنامشیۑ
۱۰۳، ۶۶	تهاسب	۴۴۸	نوهاسبۑ
۳۵۵	شعری بهائی	۴۴۹	تیشتریه

ث = ث

	یکی از یارسایان و پدر	۴۵۰	ثرتۑ
۱۰۶، ۲۹۳	کرشاسب در شاهنامه اثر ط		
۱۰۶	دختر وسطی زرتشت	۴۵۱	ثرینیۑ

ج = ج

	جاماسب برادر فروشتر داهاد	۴۵۲	جاماسبۑ
	زرتشت وزیر گشتاسب		
۱۱۳	زدن	۴۵۳	جنۑ
۱۷۳، ۱۰۸	زن بد عمل و فاحشه	۴۵۴	جپی
۱۷۳، ۱۰۸	زن بد عمل و فاحشه	۴۵۵	جپیکا
۱۹۷			

چ = چ

۲۵۷، ۲۴۷	دویاچه ارمیه	۴۵۶	چنچستۑ
۲۹۰			
۶۱	چرند	۴۵۷	چنکرنگنکۑ
	چهر، نژاد، تخمه، نهایش	۴۵۸	چینرۑ
۳۱۱، ۲۸۳	پیدایش		

صفحه

خواسنر	سم سم سم سم است	خاش رود، رودی است که
		بدریاچه هامون میریزد ۳۴۴
خوان	سم سم	خورشید ۳۱۴

د = و

دا	وس	اندیشیدن، شناختن ۱۵۸
دان	وس سم سم	داد، قانون ۲۱۱
دائیمیا	وس سم سم سم	رودی است در آریا ویج ۰۳۸
داهی	وس سم سم	اسم مملکتی است ۱۰۹، ۵۷
دانو	وس سم	اسم يك قبیله تورانی است ۶۸
دانو کرش	وس سم سم (بنا باملاء کانگا Kunga) دانو کرش	
	وس سم سم (دانه کش)	۳۵۷
دامویش اوین	وس سم سم سم سم سم	دانه کش ۱۱۸
دینا	وس سم سم سم	دین، وجدان ۱۵۸
دیو	وس سم سم سم	دیو ۳۷
دیو دات	وس سم سم سم سم	دیو داد، دیو آفریده ۲۰۴
دیز	وس سم سم	انباشتن، رویهم چیدن ۲۴۱
دیز	وس سم سم	سنگ یا گل انباشته شده
		ورویهم ریخته شده، دز، دژ، دیر، قلعه، حصار ۱۴۱
دیوی	وس سم سم	دیو فریب ۴۰
دیتیک	وس سم سم سم	دد ۶۱
درغو کر	وس سم سم سم سم سم	دراز دست ۲۰۴
درغو انکشت	وس سم سم سم سم سم سم	دراز بازو، دراز انگشت ۱۹۱
درغو بازو	وس سم سم سم سم	دراز بازو، دراز دست ۱۹۱
دوغذر	وس سم سم (درگاهها دوغذر و دغ) دخت، دختر ۶۲	

صفحه

دَخشَتَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	دشتان، حیض.	۲۷۰
دَرُ شینیکَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	یکی از رقبای کی گشتاسب	۲۷۰
دَرُ نوشینوتَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	کوهی است	۳۲۷
درونتَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	(درگانها در کوت و) (وید. ۱۰. ۱۰۰)	
درو غیرست، خبیث، ملعون			۲۷۳
درو جومان	وید. ۱۰. ۱۰۰	خان و مان دروغ	۱۷۰
دریوی	وید. ۱۰. ۱۰۰	دیو دریوی و گدائی	۴۰
دُرمتَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	پندار بد	۱۷۰
دُر وختَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	گفتار بد	۱۷۰
دُر و رشتَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	کردار بد	۲۷۰
دُر آنکه	وید. ۱۰. ۱۰۰	دو زخ	۱۷۰

ر = ۱

راثا	وید. ۱۰. ۱۰۰	جود، بخشش	۲۸۱
رائیق	وید. ۱۰. ۱۰۰	سخنی و بخشنده	۲۸۱
رامَ	وید. ۱۰. ۱۰۰ = رامن	سازش و آرامش، ایزد رام	۱۳۴
رَئشترَه	وید. ۱۰. ۱۰۰	ارتشتار، رزمی	۳۳۱
رَنوژَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	بالش و نَوَ	۱۳۹
رَنوژیتَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	(رَنوژیت اید. ۱۰. ۱۰۰) کوهی	

است ۳۲۵

رَنوژتَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	رایومند، فروغند، شکوهند	۳۳۰، ۳۲۱
رَنوژتَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	کوه ریوند در خراسان	۳۳۰
رَنمنَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	کوهی است	۳۲۸
رَنوژَ	وید. ۱۰. ۱۰۰	رد، بزرگ، روحانی	۲۸۰

صفحه

۹۷	از یاوران سوشیانت خواهد بود	رَئَوَس چَرَات
۶۱	جانور اهلی	رَئَوَس چَرَات
۹۸	اسم ملکتی است	رَئَوَس چَرَات
۱۵۸	راست ترین	رَئَوَس چَرَات
۱۸۶	فرشته اوست	رَئَوَس چَرَات

ز = ز

۳۳۴	زاده	زات
۱۴۰	زین، سلاح	زات
۱۴۰	به آزمون	زات
۲۰۰	زوت، پیشوای دیوی	زات
۸۳	زرد	زات
۸۳	یکی از پارسایان	زات
۲۶۰, ۲۲۸	زنگیاب، دیوی است	زات
۳۵۰		زات
۲۸۸, ۲۷۴	زیر پسر لهر اسب	زات
	دیوی که گیاه را مسموم میکند	زات
۳۵۱, ۳۹	دیو گرمنکی رقیب امشاسپند اسر داد	زات
۳۲۴, ۵۰	کوهی است	زات
۳۰۳	زمین	زات
۱۷۱	بهار، فصل سبز	زات
۱۷۱	بهاری	زات

صفحه				
۳۰۳	زمستان	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	زیم	
۲۹۹, ۲۹۲	دربا	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	زیریه	
۳۴۵	زرمند، دارای زر	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	زرنومنت	
۳۴۵	دریاچه ایست	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	زرنومنت	
	رودی است که بدریاچه	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	زرنومنتی	
۳۴۵	هامون میربرد			

■ = س

۲۰۹, ۱۵۶	اسم مملکتی است	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سائینی	
۳۲۷	کوهی است	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سائیر بوت	
۳۲۸	سیامک	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سیامک	
۳۲۸	کوهی است	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سیامک	
۲۳۴, ۲۲۷	سیاه	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سیاو	
۳۲۸				
	دارنده اسب سیاه، یکی	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سیاوسپی	
۲۳۴, ۹۴	از پارسایان است			
	پسر آهوم ستوت ■	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سین	
	یکی از پارسایان است			
۱۲۸, ۸۲	سیمرغ	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سین	
۳۵۵, ۶۹	ستاره ایست	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	ستوئیس	
۶۲	سور	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	ستور	
	دیو آشوب و غوغا و هستی	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	ستورو	
	رقیب امشاسپندشهریور			
۱۰۸, ۵۵	مملکت سرم یا سلم	𐬵𐬀𐬯𐬭𐬀	سپیریم	

صفحه			
۲۲۵	کوهی است	مزیشتوت	مزیشتوت
۱۰۳, ۵۰	منوچهر	منوش چیر	منوش چیر
۳۲۴, ۵۰	کوهی است	منوش	منوش
۹۸	اسم مملکتی است	موز	موز
۲۰۶	مرگ	مهرک	مهرک

ن = {

۱۰۸	زن صالحه شوهر کرده	نایری	نایری
۱۷۳, ۱۰۸	زن صالحه شوهر کرده	نایربکا	نایربکا
	دیونا خوشنودی، رقیب	ناویکشی تبه	ناویکشی تبه
۳۹	امشاسیند سینداوهذ	نایا	نایا
۵۹	ناف	نایا	نایا
	نزدیکان، نیاگان	نایا	نایا
۵۹	خویشاوندان، پیامبران	نایا	نایا
۵۹	نیر	نایا	نایا
۵۹	نیر	نایا	نایا
۸۵, ۵۹	ناف، خانواده، دودمان	نایا	نایا
۵۹	خانواده، دودمان	نایا	نایا
۵۹	نزد، نزدیک	نایا	نایا
۱۰۲	یک قسم ناخوشی، است	نایا	نایا
۲۷۲	خاندان نوزدر، نوزری	نایا	نایا
۲۷۳	نوزر	نایا	نایا
	نریوسنگ = نرسی، یک	نایا	نایا
۲۹۹	ایزدی	نایا	نایا

صفحه

۳۰	دیولاشه و مردار	اسد	نسو
۱۳۱	یک قسم هیزی است	اسد	نمذک
۳۲۷	کوهی است	اسد	ننگهوشمنت

و = وا

۱۳۵, ۷۰	باد	اسد	ولت
۱۳۶	فرشته باد	اسد	وات
۳۲۵	باد غیس	اسد	وائقی گئس
۳۲۷	کوهی است	اسد	واخذریک
۱۱۷, ۱۱۳	مرغی است	اسد	وارغن
۳۳۶, ۳۱۷, ۱۲۴, ۱۱۸			
۲۲۰	به آفرید دخترکی گشتاسب	اسد	واریند کنا
۳۳۱	واستربوش	اسد	واستریه
۱۰۲	یک قسم ناخوشی است	اسد	واوترشا
۳۱۴, ۲۵۶	دریاچه	اسد	رئیری
	یکی از یارسایان که هنگام	اسد	وئور وئامه
۱۰۰	رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود		
	یکی از یارسایان که هنگام	اسد	وئور وئامه
۱۰۰	رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود		
۳۲۸	کوهی است	اسد	واؤز وئش
۱۸۸	پرا انواع بسیار اقسام	اسد	واؤز وئرد
۶۴	واج سخن، گوش	اسد	وئچ
۸۱	کراز	اسد	وئراز
۲۰۲	بالنده و پروراندگی	اسد	وئردن گئش

صفحه

وَرَنَ فارسه است دیلم = کیلان ۱۹۳, ۱۴۷, ۱۰۴, ۷۵
وَرَسَوَرَنَوچه فارسه است ۱۰۴, ۷۵, ۱۹۳, ۱۴۷, ۷۵

یکی از یار سایان است ۸۲

وَرَشَنی	فارسه است	قوچ, گوسفند نر	۱۹۸
وَرچه	فارسه است	شرزمه, توانا, زورمند	۲۳۵
وَرنگه	فارسه است	ور, سوگند, محاکمه	۲۳۲
وَرُ	فارسه	ناخن	۱۲۱
وَرَغ	فارسه است	وزغ	۳۵۷
وَرَشَن	فارسه است	کوهی است	۳۲۷
وَرَنَر	فارسه است	(۱) حله و هجوم (۲) فتح و	

نصرت ۱۱۳

وَرَنَرَن فارسه است وَرَنَرَن فارسه است

ایزد بهرام, فرشته ییروزی ۱۱۲

وَقَر	فارسه است	برف	۳۲۸
وَقَرِیا	فارسه است	کوهی است	۳۲۸
وَنَدَرِ مَنیش	فارسه است	اندریمان, برادر ارجاسب	۲۷۳
وَنگَهو	فارسه است	وَم, نیک, خوب	۱۷۹
وَنگَهو	فارسه است	نام یکی از یار سایان است	۹۰
وَنگَهو قَدوی	فارسه است	مادر او خشیت نمه	

(هوشیدر ماه دومین موعود) ۱۰۸

وَنگَهز داه	فارسه است	بهتر دهند, نیکوتر بخشند	۳۴۲
وَنگَهز داه	فارسه است	اسم دریاچه است	۳۴۲
وَنَدَرِ خواره	فارسه است	یکی از یار سایان است	

که در هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود ۳۱۳, ۱۰۰

صفحه

۳۱۳	ویندی خوارنه جاد پیرو	با بنده قز
۹۰	وینز	چاپ (ب) مرد
۳۲۲	وینژون	جاد کد (ب) است
	وینژور و	جاد کد (ب) یکی از ناموران و یار سایان
۲۷۳	از خاندان نوذر	
	وینپ تنور و پیری چاپ کد (ب) همه شکست دهند	
	عنوانی است که به ایزد فذری مادر سوشیانت داده شده است	۱۰۸
۴۶۹	ویشاسپ	چاپ کد (ب) گشتاسب
۳۲۷	ویشو	چاپ کد (ب) کوهی است
۳۵۵	ون	چاپ (ب) چیر شدن، پیروزی یافتن
۳۵۵	وننت	چاپ کد (ب) چیر شونده، شکست دهنده
۳۵۵	وننت	چاپ کد (ب) ستاره ایست
۱۳۰	ویامبور	چاپ کد (ب) اسم طبقه ای از دیوهاست
۱۶۲	ویزرش	چاپ کد (ب) دیوی است
۱۳۵	ویو	چاپ کد (ب) اندروای فرشته هوا
	وهور گوجه	چاپ کد (ب) پسر فرایته (ب) کد (ب)
۸۲	یکی از یار سایان است	
	وهورستی	چاپ کد (ب) پسر سنویه کد (ب)
	یکی از نخستین پیروان زرتشت است	۸۱

= =

۳۲۴، ۲۵۷	هربرز البرز	هر (ب) اید
۳۲۴	هربرز البرز	هر (ب) اید (ب) اید (ب) اید
۳۲۴	هربرز البرز	هر (ب) اید (ب) اید
۲۵۵، ۱۲۷	نیکنام نامور	هر (ب) اید (ب) اید

صَفْحَة

[illegible]

صفحه

هوسپ	سوسپ	دارنده اسب خوب	۳۴۴
هوسپ	سوسپ	یکی از یارسانان، بزرگ	
روحانی است در کشور و رو برشت (کشور شمال غربی)	۳۴۴، ۹۷		
هوسپا	سوسپ	خوس یاس، رودی است که	
		بدرباچه هاهون میریزد	۳۴۴
هوشن هوشن	سوسپ	خوش دوستی	۶۶
هوکثریه	سوسپ	اسم بلند ترین قله البرز	۱۴۸
هومابا	سوسپ	هما دختر گشتاسب	۲۷۰، ۱۰۶
هومیک	سوسپ	یکی از نورانیان دیویسنا	۲۷۴
هوو	سوسپ	(درگاهها هوگو سوسپ) اسم	
		خاندان جاماسب و فروشتر ۸۸، ۱۰۵	
هووی	سوسپ	دختر فروشتر زن زرتشت	۱۷۷، ۱۰۵

ی = ۳۵

یاسکرت	یاسکرت	کوشا، تخشا	۷۶
یثا اهو	یثا اهو	نماز معروف یثا اهو (رجوع	
		به آهون وئیرییه)	۳۳۳
یز	یز	یزیدن، یشتن، ستائیدن	۷۶
یزمئید	یزمئید	ما میستائیم از فعل یز	۷۶
یهیته جتر	یهیته جتر	کوهی است	۳۲۹

فهرست برخی از لغات جلد اول و دوم

(۱)

ادشاران جلد دوم ۳۳۱

اردیبهشتگان ۹۲

اسب ۳۷۴

انگورده، اتوزه ج ۲ ۳۲۹

آبوز رجوع شوده زور

آوران، آتوران ج ۲ ۱۵۸، ۳۳۱

آذربان ۱۵۷

آذرچشن ۹۲، ۱۳۰

آز ج ۲ ۲۰۴

آهو ۱۶۵

(ب)

باد ج ۲ ۱۳۵ - ۱۳۶

باگ ایادیش ۴۱ - ۴۲

بیر ۲۹۸

بت ج ۲ ۳۸ - ۴۰

برجیس ۳۳

برذ ج ۲ ۳۲۴

برنا ج ۲ ۱۹۷

برسم ۱۶۰، ۱۶۰، ۵۵۶

ید

برنج ۳۲

بش ۲۷۵

بغ ۲۰، ۳۲، ۳۸، ۴۱ - ۴۲، ۳۹۵

ج ۲ ۱۴۵

بنک ج ۲ ۱۹۹

بهشت ۹۱ ج ۲ ۱۷۰

پن ۸۹ - ۹۰

پهشت ۸۹ - ۹۰

پور ۲۹۱

(پ)

پیاره ۱۴۳

پرن ج ۲ ۱۸۳

پروین ۳۴۵ ج ۲ ۳۵۵

پری ۲۹ - ۳۰

پزدک (شیشه گندم) ج ۲ ۳۵۷

پنام ۲۹۳، ۵۵۹

پور (پسر) ج ۲ ۶۲

پسی ۲۷۷، ۳۰۶

(ت)

تب ۱۴۶

تسوک - طسوج ج ۲ ۳۳۰

تیم ج ۲ ۱۳۹

تیر ۳۲۵

تیرگان ۳۳۵

(ج)

جادو (باتوک) ۲۹

چشن ۱۵

چ ۱۴۵، ۱۰۸

(چ)

چکش ۴۹۵

چهر ج ۲ ۲۱۱

(خ)

خانی ۲۱۱

خدای خنای ۴۲

خرا ۱۳۱

ط

خرد ۳۲

خرقستر (حشره) ج ۳۵۶

خروپس ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۲۱

خروش ۵۲۱

خشترباون (مرزبان) ۱۸۱

خندق (ختك) ۲۱۱

خواری ج ۲۲۳

خود ۳۲۵

خور ۳۰۴

خوردادگان ۹۶

(د)

داد ج ۲ ۲۱۱

دبران ۳۲۷ ج ۳۵۵

دخه ۵۰۹

دز = دژ ج ۲ ۲۴۱

دُرس ۳۷۴

درؤن (درئون = ئان) ۵۹۸، ۵۷۴، ۴۱۹

دریا ۲۰۰ ج ۲ ۲۹۲

دُشتباد ۷۱

دشمن ۷۱

دُشنام ۷۱

دوزخ ج ۲ ۱۷۰

دی = دین (اسم روز) ۴۲

دین ج ۲ ۱۵۹

دیو ۲۸

دیوانه ۲۹

دیویسن (مشرک) ۲۸

(ر)

راسی ۴۳۹

رام ج ۲ ۱۲۴ - ۱۳۵

رد ۳۳۹ ج ۲ ۲۷۹ - ۲۸۰

رستاخیز ج ۳۳۲

روستاك = رُساق ج ۲ ۲۲۰

روی ج ۲ ۱۳۹

رُپستك = رُپست (مرده) ج ۲ ۲۳۲

(ز)

زاوش ۳۳

زیرین ۲۰۰

زی = زمین ج ۳۰۳

زوت ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۵۵، ۴۶۹ ج ۲ ۲۰۰

زور (آزور) ۳۲، ۵۳، ۵۴، ۱۵۹، ۴۱۸ - ۴۱۹

۴۶۹

زین ج ۲ ۱۴۰

زینلوند ج ۲ ۱۴۰

(س)

سور ۲۷۹، ۳۷۲ ج ۲ ۶۲

سده ۱۷۸، ۵۰۴، ۵۱۴ - ۵۱۵

سرو ۲۰۱

سیرسور ۳۷۴

سیرغ ۴۰، ۵۷۵ ج ۲ ۳۷۷، ۸۷

(ش)

شاهین، عتاب ۲۹ - ۴۰ ج ۲ ۱۱۲۴

۳۱۸ - ۳۱۹

شبان ج ۲ ۶۲

شن ج ۲ ۳۶

شور

مگس ج ۲ ۳۵۷
منش ۸۸
منگ ج ۲ ۱۹۹
مورد ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۴۵
مورچه ج ۲ ۳۵۷
مهرگان ۳۹۰، ۲۴۳ ج ۲ ۴۴
مجان ۳۹۳
مجن ۳۹۳، ۲۳۹
میش ۳۷۲، ۲۹۱
میزد ۳۳۹

(ن)

ناف، نافه، نوده، سیره ج ۲ ۵۹
نبرد، نبرده ۱۹۱
نر ۲۱۱
نساء، نساءالار ۱۵۳
نسك ۱۹ - ۲۰، ۲۰۲

(و)

واستربوشان ج ۲ ۳۳۱
ورشان ۲۰۳
وزغده ۲۷۵

(ه)

هاون ۴۶۹
هششان ج ۲ ۳۳۱
هزار ۴۹۱
هفتورنگ ۶۰۱، ۳۲۸ ج ۲ ۳۵۵
هملیون ۳۶۱، ۲۸۹
همیان ۳۴۷
هور ۳۰۴، ۱۸۰ ج ۲ ۳۱۴

هوم ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۷۳ - ۴۷۳
هیرید ج ۲ ۲۷۹ - ۲۸۰

(ی)

یاساء، یب
یخ ج ۲ ۳۰۵

شهریورگان ۹۳

شید ۳۰۴، ۱۸۰

شیدا ج ۲ ۳۸

(ص)

صد ۲۹۱

(ف)

فرارون ج ۲ ۱۷۹

فرشته ۵۸۷

فتنور ج ۲ ۱۴۵

(ك)

كارد ۱۴۳، ۱۱۵

كبت ۲۶۹

كرکم = زهران ج ۲ ۳۰۷

كشتي (كستی) ۳۴۷

كشف = سنگشت ج ۲ ۳۵۶

كندن ۲۱۱

كنير ج ۲ ۱۰۷

(ک)

گاو ج ۲ ۶۱

گر = کوه ج ۲ ۳۰۸

گرزمان ۱۰۸۶، ۱۴۱، ۱۰۱۲ ج ۲ ۱۷۰

گوسفند ۲۷۲، ۷۰

گوش ۳۷۲

کبس = کبسو ۱۹۹ ج ۲ ۳۲۶

(ق)

قار ج ۲ ۳۵۶

قارکن (حشره کش) ۳۲۲ ج ۲ ۳۵۷

قار ۳۱۶

قارک ج ۲ ۲۰۶

قاربنسا ۲۸

قارگیران = مردگیران ۹۴

فهرست اسامي قبایل و اشخاص و کتب و اماکن و بلاد جلد اول و دوم*

اردشیر دوم ساسانی ۴۰۸-۳۹۴	(۱)	ابالش زندیق ط
اردشیر خرمه ج ۲ ۳۱۱-۳۱۴		ابراهیم ط
اردان ج ۲ ۲۴۶		اردشیر ۱۷۲، ۴۳ ج ۲ ۳۲۰
اریل ۴۰۱-۵۰۸		ارنقوه ۲۱۶ ج ۲ ۲۲۲
اردبیل ج ۲ ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۱		ابن النقیه همدانی ج ۲ ۲۴۲
۳۰۸-۳۰۹		ابن خردادبه ۳۰۸ ج ۲ ۲۴۳، ۲۵۱
اردای وراث ۳۱۸، ۴۰۶، ۵۲۳، ۵۶۳		ابوریحان بیرونی ط ۸۹-۹۰، ۹۲، ۹۴
۵۹۸ ج ۲ ۱۱۶، ۱۶۳		۲۰۷، ۲۱۷، ۳۳۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۵۱۴
اردوان اول (اشک سوم) ۱۷۰		۵۲۲، ۵۹۷ ج ۲ ۲۱-۲۲، ۵۳
اردوان چهارم (اشک سی و یکم) ج ۳ ۳۱۴		ابن خلدون ج ۲ ۲۰
اردبانوس ۸۰		اپولون ۷۴ Appolon
ارجاسب ۲۷، ۲۳۱، ۲۸۰، ۲۸۹، ۳۸۹		اترط (اترت) ۱۹۷-۱۹۹ ج ۲ ۵۹
۳۹۱ ج ۲ ۲۳، ۴۰، ۵۴، ۸۵، ۸۶		اخشورش رجوع شود به خشتارشا
۸۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴		اراراط ج ۲ ۳۲۵
ارس ۵۹، ۲۸۳		اردشیر پسر کی گیشاسب ج ۲ ۸۵
ارسطو ۸۰		اردشیر بهمن کیایی ج ۲ ۲۸۴-۳۸۵
ارز Br ۱۷۵		اردشیر اول (دراز دست) ۱۶۸، ۸۰
ارشادا ج ۲ ۲۲۶		۳۹۶ ج ۲ ۱۹۱، ۲۸۵
ارشاک ج ۲ ۳۱		اردشیر دوم ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۳۹۵
ارشاک ج ۲ ۲۲۶، ۲۱۹		ج ۲ ۲۶۳
ارغنداب ج ۲ ۲۹۸، ۳۴۵		اردشیر سوم ۳۹۶
آرمیه ۱۶۱، ۳۱۰، ۵۱۳ ج ۲ ۲۴۲		اردشیر پایکان ۴۱، ۱۷۲، ۳۹۷، ۵۰۸
۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۹، ۲۹۰		ج ۲ ۸۷، ۲۴۸، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۴
۳۲۸		۳۱۱، ۳۲۴
ارمنستان ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۳۹۷		
۴۰۹-۴۱۰ ج ۲ ۱۵، ۱۱۴		

در این فهرست برخی از اسامی خاصی که در مراجعه بآنها فائده تصور شد ذکر گردیده و کلیه اسما خاص هر دو جلد که مجموع آنها این فهرست را سیار مطول میساخت از حیز انتفاع دور مینمود

- اردیبا ج ۲۰۷
ارنگ ۲۲۲-۲۲۶
ارنواز ۱۹۳ ج ۲ ۱۵۰
آرک Araka ج ۲ ۳۱۲
اروند ۱۸۴، ۲۲۱ ج ۲ ۸۲
اروند ۲۲۳-۲۲۵
اروند = الوند ج ۲ ۳۷۷
اروندنیک سر خسرو پرویز ۲۲۵
ارونداسپ ۱۸۸
ازدهاک رجوع شود بضعاک
آژنیوس Eugenius ۴۱۴
اسپازیا ۱۶۹
اسپروز ۱۹۰
استیاج ۱۷۰، ۴۰۱ ج ۲ ۲۱۴، ۲۶۲-۲۶۳
استر ۲۱، ۷۶
استراباد ۱۶۰
استرابون Strabon ۸۳، ۸۴، ۱۶۰، ۱۷۴-
۱۷۵، ۴۰۱، ۵۵۹
استخر (اصطخر) ۱۷۲ ج ۲ ۲۲۲، ۲۴۵،
۳۶۵
اسحق آوند ۵۰۷
اسدی طوسی ۷۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸
اسفار ۴
اسفندیار ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱
۵۷۵ ج ۲ ۸۶-۸۷، ۲۶۸، ۲۷۲
۲۷۴-۲۷۵
اسکلیپوس Asklepios ۱۹۹
اسکندر، پ ۳، ۳۸، ۸۲، ۴۰۰-۴۰۱،
۴۰۷، ۴۱۳، ۵۰۷، ۵۰۸ ج ۲ ۲۳، ۵۷
۲۰۸، ۲۱۵-۲۱۶، ۲۴۹، ۲۸۴-۲۸۶
اسکندریه ۴۱۳
اسکیت Skyth ۱۷۴ ج ۲ ۵۷، ۲۹۱
اسمردیس ۷۶، ۳۰۸
اسوربانپال Assurbanipal ۷۹
اسوکا Asoka ج ۲ ۲۹-۳۰
اشیاده نبی ۷۲
- اشکانیان ۲۰۸، ۴۰۸ ج ۲ ۲۱۹
اشک ج ۲ ۲۱۹، ۲۲۶
اشک یازدهم (فرهاد چهارم) ۱۷۱
اشیلس Aeschylus ج ۲ ۳۱۰
اصفهان ج ۲ ۳۴۵
اصمی ج ۲ ۷۴۳
اغریوت ۲۰۹-۲۱۱ ج ۲ ۱۰۳، ۲۵۷-
۲۶۰، ۳۴۹
اخراسیاب ۲۴، ۲۰۷-۲۱۴، ۲۲۰، ۲۳۱،
۲۵۳، ۲۶۵، ۲۸۹، ۳۳۴-۳۳۵، ۳۴۱،
۳۷۵، ۳۸۳، ۴۷۱ ج ۲ ۴۸، ۵۴-
۵۵، ۱۰۳، ۱۹۸، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۴۰،
۲۵۲-۲۵۳، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۶۲-۲۷۳
افریقا ۱۹۷، ۴۱۰
افغانستان ۴۷۱ ج ۲ ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵،
۳۴۴
افلاطون ۳۸، ۵۹۱
اکاد ۳۳، ۷۹، ۲۲۶ ج ۲ ۱۵۹
اکوس Ecosse ۴۱۰
آکیلین Akilison ۱۷۴
آگاتانگلس Agathangelus ۱۷۵-۱۷۶
آگاتیاس Agathias ۴۰، ۱۶۰
آگنی Agni ۴۰، ۶۰۶
البرز ۱۳۱، ۲۲۲-۲۲۳، ۲۲۹، ۵۱۹
۵۷۵ ج ۲ ۵۰-۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸
۲۳۰، ۲۳۸، ۲۷۴، ۳۳۰، ۳۵۶
آلب Alpes ۴۱۴
الحاسن والاضداد رجوع شود به جا حفظ
الامین ج ۲ ۷۴۳
الکساندر پولی هیستور Alexander Polyhistor
ج ۲ ۳۰، ۳۷
الیث Elisebe ۴۰۶
امازیس Amasis پ ۵۱۰
امستریس Amestris ج ۲ ۱۶
امیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus
۳۸۹

بلخ 'ح' ۱۷۲ '۲۲۵ ج ۳ ■ ۳۰ '۵۴
۵۶ - ۵۲ '۱۴۳ '۲۲۷ '۲۶۵ '۲۷۲
۲۷۶ - ۲۷۷ '۲۷۸ '۲۸۵
بلخی 'ز' "
بلوچستان ۲۰۰ '۴۷۱ ج ۳ ۲۹۹
هندوی ۵۵۹ - ۵۶۰

بنی اسرائیل 'ح' ۲۴ '۷۹ ج ۳ ■ ۲۰۷
۲۱۲ '۲۲۳

بودا 'یح' ۲۴۳ ج ۲ ۲۸ - ۴۰ '۱۳۸
بوداسف ج ۲ ۱۳۸
یوسفور ج ۲ ۱۹۱
یوم شاه رجوع شود به هوشنگ

بهرام بن بهرام ۳۱۸
بهرام گور (بهرام پنجم) ۷۸ '۲۹۱
ج ۲ ۱۱۷ '۲۱۷ '۲۴۵ '۲۸۴

بهرام بدین ۳۳۴ ج ۲ ۲۴۴
بهروز (بهروج) ج ۲ ۱۰۱ '۳۰۱
بهشت گنگ ۲۲۰ ج ۲ ۲۵۳

بهمن ۸۰ ج ۲ ۸۷ '۲۰۹
به آفر ۳۹۱ ج ۲ ۲۷۲ '۲۷۸

بیت المقدس ۴۱۳ ج ۲ ۲۰۸
بیت پای (کلیله و دمنه) ج ۲ ۳۰
بیدرفش ۲۸۷ ج ۳ ■ ۲۷۴

بیزانس ج ۲ ۱۵

بیزن ج ۲ ۲۵۴ - ۲۵۵

یستون (بستان) ۳۲ '۴۱ '۱۸۰ '۵۰۷
۵۸۴ ج ۲ ۳۵ '۱۳۹ '۲۱۲ '۲۲۶
۲۹۱ '۳۱۲

یوداسب رجوع شود به ضحاک

(ب)

یارت ۴۰۸ ج ۲ ۳۱۳

یامیر ('ندمر) ۴۱۲

یافقی بوترا Pataliputra (باتنه) ج ۲ ۲۰

بشخوارکر ۵۷ '۱۹۲ '۳۰۹ '۲۱۴
ج ۲ ۲۰۸

آمل 'ز' ۲۱۶ ج ۲ ۲۲۹

آمودریا رجوع شود به جیحون

آنطیوخس (آنتیوخس) ۱۶۹ - ۱۷۰
۴۰۸ ج ۲ ۵۷

آنطیوخس دوم ج ۲ ۳۰

آنطیوخس ایفانوس Epiphanius ۱۷۰

(ب)

بابل ۴۳ '۴۴ '۷۴ '۱۶۳ '۱۶۴ '۱۶۹
۱۸۹ - ۱۹۰ '۲۲۶ '۲۹۸ '۳۲۶
۴۰۷ ج ۲ ۱۴۳ '۳۱۲

باختر ۴۰۸

بادفیس ج ۲ ۳۲۵ - ۳۲۶

بارتولومه Bartholomae ۶ - ۸ ج ۲ ۲۶

باز (دهی در طوس) ۴۳۰

باکو ج ۲ ۲۵۳

بامیان ج ۲ ۲۲۶

بخت النصر ج ۲ ۲۰۸ '۳۱۲

برات روکش ج ۲ ۲۲۹

بربر ج ۲ ۲۲۸ - ۲۲۹

بردع 'رده ۲۱۰ ج ۲ ۲۵۳

بردا ج ۲ ۳۱۳

بردسهر ج ۲ ۲۶۴

برمایون برادر فریدون ۱۹۴

برمک ج ۲ ۳۲ - ۳۴

بروسوس Berossus ۱۶۴ '۱۶۸ ج ۲ ۵۷

بسطام ج ۲ ۲۸۲

بصره ج ۲ ۲۴۳

بطلمیوس ج ۲ ۳۴۴

بنداد 'ط' ۴۱ '۴۳ ج ۲ ۴۹ '۷۴۳
۳۰۲

بستان رجوع شود ■ یستون

بک دائمی ۴۱

بلاذری ج ۲ ۲۴۷

بلاش اول ۱۶۱ '۴۰۹ ج ۲ ۲۴۸

بلاش سوم ج ۲ ۲۴۸

نخت ملیان ج ۲ '۲۳۹' ۲۴۹ - ۲۵۰	یرقیر یوس Porphirius '۳۳' ۳۸ ۱۱۷
۲۵۱	بروکریوس Procopius ۱۷۴
نخم سیادیکی از سرداران داریوش ج ۲ ۱۳۹	یشت ویشناسیان ج ۲ ۲۳۰
نذکره اشعرا رجوع شود به دولتشاه سمرقندی	یشنگ '۲۰۵' ج ۲ ۱۰۳
ترازان Trajan ۴۱۰	یشوتن ۲۲۰ - ۲۲۱ '۲۶۹' ج ۲ ۱۰۶
ترصوس ۴۰۹	۲۶۱ '۲۷۴' ۳۴۹
ترك ۲۰۸ - ۲۰۹ ج ۲ ۵۲	یشین رجوع شود به کی یشین
ترکسان ۲۲۹ ج ۲ '۴۹' ۵۴ '۵۷	یشمان ج ۲ ۲۹۷
۲۲۲ '۲۲۸' ۲۵۸	یلاس Pallas ۴۱۱
ترك عثمانی ج ۲ ۵۴	یلو تارکس Plutarkhos '۷۱' ۸۲
ترنر مکان Turner Macan ۱۹۷	پلیئوس Plinius ۱۷۱ ج ۲ '۱۲۳' ۳۴۴
تروشکا Turuska ۱۰۸	پنجاب ۳۵
تسر ج ۲ '۲۴۹' ۳۸۰	پنج بوخت ۷۷
نورات 'ید' '۲۱' '۷۴' '۷۲' '۷۹' '۲۱۶	پوز و شب ۴۷۳ '۳۷۴'
'۲۹۲' ۵۰۶ '۵۹۴' ج ۲ '۱۳۸' '۲۱۲'	پوزا ناس Pausanias ۵۸۴
۲۲۳	پولیئوس Polybius ۱۶۹ - ۱۷۰
تور ۱۹۴ '۲۰۷' ۲۰۸ - ۲۱۴ ج ۲	پومپه Pompee ۴۰۹
۴۷ - ۵۱ - ۵۳	پونتوس Pontus '۳۹۳' ۴۰۹
توران ۱۹۷ '۲۰۷' ۲۰۸ - ۲۲۶ '۳۳۰' ۳۳۴	پیران و به ج ۲ ۲۲۲ - ۲۳۴ '۲۳۷'
ج ۲ '۴۷' ۵۲ - ۵۵ '۲۳۱' '۲۳۷'	۲۵۲ '۲۶۳'
توکی دیدس Thukydidēs ۷۱	پیتاور ج ۲ '۳۴' ۳۵
تپهن ج ۲ ۱۳۹	پیتداد ۱۷۹
تیریوس Tiberius ۴۰۹	پلسم ج ۲ ۲۳۷
تیپیتاکا Tipitaka ۴	(ت)
تیغه Tyche ج ■ ۳۱۴	تاریخ قم ج ۲ ۲۴۲ - ۲۴۳
تیردات پادشاه ارمنستان ۱۷۶	تاریخ معجم ج
تیردات دومین پادشاه اشکانی ج ■ ۵۷	ت ان وئی Tan-wu-li ج ۲ ۳۱ - ۳۲
نیور'ب' ج ۲ '۲۹۲' ۲۹۵	تیوپومپوس Theopompos '۸۲' ۸۳
(ج)	۴۰۱
جا حظ ۷۷ '۵۹۷'	تئودوریوس Theodosius ۴۱۴
جاماسب ۲۲۷ - ۲۳۰ '۲۷۹' ۳۷۴	تئوفانس Theophanes ج ۲ ۷۴۴
ج ۲ '۴۵' ۸۱ '۸۶' ۸۷ - ۸۸ '۱۰۶'	تیت ۴۷۱
۱۰۷ '۱۶۳' ۲۱۴ '۲۷۵' ۳۱۴	تیزر ج ۲ '۷۵' ۳۲۸
جاماسب نامک ۲۲۹	نخت جشید ۳۲ '۳۳۴' ۳۹۶ ج ۲ '۲۴۹'
	۲۶۱

خرده اوسا ۱۴
 خرر ۵۷، ۱۹۲ ج ۲ ۵۲، ۵۶ - ۵۷
 خره یسر خسرو پرویز ج ۲ ۳۱۱
 خره شایور ج ۲ ۳۱۱
 خسرو رجوع شود به کینسرو
 خسرو پرویز ۴۳۴، ۵۵۹ - ۵۶۰
 ج ۲ ۲۴۳ - ۲۴۴، ۲۴۹، ۳۱۱
 خسرو آسیابان کشته شده بزرگدرد سوم ۵۶۰
 خشیارشا، یب ۲۱، ۳۵، ۷۶، ۸۱
 ۱۶۱ - ۱۶۲، ۱۶۸، ۵ - ۵ ج ۲ ۱۶
 ۲۱۴، ۲۹۶، ۳۱۰
 خوارزم، ط ۵۹، ۱۷۲، ۴۳۱، ۵۹۷
 ج ۲ ۳۱ - ۳۲، ۱۸۲، ۵۳، ۲۲۹، ۲۳۲
 خورشید چهار ج ۲ ۸۲
 خوزستان ۴۱ ج ۲ ۳۲۶
 خوس یاس ج ۲ ۳۴۴

(د)

داردابل ۱۶۱، ۳۰۸
 و ز ی
 داریوش اول ۲۱، ۳۳، ۳۲، ۳۸
 ۴۲، ۴۳، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۱۶۸، ۳۰۸
 ۳۳۴، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۳۱، ۵۸۴ ج ۲
 ۱۳۹، ۲۱۳ - ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۶۸
 ۲۹۲، ۳۱۳
 داریوش دوم ۱۶۸ ج ۲ ۲۸۵
 داریوش سوم (دارا) ۴۰۰ ج ۲ ۵۷
 ۲۰۸ - ۲۰۹، ۲۸۵
 داریوش و یعهد اردشیر دوم ۱۶۹
 دافستان ۳۸۹
 دامغان ج ۲ ۲۸۲
 داود ۳۹۵ ج ۲ ۲۶۱
 دامه Dabae ج ۲ ۵۷
 دجله ۴۱، ۲۲۲ - ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶
 ج ۲ ۴۹
 دژ بهمن ج ۲ ۲۳۸، ۲۴۱، ۳۰۸

ج
 جاین Jain ۳۲
 جبرائیل ۸۰
 جرج Georgian ۴۱۳
 جرجان (گرگان) ۱۷۲، ۲۲۵ ج ۲ ۲۳۰
 جریره ج ۲ ۲۲۲
 جزق ج ۲ ۲۴۱ رجوع شود به جزه
 جستشاه ج ۲ ۲۴۹
 جلالالدین اکبر شاه هندی ۳۵۱
 جلال آباد ج ۲ ۳۴
 جلیل ۴۱۳
 جزه ج ۲ ۲۴۲
 جمن ج ۲ ۲۵۲
 جیغوت ۲۳۰ - ۲۳۶، ۳۴۱، ۴۳۱
 ج ۲ ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۲۲۲ - ۲۲۳

(ج)

چنگیز، یب ج ۲ ۲۴۴
 چهار آزاد رجوع شود به های چهار آزاد
 چین ۲۲۹ ج ■ ۲۱، ۳۵، ۵۲ - ۵۳، ۲۳۷

(ح)

حبت ۳۹۵
 حجاز ج ■ ۵۳
 حنظله بادغیسی ج ۲ ۲۲۶

(خ)

خاش رود ج ■ ۳۴۴
 خاقان ج ■ ۲۴۵ - ۲۴۶
 خاقانی ۲
 خدای نامه ۲۰۸
 خراسان ۳۰۴، ۳۵۱، ۵۱۳ ج ■ ۲۲ -
 ۲۲، ۲۳، ۲۱۷، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۳۰

فهرست اسامی قبایل و اشخاص ■ کتب و اماکن و بلاد جلد اول و دوم ۴۹۵

دساتیر یب	رُم ۸۲ '۱۶۱ '۳۸۷ '۴۰۰ '۴۰۹ '۴۱۰ '۴۱۱
دستور یزد ۲۳۰	۴۱۱ '۴۱۲ '۴۱۹ '۴۷۳ '۵۰۶ '۵۹۶
دسبوس Declus ۴۱۱	ج ۲ '۱۵ '۵۶ '۱۱۶
دعیتی ۲۸۷ ج ۲ - ۳۲ '۳۳ '۳۶۸	رمایل ۵۱۴
دکان داود ۵۰۷	روایات داراب هرمزدیار ۱۵۹
دماوند ۱۳۱ '۱۸۸ '۱۹۰ '۳۳۵	رودابه ۵۷۵
ج ۲ '۱۰۱	روسه ج ■ ۵۴ - ۵۵
دمشق ۱۶۴	روضه الصفاء 'ح' ۱۸۷ '۱۹۷ '۳۳۵
دورس Duris ۲۹۷	ج ۲ '۴۱ '۱۴۳
دولت شاه سمرقندی ج ۲ - ۲۲ - ۲۳	روم رجوع شود به یونانی
دهستان ج ۲ '۵۷	ریوند ۴۳ '۵۱۳ ج ۲ '۲۴۰ '۲۴۲ '۳۳۰
دباکو ۵۸۴ ج ۲ '۲۱۴	رویان ۲۳۵ '۳۴۱ '۳۵۹ ج ۲ '۳۲۵
دیلم (گیلان) ۲۸ '۵۷ '۱۷۸ '۱۹۲	ری ۲۲۵ '۴۸۷
۲۹۸ ج ۲ '۷۵	رونین دژ ج ۲ '۲۷۸ '۲۸۲ '۳۰۹
دینکرد ط '۱۹ '۹۹ '۲۰۴ '۲۲۱ '۲۶۳	
ج ۲ '۳۸ '۴۶ '۲۰۹ '۲۱۲ '۲۴۸	

(ز)

دینون Dinon ۵۰۸	زابلستان ۱۹۶ '۲۰۳ ج ۲ '۱۰۱ '۲۴۶
دیشوز ج ۲ '۲۵۰	۲۷۷ '۳۵۴
دیودر Dioclor ۸۱	زادان خوه ج ۲ '۱۱ -
دیوژنیس لرتیو Diogenes Laertius ۱۶۲	زاد سپرم ۲۰۳
۵۸۲ '۵۰۸	زاد شم ۲۰۷
دیو کاسوس Dio Cassius ۰۹	زال ۵۷۵ ج ۲ '۲۲۲ '۲۵۵-۲۵۴
دیو کلیان Diocletian ۴۱۲	زراب ۲۶۵ ج ۲ '۱۹۸
	زر افشان ۲۲۲ '۲۲۷ '۳۳۱

(ر)

رام اردشیر ۴۱	زرتشت ۴ '۳۳ '۳۴ '۳۶ '۳۷ '۸۹ '۹۶
رامن ۴۱	۱۳۹ '۱۵۵ '۱۸۴ '۲۳۷ '۲۴۱-۲۴۳
رامین ۵۷۳	۳۶۹ '۳۱۳ '۳۱۶ '۳۳۹ '۳۷۵ '۳۹۴
رانش رسم ج ۲ '۱۷۶	۳۹۸ '۴۰۳ '۴۰۸ '۴۱۱ '۴۶۹ '۴۷۳
رستم (رستم) ۱۸۲ '۱۹۷ ج ۲ '۱۳۹	۵۰۷ '۵۱۳ '۵۲۱ '۵۲۵ '۵۸۹ '۵۹۱
۲۲۲ '۲۲۸ '۲۳۲ '۲۳۷ '۲۵۴-۲۵۵	۵۹۹ '۶۰۱ ج ۲ '۳۶ '۳۷ '۳۸
۲۸۳-۲۸۳	۵۵ '۵۹ '۸۱ '۸۸ '۱۰۷ '۱۵۸ '۱۸۴
رستم فرخزاد ج ۲ '۳۱۰	۲۰۷ '۲۶۵ '۲۶۸-۲۶۹ '۳۰۸
رضاقلی خان هدایت رجوع شود به رهمگ	۳۲۰-۳۲۱ '۳۵۶
انجمن آرای نامری	زرج ج ۲ '۲۹۲-۲۹۳

سقید کوه ج ۲ ۲۲۸	زیر ۲۲۸ ۲۸۷ ۲۸۹ ۲۹۱ ج ۲ ۸۷
سکيا Sakya ج ۲ ۳۰	۲۶۵ - ۲۷۳ - ۲۷۴
سلامیس Salamis ج ۳ ۳۱۰	زلا Zela = ۱۷
سلم ۱۹۴ ۲۰۸ ۲۱۴ ج ۲ ۴۷ ۵۱ - ۵۳	زمین داور ج ۲ ۲۹۸
سالمیان فارسی ۲۹۸	زنگان ج ۲ ۲۵۰
سلوکید ج ۲ ۳۰	زند بهمن یشت ۱۸ - ۱۹ ۲۶ ۸۷ ۲۲۱
سلیجان ۳۹۵ ج ۲ ۲۶۱	۲۲۳ ۲۶۹ ۵۲۳ ج ۲ ۲۰۳ ۲۸۴
سمرقند ج ۲ ۵۶	زند خورنک اویساک ۲۶
سمنان ج ۲ ۲۸۲	زند رود (زبانده رود) ج ۲ ۳۴۵
سمن نار ۱۹۶	زوبوب Zenobe ۴۱۲
سنتجایی ۲۶۳	زو (زاب) پسر طهماسب ۱۹۶ ج ۲
سنتجان ۵۸۴	۴۶ - ۴۹ - ۲۳۲ - ۲۲۳ ۲۷۲
سنجر (سلطان) ۱۴۰	زوس Zeus ۲۹
سند ۴۰۷ ج ۲ ۳۵	(ژ)
سور ج ۲ ۳۲۹	ژامون ج ۲ ۳۱
سودا به (سعدی) ۲۵۳ ۵۷۲ ج ۲	ژرمن ۴۱۰
۲۲۷ - ۲۳۴	ژوسین Justin ۵۹۶
سودهدان Suduhodana ج ۲ ۲۹	ژولیانیوس Julianus ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴
سور Sever ۴۱۱	(س)
سوراخ خانه ج ۲ ۲۵۰	سارد Sardos ۱۷۴ ۵۰۵ ج ۲ ۱۸۹ ۳۱۰
سوری ۳۹۵ ج ۲ ۱۷	ساسان ج ۲ ۲۱۹ ۲۶۱
ط	سارگون Sargon ۴۱
سوشبات = سوشیانس ۳۲ ۳۲ ۳۲ ۲۲۳	ساری ۱۹۲ ۳۲۴
۲۶۳ ۵۳۵ ۵۹۰ ۶۰۰ ج ۲ ۲۶	سام نریمان رجوع شود به کیش
۳۶ ۴۲ ۷۲ ۸۳ ۱۰۱ ۱۱۴ ۲۴۰	سیلان (سولان) ج ۲ ۲۰۱ ۳۰۸ - ۳۰۹
۲۶۱ ۳۲۲ ۳۴۹	سپتیمیوس سوردوس Septimius Severus ۴۱۰
سولیم Bolym ج ۲ ۵۰	سیند (کوه) ۷۰ ج ۲ ۸۷ ۳۲۹
سومر Sumner ۳۳ ۷۴ ۱۶۳ ۲۲۶	سینور ۱۸۷ ج ۲ ۳۲۰
۳۲۶ ۳۲۶	سرخه ج ۲ ۳۲۷
سهند ج ۲ ۵۲۴	سرمات Sarmat ج ۲ ۵۰
سیامک ۵۲۲ ج ۲ ۴۵ - ۴۴ ۲۱۲ ۲۲۸	سعد بن ابی وقاص ج ۲ ۲۰ - ۲۱
سیاوش = سیاوش ۲۴ ۲۰۹ ۲۱۴	سعدی ی - یا
۲۲۰ - ۲۲۱ ۲۵۳ ۵۷۱ - ۵۷۲ ج ۲	سند ۲۲۲ - ۲۲۳ ۲۲۵ ۴۳۱ ج ۲ ۵۴
۴۷ ۲۲۴ ۲۲۸ - ۲۲۴ ۲۵۸ - ۲۶۰	
۲۶۵	
سیاه کوه ج ۲ ۲۲۸ ۲۲۴	

(ص)

صائین ج ۲ ۱۳۸
صحرا ۴۱۰
صحرای لوط ج ۲ ۲۹۹

(ض)

ضحاك = اردماك = یوراسب ۱۸۷
۱۸۸ - ۱۹۱ '۱۹۶' ۳۰۳ - ۳۰۴
۲۰۸.۲۰۷ '۲۳۱' ۳۹۸ - ۳۹۹ '۵۱۰
۵۱۴ ج ۲ ۴۶ - ۴۷ '۱۰۱' ۳۲۰
۳۱۵-۳۱۶

(ع)

عبداله بن طاهر ج ۲ ۵۷
عجم ۵۲۲ ج ۲ ۴۹
عرب 'بیج' ۳ '۲۰' ۳۲۹ '۳۹۹' ۴۰۱
ج ۲ ۳۰ '۳۶' ۲۰۷
عراق ۲۲۳ '۲۲۶' ۳۹۵ '۴۱۰' ۴۱۱
۵۲۱ ج ۳ ۴۹ '۵۳' ۱۳۸۰ '۱۵۹
۲۲۷
عزرا ۳۱ '۳۹۲
عزاز 'ح' ج ۲ ۲۰۷
عبدالذوله ج ۲ ۳۱۱
عمر بن الازرق الکرمانی ج ۲ ۲۳
عمر بن الخطاب ج ۲ ۲۰ - ۲۱

د

دوسی 'بح' ۴ '۳۲' ۱۷۶ '۴۰۰' ۴۱۱
۴۱۲ '۴۱۳' ۴۱۴ '۴۱۵' ۴۱۸ '۴۱۹
۴۲۰ '۴۷۳' ج ۲ ۲۹ '۳۴' ۳۱۹

(ط)

طابق یمن ۳۹۰ '۴۰۸
طبری 'ذ'

بعون (سیر دریا) ۲۲۲ '۲۲۴' ۲۲۶
ج ۲ ۵۷ '۵۴
بد هتا Siddhattha ج ۲ ۲۹
پراف ۲۱۶ ج ۲ ۲۳۰
یستان = سکستان ۳۷ '۷۰' ۱۷۲ '۲۲۵
۲۲۷ '۲۸۵ ج ۲ ۲۲۱ '۲۲۸' ۳۲۴
۳۲۶ '۳۴۵
بلان ج ۲ ۳۵
بلیسی Cilicie (ترسوس) ۴۰۹
پاه کوه ج ۳ ۳۲۴ '۳۲۸
مینا (کوه) ج ۲ ۳۰۹
پندخت ۵۷۵
پوخت ۷۷
یه چشم کشنده فرخزاد ج ۲ ۳۱۱

(ش)

شاور اول ۴۱ '۴۲۰ ج ۲ ۳۶ '۲۴۸
شاور دوم ۳۸۹ '۵۷۱ ج ۲ ۲۴۸ '۳۱۱
شیدرز اسیر خسرو پرویز ج ۲ ۱۷۶
شقاد ۱۸۷
شم ۱۹۷
شمر بن مدعش ج ۲ ۲۲۷
شوشتر (شوش) ۷۶ '۱۶۴' ۱۷۰ - ۱۷۱
۳۹۵ '۵۰۵
شهرناز ۱۹۳ ج ۲ ۱۵۰
شهرزور ج ۲ ۲۵۰
شیداسب ج ۲ ۸۵
شیداسب ۱۹۶
شیده ج ۲ ۲۵۲
شیراز ج ۳ ۳۱۱
شیراز ج ۲ ۸۵
شیرویه ۲۲۵
شیرویه یسر خسرو پرویز ج ۳ ۳۱۱
شین ۳۱۸ '۵۴۳ ج ۲ ۲۲۹ - ۲۵۲ '۳۰۸
شیرین ۱۷۲

طبرستان ۱۹۲ '۲۲۵ '۲۲۶ '۳۳۵ - ۳۳۰
 ۳۴۱ '۲۰۹ ج ■ ۳۴۹
 طوس (نامور) ۲۱۶ - ۲۲۱ ج ۷ '۴۸
 ۱۰۱ '۲۲۲ '۲۳۱ '۲۲۷ '۲۵۵
 ۲۷۴ '۲۶۱
 طوس (ملکت) ۲۱۷ '۴۳۵ ج ۲ '۳۲۹
 طوران ۱۹۶ - ۱۹۷
 طونه ۴۱۰
 طهمورت (تهمورت) ۲۳۱ ج ۲ '۱۳۸ - ۱۴۴
 ۲۱۲ '۲۳۵ '۳۱۶
 طسيفون ۱۱۳

فروشتر ۲۲۷ '۲۸۹ ج ۲ '۸۱ - ۸۸
 ۱۶۲ '۲۱۴ '۲۶۹ '۲۷۲ '۲۷۶
 فروشکر ج ۲ '۸۵ - ۸۶ '۲۷۴
 فرعون ج ۲ '۲۲۳
 فرغانه ۳۳۵ '۲۴۱ '۳۵۹
 فرن بغ = قروبا رجوع شود به کاربان
 فرن خس Pharnaches ج ■ ۳۱۰
 فرنو خس Pharnuchos ج ۲ '۳۱۰
 فرنکيس ۲۵۳ ج ۲ '۲۳۲ - ۲۳۳ '۲۲۷
 فرود ج ۲ '۲۳۲ - ۲۵۲
 فرورتي ۵۸۴ '۵۸۶ ج ■ ۳۱۴ - ۳۱۵

(ع)

غار شایور ۴۵

غزاه = غزنين '٢٠٣' ٢٨٥ ج ٢ ٢٤٦
غياث الدين محمد سلجوقي ج ٢ ٢٨٧

(ف)

فارس (پارس) ۷۷، ۱۶۴، ۲۲۳، ۳۳۴،
 ۴۰۱، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۹۷، ج ۲، ۵۳،
 ۷۴۹، ۷۶۳

۴۵ ۷ ۶ Fu hian ۴۵۶۷

فخر الدین گزگانی رجوع شود به و پس ورامین
فرا ت ۲۲۳

فراخکرت ۱۳۳ - ۱۳۵ ' ۱۶۷ ' ۲۱۲
 ۲۲۲ ' ۲۲۹ ' ۲۳۲ ' ۲۵۰ ' ۲۳۳ ' ۵۷۵
 ۵۷۷ ' ۶۰۱ ' ۷۰۲ ' ۱۴۸ ' ۲۳۱ ' ۲۷۲

فراڈہ اسپ ج ۲ ۲۵۰

فرومرد ج ۲ ۲۳۷

۴۴۴ فرا-رود ج ۲

فرغ از اد ج ۲ ۲۹۱

فروغ المصنوع ج ۲ ۳۹۰

فرمانی ج ۲۹۱ ■

فردیجان ج ۲ ۲۴۲

فرشید ورد ج ۲ ۸۵ - ۸۶ ۲۷۴
۲۸۷-۲۷۷

فروشتر ۲۲۷، ۲۸۹ ج ۲، ۸۱ - ۸۷، ۸۸
 ۱۶۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۷۲، ۲۷۶
 فروشکر ج ۲، ۸۵ - ۸۶، ۲۷۴
 قرعون ج ۲، ۲۲۳
 قراغه ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۵۹

قرن نم = قروبا رجوع شود به کاربان

فرینِ خمس Pharnoches ج ۳۹۰ ■

فونوخي Phannuchos ج ٢ ٣١٠

فرنگیس ۲۵۴ ج ۲ ۲۳۲ - ۲۳۳ ۲۳۷

۲۵۲ ۱۲۴۲ ۲ فروردج ۲

۲۹۵ - ۲۹۴ ■ فرودتی ۵۸۴ ' ۵۸۶ ج

فرهنگ انجمن آرای تاسری، تب ۳۳۴

۲۲۲-۱۹۷ ۲۵

فریروز ج ۲ ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۵۵

فریدون (آفریدون) ۱۹۸۸ - ۱۹۹۱ - ۱۹۹۵

1257 6,999 - 799 6,999 1257 6,999

1941-42 - 1942-43

‘۲۳۱’ ‘۲۳۲’ ‘۲۹۰’ ‘۲۹۴’ ‘۱۸۵’ ‘۱۱۹’

417-417 '47A '47B

فورتونا Fortuna ج ۲ ۳۱۱

فیثا فورس ۲۹

فیروز آباد (گور - چور) ۱۷۲ ۵۰۸

33 25

٨١ Pnylarkhon فيلارخس

٢٩ Philo Byblius فیلوس بیبلوس

فيلقوس (فلبينو) ٨٢' ٤٠١ ج ٢ ٢٠٨

Xanthopoda - *Xylophilina*

ⲁⲉ Philon ڤيلون

فِيهِ ٣٢

(ق)

قابوس بن وشمگیر زیاری ج ۲ ۲۳۲

قادیانہ ج ۲ ۲۱۰

قباد پسر فیروز (ساسانی) ۴۶ ج ۲ ۱۰۷

१३४, १३५, १३६

فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اداکن ■ بلاد جلد اول و دوم ۳۹۹

- قبر مادر سلیمان ۴۴
 قتیبه بن مسلم البهلی ج ۲ - ۲۱ - ۲۲
 قرآن ۲۴ '۵۰۶ ج ۲ ۲۱۳
 قرامسین رجوع شود به کرمانشاه
 قرین ج ۲ ۳۰۲
 قسطنطنیه ۴۱۳
 قنقاز ۵۷ '۷۰ '۱۹۲ ج ۲ ۵۴
 قندهار ۱۸۱ '۲۰۳ '۲۲۵ ج ۲ ۳۰
 ۳۵ '۲۳۶ '۲۹۴ '۲۹۸
 فونیه Phrygia ۴۱۶
 (ك)
 کابل ۲۰۲ '۲۳۵ '۲۲۷ '۵۷۵ ج ۲
 ۳۰ '۵۶ '۲۹۷
 کابل دره ج ۳ ۳۵
 کاپیلاوایسو Kapilavastu ج ۲ ۲۹
 کاپانوکا (کاپادک) ۸۳ '۸۴ '۱۷۴
 ۳۹۵ '۴۰۹ '۵۵۹
 کازین ج ۲ ۳۱۱
 کارلا Karla ج ۲ ۳۲
 کارنامک اردشیر بابکان ج ۲ ۳۱۴
 کارنوتوم Carnuntum (در قدیم شهری بوده
 در کنار رود دونا در طرف شرقی
 دونا) ۴۱۰
 کاربان ۵۱۳ ج ۲ ۳۱۳ '۲۴۵
 کالیستنس Kallisthenes ج ۲ ۲۸۶
 کامیشکا Kamiska ۴۰۸
 کتاب الفهرست رجوع شود به ابوریحان بیرونی
 گنایون بقول بندهش برادر فریدون ۱۹۴
 گنایون بقول شاهنامه زن کی گشتنانب ۳۸۷
 ج ۲ ۲۶۸ - ۲۶۷
 گزیاس Ktesias ۸۰ '۸۱ '۳۰۹ '۳۹۷
 ج ۲ ۲۶۳
 کرتیوس Curtius ۳۰۸ '۴۰۰ '۵۰۸
 کرژ ج ۲ ۲۱۶
 کرزس Krosos ج ۲ ۱۸۹ '۲۴۴ '۳۱۰
 کرزم (کرزم) ۸۷ ج ۲ ۲۷۵ '۲۲۴
 کریموز ۲۰۹ - ۲۱۱ '۲۵۳ ج ۲ ۱۰۳
 ۲۴۰ '۲۵۳
 کرکوه ج ۲ ۲۹۲
 کرمان ۵۱۴ ج ۲ ۲۹۹
 کرمانشاه ۱۷۲ '۳۹۴ '۴۰۸
 کرند ۱۹۰
 کریز مسوس Chrysosmus ۴۰
 کریم خان زند ۴۳۵
 کرنفون Xenophon ۸۱ '۳۰۸ '۴۰۰
 ۵۰۸ ج ۲ ۳۱۰ '۱۶
 کشیر ۴۷۱ ج ۲ ۳۰
 کلده ۱۶۴ '۱۶۸ ج ۲ ۲۰۸
 کلنس الکساندرینوس Klemens Alexand.
 ۱۶۴ '۱۷۲
 کلر ۲۶۳
 کبوجیا یب ۳۰۸ '۵۱۰ ج ۲ ۲۱۴
 ۲۶۲ '۳۱۳
 کنگاور کنگور فسرالصوص ۱۷۱ - ۱۷۲
 کواز خره = قباد خره ج ۲ ۳۱۱
 کورش ۲۱ '۴۴ - ۴۵ '۷۶ '۸۱ '۸۲
 ۳۹۲ '۴۰۱ '۵۲۱ ج ۲ ۵۷ '۱۸۹
 ۲۱۴ - ۲۱۵ '۲۱۸ '۲۱۹
 کورش منیر ۱۶۹ ج ۲ ۱۶
 کوماگن Kommagene ۴۰۸ '۴۱۰
 کومودوس Commodus ۴۱۰
 کومش = قویس ج ۲ ۲۸۲
 کوناک ۱۶۹
 کونستانتین Constantin ۴۱۲ ج ۲ ۲۹
 کوه بابا ج ۲ ۲۹۷ '۳۲۴ '۳۲۶
 کوه خواجه ج ۲ ۲۹۳ '۲۹۶ '۲۲۴
 کوه سیاه رجوع شود به سیاه کوه
 کوه ترکس ج ۲ ۳۲۷
 کهرمز ج ۲ ۲۷۸ '۲۷۵ '۸۵

- کیومرث ۲۲۹ '۳۰۶ '۳۱۷ '۳۹۷ '۵۱۴
 ۵۲۲ '۶۰۰ ج ۲ ۴۱ - ۴۵ '۲۰۹
 ۲۱۲
 کیباد ۲۳۱ ج ۲ ۴۷ '۹۷ '۲۲۲ - ۲۲۷
 کی ایوه ۲۲۴ - ۲۲۵
 کی وارش ج ۲ ۲۲۴ - ۲۲۵
 کی بشین ج ۲ ۲۲۴ - ۲۲۶
 کی آرش ج ۲ ۲۲۴ - ۲۲۵
 کیکاوس ۲۰۹ '۲۱۲ '۲۱۴ - ۲۱۶
 ۲۵۳ '۵۷۳ ج ۲ ۴۷ '۹۷ '۲۲۷ -
 ۲۲۷ '۲۵۴ '۲۹۳ '۳۱۵
 کی سیاوش رجوع شود به سیاوش
 کیخسرو ۲۰۹ '۲۱۴ '۲۵۳ '۳۷۵ '۳۸۳
 ۱۷۱ ج ۲ ۱۴۷ '۱۰۱ '۱۸۴
 ۲۱۵ '۲۲۴ '۲۳۳ '۲۳۷ - ۲۳۹
 ۲۵۲ '۲۶۴ '۲۷۳ '۳۰۸ '۳۱۵
 کیلهراسب رجوع شود به اهراسب
 کی گشتاسب رجوع شود به گشتاسب
 کی ارمین ج ۲ ۲۲۵
 (گ)
 گالریوس Galerius ۴۱۲
 گرامی کرت ج ۲ ۸۷
 گرجستان ۲۸۳ ج ۲ ۱۱۲
 گرشاسب (سام نریمان) ۳۰ '۱۶۷ '۱۸۸
 ۱۹۵ - ۲۰۷ '۲۲۷ '۲۶۳ '۳۷۴
 ۴۷۳ '۶۰۰ - ۶۰۱ ج ۲ ۴۷ - ۴۸
 ۵۹ '۱۰۱ '۱۱۹ '۲۳۳ '۲۷۴
 ۲۴۹ '۳۱۹
 گرشاسب نامه ۷۰ '۱۹۷ - ۱۹۸
 گرگسار ج ۲ ۲۷۸
 گرگوری ایلومیناتور Gregory Illuminator
 ۱۷۶
 گرگین ۲۸۹
 گرومباتس Grumbates ۳۸۹
 گروی زره ج ۲ ۳۵۲
 گشتهم ۲۶۵ ج ۲ ۴۸ '۱۳۹ '۲۲۲ '۲۵۴
 گشتاسب ج ۲ ۸۰ '۸۷ '۲۲۱ '۲۲۷ -
 ۲۲۸ '۲۲۹ '۲۶۷ '۲۸۳
 ۲۸۹ '۳۷۴ '۳۷۵ '۳۸۷ '۳۸۹
 ۳۹۱ '۴۱۲ ج ۲ ۳۳ '۴۷ '۵۵ '۸۱
 ۸۵ - ۸۷ '۱۰۶ '۱۵۷ '۱۸۴ '۲۰۷
 ۲۰۹ '۲۱۴ - ۲۱۵ '۲۱۹ '۲۲۹
 ۲۴۸ '۲۶۶ '۲۷۳ '۳۳۰
 گگانی مع ۴۲ '۷۶ '۳۰۸ 'کوماتا ج ۲ ۳۱۳
 گناباد ج ۲ ۳۳۰
 گنبدان در ج ۲ ۲۷۶ - ۲۷۸ '۲۸۲
 گنج آباد ج ۲ ۲۴۹
 گنجهک ج ۲ ۲۳۹ - ۲۵۲
 گنجه ج ۲ ۲۴۶
 گنگ ۲۰۹ '۲۱۶ - ۲۲۱ ج ۲ ۳۵
 ۲۲۸ '۲۳۴ '۲۵۳ '۲۹۲ '۳۲۷
 گویت شاه ۲۰۹ '۲۶۹ ج ۲ ۲۵۸
 کودرز ج ۲ ۱۰۱ '۲۳۱ '۲۳۷ - ۲۳۸
 ۲۵۴ '۳۵۵ '۳۶۱ '۳۶۹
 گودی زره ج ۲ ۲۹۰ '۲۹۳ '۲۹۶ '۲۹۹
 گور = جور رجوع شود به فیروز آبله و
 به اردشیر نره
 گوراب ۳۳۴
 گورنگ ۱۹۶
 کلان ۲۸ '۷۷ '۹۶ '۱۹۲
 کیو ج ۲ ۱۰۱ '۲۲۱ '۲۳۷ - ۲۳۸
 ۲۵۲ '۲۵۴ - ۲۵۵ '۲۶۱ '۲۷۴
 گیومرد = گلشاه = گرشاه رجوع شود
 به کیومرث
 گوتیم Gnotem ج ۲ ۲۸ - ۴۰
 گوتیم Goluma ج ۲ ۲۸
 (ل)
 لایو ج ۲ ۲۴۳
 لورا ۲۰۰

فهرست اسامی دال و اشتقاق و کتب و اماکن و بلاد جلد اول و دوم ۴۰۱

یثرب ذات ۲۹۲	لوسیوس رودوس Lucius verus ۴۱۰
بحر الدارخج ج ۲ ۱۴۰	لوئنگک Lo yang ج ۲ ۳۱ - ۳۲
بحر خان ابن عبد الوهاب قزوینی ج ۲ ۲۳۰	لیدی Lydie ج ۲ ۱۸۹
۲۳ - ۲۲	لیسی Licio ج ۲ ۵۵
محمود غزنوی ۴۱۳	لیسیلیوس Licilius ۴۱۲
مدائن ج ۲ ۱۴۳ ' ۲۴۲ ' ۲۵۱	لهراسب ۲۲۵ ' ۲۲۹ ' ۲۳۱ ' ۳۷۴ ' ۳۸۷
مد و فریاد (کوه) ج ۲ ۲۸۲	ج ۲ ۴۳ ' ۴۷ ' ۵۰ ' ۸۷ ' ۲۳۸ ' ۲۵۴
مراغه ج ۲ ۲۴۱ ' ۲۵۰ - ۲۵۲	۲۶۴ - ۲۶۷ ' ۲۷۴
مرتان فرخ پسر اهرمزدات ج ۱۶۴	لئونیداس Leonidas ج ۲ ۱۶
مرداس ۱۸۸	(۴)
مرد خره ج ۲ ۳۱۱	ماتیگان کدخداک ابالس ط
مراغاب ۴۴ ' ۷۶ ' ۴۳۱	ماتیگان پوست فریان ۲۶۹
مرو ۱۷۲ ' ۲۲۵ ' ۲۳۴ ' ۴۳۱ ' ۵۶۰	ماجین ج ۲ ۵۲
مردک پسر پامدات ۱۸ ' ۴۱ ج ۲ ۲۴۲	ماد (مد) ۴۰۱ ' ۵۸۴ ج ۲ ۲۱۴ - ۲۱۵
میسر بن الملیل ۳۱۸ ' ج ۲ ۲۴۱	۲۱۶ - ۲۱۷ ' ۲۶۲
۲۵۰ - ۲۵۱	مار دونا ۵۰۵
مسعود غزنوی ۳۹۹	مارکوارت Marquart ج ۲ ۲۵۰
مسعودی ج ۲ ۲۱۰ - ۲۱۱	مازندران ۲۸ ' ۱۹۲ ' ۲۱۶ ' ۲۲۹ ' ۵۱۹
مشیا و مشیاه ۶۹ - ۷۰ ' ۳۹۶ - ۳۹۷	ج ۲ ۴۷ ' ۵۷ ' ۹۶ ' ۲۲۷
ج ۲ ۱۲ - ۴۳ ' ۴۴ ' ۴۶ ' ۲۱۲	ماکسیموس تیروس Maximus Tyre ۵۰۸
مشیه (مسیح) ۵۹۰	مامر Mamort ۴۱۲
مصر ۳۳ ' ۴۴ ج ۲ ۲۲۳ ' ۲۲۸	مأمون ط
مغنده (خلیج) ج ۲ ۳۰۳	مانوش ج ۲ ۵۰
مغول ۳ ' ۲۰ ' ۲۹۹ ' ۵۰۷ ج ۲ ۵۴	مانوشان ج ۲ ۵۰
مند ج ۲ ۲۶۲	مانی ۴۲۰ ج ۲ ۱۶۵
منوچهر ۲۰۹ ' ۲۱۳ - ۲۱۴ ' ۳۶۵	ماه ج ۲ ۴۱۷
۲۳۴ - ۲۳۵ ' ۳۴۱ ج ۲ ۴۷ - ۴۹	ماه آفرید ج ۲ ۵۱
۵۰ - ۵۲	ماهات ج ۲ ۲۱۷
مویده شاه ۵۷۳	ماه البصره ج ۲ ۲۱۷
موسی ۳۴ ' ۲۴۳ ج ۲ ۲۲۳ ' ۳۰۹	ماه الکوته ج ۲ ۲۱۷
ی	ماه دینار ج ۲ ۲۱۷
موری کیوس Maurikios ۳۲	ماه شهر باران ج ۳ ۲۱۷
مها بهارتا ۲۵۰ ج ۲ ۲۹ ' ۲۱۲	ماه نهاوند ج ۲ ۲۱۷
مهراب ۵۷۵	ماهوی سوری ۵۶۰
مهر بندگشای ۳۹۲	

۴۰۲ فهرست اسامی قبایل و اشخاص و گشت و اماکن ■ بلاد جلد اول و دوم

مهرداد ۳۹۲ '۳۹۳ '۴۰۱ '۴۰۸ ج ۲
 ۲۶۲
 مهر نرسی ۲۹۱
 مهر نوش ج ۲ ۸۷ '۲۸۲
 مینانی Mitani ۳۹۵
 میرخوانده رجوع شود به روضه الصفاء
 میکائیل ۳۲۵

پیروسکت (دستور یارسی) ۵۸۴ '۵۹۵
 ج ۲ ۱۶۲ '۱۸۰ '۱۸۳
 یغایور ۴۲ ج ۲ ۳۴۲ '۳۳۰
 یزوا ۸۱
 یوزار ج ۲ ۸۵
 نینوس Ninos ۸۱

(و)

وارونا Varuna ۳۴ '۳۵ ۸۶
 وامق و عذرا ۳۳۴ ج ۲ ۲۲
 ورك ۱۹۲
 وسیازان Vespasian ۱۰۹ '۱۱۰ ۴۱۰
 وستا Vesta ۵۰۶ '۵۰۸
 وستر Vostes ۴۱۴
 ولس رجوع شود به بلاش
 وُلگا Volga ۲۲۲ ج ۲ ۵۵
 وند فرما ج ۲ ۳۱۲ - ۳۱۳
 وینه ۲۱۶ - ۲۲۱ ج ۲ ۲۶۱
 ورس ورامین ۳۰۵ '۳۲۴ '۵۷۳ ج ۲ ۲۱۷
 ج
 ویشناو vaishnavo ۳۲
 ویوانا ۱۸۱
 ویونگهان بدر جمید رجوع شود به جمید

(ه)

هاماوران، هاموران ج ۲ ۲۲۷ - ۲۲۸
 هاریگوس Harpagos ج ۲ ۲۶۲ - ۲۶۳
 هامون ج ۲ ۱۰۱ '۲۲۱ '۳۴۴ - ۳۴۵
 هجسب ۳۷۴
 هرا رجوع شود به البرز
 هرات ۲۲۵ '۴۱ ج ۲ ۲۹۲ '۲۹۳
 ۲۹۴ '۳۲۸
 هرتل Hertal ج ۲ ۲۱۳ - ۲۱۵
 هر رود (هاروت) ج ۲ ۳۴۴

(ن)

نادر شاه افشار ۴۳۵
 ناسخ الواریخ، یب
 نار درخش ج ۲ ۲۵۱
 ناخواست ج ۲ ۸۵ '۲۷۵
 نبوناید Nabunaid ج ۲ ۳۱۲
 نیال ج ۲ ۲۹
 نرسی ۱۵۸ '۵۲۳ ج ۲ ۳۲۹
 نرو Nero ۱۶۱ '۱۰۹
 نزهت القلوب ج ۲ ۲۸۷ '۲۸۹ '۳۲۷
 ۲۴۵
 نستور ۲۸۷ ج ۲ ۸۷ '۲۷۴ '۳۷۷
 نطنز ج ۳۲۷
 نظامی گنجیه (شاعر) ۷۸ '۳۳۴ ج ۲
 ۲۴۶
 نقش رجب ۴۵
 نقش رستم ۴۳ '۱۵۸
 نمرود داغ ۱۰۸
 نوهار ج ۲ ۳۲ - ۳۴ '۲۶۶
 نوح ج ۲ ۱۲۸
 نوذر ۲۰۹ '۲۶۵ - ۲۶۷ '۲۷۹ ج ۲
 ۱۸ '۸۱ '۱۹۸ '۲۰۹ '۲۲۲ '۲۶۱
 ۲۶۸ '۲۷۰ '۲۷۲ '۲۷۳
 نوش آذر ج ۲ ۸۷ '۲۸۲
 نواده Noldeko ج ۲ ۱۶ - ۱۷
 نهندان ج ۲ ۳۲۴
 نیاطرس ۵۵۹ - ۵۶۰

فهرست اسامی ذیایل و اشخاص و کتب ■ اماکن و بلاد جلد اول و دوم ۴۰۳

هراکلیوس (Heraclius) ۱۹۵ ج ۲	هوشنگ ۱۷۸ - ۱۷۹ ' ۲۷۵ ' ۵۱۵
۲۴۴	۵۵۷ ج ۲ ۴۰ ' ۴۶ ' ۱۸۴ ' ۱۸۴
هرمزد (ساسانی) ۴۱	۳۱۶
هرودت، یب ۱۶۱ - ۴۶۲ ج ۲ - ۱۵	هوشیدر (هشیدر - اوشیدر = هوشیدر
۲۶۲ ' ۲۶۳ ' ۳۱۳	بای) ۱۸۵ ' ۲۸۵ ج ۲ ۱۰۰ - ۱۰۱ ' ۳۰۱ - ۳۰۰
هرون الرشید ج ۲ ۲۴۳	هوشیدر ماه (هشیدر ماه = اوشیدر ماه)
هری رود ۴۳۱ ج ۲ ۳۲۸	۳۰۱ - ۳۰۰ ' ۲۶۱ ' ۱۰۱ - ۱۰۰ ج ۲
هزار سردار تورانی پدر نامخواست ج ۲	هوکو پدر جاماسب و فرشوش رجبوع شود
۲۷۵ ' ۸۵	بامان
هزاره ج ۲ ۳۴۴	هوم (بارسا) ۲۱۰ - ۲۱۲ ' ۳۸۳ ' ۴۷۱
هیا Hestia ۵۰۸	۱۸۴ ' ۲۵۳ ' ۳۵۷ ج ۲
هفنان بوخت ۷۷	هوشترا ۱۷۰ ج ۲ ۲۱۴ ' ۳۱۹
هفواد ۷۷	هویشکا Huvizka ۴۰۸
هلمند ۲۲۵ ج ۲ ۲۲۱ ' ۲۹۸ ' ۳۲۱	هینال ج ۲ ۵۴
همادغز کی گشتاسب ۲۸۹ ' ۳۹۱ ج ۲	(ی)
۲۷۸ ' ۲۷۲ ' ۲۷۰	
همای: چهار آزاد دختر بهمن ج ۲ ۲۰۹	
۲۸۵ - ۲۸۴	
همدان ۱۶۲ ' ۱۶۹ ' ۱۷۲ ' ۳۹۶ ' ۵۰۵	یاقوت ۴۱ ' ۱۷۲ ' ۲۱۵ ' ۳۱۸ ج ۲ ۳۳
۲۴۵ ' ۲۱۸ ج ۲	۲۵۱ - ۲۵۰
هند هندوسان ۱۳۵ ' ۱۹۷ ' ۳۳۳	بادگار زیران ۲۲۸ ' ۲۸۷ ' ۳۸۷ ' ۳۹۱
۴۰۷ ' ۴۰۸ ' ۴۱۳ ' ۴۷۱ ' ۵۰۵ ج ۲	۵۰۰ ج ۲ ۸۵ - ۸۶ ' ۲۷۵ - ۲۷۰
۱۲ ' ۳۰ ' ۳۶ ' ۵۳	یزدگرد اول ۲۹۱
هند و کش ج ۲ ۲۹۷ ' ۳۲۶	یزدگرد سوم ۵۶۰ ج ۲ ۳۱۰
هنگ افراسیاب ۲۱۱ - ۲۱۲ ج ۲ ۲۶۰	یعقوب ۵۱۳
هوان تسک Huan Tsang ج ۲ ۳۵ - ۳۴	یعقوب پسر لیث صفاری ج ۲ ۲۰۲
۳۷	۲۲۷ - ۲۲۹ ج ۲
هونیس زن گشتاسب ۳۸۷ ج ۲ ۸۶ -	یونان ۳۳ ' ۸۳ ' ۴۰۷ ' ۴۰۹ ' ۵۰۰ ' ۵۲۱
۲۶۸ ' ۲۷۰ ' ۲۷۴	۷ ' ۱۸ ' ۵۵ ' ۵۶ ' ۲۶۷ ج ۲

غلطنامه جلد اول

صفحه	سطر	خطا	سواب
بد	■	آثار خطی	آثار کتب
۲۰	۲۱	جزوات اوستا	اجزاء اوستا
۱۰	۸	آثار خطی	آثار کتب
۱۴	۱۶ (در عنوان)	اشتقاق کلمات یشت و کرد	اشتقاق کلمات یشت و کرده
۱۸	۱	کسره	کسره
۲۱	۱۲۰	پیش از تشکیل سلطنت پس از تشکیل سلطنت	مخامنشی
۳۰	سطر آخر	در خود مقام	در خود مقام
۳۲	در آخر سطر ۱۴	که هر دروغ گوید	که هر که دروغ گوید
۳۲	۲۱	یسنای ۱۱ فقره ۱۴	یسنای ۱۱ فقره ۱۶
۳۲	۹	که از یسنای ۲۷ فقره ۹ میباشد	که از یسنای ۶۸ فقره ۱۱ میباشد
۶۷	فقره ۳۳	راستی بهترین نعمت و هم (مایه) راستی بهترین نعمت و هم (مایه)	سعاد است از آن کسی سعاد است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است
۶۷	۴	از یسنای ۲۷ فقره ۹ میباشد	از یسنای ۶۸ فقره ۱۱ میباشد
۶۹	۵	که از ادات نفی است	آکم از ادوات نفی است
۷۳	سطر آخر	قدیمترین جزوات اوستا	قدیمترین اجزاء اوستا
۷۷	۶ و ۷	نولد که هفتان را از هفت نولد که مقصود از هفتان را ستارگان سیاره دانسته است	ستارگان سیاره مقصود هفت ستارگان سیاره دانسته است

صفحه	سطر	خطا	صواب
۸۵۰	۱۹	(گشاسب)	(گشاسب)
۸۹۶	۶	دیو گرسنگی و تشنگی	دیو تشنگی و گرسنگی ^۱
۱۰۶	۲	هرویات راد	هرویات رد
۱۰۱۰	۳	امرات راد	امرات رد
۱۰۱	۴	کله که ما براد ترجمه کردیم	کله که ما به رد ترجمه کردیم ^۲
۱۰۳	۱۱	بهر اکنند	بحری کنند
۱۱۰	۲	قدیمترین جزوات اوستاست	قدیم ترین اجزاء اوستاست
۱۱۳	۲	بعل آورده شد	بعل آورده شده و بعل آورده خواهد شد
۱۵۹	۱۵ و یاورقی	ایام نیت	آیم نیت
۱۷۱	۱۲	در هنگام شهریاری وی	در هنگام شهریاری جشید
۱۸۱	۱۵	ویونگهان و برش	پسرو یونگهان و برش
		جشید هر دو بظاهر جوان	هر دو بظاهر جوان یا نژده
		یا نژده ساله مینمودند	ساله مینمودند ^۳
۱۸۵	۸	جزوات اوستائی	اجزاء اوستائی
۲۰۰	۱۸	زریای اوستا	زریه اوستا
۲۰۲		داشتیانه و سده و سده	داشتیانی و سده و سده
۲۰۲	۵	دانه و سده	دانو و سده
۲۰۲	۶	یوم و سده	یوم و سده
۲۱۴	۲۱	کوی او سن و سده	کوی او سن و سده

۱. راجع «ملاء» ثورو یا ثورو و وزیریح که دیوهای تشنگی و گرسنگی هستند بجلد دوم صفحه ۳۵۱ ملاحظه شود
۲. راجع بکله رد مقاله کی گشاسب در جلد دوم یاورانی صفحه ۲۸۱ ملاحظه شود
۳. رجوع شود بجلد دوم یاورقی صفحه ۱۶۸

صواب	خطا	سطر	صفحه
میدیدم (ویدیدم)	میدیدم (ویدیدم)	۳	۲۲۰
بند هشت	بند هشت	۲	۲۲۳
نمی‌دانم (ویدیدم)	نمی‌دانم (ویدیدم)	۱۵	۲۲۷
مقدس که فزاینده کله ورمه	مقدس که فزاینده کله ورمه	فقره ۱	۲۳۳
است مقدسی که فزاینده	است مقدسی که فزاینده		
گیتی است مقدسی که	ثروت است		
فزاینده ثروت است			
فنا نابذیر	فنا نابذیر	۱۰ سطر	۲۶۹
نیز به ویت (ویدیدم)	نیز به ویت (ویدیدم)	۱۰ سطر	۲۸۵
اهمائی رئیسچه	اهمائی رئیسچه	فقره ۱۲۳	۳۰۳
این خرداذه	این خرداذه	سطر اول	۳۰۸
غرق شدند	غرق شد	۲۱	۳۲۹
بسر برد	بسر برد	فقره ۳۶	۳۵۷
۶۶ بنا اهو	۶۶ بنا اهو	آخرین فقره	۳۷۱
که من مخلوقات مرزا را	که من مخلوقات مرزا را	فقره ۹	۳۷۹
جاودانی (بیسرک) سازم	خطر ایمن بدارم		
میدیدم (ویدیدم)	میدیدم (ویدیدم)	۱۹ سطر	۳۸۹
اهمائی رئیسچه	اهمائی رئیسچه	فقره ۳۳	۳۹۱
ارید	اریدا	۱	۴۰۱
شاء و نما	نشو و نما	۱۹	۴۱۹
جای (ویدیدم)	جای (ویدیدم)	۱ سطر	۴۲۳
(vourugaoyaiti)	(vourugaoyaiti)		
عدی (ویدیدم)	عدی (ویدیدم)	۸ سطر	۴۲۳
بوشینستا	بوشینست	فقره ۹۷	۴۷۷
بوشینستا (ویدیدم)	بوشینست (ویدیدم)	۳ سطر	۴۷۷
بوشینستا	بوشینست	فقره ۱۳۴	۴۹۷

صفحه	سطر	خطا	سواب
۴۹۹	فقرة ۱۳۹	درشن را آن رشن فراينده	ورشن را و ارشناد فراينده
۵۰۳	فقرة ۱۴۶	اهمائي رئيسچه	اهمائي رئيسچه
۵۰۸	۱۶ و ۹	ديورنس لرتوس Diogenes	ديورنس لرتوس Diogenes
۵۰۸	۳۳	اوربلا	اربل
۵۲۰	۶	فراعون	فرعون
۵۱۶	۱۲	آكه از ادات نفى است	آكه از ادوات نفى است
۵۱۷	۱۴	اشا	اشى
۵۱۹	ياورقى	سروش بشت سه شبه	سروش بشت سرشب
۵۲۰	ياورقى سطر ۳	سروش بشت سه شبه (يسنا)	سروش بشت سرشب (يسنا)
۵۲۱	ياورقى سطر ۱۱	دندك دندك دندك دندك	دندك دندك دندك دندك
۵۳۱	فقرة ۱۱	كهى هرگز	كهى كه هرگز
۵۳۵	ياورقى سطر ۱۰	فقرة ۱۸ آن را تشكيل ميدهد	فقرة ۱۹ آن را تشكيل ميدهد
۵۳۵	ياورقى سطر ۱۷	دندك دندك دندك دندك	دندك دندك دندك دندك
۵۳۵	ياورقى سطر ۲۴	اووين دندك دندك دندك	اوينا دندك دندك دندك
۵۳۵	ياورقى سطر ۲۵	دندك دندك دندك دندك	دندك دندك دندك دندك
۵۳۹	فقرة ۲۳	اهمائي رئيسچه	اهمائي رئيسچه
۵۵۶	۲۳	آتش	آتش
۵۶۰	۱۳	يكى كهينه خوانى نهادمش	يكى كهينه خوانى نهادمش
۵۸۱	فقرة ۳۸	اهمائي رئيسچه	اهمائي رئيسچه
۵۸۳	۱۴	ديورنس لرتوس Diogenes	ديورنس لرتوس Diogenes
		Laertius	Laertius

۱. فقط در فرهنگ اوساني كانگا Kanga اين اسم با « ط » ضبط شد ميواب
 ۲. اين است كه با « ط » نوشته شود.

در قسمت فرهنگ لغات اوستا

صفحه	لغت	خطا	صواب
۶۰۵	۱۳	آریاویج خوارزم ۳۸۳, ۵۹۴	آریاویج خوارزم ۲۸۳, ۵۹۴
۶۰۷	۳	اویتن دین دین دین	اویتن دین دین دین
۶۰۸	۹	بوشینست ری ری ری ری ری	بوشینست ری ری ری ری ری
۶۰۹	۱۰	ری ری ری ری ری	ری ری ری ری ری
۶۰۹	۱۶	تزیه ووت ری ری ری ری ری	تزیه ووت ری ری ری ری ری
۶۱۲	۲	داشتیان و سن دین دین دین	داشتیان و سن دین دین دین
۶۱۲	۶	دائیتیا ۹۵	دائیتیا ۵۹
۶۱۳	۴	راد	رد
۶۱۴	۱	ری دین دین	ری دین دین
۶۱۴	۲	ری دین دین	ری دین دین
۶۱۴	۱۷	سپنتا آرمیتی دین دین دین	سپنتا آرمیتی دین دین دین
۶۱۵	۲	دین دین دین دین دین	دین دین دین دین دین
۶۱۷	۸	فرنگر ستن ری ری ری ری ری	فرنگر ستن ری ری ری ری ری
۶۱۸	۱۵	کری اوسن وین دین دین دین	کری اوسن وین دین دین دین
۶۲۰	۶	ری دین دین دین دین	ری دین دین دین دین
۶۲۰	۲۰	ری دین دین دین دین	ری دین دین دین دین
۶۲۰	۲۱	میز و زیه ری ری ری ری ری	میز و زیه ری ری ری ری ری
۶۲۲	۳	ری دین دین دین دین دین	ری دین دین دین دین دین
۶۲۴	۱۶	خرد ۲۱۳, ۲۳۵	خسرو ۲۱۲, ۲۵۳
۶۲۶	۱۴	خاندان فریان ۲۶۹, ۶۶۲	خاندان فریان ۲۶۹, ۲۲۶
۶۲۸	۱۱ (در غلطنامه)	ری دین دین دین دین دین	ری دین دین دین دین دین

